

السلامة طيّل الله أمنا

زیر القلم فی نظم سخن صمدی و در کمال خالق عالم نازده هزار و شصت و یک درین جزوه
فیض القدران این کتاب بکمال مفصل صادر و احوال ملکیت جهانگیری

فایز برآیند

از نایب القلم فی نظم سخن صمدی و در کمال خالق عالم نازده هزار و شصت و یک درین جزوه
فیض القدران این کتاب بکمال مفصل صادر و احوال ملکیت جهانگیری

مطالعته شیخ فتح الدین



الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ
 مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ هـ
 بردارایان رموز گاهری و ذوقهایان حکمتهای الهی واضح است که در هر
 و آوان که اوضاع جهان منقلب پریشان و چرخ شکر یکایک شکستشان گردد
 خداوند یگانه که مدبر این کارخانه و منقلب و ضاع زمانه است از فیض بهیمنه
 خود سعادتمندی را مویید و در عرصه گیتی بسط الیه کند که بجز اتم سرام در افت
 بالیتام جراحات قلوب بتمدیدگان پر دازد و مذاق تمنای تلخ کامان زهر حواد
 را بپشت بند عدالت شیرین سازد و مصداق این مقال حال بمالیون فال
 اعلی حضرت قدر قدرت قصاتو امان سکندر چشمه دارا و بر بان دشمن کشر
 عرصه جناب زحمت کش میدان نام و ننگ منظر قدرت الهی رواج دهند

پادشاهی فرازنده را بیت کشور کشائی برآزنده تخت فیروز بخت جهان آری
 بر بازوی خصم افکنی و دلیری چو پسر شمشیر گیتی ستانی و مملکت گیری سرری
 بسهم خدنگش سطح زمین از چرخ ترسی سپهر بر سر کشیده و بلند اختر می که از بیم
 فلک شگافش سپهر برین شکم زدیده هفت و طفره تیغ تیرش چون عرض
 متصل از تندی سیف خونریزش صورت از هیولا منفصل در قلب گاه
 سن قلوب اعدا قلب پر روح و در آردگاه قهرش ذاب شاه المذبح
 نشان بارگاه جلالتش اصدای ده روزه خدمت و صد ساله نعمت نوید
 در واری و حق گذاری بگوش جهانیان می رسانند و خوان سالاران
 و انشا از مواید احسان گونه گونه لذات کام بخشی بکام دور و نزدیک
 نشانند سرافرازی ده ویم صاحب کلاهی شفق طراز لوامی شاهنشاهی
 است از افسر و درنگ قانیه قهرمان سلسله جلیله ترکمانیه ضرغام الدهر غصنفر
 النماقان الاعظم و القان الاکرم شهنشاه دوران تاج بخش ملوک ممالک هند
 ان صدیو جهان خسرو نامدار نظر کرده اطف پروردگار ابوالسیف السلطان
 پادشاه افشار است که بدیدنیانمایش در زرافشانی و طبع مهر
 پیش در ذره پروری خورشید اشتها و مس قدر زمره ایلات
 را کسیر تربیت کیمیاگری آفتاب مکرش طلای دست افشار کشته خورشید
 تازی و مهر عالم افروز مشیت لمیزی گوهر ذات اقدسش با افشای
 است نجی در نهان خانه ابداع دست پرور صنم جمیل و قابل استفاضه
 خیزل می ساخت و بمقتضای حکمت بالغه باستعداد داده قابلیتش سپردا

تا هنگامیکه خاک ایران آلوده خونستم و در عرصه دوران هر سرکشی بگردن فزونی
 و صاحب لوائی علم گشت چنانکه شاعر گفته است ز جور و ستم کار بل ایران بسکه در شتم
 برای انتقام افغان مظلومان مجسم شد و تحت سروری پاهل دشمن و آتش
 جور و بیداد مخالفان از هر طرف بخرمن مستی تر و خشک شعله افکن گردید هر ستم
 ملوک طوایف شیوع و فتنه و آشوب از عالی و سافل وقوع یافت چنانکه از فتنه
 الی صفهان طایفه جلجلی و در هرات ابدالی و در شیر وانات لکزی و در فارس
 صفه میرزا نام محمود النسب در کرمان سید احمد نواده میرزا داد و در بلوچستان
 و سبکت بنادر سلطان محمد نام مشهور بنجر سوار و در جاکلی عباس نام و در گیلان
 اسمعیل نام و در خراسان ملک محمود و سبکتانی صاحب داعیه و مستبد گذشته
 گروه و میه نیز آرد و بایجان را از یک سمت از آریه چالی تا سلطانیه و ابهر و
 از یک طرف از کرمانشاهان الی کرمان منصرف شدند و روستیه هم از در بند تا
 مازندران جمیع دارالمرز را بحیطه تصرف در آورند و همچنین ترکمانیه صابین
 خانی استرآباد که اکثر اوقات بقتنه انگیزی و شور و شش معتاد بودند الوار
 بختیاری و قلی و اگر دارولان و اعراب جویره و بنا در حسی کوه تشینان
 میان ولایت سر از اطاعت باز زده اظهار سرکشی کردند بمفاد که همیشه
 سُبْحَیْهِمُ اللَّهُ بَعْدَ عَشْرِ ثَلَاثِينَ و بغضای تاپریشان نشود کار با مان
 نرسد حکمت بالغه و اوراد اگر اقتضای ظهور طالع و دولت آن خسته و فریادین
 که از لطفت و قهرش مظهر آمار جمالیه و جلالیه قمار می و از عقل سحر آفرینش
 فریب کلک بد این نگار صنع حضرت باریست نموده که کوب بخت سعیدش را

گو که آری عرصه جهان در تو طلعت مهر گسترش را روشنی بخشیده پیر
 جوان ساخت الحق گنج نهانی بود که دهر عاقبت اندیش از برای روز بدخوش
 ذخیره گذاشته و یا صغیر نام آوری که سلطان قضا برای دفع خصوم
 حوادث در کمین باز داشته بود چون سلسله حوادث عالم کون و فساد
 بیکدیگر پیوسته قبل از شرف رخ نیک صا در است احوال آن برانده تخت و
 تاج پایل و حکامتی چندی محتاج است لهذا نگارنده این شگرت نامه طرازند
 این تاریخ صدق ختامه محمد مهدی بن محمد نصیر سترابادی عفا الله عنهما که از
 چاکران حضور و ضبط و قایم امور است با طهارت و تحمل اموری که در ایام سلطنت
 خاقان شهید سعید شاه سلطان حسین تا آغاز دولت این شاهنشاه متنا
 تا ناید بوقوع پیوست شروع می نماید تا بر عالمیان منکشف شود که ایران چگونه
 ایران و ممالک چترم ویران بوده که آنحضرت بهجاری عزیمتین آن ویرانی را
 درست کردند و کلهای این گلشن فسرده را که از هجوم سبزه بیکانه پنهان لکد کوب
 گلپریج جاذبه زمان بود بچوب و رنگ از تانگی بهر خطه و سواد و زندیت سرگشت
 عهد گل را از تطیری بشنودید و عند لیب آشفته تر میگوید این افسانه را به هدا
 کتابنا یتعلق علی سحر الحق از جمله آشفته بی که در عهد سلطنت خاقان
 مغفور بر پهن زندگانه ملک ایران شده اول طغیان میر و لیس غلجه و مقدمه بار
 بود که در سال هزار و شصت و بیست هجری مطابق سیچقان سایل بوقوع پیوست
 تبیین این مقال آنکه اگر گین خان والی گرجستان در آن آوان بیکدیگر
 قندهار بود و گر چه که با اتفاق او در قندهار می بود و ابواب بے اعتدالی

باز و دست تسلط بر فاعنه دراز کرده میرولیس غلجه حاکم آن گروه از جان
 بسته و از روی تظلم بدرگاه فلک شکوه آمده چون در اردوی پادشاهی
 کس و در دولت برای سلطنت داری نیافت روی ارادت بر تافت و
 بکرم معظمت شتافت و در چین مراجعت تتبع امور و ملاحتیله تریک و در
 کرده دارقنده بار و در وقتیکه کرکین خان بغیر تمسبیه طایفه کاکری و در نیرل
 ده شیخ خاسج قندهار بود بر سر اورنجته اوراد و سنگی ساخت و مردخان
 نام افغان که خشتی بود نامور نمود که با تمام کارش پرداخت بعد ازین فی افعه
 کینچه و خان برادر زاده او به سپهسالاری منسوب گشته و خونخواهی عم با
 شتوکت کسری و جم افواج مختلفه از طوایف گرج و عرب و عجم بنشیند بار
 قنیه میرولیس مصمم شده جماعت ابدالی بهرات را که با فاعنه غلجه معاند
 بودند جمع و یکسال تسلیم امحصول کرده نشست بالاخر از دست سوتدیر
 سر در پای قلعه گدشته بهم خویش پیوست بعد از آن محمد زمان خان شایلو
 قورچی باستی باین امر مامور گشته در زمان مدیدی طری مزاجل کرده تار سیدن
 به قندهار زمان عشرتش بسیر رسید بعد از آن دیگر بکار قندهار سیر داشتند
 تا مقدمه بهرات و شورشل ابدالی پدید آمد و میرولیس هشت سال در قندهار
 حکومت کرده بعد از آن عبدالعزیز برادرش بجای او نشست یک سال با
 حکومت پیروخت و بعد از آن محمود ولد میرولیس با چند نفر از خاصان او بیک
 موافقت ریخته او را مقتول ساخته خود لوای حکومت برافراخت دیگر
 شورشل فاعنه ابدالی و سانحه بهرات بود که در سال هزار و صد و بیست و نه

بعرضه ظهور آمد تفصیل این اجمال آن که آن طایفه در عدت از غلبه بدین و
 سابقاً شصت هزار خانه واریکما بیش میبودند عبداللہ خان ولد حیات
 سلطان صد وزنی بغلان نشیندن واقعه قندمار با اتفاق اسد اللہ خان ولد
 خود از ملتان نزد کچیر خان شستا فتنه حاکم ابدالی شد تا اینکه بتقدیر است آن
 که تغییر تبدیل را دران راه نیست مقدمه قندمار بآن نحو شد و عبداللہ خان
 با ولد خود وارد ہرات شدہ دران اوقات ایالت ہرات با عباس قلی خان
 شامو می بود و چون از ناصیہ حال عبداللہ خان آثار فساد باطن ظاہری شد
 عباس قلی خان اورا با ولدش مجبوس ساخت در قلا آل آن حال قمر لیا شہ
 ہرات با عباس قلی خان شوریدہ اورا بیدخل کردند و بعد از آنکہ این خبر
 بعرض امنای دولت رسید جعفر خان استاجلور از دربار شاہی پایالت
 مامور و روانہ ہرات ساختند و مقارن این امور اسد اللہ پادشہ شہر از
 مجبوس ہرار و بکوہ دوشاخ رفتہ شہر کشی را فراخت و فکر جمعیت افتادہ
 قلعه اسفند را تصرف و بعد از آن در یک فرسخی شہر با جعفر خان حاکم ہرات
 جنگ کردہ و اورا دستگیر و شہر را محصور ساختہ بعد از چندی کہ محصورین
 از امداد مایوس گشتہ در خفیہ آشکاراہ سازش و طریق آمیزش با افغانہ
 کنندہ در شب بیست و ششم ماہ رمضان ۱۲۹۰ شمسہ چند نفر از اہل قریہ
 من اعمال ہرات کہ در شہر حضور و در جزیرہ افغانہ ہرستان بودند و در
 ترتیب اودہ از سمت برج مشہور برج فیلیخانہ کہ در درب عراق واقع ہست
 افغانہ را بالا و افغانہ نیز بر شہر مسلط گشتہ و تیغ استیلا کشیدہ بقدر امکان

بقتل و غارت شهر پراختن و بعد از تخلیه شهر از وجود قزلباشانیه افغان
 اسفراز آمده در شهر پراختن توقف و باندک وقتی کوسوتیه و خوریان و سرحد
 مرغاب و بادغیس را تماماً تصرف کردند پس سید الشیخ قله فراه که در سال قبل
 تصرف افغانه غلبه آورده بود افتاده شیعی علی الغزله ایلغار و باندیان بر برج
 قلعه صعود و با یزدی سلم حمله بر فراز حصار مقصود برآمد و آن دلاست را ضبط
 نموده مراجعت کرد و در آن اثنا فتح علی خان ترکمان از دولت بهمنیه صفویه برای
 با مویشنده در تواربع کوسوتیه تلافی فریقین واقع گشته نخست افغانه متجاوزین
 بسمت خوریان برگشته از آنجا که طالع قزلباشانیه نامساعد و بخار سردار در داغها
 متصاعد بود سردار با فوجی متعاقب ایشان بکیت تور برانگیخته با صد نفر کمانش
 در پشت صحرائی مشهور بر وزنک بطایفه افغان برخوردید بیا کانه ایشان تاخته
 ایشان نیز چون حریف را خیره و چشم بصیرت را از غبار غرور تیره دیدند تو سن
 کر نیز اعان گشت تیغ خونریز را از میان کشیده سردار را با جمعی از پیش تازان
 از لباس مهتری عاری ساختند بعد از چندی محمود و ولید میرولین بعزم استرداد
 فراه حرکت کرده باین فراه وزمین داور در محل موسوم به دلارام با سید الشیخ
 نموده سید الشیخ بقتل رسید محمود چون تصرف فراه را در حین امتناع دید بهمان
 قتل سید الشیخ اکتفا کرده بصوب هند بارش تافت و در جینی که فروین مقرر موب
 خاقان شهید بود این مراتب از جلالی خدمات شمرده بدر بار پادشاهی خراسان
 و امای آن دولت نیز تدلیس و راستی فرض کرده او را بصوفی صفائی ضمیر
 ملقب ساخته حسین قلی خان خطاب دادند و نکته سنجان فردین تبارخ قتل

اسدالله را چنین یافتند ع اسد را سگ شاه ایران در پدیده بعد از آن
 زمان زمان خان وارث دولت کشته هرات را تصرف و عید الله پدر اسدالله را
 محبوسرهما خنده نهال زندگانی جعفر خان گرفتار آن قزلباشی را در سر
 خیابان باغ دوباره خونریزی سیاست از پای درآورد و ایمان دولت پادشاهی
 چون طایفه غلج و ابدالی را مشغول کاریکدگیر و عمود را نسبت بخود از موافقان اهل
 گستر یافتند صفی قلی خان ترکمان او غلی را بسرداری تعیین نموده با جمعی شیایان
 و مدارکات فراوان روانه هرات ساختند و در هراتی کاغذ قلعه فیما بین او و
 زمان خان ملاقی واقع شده و سردار فرزند میر میر و این معنی بدینست با عت
 قوی دستی آن طایفه بی پاوسر گردیده پس افاغنه دران ولایت اقیانار
 کلی بهم رسانیده چند سال آن نواحی را در تصرف داشتند تا اینکه یار قریب جمعی
 ظلال لای ظلمت دای آن بلاد و بازوی دولت نادره قلع فتنه و فساد گردید
 دیگر شورش ترکمانان صابین خانی استرآباد است که تابع خوارزم اند اما در
 نواحی جرجان و دشت قیچاق سکنا دارند و اگر بعضی اوقات بنا بر صرعه کار
 خود اظهار ایلی و انقیاد بحکام استرآباد میکردند لیکن در اغلب اوقات منشاء
 ناخوشی و تاز و سرکشی و افساد بودند و در سنو الف ایام سرداران صاحب شوکت
 به تنبیه ایشان تعیین گشته طرفی نبستند و در فرقه ایشان ترازیمین
 تا اینکه خورشید ذات جهان آملی اقدس از افق سروری طلوع کرده شبیه
 طبعان سر برآویز نمود کشیدند و دیگر شورش کزیمیه داغستان انقلاب
 حدود شیران بود و مختصر این مقال آنکه جماعت جار و تله که یک اهل شیران

مصد و قه و الحاکم الجنب بودند ایلماری و با طایفه زخور که در حد و شکی سکنی
 دارند اتفاق ورزیده نمودند و کرده حسن خان حاکم شیروان را جمعیت خود
 و صد و پنجاه تن جماعت برآمده بعد از زور و دجخال شکی شیخون آورده حاکم
 شیروان را با جمعه مقتول و بقیه لشکر کشتن زنده بست و اموال ایشان بصرف
 آن طایفه درآمد بعد از چندی حاجی داد و نام سکوری با احمد خان اوسمی قیطاق
 و سرخای گزی چهارستان گشته اولاً احمد خان حاکم قبه را از میان برداشته و متوجه
 تسخیر شیروان شدند مقصود ایشان ب حصول نه پیوسته معا و دست و ثانی الحال
 بدون رفاقت اوسمی آمده قلعه شمانی را متصرف و حسین خان بیکار یکی جدید
 شیروان را گرفته قتل کردند و بعد از شیروان و نواحی آن پرداخته این مراتب
 را بدولت عثمانی عرض نموده راه انتساب بان دولت معدلت الکتاب کشودند
 از دولت عثمانی فرمان ایالت با سم حاجی داد و صادر و سار و مصطفی پاشا بکن
 امداد او مامور گشته راه بدخلیست سرخای مسدود شد چون سرخای در جمعیت
 از حاجی داد و بیش و بسب قوت در پیش بود و سائل بر انگیزند فرمان ایالت
 با سم خود حاصل نموده در آن نواحی را است افتند برافراشت سار و مصطفی پاشا
 مامور بگنجی گردید و دیگر قوم و طغیان ملک محمود و یستانی است
 توضیح این مقال آنکه در سال هزار و شصت و سی و دو که خبر قتل صنفی قلی خان در
 به دربار گردون مدار شاه بی رسید سید اسماعیل خان غلام برتبه سپهسالاری فایز
 و مامور بتسخیر بهرات گردیده وارد ارض قدس گردید و چون ملک محمود حاکم تون بنا بر
 استیلا می باده غرور و استکبار چندان اقبالی با مرفعی خوانین ارض قدس میکند

سپه سالار مریز پور فتح علی خان قاجار بمیکر بیکی ششده مقدس ابا فوجی از قزلباشیه
 بر سر قلعه تون مامور و ملک مخصوص گشته یک ماه ایام محاصره امتداد یافت تا اینکه
 شبی پیر محمد فرام که فرش ملازمت در در خانه فتح علی خان گسترده بود از فتح علی خان
 رنجیده خاطر گشته خود را به قلعه رسانیده ملک را از ضعف حال قزلباشیه
 آگاهی داد روز دیگر ملک بهیات مجموعی برآمده جنگ کرده فتح علی خان بر خرم گلو
 از پای درآمد و این معنی سبب اقتدار و استعداد ملک شده بهمان سوال در آن
 سیزدهمین دم از خود رانی نمیزد تا اینکه مقدمه اختلال و ضاع سپه سالار و داد
 ملک در ششده مقدس فرمان را شد تبیین این مقال آنکه بعد از وقوع
 قضیه فتح علی خان مر لویر سپه سالار ایالت ارض مقدس را بعلی قلی خان شامبو
 که در آن اوان بمیکر بیکی مرو و در ششده مقدس می بود و فو فیض نمود اما روز بروز
 اختلال کار سپه سالار از ویاد و ماده انقلاب اشتداد می یافت چون سپه سالار
 اطوار علی قلی خان را موافق شیوه نیکو اهی نیافته از و سرگران بود خواست
 که او را مصلوب الاختیار سازد و علی قلی خان از مضمون کر می و کلا یحیی
 الحکمر الشی لا کلا یاهله غافل گشته جمعی از او باش را که با و همداستان بود
 بمنزل اسمعیل خان فرستاده کشان کشان او را از میان خیابان برده مجوس
 ساخت و فرید ابکار ایالت پرداخت در روز یازدهم محرم الحرام ۱۲۵۳ که
 افاغنه بر اصفهان مسلط گشتند این واقعه نیز در همان روز در ششده مقدس
 بوقوع پیوست پس سر رشته کار بدست لواط مشبه مقدس افتاده
 علی قلی خان نیز بساطی که فرو چیده بود بر چیده تا اینکه در ماه جمادی الاولی

همان سال الواط بخانه علی قلی خان ریخته او را مقتول و اسمعیل خان را از بس
بر آورده باز بشغل حکومت مشغول ساختند اما از حکومت چند سالی با او نبود
والواط خود بر توفیق و قسوت همات کلی می برداختند چون حرکات انجمن استقامت
طبع سپه سالار بود بلکه محمود مراد فیستاد و او را تکلیف رضا قدس کرد ملک
محمود چنین روزی را از خانه خوانان بود به جمیل و از رضا قدس گشته میشد که
گستر اگر چه الواط را مکتون خاطر آن بود که در روز و در ملک محمود با تمام کارش
پروازند اما چون ع همه جادوش بدو شدند مکافات و عمل + این دفعه
چرخ کینه جو طالع انتقام از ایشان گشته ملک او زبیه آن سرکشان دیار بد
اندیشی دست پیشی داد و لولا که دفع الله الناس بعضهم ببعض نفسدا

الاکرض در تئیم فکرمحمد غلج و آمدن او بر سر اصفهان

محمود ولد میر و پس در سالی که با اسد الله جنگ کرده او را بقتل آورد این
مراتب را بدولت صفویه عرض داشتند عا که چون این خدمت محض را راه
خیرخواهی آن دولت بطور رسیده موکب پادشاهی ازین طرفت عازم خراسان
شود من هم از قندار بسمت هرات حرکت میکنم که از دو طرفت بدفع ابدالی
کوشیده شود اما منای ساده لوح که در دبستان تمیز عقول سطح ایشان فهم
نقطه از خط و در دست از غلط نمیکرد اقوال روی اندود او را بسمع قبول صفا
و ایالت قندار را با ابقا کرده خلعت و شمشیر برای او فرستادند حسین قلی
خان خطاب دادند محمود نیز بهمانه بنیبه ابدالی هرات وارد سیستان بمگردید
در خلال آن حال شهید و بلوچ عازم تاخت کرمان گشته اهل کرمان قلع را

خالی کرده ملت مسند محمودی شدند محمود نیز وارد کرمان گشته نه ماه بعد بط
 کرمان پرداخت تا اینکه خیرشورش فارسی زبانان قندمار مجید پسیده با
 انصراف او بقندمار گردید **توضیح** این مقال آنکه محمود در حین آمدن از قندمار
 بچین سلطان لکزی را که در فراه ساکن میبود نایب قندمار کرده عازم کرمان شده
 بچین سلطان مزبور قلعه از افغانه خالی دید یا ملک جعفر خان سیستانی که در
 قندمار مجوس بود و طوطیه و تمهید کرده با طهار و دو تنخواهی صفویه سر از گریبان
 خمول بر آورده پرسیاری فارسی زبانان صلائی شورش در داده جمعی
 از افغانه را که در قلعه بودند مقتول و صبح افغانه بیرون واقف گشته و از
 یک سمت داخل قلعه شده بچین سلطان و ملک جعفر خان را به دست آورده
 با فارسی زبانان به قتل آوردند محمود بعد از شنیدن این خبر کرمان را تاراج و
 اسیر کرده آهنگ قندمار نمود و در سال دیگر باز شوق تسخیر کرمان گریبان گیر
 غریبتش گشته هشت هزار کس از افغانه قندمار بلوچ و هزاره آن سمت جمع
 کرده آمده قلعه کرمان را محصور و قتل و غارت غیر محصور کرده چون از هیچ
 طرف احدی با مدد قلعه کیان نپرداخت امانی قلعه ناچار طالب امان و مقبل
 پیشکش گشته در باب تفویض قلعه تا انجام کار استممال کردند محمود نیز قبول کرد
 از کرمان عازم اصفهان شد اعیان دولت بتمهید اسباب قتال و درجخانه
 را کشوده مردم روستائی و بازاری را که از فنون جنگ عاری بودند بدست
 و سنان و درج و خفتان مکمل و دریال کوپال هر یک را ثانی رستم پل
 ساختند و بحجبت تمام میدان کارزار شتافتند و روز دوشنبه بیستم

جمادی الاولیٰ ۱۱۳۲ هـ هزار و صد و سی و چهار مطابق اوایل در کلان آباد چهار
فرسخی اصفهان تلافی فریقین واقع شده قزلباشیه مغلوب و رستم خان
قوللر اقای ثبات قدم و زبیده با احمد خان توپچی باشی و جمعی از اعیان
کبار و دولت مقتول گشتند و تمامی توپخانه و اسباب بلرزد و تبصره افغان
در آمده بقیه السیف و اردشهر اصفهان و بنای سبیه بندری در دروب و
محلات گذاشتند بعد از دور و زخمی آمده فرح آباد را برای نزول اختیار و
از شیب سینه آغاز گیر و دار نمود و در غره جمادی الاخری ۱۱۳۲ مطابق با رز
اسیل اتفاق افتاد و مکه

در بیان کیفیت و غلبه با اصفهان در ابتدای این سال ۱۱۳۲ هـ توشقان ایل

چون سلطان دارا قرا بتلا یعنی بهرجهان آرا لغرم تسخیر سیستان حمل برایت
اعتلا فرخته لشکر ببار بر بهمن هنگامه بهمن و غارتگر شد و می گشت و افغان
هزارستان با هزار داستان شور افزای فرح آباد چمن و هزاره بلبیل و
بلوچ خا را لی کلایک پای تخت گلشن گردید محمودیان با کمال شوکت و استیلا دست
بناخت و تاز دراز کرده باندیشیه اینک امداد از طرفی با اصفهان خواهد رسید سلک
جمعیت خود را از پنجمی پاشیند مدعیان دولت فکری که برای کشته شوکت خصم
اندیشیدند این بود که سلطان محمد میرزا نام و لاکه خاقان شهید را در بهمن حرم
به ولیعهدی آورده و چون آنان را رسد و فطانت از ناصیه حال و تفرس نمی شد
بعد از چهار روز را بهد مورقابی راجع و صفی میرزای برادر او را بجای او میسرند

ولایت عهد تکیه اذند باز در بیست و هفتم رجب خلع خلعت جهانبانی از او
 کرده قرعه این فال را بنام شاهزاده طهماسب میزرازد و در شب سوم
 ماه مبارک رمضان در ظلمت لیل او را روانه کاشان ساختند که شاید در بیست
 و نهمین و آذربایجان جمعیته منعقد و لشکری مستعد کرده فدا امری شود
 بعد از خروج طهماسب میزرا را فاعنه بنای محاصره که بسته اطراف شهر را
 سیدیه بندی در آه آه و شدت ایکیار رسد و ساختند پس با تمام کمال خاص
 و عام راه یافته روز بروز قوت ضعیف و ضعف قوت پذیرفته آتش غلا و
 نایره بالا می گرفت بعدی که مردم برای اکل مدینه میگردیدند و بزرگان را سوار
 و محلات اطفال خور سال را در دیده و ذبح کرده میخوردند و لها برای کندم چون
 کندم سینه چاک میبود و طایر جانها در غم دانه گرفتار دام هلاک برای کرده نانی درونها
 چون تنور آتش حسرت میتافت و چشم مردم قرصی برای نهاری سوای کچش
 خورشید نمید یافت از شور چشمی زانده عهدی شد که شیرین و نهان میاد لشکر
 خویش می یکند و لشکر لیان بجای ریزه قند نباتات میخایند و بهوس میوه
 و امن از نخل زندگی بر میبیدند و بیاد انکو خاک پای درخت تاک را از یک میل
 راه چون تو تپای غوزه چشم می کشیدند کسانی که از جامه البریشی تن می پوشیدند
 چون گرم پیل برک خوردن تنیدند و جمعی که بنظر نوزینه کام می آلودند از شدت
 جوع پوست درختان افتادند و گدانه از رنی می بستند و بیق را پی خود سپاه
 میفرستادند و اگر جبهه جادری می یافتند و تقسیم آن مته بر خشخاش می نمودند
 کسی وی پای را سیغ میزد و دانه ماش از شاخج عدسی غسریز تر گردید

سایلان از بردن اسم نان تومی میخوردند و یوانگان حسرت خوردن سنگ
 طفلان را چون خشت لحد باخود و بگور میبردند لاله برای کباب داغ بریل بریا
 میگذشت قمری در حسرت شاهی کوکوزان می گشت او جاق و طبعی کور
 شنه و چرخ دودمانها سیله نورافغان یکباره ویران گردید قحطی آدم علاو
 قحط نان امنای دولت را طاقت نمیخوردند خاک عجز و هوای برفرق بخت
 تا اینکه بدادن شهر حکم گشته در یازدهم محرم سال ۱۳۱۵ مطابق با ریل خاقان
 شهید را بفرج آبا و بروا افسر سروری را بر سر آن حسرت کشت تاج وافسند
 و جهان شمس محمود کس برای ضبط خزان و کارخانه جاست پادشاهی و ان
 ساخت و خود در چهاردهم ماه مزبور با فرزند عونی و بیاد شدادی
 گشته سکه و خطبه بنام خود کرده بعد از آن که ستود و واقعه صفهان در آ
 محرم در دار السلطنت قزوین بطحا سید میرزا سید برادر بگ شاهی جلوس کرده کشته
 سنجان قزوین آخر ماه محرم آنرا پنج جلوس و یافتند در راه منظر بعضی از افغانه برای اخلال
 کار حضرت شاه دلهما سید امیر قزوین گشته بعد از ورود افغانه به قزوین شاه طهماسب
 با قلیلی که همراه داشت سرخویش و راه آذربایجان پیش گرفته امالی قزوین چون شاه را دور
 دشمنان اینروزیدند بعد از معاهده و استیمال افغانه را داخل شهر ساختند و افغانه دست
 تعدی از استین بر آورده از کوتاه بینی بدست درازی پر واختند این معنی را
 حوصله فروزینان بر نتافته شمشیر جنت است خند و کس مهمان خود در کشته
 جمعی از ایشان را بر خاک پلاک انداختند افغانه که در باغاسته خارج شهر بود
 سر اسیمه عازم گریز و بجانب صفهان گداور انگیز گشتند محمود با شماع اینجور تفکیر و

تقریباً شبیه افتاده و روز یکدفاغنه از قزوین برگشته وارد همدان می شدند
 شروع بملاحظه سان امرای معروف و معارف کرده یک صد و چهارده تن از
 ایشان را یکجا از تیغ گذرانیده و هر جا که محال بل سلاح و معروفی می یافت گرفته
 آشکار و نهان بقتل رسانیده جمعی را بشیر شیراز مامور ساخته و ایشان فرست
 نه ماه شیراز را محصور و تصرف در آوردند و محمود و فریب سال در ولایت مزبور
 را بایت حکمرانی افراخته بعد از آن و سوسه نفسانی او را بکدفع شاهزادگان
 انداخته جمیع اولاد و احفاد خاقان مغفور را که صغیر و کبیر اسی و یک نفر بودند
 معروض تیغ جفا ساخته نعش ایشان را بقم فرستادند و بعد از چندی جنون
 قوی و فاجع شدید بر او طاری شده دیوانه و از خود بیگانه گشته امر وی او حکم
 جنون از نفاذ و جریان عاقل گردید و دوازدهم شمس شعبان ۱۲۳۷ مطابق
 سیلان میل شرف بنی عثمان که با نظر امرگ اومی زلیست جمعی از افغانه را با خود
 بهستان کرده از کتیغ اعتزالی برآورده نوبت سلطنت بنام خود بلند آوازه
 ساخته کس فرستاده محمود را بخفیه بکاک کرده من جیشتا لاستقلال جالس مسریه
 حکمرانی گردید و در ایام سلطنت خود کرمان ویزد و بندر و قم و قزوین و طهران را
 تا بول کرزی که رس الحید عراق و خراسان است بحیطه تصرف در آورد و بکه
و دیگر غلبه روسیه است بداراهرز و کیلان است

توضیح این مقال اینکه در همین که شاه طها سب در قزوین سرافیس سردری است
 اسمعیل بیگ نام از توابعین وزیر اعظم را برسم سفارت و عزم استعمار و ملکیت
 روس فرستاده جمعی از روسیه بوجوب طلب اشاره شاه طها سب بسردری

سردار روسیه آمده سفایین ایشان در قرضه رشت لنگر توقف انداخت و
 زیر رشت از دریا فخر آمده مغلوب و روسیه باطلی را که در جنب شهر رشت
 واقع است محل انداخته بار توقف گشودند و حرف روسیه اینکه با بنحو ایش
 این دولت راه دور و دراز را طی کرده ایم و ایلی شاه طماس سبب کالت او
 کل دارالمرز را از نیاز آباد تا حد استرا با بد دولت روسیه لغو یعنی نموده که صیانت
 این دولت کرده بدفع دشمن پروازیم و این ادعا راه دخل و تصرف در ولایت
 دارالمرز میجویند ما دست تعصن کشیده داشته هیچ وجه سپر امون مال دیوان
 و غیر آن نمی گشتند تا اینکه متعاقب سردار بزرگ ایشان باده نیز از کس آمده ختیا
 جمیع دارالمرز را از نیاز آباد بموجب نوشته که اسمعیل بیگ بوکالت دولت علیه
 صفویه بر روسیه داده بود بنحوی و منسوب ساخت از طرف شاه طماس سبب جمعی
 بدفع روسیه آمده در خارج رشت تلاقی فریقین واقع و قریباً ششگسست
 یافته فرار و روسیه رشت و کمدام را متصرف و بدون منازع و سیم و
 سال در آن نواحی بضبط و اخذ و عمل وجو مات دیوانی پرداختن تا اینکه
 مقدمه متلند مشهور اسمعیل میرزا در ماسوله چنانکه مذکور خواهد شد اتفاق
 افتاد و روسیه بدون جنگ نزاع آمده لاهیجان و تیمچان را که در تصرف
 قلندر بود متصرف گشتند و بفاصله چندی پطرباد شاه روسیه از راه کی
 از سمت قلعه قزلباغ عساکر بشمار دارد در رینه و ابالی آنجا نیز از سیم علیه گذریه و
 رومیه که اعدا عتد و دولت بودند در بند افون و رضای اعیان این دولت
 نبوده از باب اطاعت در آمدند و شاه مزبور امر تجلیه این قلعه در بند کرده

سه هزار نفر تفنگچی که روسیه آنرا سولدات گویند با استحفاظ آنجا کما شسته
باد کوبه و سالیان را متصرف بهمان اخذ و مقاطعه مال و جوبات حسابی اقتفا
کرده معاودت بمنقر سلطنت خود نمود

و دیگر تسلط و استیلای روسیه است بر ممالک آذربایجان

تیسین این مقال آنکه بعد از حرکت شاه طهماسب از قزوین بجانب تبریز
از دولت عثمانی ابراهیم پاشای حاکم ازرن الروم بکجستان و عارف احمد پاشا
بایروان و حیدر پاشا کورپلی اوغلی حاکم وان به تبریز و حسن پاشا طلی بغداد
برگذاشته و بهمان مامور گشته هر یک با عساکر بشمار از حد و خود را است
غزیت افزاخته و اندر پای لشکر آذربایجان را در شش جهت بچار وجه حیرت
در انداختند ابراهیم پاشا قلیس ایچیقه ضبط در آورده و عارف احمد پاشا
با جمیع تمام بایروان آمده چهار ماه قلعه را محصور کرده و چون از جانب عین
دولت امدادی متصور نبود ابالی آنجا طالبان شده قلعه را سپردند و عبداللہ
پاشای کورپلی اوغلی در بهمان سال بعزم تسخیر تبریز دایره ان حرکت کرده
در چینی که موکب پناهی در اردبیل توقف داشت بر سر تبریز آمده چون
صورت تسخیر آن سال در آینه مراد روی نمود عطف عمان کرده در خوی
و سلماس قشلاق و در سال دیگر باز گشته قهر و غلبه بر قلعه مستولی گشته
ابالی آنجا را عموماً از تیغ گذرانیده و حسن پاشای و ابالی بغداد را است غزیت
بجانب کرانشهان برافراشته و کرانشهان را متصرف شد حسن پاشا بهان
چندی در کرانشهان بدار بقا شتافته احمد پاشا پیشمر از دولت عثمانی

سرمکر و عازم تسخیر بهمان شد فریدون مکرری که دران آوان حاکم بهمان بود
 بهمان جنگک بیرون رفته به احمد یا شتا پیوست و قشون و امانی بهمان
 بامید آمد مدت سه ماه قلعه داری کردند تا اینکه احمد پاشا نیز بغلبه قلعه را
 کرده و از مکر و غارت بطور وسایند و بعد از دو سال و مصطفی پاشا تسخیر
 کبک و علی پاشا تسخیر اربیل نامور شده بعد از جنگ محاصره ممتد کبک نیز تسخیر
 رومیه در آمد بعد از آن که رومیه متوجه اربیل شد و موکب شاهای از اربیل
 عازم طهران گردید و رومیه آمده اربیل و معانات و زنجان و سلطانیه و
 محال که از راه بیخطة تصرف در آورند و آنوقت دو سال ز جلوس شاه طهماسب
 انقضایافته بود اشرف چون خبر اختلال در باجیان و مراجعت شاه طهماسب
 را باجانب طهران شنیده بعسرت تمام عازم طهران گردید و در قریه اندمان که در
 جنب طهران واقع و مقرب خیم سلطنت می بود و عساکر قزلباشیه بمقتایله
 پرداخته در سلمان آباد طهران تلافی و فریقین واقع شده و قزلباشیه شکست
 یافته بود ای نهر میت مشتافتند شاه طهماسب از اندمان عازم مازندران و
 استرآباد شد اشرف جمعی را بمحاصره طهران و سیدال ناصری سردار خود را تسخیر
 قزوین نامور ساخته آهنگ صفهان کرد و امانی تروین را بدر مقام اطاعت رسانید
 بعد از آنکه موکب شاهای وارد مازندران شد از اینجا غریمت استرآباد کرد و فتح علی
 خان قاجار را بکجاست سمنان سرافراز و با جمعی از ترکمانینه قاجاریه بمقتایله
 افغانستان روانه ساخت مشاعر الیه در برابر هم آید و طهران ملاقی افغان
 کشته باخلال چند و شبی اهل عناد کاری نساخته بربیل وارد وانه سترآباد

شد طهرانیان نیز بایوسان زاده او با افغانیان مطیع و متقا و کشتند مالی ساد و قنم
که تا آن زمان با شرف طریق مخالفت میسر نداشتند و متابعت کشود شهر را سپردند

در بیان مجمل از احوال شرف و کیفیت صلحی که فیما بین او و مشیر قوی قیوم

در سال سیوم جلوس شرف احمد پاشای والی بغداد و از دولت عثمانی بسرداری
منصب و بانو بی عظیم با اتفاق خانک پاشای حاکم بایان و عبدالرحمن پاشای
حاکم همدان و قوام مصطفی پاشا و حسین پاشای حاکم محصل بطب خاقان معقول شاه
سلطان حسین و تسخیر ملک متصرف فیله فاغنه مامور گشته و از همدان و از انجا
جمعه را بدین آباد و شکر دفرایان و ایلیچی نزد شرف فرستاده پیغام دادند که اگر
طایفه بی با و سر بدون اهل بیت مالک سر بر و افسرند چون پادشاهان و ارث
پادشاهان می باشند خاقان شهمید ابا و سپرده از راه رسم سلطنت عاضی
کناره گیرند شرف نیز از اصفهان عازم کلیانکنان گشته چار فرستاده پادشاه
مغفور را که در اصفهان میبود و از دم تیغ جفا شربت شهادت نوشانید و سرور را
نزد ایلیچی و فرستاد و جواب ایشان را بربان تند سیف و سنان محمول خست
این معنی نایره افروز خشم و میه گشته احمد پاشای سردار و م با پاشایان عساکر
آن مرز و بوم از همدان را یک افراز هجوم شده در شهر کرد تهاقی عسکریت و احوال
نوازش و شین بین الفریقین گردیده و میته مغلوب مقهور شده رخت غریبت
بوادی نیر میت کشیدند شرف نیز عازم اصفهان شد در سال بعد مجدداً احمد پاشا
همدان لوای عزیمت فراخته و طرح مصالحه انداخته و از ادما لک تعیین حدود

و متحدید نور باین دستور کردند که ولایت خوزستان لرستان فیلی باکر از و بجا
و سلاطینه و خلخال و ارومیل بدولت عثمانی و ولایت سمت شرقی عراق و اراک
با افغانه مقرر متعلق باشند و بدین عهد و میثاق صلح اتفاق و رفع غایله نزاع
و اتفاق کرده هر یک از مقرر و مقام خویش گشتند و در سال چهارم جلوس شرف
راشد پاشا نامی از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم برسم سفارت برای
لایک بدینان صلح و صلح و نهیمت جلوس شرف و اراک اصفهان و از جانب
اشرف منشی نیز محمد خان بلوچ با پیچی گری و مامور همراه الیمجی زور وانه در اراک عثمانی گرد

در بیان چند نفر که با نام قریب باین دعای شایسته از گلی اظهان خود می آزادی کردند

اول صفی میرزا نامی بود که در سمت بختیاری بهر سید حقیقت احوال و اینکه موسی
شخصه بود از طایفه کرانی و در سال هزار و صد و سی و هفت و خلیل آباد بختیاری
منبعث شده ادعای شایسته از گلی و پسری فاقان سعید شصید کرده میگفت که نام
من اولاً ابوالعصوم میرزا بوده ثانیاً این اسم را گذاشته ام محمد حسین خان حاکم
بختیاری از راه ساده لوتی با سر خیلان بختیاری وجود او را معتنم و مقدم او را
گرامی و محترم داشته سر بر بقیه اطاعتش گذشتند و موسی الیه فی از شوال اصفهان
شاید خود کرده با دعای خواهری و یکی از بلوکات اصفهان گذاشته بود از
خلیل آباد خواهر سر او آدم رفته او را نیز با احترام آوردند و در هانجا افتاح کار کرده
و تمام با طرافت نوشت اما بقیه را سمت چپ زده خطبه ادر و مساجد و منابر بهم
شاه طهاسب خوانده اسم خود را ثانی اسم او گردانیده و حکام شوش و کوه کیلویه

در و ساء ایلات آن سمت نزد او جمع آمده که طاعت استند و امر ایامی تعیین کرده در آن نواحی کمال تکلیف بهر سائید تا اینکه از جانب حضرت نعل لای حسین که شاه طهماسب رضای قدس توقف داشت بارکان دولت علی صفی میرزا امیر والا صد و ریافت که چون شاهزادگی منحصراً به شاه طهماسب او عای آن شخص خلا واقع است او اگر فتنه بساطی که در چیده اند بر چینه اندازد و فتنه اشاره و لادر چینی که ده و شست مقرر صفی میرزا بود او را گرفته قبل رسانند و ایر قضیت در او اسط شمس محمد علی روی نمود

دیگر سید احمد نوده میرزا و دو ملی سابق مشقه سست

مخلص احوال او اینکه بعد از واقعه اصفهان که شاه طهماسب عازم آذربایجان گردید سید احمد بجانب ابرقورفت در آنجا ترم مجبوری مشعر بر تفویض اختیار مملکت فارس و کرمان بهر شاه طهماسب با اسم خود را بر او عواصم کالافام را خریدار این جنس کند طراز کرده جمعی از او باش را فرار هم آورده عازم بوانات و بعد و شست فارس که در هشت فرسخی شیراز واقع است گردید در آن آوان زبر دست افغان از جانب محمود حاکم شیراز بود جمعی را بمقابله سید احمد فرستاده در سر بیل خان تلمانی فریقین واقع شد سید احمد منظم گشته با بر قوه آمده مردم ابر قوه را از کیفیت احوال و قتل پس حکم مجبور و گاهی حاصل شده او را گرفته محبوس ساختند بعد از دو ماه از محبس فرار کرده بجانب جهرم شتافت و سلاکس جمعیت خود را بتجدید انتظام داده از جهرم رفته داراب و نیز ریابد ایره ضابطه در آورده جمعیته موقوفه معتقد و کرمان را تصرف

کرده در چهاردهم شهر بیج الاول ساله مطابق قوی نیل جلوس نموده ام پادشاهی
بر خود راند و سکه و جقیقه زده بعد از چند می جمیع از جانب اشرف به گرفتن
نامور و سید احمد در قلعه حسن آباد محصور و بالاخر گرفتار گشته اورا با صفهان
آورده بامر اشرف گردن زده هوای سمر و رمی را از سر و سیرین کرده و
عاقبت بزور زباده سکر از پا در آمد

دیکر محمد علی نام رنجانی مشهور به صفی میرای ثانی است

کیفیت احوال و اینکه در راه محرم ساله مطابق تحاقوی نیل در لباس دریشی
وارد شوشتن از آنجا که عقل مردم در چشم ایشان می باشد جمعی الواطا و دیده
میگفتند اند که چشمهای این شخص در نظر ما چشم آن صفی میرا اشیا هست دارد
شاید او باشد و او تحاشی داشت عوام از عین حاکم جمعیت کرده خریدار
اوشندند نایب شوشتن با اجتماع این خبیث و خوش گشته اراده تنبیه و نموده او
قرار کرده بخویره رفته از آنجا از راه لیره روانه بغداد شد اعیان دولت قهری
بمبایات اینکه شاهزاده ایران پناه بدولت عثمانی برده است بدین تحقیق
شمازدگی اورا تصدیق نموده مومی الیه بدر پار عثمانی احضار و بعد از ورنه
او بحوالی اسلامبول هماننداری تعیین در مسکودا مکان سکنی و اختراجات
برای او قرار دادند و بعد از خلع احمد خان پادشاه روم باعتبار صدر و بعضی
حرکات او را بشهر سلانیک که بهیچیه منسل آن طرف قسطنطنیه و نزد یک لیسر
فرنگ است فرستادند و بعد از چند می از آنجا نیز او را بخویره لیسر فرستاده کسان

اورا مرخص ساختند و تتمه احوال و در بیان قایم سال ده ساله نگارش خود قیام

دیگر سید حسین نام قلندری بود

که از قراه بقندار رفته مدتی در قندار در یوزه کرد وادی بسیارانی می بود
و از اینجا همراه افغانه در کسوت دولشی باصفهان آمده بعد از قتل صفی میرزای
کرانی بنیان جماعت جو انکی رفته خود را عباس میرزا موسوم دادا دعای برادری
خاقان مرحوم کرده بنمای سروری کوشته گاه هوس بر شکست و بر مشد
این دعوی دروغ راست نشست از طوالت جو انکی و مردم اطراف جمع
فرایم آورده چون کارشان زیاد شد حباب آسا هوای ریاست
بر آورده باز سرگرم بیان عدم کشید و شمع دولتش چون از صدق فروغی شد
ز و دیبایان رسید

دیگر شخصی در سمت شمشیر بندر میر سیده

با دعای پیری خاقان مغفور خود را سلطان محمد میرزا نامیده بشان هزاره خسرو
شهرت یافت و در شمس چهار صد پانصد نفر از اعراب بنادر بر سر خود جمع
کرده از اینجا نزد عبداللہ خان حاکم بلوچ رفته جمعی از بلوچ با عانت او بنده
و از اینجا بمیان طایفه بارزی آمده آن طایفه نیز با او متفق و غریت بند کرده
با سید احمد نواده میرزا داؤد که در آن آوان او نیز در آن سمتها را است استقلال
برافراشته مجادله نموده سید احمد را منتهی ساخت و بند را با محال شمشیر
میناب بحیطه تصرف در آورد و بالاخره از جانب شرف جمع دفع او را مورد
گشتن با او تجارت و موسوی الیه شکست یافته بجانب بندرستان گریخت و بند

بامحال متصرف فیہ اوضیمہ لایات افغانی گردید

دیگر زینل نام قلندری است

که در لاهیجان بهر سید او ولد را بهیم نام توپچی بود که با چند نفر از قلندران
مراحل نور و رفیق گشته در قریه نکام من اعمال دیلمان بمضمون اینکه ع
بعد در ولشی اگر هیچ نداری شاهی به از کلاه نرو پوست تحت بهوس افسر و
سریر از جبریده و شاخ نفیر بکرم علم و نفیر افتاده و از چادر قلندری پا بخرگاه دارا
سلطنت گذاشته بدعای پیر سی شاه سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا نام نهاد
جماعت صوفیان در ششصد و دیلمان را فریخته رایت حکم برافراشت و دیلمان را
باران کوه تصرف کرده ان آوان محمد رضا خان عید الله و قورچی باشی که سالار
و صاحب اختیار کیدان بود و در لاهیجان توقف داشت این خبر را شنیده
با و سه هزار کس عازم دفع قلندر گشته در کوهستان دیلمان با او محاربه نمود
شکست یافته به تنگان برگشت و قلندر جهان روز داخل لاهیجان گشته لاهیجان
را با تیمجان ضمیمه تصرفات خود گردانید محمد رضا خان دوباره جمعیت خود را
منعقد ساخته عازم لاهیجان گشته در رانکوه تلاقی واقع و قلندر مقتضی شده
بجانب آمدن که یخت و در آنجا مجدداً سلک جمعیت او از شاه سون و سایر
رجال نظام یافته ماسوله من اعمال ثبت را متصرف و از آنجا عازم خلخال
گشته بر حاکم آنجا فایز آمده بار و میثه اردبیل و در حوالی اردبیل جنگ کرده
شکست یافت بعد از آن بمیان شاه میسون آمده جمعی از شاه میسون را با خود
متفق ساخته و جمعیت العقاد داده بمغانات رفته با علی قلی خان شاه میسون کردم

از هوخواهی انقیاد و مینه میرد جنگ کرده باز مغلوب گشته بماسوله آمد با آخر
 جمعه از طایفه شاهپسوان که با سید اتفاق داشتند با جماعت اسوله که از بجیب است
 قلندر بتنگ آمده بودند بدفع قلندر مصمم گشته در اسوله بر سر اورنجیه او را کشته سر
 را برای سرکردگان اروس بردند +

در بیان نسب مولد جناب ظل الهی

بر آگاه دلان دقیقه رس که بهین زادگان آبای علوی و اتمات سفلی اند و واضح
 خواهد بود که سعادت باری که زاده لطف خدای یگانه و گرامی فرزند مادر زبانه
 باشند نه مفاخرش به نسب است نه مباهاتش بسطنت مکتب میر که بدلول
 نص کتاب این دو امر در پیشگاه نظر بلند بهمنان نیست تیرین پایه شمل اعتبار
 است و نازل ترین مرتبه از مدارج افتخار تیغ بزمده را فخر بخوبی خدا داد خویش
 است نه بکان آهین گوهر شهابوار را نازش به آب و رنگ ذاتی خود هست نه بلب
 معدن خصوصاً این برگزیده خدای بزرگ کرده لطف ایزد توانا را که بعد از فضل
 الهی اعتضادش بشمشیر خویش است نه بزور بازوی اهل و عشییره و بیگانه و خویش
 دودمانها از نسبت دودمانش چراغ دودمان افروخته اند و خاندانها از دولت
 خاندانش دولت خاندان اند و ختنه نیام مصما هم جدیدش را دولت تیموری در
 آستین است و تاراج نمندش سلسله چنگیز و تاتار حلقه نشین منظم

از سهم خدانش قضا تیرم	از تیغ کجش سبت کار قدر +
اگر نادر افروز د از قهر هر	چو خورشید آتش زند در سپهر

<p>دوم صبح آتش بسالم زندہ نہد سر کبود و بیابان نسیم</p>	<p>اگر مہراز عارضش دوم زندہ در آتش گریز سمن گزیم</p>
<p>در اینصورت کلک سخن سنج را از نگارش آن مطلب بازداشتن بولی است اما چون عرض مویخ ضبط کلیات احوال خدیو بہمال و ذکر النسب نیز از لوازم این مقال است نگاشتہ لوحہ بیان میگردد کہ آنحضرت از ایل و قلعہ و قوس و نو نوعی از انواع افشار و افشار از جنس ترکمان می باشند و مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بود و در ایامیکہ مغولیہ تنوران استیلا یافتند از ترکستان کوچ کردہ در آذر بایجان توطن اختیار نمودہ بعد از طوطو خاقان گیتیستان نشاء معلیل صفوی بتقریبات کوچ کردہ در سرچشمہ میاب کوبکاب من محال ابیورخراسان کہ در سمت شمالی مشہد مقدس طوس در بسیت فرسخی واقع و در قریب جوار مرو است توطن جسدہ تابستان در انجا نیکدیشی و زیستان در دستجرد و در جز قشلاقیست میگردہ اند تولد آنحضرت در یوم شنبہ بیست و ہشتم شہر محرم سال ہزار و قصلہ ہجری مطابق لوی نیل و قلعہ دستجرد و در ہجرت در مکانی کہ بالفعل عمارات عالیہ در انجا احداث و مہلودخانہ شہرت یافتہ اتفاق افتاد با سیم چند خوردن قلی بیگ موسوم گردیدہ و در پانزدہ سالگی قدم بر معارج رشید گذاشت چون در میان تاجیک و ترک و خورد و بزرگ منظر کارنامی سترگ گشتہ در میادای حال آنہاد دلت فرا قبالی از ناصیہ احوال و ظاہر و امور عظیمہ از دست موبدیش صادر می شد و در عالم خود نادرا نفاق بود بین الاحم بنادرستلی بیگ مشہور شد</p>	

در آغاز کار جناب ظل الهی

از آنجا که نقش بند کارگاه وجود ربط و پیوند مرا و جت را تار و پود و سیای
 بقای بنی آدم ساخته و باین خدش کسوف طراز جامه توام و دوام بر بر و شوش
 نوع بشر انداخته و تجرد و محض و خفاوند صمد است و تفر و شایسته از و یگانه الازی
 لکم یلدا و لکم یقوتلدا و لکم یکنی لکم کفای احد حضرت ظل الهی در آن آردان
 که آغاز شباب و جوانی و بهار گلزار زندگانی و بهنگام رایان ریحان عیش و
 کامرانی بود و ایل تا ایل گشته چون بابا علی بیگ کوسه احمد کوکازر و سالی فشا
 ابیورد و بهمنیه در آن ولایت با ترکمانیه و اوزبکیه معرکه آری زرم و نبردی بود از
 جامه خانه نسبت خویشی اند و دمان تشریف رسای مفاخرت در بر خویش
 داشت آنحضرت طالب پیوند و راغب بنحو استگاری صبیحان سعادت مند شد
 اکثری از حسب پیشینه کان انشار ساک امتناع و نهنگام آری جنگ و نزاع گشته
 جمعی از رؤسای آن طایفه باین علت بهم آغوش شاد و فنا و تنخوا بر رخ و عینا
 شدند و بالاخره بحکم قضا امر موصلت صورت وقوع یافته از آن مخدیره سراد
 عفاف در سال هزار و هشتاد و سی و یک در شب یکشنبه بمیست و نیم
 جمادی الاول ده ساعت نیم از شب زکوة گذشتن شانه را و ده کامگار ضاقلی
 میرزا ابو جود آمد و بعد از پنج سال آن مستوره رخ نقاب تراب کشیده صبیحه
 دیگر او را در سلک از دواج و پردگیان حرم عفت انتظام دادند و نصر الله میرزا
 و امام قلی میرزا کو بهر آن آن درج و انچه از آن برتر اند بهر خنده در آغاز طوطی
 اقبالین خدیو بهمال تقایع و اموری که در سمت دره جز و ابیورد و شمشیر

و قلعه جات آن حد و دونه ایجه دشت از آنحضرت با افتخار بیه افتداد و
 ترکمانیه و اگر او از بجیه و سایر طوایف اهل عناد بوقوع پیوسته گشته
 که از دیدن ایشان در اخلال کار ایشان بظواهر و جنگهایی که با دوز و نزدیک
 ترک و تاجیک واقع شده آن طایفه لازم و سرحات را قریب آرام کردند اگر شسته
 از هر یک تحریر کرد و در اینجا معلولی خواهد بود بیرون از اندازه و کتابی میگردد
 خارج از حوصله قبول ندوین و شیرازه لیکن چون در این روزنامه طفر ختامه
 باقتضای سخن با موزع عرض صلی ضبط کلیات امور است آنرا به جا رسم اجمال و
 ایجاز مرعی داشته که ملت را بجانب اقتضای عنان گرامی می سازد بعد از آن
 که بزم آرای دوران در عشرت ساری ایران سازنا سازی کوک کرد در هر گوشه
 از مختلف ممالک نواها و از هر سری چون کاسه طنبو و با نایر خواسته ترک
 و تاجیک چنگ آسایه میزد تا سخن حسرت خراشیدند که کوک بزرگ قانون
 خرمی از دست داده در دایره محنت کف زنان افسوس کشتنند و جرقه های
 بود سوز گریبان خود دسری و کردن فرازی در آورده باز اندازه بیرون گشت
 از آن جمله ملک محمود سیستانی بطریق که مذکور شد بر مشهد مقدس
 مستولی شده لایط طغیان برافراشت و حضرت ظل اللہی تا آن آوان در
 حد و دایره و کلات دبابی سرحات دشت مشغول ملک داری و بچنگال
 خونیر جلالت شاه با از وچ دشمن شکاری بوده مانند شیر صیاد بیشه خویش و
 طعمه بخش کام بیکانه و خوشنشین بود و چون دیدند که ساقی چرخ مینالی از ساع
 ماه و محرم خواند به غم با اهل ایران پیمود و حریت تنگ ظریف زمانه از بدستی کاسه

بر سر ضعیفان شکست و با هنرن فتنه جوئی و هر دست تطاول کشوده راه
 آسایش بر روی دور و نزدیک بر بست این معنی را حوصله غیرت آنحضرت بزرگداشت
 بالهام خداوند بے نیاز و ارشاد بخت فرخنده طراز و نیروی غم بلند و قوت بهشت
 از چندی طوایف افشار و اگر د و باقی ایلات را که ساکن امیور و در جزو کلات بودند
 بخوزه خدمت احضار و کلات را که حصن حصین قلعه خدا آفرین بود با قلعه و مسجد
 و امیور و که پیوسته جولانگاه شه گیتی نورد و مسکن ماوای دولتخواهانان حاکم
 پیر و دیو و برای افراختن سیرق حکمرانی اختیار و بیابانی کرد کلات آغاز کار کرد
 آری غضنفر صولتی که مهابت صلا تیش فی درناختن شیران جهان گفته گی حوصله
 و رز که هر کفایت اخلاقی از رویاه بانه ی چرخ پلنگ خود عوی شیر مردی کردن
 افراز و سوری که همیشه گردن فرازان گردن بطوقی طاعتش خم نشسته اند
 که ر و ا دارد که گردن اطاعت بدگیری خم ساز و ایلات عمده که بهر ای فنی
 سر قدم ساخته سالکین طریق شدند و فرقه بودند یکی افشار یک ترف
 انتساب آن جناب داشتند دیگر اگر ا و که ساکن دره جز و امیور و که از ایلات
 معظم خراسان می باشند هر چند که طوایف و یک تیر در میانه بهره اند و ز خدمت
 خود فرزانه میکشند اما آن دو فرقه در بدو حال بهستی تا نباید خدای متعال
 باز وی اقبال خوشی را بمنزله د و دست خصم افکن بسا عد بخت فیروز را
 بمساعت سعاد و دو پنجه دشمن شکن بودند بعد از چندی بعضی افشار
 و اگر ا که صحرا کرد وادی ساده لوحی بودند بوساوس شیطان مخالف لار و
 گشته از افشار ی فرقه که صاحب قلعه و جمعیت بودند بمتانت مکان و عتد

خود مستظهر شده با آنحضرت در مقام کاوش بعضی نزد ملک محمود در اواز
در الفت و سازش در آمده از اگر در ره جزو ابیور و دویچه با اگر دجنو نشان
پیوستند و گویای با ترکیه انبیه نساعقد مو الفت بستند و هر یک بقدر امکان
زنگمار بخینه و شعبده مار با بگنجینه و باد شمنان آینه و با آنحضرت در آو بخندند و
سیصد چهار صد خانوار ایل جلایر که با طما سب قلی بیگ کیل محمد علی بیگ
و ترخان بیگ نام و باقی روسای خود قصوری در اعتقاد و و منی در اخلاص
قوی بنیاد راه نداده در شدت و رخا متمرکب نصرت انساب و در
سختی و سستی سایه آساده بناله و چرخ خورشید قباب بودند و آنحضرت
با قلت احوال و کثرت خصمان دامن همت بر میان زده با اتفاق هوا خا
کزین خواب گاه را خانه زمین ساخته را میت عزم افراشت و با هر من رفقه
بنای گیر و دار گذاشت +

در بیان توحید مکتب الایجابی از صفت فیض بنیان بر دفع خصمان

این معنی مانند بدر انور روشن است که جلوه جنود کوکب انجم تا ظهور کوکب
آفتاب است و بن پر و ازمی شیره طبعان تا طلوع طلوعه نیر جهان تاب
بنجی که در مقدمه کتاب سمت گذارش یافت بعد از آنکه ملک محمود در ارض
اقدس آغاز خود سری کرد و روسای ایالت خراسان از راه ضعف نفس
و قوت و هم بطوقی خدمت او کردند و در اطاعت بر وایش کشادند
از انجمله قلیچ خان پایالو و امام قلی ایرلوسی افشار بودند که از صولت نادره

روسی بر تافتنہ نزد ملک شتافتن و صدور این حرکت از افشار طبرستان غیور و دیو
 بہمال ملائیم افتاده بچارہ جوئی کار ایشان بیک خیال بھر طوف روانہ و
 دزد بھر این امر طالب بہانہ شدند تا اینکه ملک سائل بر انگیختہ چون در ملک
 خراسان ہمیشہ از جانب انجناب اندیشہ مند و مہر اسان می بود و معتبر سے را
 نیاز مندانه نزد آنحضرت روانہ کردہ پیغامات ہو کہ بعد و یسین فرستاد کہ ما را
 از آمدن بار حق اقدس بغیر از عیانت حال سلمانان منظوری نیست اگر در
 عالم ایلی رسم موافقت مرئی گردد منتج فوائد خیر و باعث انسداد راہ فساد خیر
 نخواہد بود آنحضرت نیز قبول قبول ملک کردہ عازم ارض اقدس شدند کہ در
 روزی با ملک اظہار صداقت کردہ و حشمت اورا دفع در خلوت با شکار گاہ
 نشرو جودش را دفع کند نخست با افشاریہ و جہاگیر کہ در خدمت آنحضرت بودند ہمہ
 گردیدہ فرمودند کہ در روز جہاگیر بازی خود سازی کردہ بہتیا باشند منظور
 اینکہ آنحضرت در اثنای بازی واسب بازی جلو اسب ملک راہ بودہ با تمام
 کارش پردازند و ہوا خان نیز ہر یک بخوابان و اتبلع او در آنجہ ایشان را
 از مکتبی در آرند و زیکہ در میدان گاہ ملوک با ملک کرم جہاگیر بازی بودند
 بعزم غنا گیری ملک دست انداختند چون ز نام توسن امور در دست رایش
 قضا است پشت دستی کہ یک نام آسمان در پیشش از بخت آفتاب پشت بر زمین
 گدازستہ بزبان اسب ملک خور و جلو بہت نیامد ملک از آنجا کہ مست
 باوہ ہوش ربامی نخوت بود و تفرس برین معنی نکردہ بعد از انقضای میدان بجا
 شہر عطف عنان کردند اما آنحضرت پیوستہ و یکمین وقت ہمہ و ذالینک نہ ساج

مشفقان امانه قلیچ خان امام قلی کرده با طهار الیام ایشان را با خود رام ساخت
و بعد از آنکه ملک را بسته فرسخی مشهید مقدس تحریک لشکار کرده ملک بنجوا هشت
آن حضرت یک روز پیشتر حرکت و حضرت ظل لاهی روز دیگر امام قلی و قلیچ خان را
بمقریب لشکار چهارم برده بعد از ورود بقریه یا محانه من اعمال مشهید مقدس
چون صید بلام افتاده را از دستدار کردن مقتضای عقل خدا داد نبود
آن دو نفر را که در ظاهر چون قبضه تیغ لاف و ستیاری دور باطن بتان
شمشیر و دم از خونخواری بنیزند از میان برداشتنند و از آنجا عازم بیورد
گشته ایلات آن ناحیه را جمع کرده همت بدفع کینه جوایان گذاشتند

در بیان آغاز محاربه طبل سحانی با ملک محمود سیستانی

ملک محمود بعد از وقوع این واقعه وحشت انگیز چون دانست که از شجر خلافت
آن آزاده سر و حدیقه رست کیشی خبر برگ سید پیکان بر می نخواهد خورد و بار
کران زیاده سری را که بردوش دارد بس منزل نجات نخواهد برد و عذر چالش

نواسخ این مقال کردید که بیت	روز اول که دیدش گفتم
آنکه روزم سیه کند این است	پس با اگر او پیشتر کن نوشت که یا یا

من متفق شده بدفع جناب نادری پردازید یا کار جنگ را آماده سازید
اگر ابا و جواب دادند که آنجناب کردن فراز نیست مؤید دلاوری است قبولی
و جمعیتش بسیار و استحکام مکانش در غایت اشتنا تصور این معنی از حوصله
ضمیر ما بیرون و این خیال زحینه قدرت ما افزون است ملک چون عذر

ایشان را منسوب بعذر دانست از کل عتای جواب آن گروه استثنای
 را بجز دورنگی نمود و عزم تنبیه آن طایفه کرده چون راه کلات و چیچ و مهنه متصل بر
 کوهستانات عظیم و محتوی بر قلعه جات محکم بود غزیمت آن سمت را مقصود
 بمصلحت ندانست باینچ شش هزار کس از راه رادکان متوجه جنوبشان گردید
 منزل مزبور بمجدد اگراد کسین بخدرت خواهی نبرد ملک فرستاد پیغام کرد که
 حرکت او باعث وحشت اگراد و موجب نزاع و فساد است از این ماجرا در
 گذردانانجا که ملک محمود را دره خود بدینی و ماغی شده بود فرستاده اگراد را قطع
 بدینی کرده باز گردانید این معنی سبب پیدماغی عموم اگراد گشته باستیفات
 لوازم سرکشی پرداخت و بغرم مدافعه پیشین آمدند اما از نامساعدی نجات مغلوب
 گشته فراری و بلعجات خود متفر می شدند و ملک بدلا مانع و دخل جنوبشان
 گشته بنا گذاشت که قلاع اگراد را تا ختم جمیع از عورات و اطفال ایشان را
 یوز غه مال در ارض اقدس ساکن ساخته زمام اختیار ایشان را بدست گیرد
 او لا تا ختم تسلیم زبیدانلود کرد و در فرسخی جنوبشان واقع و منقار
 آن جماعت بود پیش نهاد خاطر ساخته محاصره کرده در خلال آنحال خدیو بمال
 مانند بلای ناگهان تیرشش سینه بدی بین این مقال آنکه بعد از وصول
 خبر غزیمت ملک بسیمت جنوبشان حضرت نعل البهی باشوکت و نشان چون
 بحر جنوبشان وارد خدویشان با فوجی از رزم کوشان از راه تعصب ایل
 بعزم اعانت اگراد ایفار و در ابتلائی کار در دو فرسخی جنوبشان ایفوی
 از اتساع ملک که اسباب و توپخانه او را از مجده مقدس می آوردند و پیشتر

اکثری را مقتول و معدود از آن کرده از ورطه بلاکت جان سلامت بدر بردند
 محمود ازین واقعه بی خبر گشت قلعہ گیری را با بوشم شیر عاصمی کشی را آب داده
 گرم گرفت و کوه قلعہ در شربت تسخیر کرد و قلعہ حضرت نعل لاهی با جوانان صفت
 شکن و دلیران مردانگی عریضه جو و نعره زن از یک کنار نمودار گشته بمبار
 زهره شگاف قلبش که محمودی را نشکافته خود را بسای قلعہ و سران قلعہ خود را
 بسای اورساینده از تنگنای محصور سی بخت یافتند ملک چون پیش انداخت
 بنا بر هر اسم خرم در حوالی قلعہ سنگری تریب اوده بعد از وقوع ملاقی و ظهور
 شکست از دور قلعہ فرار و در سنگر خود تحصن اختیار کرده حضرت نعل لاهی حوشت
 و اطفال اهل قلعہ با مال ایشان از قلعہ در آورده در یک طرف قلعہ در جانب در
 نزول و زن شب کردی که از خوف ملک پیغولها مختلفه گشته بودند از شدة ورود
 موکب اقدس حیاتی تازه و بهجتی بآنها زده یافته بار و سارست دم ساخت
 بخیمت والا پیوستند و تجدید از روی صداقت عهد بندگی بستند و روز
 دیگر که ملک نیز یعنی خورشید جهان افروز از قلعہ افق تیغ کشید آهنگ
 خود نمائی کرد ملک محمود لاهی عزم او را خسته و طرح جنگ انداخته چون حریف را قاف
 و دست سعی را از دامن طلب ظاهر یافت گشته عنان شکسته سنان
 رومی بر تافت و لنگی و توپخانه را حصار خود ساخته بجانب رنل قدر شناسافت
 آنحضرت نیز همه جا تا عشتار آباد حصار متحد و جبهه نشان از اطراف ملک گردانگیزی
 کردند که شاید ملک از پناه توپخانه بفرار کند که چون طایفه فشار
 و اگر اذات آن زمان منکر یراق افغانک و هینیه بر تیغ و سنان خیمه افکند بیان

جنگ میبوند آنحضرت در آن مختار ایشان را بتو سپیدانه و فتنگی منافی خرم داشته
نیز که رزم و از عشرت آباد اگر اید و اخلاص ساخته خود بجانب ایپور و وصف
از امام عزم کردند ملک نیز عزم و باره را مغبتم یافته و ارض من فیض مقام گردید

ذکر تسخیر نیکی قلعه باقی قلعات ایپور و نیز راز و می طفره و

چون بهنگی قلعات ایپور ذکر در تصرف افشاریه ایضا می بود و محمودی شده
در صدر و منجالیفت بودند و آنجا جماعت ایر لوی سکته نیکی قلعه که در دو قری
ایپور واقع است هر چند که موسم زمستان و لشکر سرازیر تا بکتاب و توان
بود لیکن حضرت ظل الهی از آنجا که همیشه سرگرم نشاء تائید بودند بشت بر
ازین عزم طفره و در دافسرده و دل سرور گشته بادر این عرصه نیز قلعه فرورد
احاطه و اطراف آنرا خاک و خاشاک بناشته بلند کرده آب و دو خانه را به قلعه
بستند آبی بر وی کار نیاید پس حواله و سرکوب بسته قلعه گمان را بدست تیر
لفنگ ساختند بعد از چند روز که صواعق بلا بخرمن بستی آن طایفه آتش افروز
بود اهل قلعه بحبل المئین آسمان شنبه شبست معذرت جوین و ندامت
پویان گردن بر بقیه اطاعت گذاشتند آنحضرت اساس قلعه ابرکنده و اهل
قلعه اگر چنانچه به ایپور و سایر محال برگشته ساختند چون قلعه باغوادیه که
مسکن کنند و از لوی افشار بود و در زمره اتباع ملک محمود انتظام یافت و رخ
از اخلاص کیشی بر تافته بودند بعد از تثبیت کار نیکی قلعه است توجه بالصبوب
انداخته و در سه ماه آن قلعه ابر مضمیق محصور می انداخته نخست از دوطرف

حوالا ترتیب داده خاک ریخته و بلند ساخته است تا در آن نقب زن و چاه جوان
 خا را شکن آغا نقب زدن کردند مقدار آن وصول نقب بزرگ صارا اهل قلع
 از کج کاوی سیل و کلنگ بفکر پیر و میان بے پرده سرشته نقب آورده
 خواستند که آب بران حمزه شمشاد فساد و فتنه را فرو نشانند پیر و میان
 کرده نقب ابروت انباشته آتش زدند چند نقب از قلعه گیان را که در میان
 نقب بودند و از نهادستی برآمده بادل سوخته و جگر فتنه روانه دیار عس
 شدند و دیوار قلع نیز منهدم گشت اما قلعه گیان باز چوب و خاک
 به آن موضع ریخته راه دخول بر سپاه نصرت پناه بستند چون
 به نقب کاری ساخت نشد بیلداران پیل توان از اطراف جمع
 آورده چهار صد قلع به الفاصله در فاصله گنجا میش از خاک و خاشاک
 بمشای تل بلند کی که بیست سی ذرع عرض و نه ذرع ارتفاع آن میشد استخر
 کوزه سد بستم آب بران جاری کردند در عرض دو ساعت آب احاطه بر
 حصار کرده رخنه بر اساس ثبات و قرار دیوار نهادند بنیاد قلعه تیر وستی
 آن سیل بے امان چون خانه جباب آب رسید در برج و بیوت آثار خاکی
 علی عرف شهما ظاهر گردید چون مردم آنجا کوکب طالع را در برج آبی منقلب
 دیدند دست از جان شستند از عین اضطراب مانده سرخس از خانه
 چشم روان گشته از روی ندامت پیاپی سرور دوران فروختند و یوگان
 چهار نفر از رؤسای آن طایفه را که سرمایه فساد بودند و معوض تیغ یا سا نموده
 برات نام که خلائی قلعه که مرد شیطان پیشه بود بگل و لافنگ نشانه تیر

قاتلین و کشتگان را قاتل ساختند برات جیانش را با آتش حواله کرده
 ساکنین آنجا را با قلاع دیگر فرستادند پس بجانب بیور و تحریک لوای ظفر پیوسته
 فرمود و بعد از چند روز به سمت بلند عزم تا دیب قلعه را پیچند کردند چون قراخان
 نامی که بزرگ مسلمان بود و جمعی از ترکمانه را با خود متفق ساخته به واسطه
 دو تنخواهی ملک آتش فتنه می افروخت حضرت ظل الهی در حینی که مشغول بحاجت
 باخواده بودند طهارت سبب یک کیل جلا یز با چراغ بیگ افشار و با جمعی از ترکمانه
 و دلیران نامور با طفا آن نایره مامور ساختند چون آب را پیچند از چهار سبب کلا
 منسحب میشد مامورین در سر مرآب بنای توقف گذاشته هر چه ترتیب دادند که محاسن
 آب نموده نگذازند که داخل قلعه شود قراخان نیز با جمعیست خود بعزم مدینه
 سر میج آمده با مامورین مجادله و شکست فاحش داده همه را قتل و چراغ
 بیگ را دستگیر کرده همانا طالعش خانه روشن میکرد در روزیکه آنحضرت از
 تسخیر باخواده فراغت یافته وارد بیور شدند اینجبر لالی نگین بعضی اقدس
 رسیده شهباز به سمت الالبعزم شکار ازاع را پیچند جنگل جلالت تیر و سر نخیه
 ملی را خونریز ساخته بزگام شام بخیل استعجال حرکت و از بهر ابره میان جبال
 دلیران معرکه جلال خود را بچار ده رسانیده متفرقه سپاه را جمع و تیریه سبب
 قلع فتح کرده در برابر پیچند جلوه فرمای شهباز برق جبهه کشته جمعی از
 پیادگان جلالت فرین بدر و ب قلعه تعیین نمودند که بنگهبانی راه اقدام و اگر
 ترکمانه قلعه فرار نمایند اعلام کنند در آن روز قلعه گیان اقبالی نموده خدیو
 بلند اقبال بچار ده برگشتند از اتفاقات در همان شب فوجی از تاتار به

مرو باداد و فراخان آمده باشند از قلعه برآمده ایشان را در کین کین بازداشتند
و خفیه باز بقلعه برگشتند شب سپیدگان در شب قلعه خروج آن جمع را از قلعه
تصویر و ساز از کمانه نمود و خبر خود یونان را خبر رسانیدند آنحضرت نیز بیست و پنج
بهرم تعاقب بر مرکب تیز تک سوار شده و در فرسخ که از چهارده دور و نیز از پنج
نزدیک گشت و در فراخان دغمتا بهیاست مجموعی از قلعه برآمده و ترکمانی است
سمت سیمینه و تاتاریه از جانب میسره از کین گاه سبب انداخته و با شمشیری
آخته از دو طرف بر قلب پناه کینه خواه تاخته آنحضرت تکیه بسیاری باری نمود
مکمل و **وَلَا يَنْفَكُ مَائَةً يَفْلَحُهَا الْفَقَا** از قلعت خود و دست آن گروه
اندیشه نکرده با دلیلان افشار پائی ثبات و قرار افشردند و دست باستعمال آن
حرب و پیکار بر زدند و در اندک زمانی جمعیت آن طایفه چون طره خوابان تاناز تاز
بار و ترکمانیه تانازی سپردادی و اگر گشتند پس موکب الا بانصرت و در فرسخ و
ظفر چهارده برگشتند و مقارن آن جمعی از تاتاریه با وای رسم اعتذار بخدمت
خدیو کامگار آمده استدعای معاوضه گرفتار آن با چرخ بیگ نمودند
آنحضرت نیز مسرت پذیر گشته گرفتار آن را از طریقین مخصوص همان شب
تاتاریه حایب خاص عازم مرو شدند و در دیگر که سلطان این بلد طارم از
قلعه چهارم را بست قلیم گیری برافراختند و فراخان شب در مقابل از قرص بدر
النور سپر انداخت خدیو از جنبد بجزم تمام کار قلعه را بجنبد اعلامی الوامی طفر
پیوند کرده و فراخان چون خال خود را تپاه در در مراد را سپاه دید دست بر
دامن استیجان زده از قلعه برآمد و متعذری و تنگداری و تقبل رسم فرمان برداری

شدند آنحضرت نیز سوا بق اعمال و البغیہ متفرون ترکمانیہ متسلعہ اکوج داده
 بصوب ایبورد و توجہ فرمودند و از انجا بقصد نصرت شاہد نساکہ ہر روز در غور
 تنہای یکی می بود پیر و اخوند چون ترکمانیہ علی ایلی و میرلی و تگہ و میوت کہ در حد
 نساکہ و درون می بودند در مبادی آن حال بانخواستی سعید سلطان کلانتر
 درون پانزادہ الفیاد بیرون گذاشتند و لایستہ را تصرف کردہ بودند
 حضرت ظل التلی بعزم تنبہ ایشان از ایبورد باکیہ تازان عرضہ نہر دوارہ نساکہ
 و محمد حسین بیگ کہ سام بیگ کیل چشکر کہ نیز اظہار یکہ نگاہ اخلاص بہ این
 دو دمان دولت اساس میگردید حسب الاشارہ اقدسین جامعہ از اگر ادو
 ہوا خایان از جنویشان بہ کتب مقدسہ پیوست سعید سلطان بر حقیقت حال
 واقف گشتہ چون طاقت مقاومت نہ داشت با تمامی ترکمانیہ آن سمت فرار و
 بانجہاد سہ فرسخی نساکہ از انجا برہنونی بخت سعید یا جمعی از روسا و آستان
 آسمان فرساکشتہ اظہار مذمت و شرمندگی و تجدد بدعہ صداقت و بندگی کردند
 پس نام غریمت بجا نسب ایبورد العطاف و محمد حسین بیگ رخصت انصاف
 یافت در خلال آن احوال باز فراخان را بچندی را خدلان گریبان گیوان
 گشتہ با چند نفر در خاطر زشت سرشت محرم کردہ کہ علی العفہ گزینہی نہایت
 مقدس ساندیکی از اخلاص کیشان غدر و کید بداندیشان را بعرض خدیو
 دیشان رسانیدہ ہنگی ایشان معروض تیغ سیاست دنا کہ بدست ایشان

دربیان نصیب ضاقلی خان در بارہ پادشاہی با مہر رومی خاتمہ کرد

در اثنای این احوال رضاقلی خان نامی از دربار پادشاهی بستراری خراسان
 تعیین گشته از عرض راه در جینی که نازم خراسان بود بنابر اشتها آوازه شکوت
 نادر که سامعه افزون و روزی در یکت بود اعلام کرد که آنحضرت تا و رود و نازم
 جنویشان کشته ساسد جمعیت را با اگر ادا العقاد داده پتنبیه ملک پر دازند چون
 برامی والا معلوم بود که معامله اتفاق اگر ادا آنحضرت ممنوع الوقوع است قبحالی
 بادلیان کزین و رزم آزمایان نصرت توین لوی تو جهیر بجانب ارضل قدس
 انداخته منزل موسوم به بیکر نیکه در یک فرسخی مشهد مقدس در سمت خیابان
 علیا واقع است چو لاینگاه باد پای سستیر ساخته ملک نیز با استعداد تمام
 بمقابله شتافت و فیما بین نایره حریب اشتعال یافت پس لا و ان طفر تو ام
 تیغ نیز را بر ایشان حکم و جمعی از اعوان سرانگان ملک اوانه دیار عدم ساخته
 ملک از صدمه جنگل شته بیا بهلارک بلان مانند صید نه خم خورده شکسته
 بال خود را به پناه شته کشیدند و یو بهال نیز بهان روز اطراف شهر را سیر
 اقدام جواد صحر خرام ساخته شیر خانه قلعه طوس آله موسوم بقلعه حاجی
 تراب و در سته فرسخی مشهد مقدس طوس در جانب غربی واقع است مقرر
 گو کینه نصرت انساب کرده راقه آه و شند بر ملک بسته بهر دوسه روز یک دفعه
 او بهم کام را با فوج خون آشام در حوالی قلع جویان میدادند و بزخمهای
 کاری سیف و سنان زخمهای اندوه بر روی خاطر محمودیان می کشادند
 چون ملک رزم سازی و میدان داری آنجناب را میدادست و معلوم او
 بود که بجنگ میدان صفر نخواهد برد از تنیده جدا ناکشته لشت اقلعه کوفری

میکرد و بسیاری از مردم توابع و نواحی خدمت آنحضرت اختیار کرده همان
 چهار دیوار شهر را ملک مالک گشت در سیما و انیحال رضاقلی خان وارد
 جنویشان گشته شاهپوری بیک شیخوالمو با جمعه دیگر که همراه رضاقلی خان
 بودند شعبده انگیز تیز و پیکشته رضاقلی خان حالی کردند که هرگاه جنای نادری
 باین نحو عرصه را بر ملک تنگ سازد و ولای نام و تنگ افراز و سرداری توابع
 و نقص در شان و شوکت تو واقع خواهد شد رضاقلی خان بعد از استماع
 این سخنان کاظم بیگ نام خویش خود را بجانب نادری فرستاده پیغام کرد
 که جنگ با ملک مقرون بخرم نیست عثمان تهور را کشیده داند و قدم پیش
 نگذارد و بعد از وصول و ابلاغ این پیام آنحضرت نیز دست از جنگ باز
 داشته بانتظار ورود سردار همان قلعه حاجی تراب را مقرر که کب فیر و نوزی باب
 ساختند سردار نیز در سر راه اگر اد جنویشان را حج کرده دیده عازم مشهد محله
 پیمای وادی مقصد گشته ملک بعد از انکاشینه سرشته کار و زمام اختیار
 بدست سردار در آمد چون حالت او و لشکر معلوم ملک بود خود را بمزده ظفر
 چشم روشنی گفته با خاطر آرمیده از مشهد مقدس بعزم مقابله بافتیکچی و
 توپخانه از راه سرفلا میت روانه گشت بدون اندیشه و ممانعت طی مسافت
 کرده وارد جناد و سردار نیز بنده آغوش را در تسله حاجی تراب کند آشته
 از راه دامنه باتفاق اگر اد متوجه رض فیض بنیاد گشته در باغ خواجه ربیع
 یک فرسخی مشهد نصب خیام اقامت نموده و در آن شب خبر ورود خود را
 بابل نهاده اعلام و ایشان را باطاعت خود و کشودن در اذنه ترغیب کرد

هنگام صبح اهل شهبه برخاستند ملک اتفاق کرده و دروازه را گشوده با
 اتباع ملک که در میان شهر و بازار بودند و آنوقت ایشان را متبیر و چندی
 نفر از اعیان راعقی ریزش تاب برای ابلاغ نویسنده ابواب نزد سردار
 فرستادند از امور اتفاقیه آنکه ملک بعد از ورود بنیاد مطلع میگردد که سردار
 از راه دامنه دامن همت برزده عازم ارض فیض انساب و احوال و اقبال
 در وقت حاجی تراب گشته در خیابان ملک تکرده به سمت قلعه فرو برد وانه و در
 همان شب که وارد باغ خواجه بریج میگردد و اینجا در حشمت افزای خاطر نشسته
 با جمعیت خود بر سر راه ملک نهضت و تلافی و قشون واقع و قشون سردار
 و سینه دشته از اطراف جمعیت ملک حصار گشتند اما چون ملک تو خفا و ظلمتی را محیط
 لشکر خود ساخته و در قشون سردار آنقدر لشکر مستعد و نبود حملات آن قبیح زحمت
 بنیان ثبات و قرار ملک نمک نشسته کاری نموانستند کرد و در آخر جنگ تمام و قوت و عنان
 شهر طوس معطوف داشت و دستر استراحت گشته و بر بالین غفلت گماشته گرد
 لشکر بان نیر شیوه سپه دار خویش را پیش گرفته هر یک در گوشه ریخت
 آسایش و سنگ نذر فرستادگان اهل مشهد بعد از ورود و بیایغ مزبور که جا
 سردار احوال دیدند بتعاقب او روان گشتند در مکان فرو بردار و معسر
 سردار و مژده رسان این اخبار گشته سردار نیز با میل خان حاکم اسفهرین
 و کاظم بیگ خویش خود را با جمعی از قشون در کمال تعجیل بجانب شهر کیسل
 کرده و بنیاد شهر را اخته و چون ملک مخصوصاً انت حرم و فاسوبان خود را
 بهمدی نام ششمدی که در آن آوان و کیل جهات دولتش بود محمول داشت

او را در ارک گذاشته بود مهدی آن شب سرم و کسان ملک را برداشته
 بهرج اطراف دروازه ارک متواری و مشغول و قلع و خودداری شده
 و همان وقت کسر فرستاده ملک را ازین واقعه آگاهی بخشید ملک باحال
 با توپخانه و جمعیت خود بجانب شهر ایستاده از دروازه ارک که در تصرف
 مهدی بود داخل شده و بواسطه جنگ کشوده توپها سببه رای می خبات
 از جای رفته و داع صبر و قرار و شهر را گذاشته فرار کردند ملک باز شهر را
 متصرف گشته با شهریان نفاق اندیش راه مواخذه و مصادره پیش
 گرفت حضرت ظل اللهی هر چند که از آینه آغاز کار انجام را بعین البقیه بین
 دیده میدانست که مال کارسزدان را پایدار بجای قرار خواهد یافت اما بعد از آنکه
 غنیمت سر بسته این امر بشم در گلین سبوالی گمل کرده معلوم نظار گیان آن
 چمن گردید که دو حشر فاقیت آن طایفه را چند نفر نداشت و گاستان احوال
 شان را امید بهاری نیست بدون اینکه سردار ملاقات نماید غم میورد
 کرده سردار نیز متوجه جنبو شان شد بعد از دو سه ماه باز تنه سزای
 از سر قوبالاشیه اگر او را بر گرفته هوس جنگ با طهار حیات اعاده این
 تمنای مرده زنگ کرده بر سرش هم آمد دوباره ملک محمود بمقابل او پرداخت
 و او را به سمت جنبو شان کرنیان ساخت این دفعه کارسزدار بالمره از حلیه
 انتظام عاری گشته دیگر بواسی اقتدارش قصد علم نکرد

دربیان سرداری محمدخان ترکمان مهرورز

سلطنت انماک محمود و محارباتى که فها بدين دست خداى تعالى و نمودن

دران آوان آذربايجان مقرر کونيم پادشاهى مى بود چون اين شهر بسيم عيان
آن دولت رسيد رقم عزل بر صفحه احوال رضا قلى خان کشته ديدم بخان بزرگ
را بشترارى خراسان منصوب ساختند اما پيش از آنکه محمدرضا خان وارد
خراسان شود ملک عرصه ملک را خالى ديد و اولاً تسخير نيشاپور را پيش
نهاد ساخته ملک اسحق برادر زاده خود را بر سر نيشاپور فرستاده و عجمت
بيات ساکن نيشاپور چون در عرصه خراسان سواى جناب نادرى کسى
که اميد يارى و توقع مددگارى از و توان داشت نميديدند در مقام
استعانت درآمده حقيقت حال را بخضر نثار علام و آنحضرت مير نمودند و

مؤکد الاقرده رسان داد و کرمه و کرمه من قريبت اهل کناها
فجاءها باسنا بيا کشته خود را مستعد و سبک جمعيت از افشاريه
و اگراد کلمات در و جز و ابيور و منعقد ساخته متوکل بخداى بگانه و بجز
امداد ايشان روانه گشتند و اگراد جنو شان بغير موجب اشاره اقدس
بعکرمهايون پيوستند و بعد از در و دبه نيشاپور ملک اسحق مغلوب و مقهور
و جمعى از اتباع او از مرز حيات و در کشته نمودن در باغى متخصم شده
بعد از وقوع اين امر ملا محمد رفيعاى کيدلانى ساکن ارض اقدس که سرآمد فضل
عصر بود از جانب ملک براى اسلح و ايات البين وارد نيشاپور گشته چون
شبهوة بنوانگرمى و فتوت اقتضامى حمايت طرف عاجز و زبون مىکرد

مروت گردیدانه مقتضی آن شد که ملک اسحق را از تنگنای تحسین منحص و دان
 ارض قدس سازند که بمعامله رسم عاجز نوازی ملک را برین احسان و سر
 افزازی ساخته است تکشاف رای و اراده او درین ضمن کرده باشند طایفه
 وحشی نیز اگر دینار و اوقات زمان ماضی این معنی را راضی نگشتند قصه
 گرفتن مال و ایندای حال ملک اسحق کردند و اراده ایشان چون پروانه اذن
 از دیوان رضای خدیو سلیمان نشان تداستند در عقد اقلع مانده
 در هنگامیکه سرخیزد این اندیشه گریبان خاطر اگر در درکشاکش و نایز شربت
 انگیز هوای ترک تازی نعل باد پای درون نشان را در آتش داشت ملک محمود
 از حقیقت حال واقف و بصیرت تمام عازم نیشابور گشت در منزل قدمگاه
 پای اقرا افشار حضرت نیرافشاریه و اگر از نیشابور ایست محاسنه
 برافراشت چون ملک از بیم تیغ و سنان جان نشان دلیران جهابست کیش
 تو بخانه را من خویش ساخته با خدیو طفره جام هرگز بجنب میدان اقدام
 میکرد کاری از پیش نبرد نه اگر چه اساس تدارکش منهدم و بعضی از
 شکر یانش منع دم گشتند اما چند نفر از افشار و اگر درخت بستر نر نیستی
 کشیده ابراهیم خان برادر آنحضرت زخم را گردید و بنابر اینکه همیشه توسن
 سرکشی طایفه اگر از مشرب بیهوشی آب بی بجای خورده در میان خود سر کرده
 کامل الرای ندانستند با او بجای که بدست آورده بودند از صولت
 ملکی و غلبه تشویش بر یک سر خویش در راه مسکن خود پیش گرفته و از رفقت
 آن جماعت کوری میسر شد ملک بعد از وقوع این حال نیشابور را محصور ساخته

این شهر چون خود را در معرض مخاطره و تنگنای محاصره یافتند از در عجز و
آمده قایم را تسلیم و ملک حکومت آن ولایت را الفتح علی خان بیات حاکم
سابق نقولین نموده آنجا که ارض مقدس کرده بعد از ورود بارض بیض
بنیاد در خود و کمان استعداد و آغاز فرماندهی و استبداد کرده از سبک
سرمی جیفه بر سر و سکه سلطنت بر سر و زر زده چون خود را فاسوب بکیان
میدانست کلاه کیانی برای خود ترتیب داد ولیکن مالتف قصدا از گفته لسان الغیب
بگوشش میخواند قطع

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند	نه هر که آئینه سازد سکنه دانی داند
نه هر که طوف کلر کج نهاد و نشد	کلاه داری و آئین سرور می داند

چون امانی بویج که قصه است باین شهر مقدس ابیور و سراز اطاعت
بر تافته بود و نیست آنجا که تسخیر آن کرده ملک اسحق را باین امر مأمور
ساخته و م بویج نیز از حضرت ظل الهی استمداد نموده تا وصول آنحضرت
بسننزل ملوک کار از کار گذشته و ملک اسحق بویج را تصرف کرده برشته بود
آنحضرت بعزم جو لکای مشهد به سمت رادکان بهضت فرموده ملک نیز از مشهد
مقدس بیرون آمد که بهدافعه آنحضرت پرداخته از انجا بر سر جنوبشان آید و در
اشترکی که از مواضع مشهد است تلاشی و یقین اتفاق افتاده تدبیر مخالف تقییر
و دوایست نفر متجاوز از اتباع آنحضرت قلیل و دشمنی گشته بقیه بنابر
عزم خانه و دیار خود گردند آنحضرت با دوفروارد کلمات ملک عازم تاجست
جنوشتان رودیده و بعد از صد و این دهمین فتور افشاریه و در باب حسد و عدا

فرصت افساد یافته از راه قصو و اعتقاد در قضاوت ترکمانیه سمت درون است و
 آن طایفه نیز بتسویلات ایشان تارک محمد انقیاد گشته اند که با آنحضرت بیست
 و پنج الف گسترده ابویر در انصاف نمایند آنحضرت باز از کلمات عازم ابویر
 و در خیابان قاهره معمر آری نیز در گشت افشاریه فریور را با ترکمانیه شکست داده
 فراری و جمعی از ایشان را در بغولانیه بنی تنواری ساخت از آنجا بمنام فتح
 ملک مرکب و در سمت جنوبشان برانگیخت تا وصول کوکبه الالباب ملک کرد
 را تا اخته و مسلک جمعیت ایشان را متفرق ساخته برایت مراجعت اقرار خسته بود
 آنحضرت باز بجانب ابویر و عطف عنان اشهب گیتی نور در زد و بعد از
 وقوع این مقدمات محمدخان ترکمان که از دربار شاهی بیداری مامور بود و
 وارد خراسان گشته فتحعلیان بیات که از جانب ملک بیکو مت نیشابور
 اقدام داشت بسبب وصول خبر آمدن سردار جری با و ملک در مقام خود سری
 برآمده شد و آنحضرت ساز کرد ملک و باره از راه راست آهنگ نیشابور کرده
 فتح علی خان بمقام بله پرداخت و بافتضای تقدیر و سستی کردن او عرض خدمت
 شمشیر گشت و ملک محمد بنویشهر استیلایافته ملک اسمعی را بکلمت تعیین عزم از
 فیض قرین نمود و بعد از تسخیر نیشابور داعیه دفعه با آنحضرت جایگزین
 گشته ملک اسمعی را با لشکرش از نیشابور طلب خود با کوکبه و از دام بیخ خارج
 مشهور و قدس نقل کرده از اتفاقات خدیو بیحال شیر بالهام ایرود متعال برتیب
 افزای جلال بجانب رض خلد مثال گشته و در جناب و در بنجایر چندی که قبل
 ازین در مجادله تون از فتح علی خان و گردان شده بلکه پیوسته در آن

از جانب او سر فرستاد و تحفظ آن نواحی بود و چهار قعه پیش آمده و مغلوب گشته
بقاعه نهرینیت و موکب الانیز با رضل قدس عزیمت نمود و بعد از ورود بکو شکست
حمدی و فرسخی مشهد از عزم ملک افتاد گشته حرکت ملک ادلیل آمد کار و
علامت لطف پروردگار دانسته بسمت کوه سنگین یکت فرسخی مشهد نهضت
نمود و آنجا که پیشکار قدر در سر انجام حساب دولت این خدیو جهان داور بدو رسید
روز و شب سیله انگیز و پای سعی در ادوی حاجت وائی این خدیو نیک خست از
کواکب آبله نیر میباشد بمیان حسن اتفاق و تائید خداوند انفس آفاق
ملک اسحق از نیشابور جهان روز و از منزل طرق و فرسخی مشهد کردید طرف عصر
ملک اسحق از سمت بابا قدرت و ملک محمود از طرف مانع فرمود با قدرت شوکت
بهر صحنه کین بکار و انگیز و حضرت ظل الهی نیز بادلیران کردن و از بسیاری خدای بی نیاز
باهر و طرف هنگامه آرای میدان ستیزه آوید کردیده تا افول کوکبه سلطان
روز و شب آتش تیغ جهان مسوز و دانه ها و خرمن صبر و قرار ایشان بر آورده جمعی کثیر
را طعمه شمشیر آیدار و جمعی را گرفتار قید اسار ساخته تو بجان و نقاره خانه
ایشان را تصرف کردند ملک محمود و ملک اسحق هر دو روز و از معرکه تافته و بجا
قلعه شتافته در امان تواری تحقیر جسته و از گرفتاران معرکه انچه اهل
مشهد بودند از دیوان احسان خدیو به حال عطیانند و فرمان نجات
و جمعه که خواص کسان ملک بودند مامور بکلاست کشته کوکبه و الا بجانب
کلاست انصراف یافت اما ملک محمود بعد از و تموع این شکست بانخواست
افشاریه که در سرکشی با او بهر دست و در سلسله متاعش پایی سپست بودند

نزد تر کمانه درون ولساد اگر ادخوشان کس فرستاده که فیما بین بجاعت
سازش ایشان را مطمئن بوعده نوازش کرده بموافقت او تر غیب بجافت
آنحضرت تحریر یکت نمایند ایشان نیز عهد بموافقت با ملک محمود پیشه و کیش
وساوس سرشته اخلاص را از آنحضرت گشته آنحضرت بحدود اجتماع
اینچنینی ترکمانیه را پیش نهاد ضمیر او ساخته هنگام صبح که ترک تیغ بند مهر گیتی
فرز جلوه گر میدان روز گردید از ابپور و سوار و در یک شبانه روز بیست
پنج فرسخ راه را بلغا کرده صبح روز دیگر در باغبا ولسا بر سر ترکمانیه ریخته و آنهم
قتل و غارت بطور سبیلیند و از انجام دم نسا را جمع و دلالت و قسوب
ایشان را استمالت کرده باز از راه میاب کوکباب بجانب ارضی قدس جلوه
فرمای شهب عزم درایت افزای نرم گفته جلالت کیشان را که از سهم
خدا نکشان عقاب پر پر میریخت و دو دسته کرده در دو گوشه کمان کین از کین نه
کردند و خود با چا و صد پانصد نفر سبک روح تراز نسیم سوار و قلعه موسوم به با
و ملک محمود نیز از شهر لغرم مدفعه سوار شده بهمین که ملاقی فریقین نزدیک شد
آنحضرت بقصد اینکه ایشان را به کمین گاه دلیران کشاند و آن صید خون گرفته
را البستر رساند جنگ بگریز آغاز نموده کمیت برق تک پیمت بسقوط گرم عنان
و یکران را کباب را نا ظاهر تسلعه فاروق سبک جولان ساختند ملک چون
بچه پدید عابره بود تغییر در نظم جمعیت خود را نداده بیات مجموعی متعاقب
رسید و باز از گیر و دار گرم گردید و کوفری از طرفین لعل آمده چون در آن
آوان شدت سربا حنکی را از حد برده بود و لهای یلان از نزول برون نهاد

آب در جو بیابان افسرده بود و هنگام جنگ اسواران گری شکسته شدند و ملک
 بجانب ارض فارس حضرت ظل اللهی بمشایه پیرو روی آورد و از اینجا بنا بر انقلا
 اوضاع مرو متوجه آن ناحیه گشتند و تو شیخ این مقال آنکه از قریب الایام
 جماعت قاجاریه مرو در صل مرو و طایفه تانار و اسراب در خارج قلعه سکن
 داشتند فیما بین قاجاریه بجای از بهیاست که بقصد قتل کون و فساد است حادث
 اتفاق و نزاع شده این جماعت دیده خورد از ملاحظه عاقبت کار بسته و هر یک
 بفرقه از تاناریه پیوسته بجای ایشان بمن یک دیگر پرداختن تاناریه
 این معنی را منقسم شمرده در صدد تقویت رای فاسد آن جماعت در آمدند تا
 اینکه رفتند فتنه قاجاریه ضعیف تاناریه قومی گشته آن طایفه بعد از ظهور
 آن تاناراکسار در احوال قاجاریه جماعت میوت را که از خوارزم آمده در محل
 موسوم بقرقوم پورست گرفته بودند یا خود متفق ساخته در مقام تاخت و تار
 در آمدند قاجاریه نیز خید نفر از روسای میوت را بقبله مرده میومس و
 غفلت بر سر ایشان ایغار کرده جمیع را مقتول ساختند بعد از وقوع اینحال
 جماعت تانار و اسراب کوچ کرده به موضع مشهور بکال که در وازره قریب مرو
 واقع و سرب زراعت مرو بود رفته اقامت و از ادبای قیه مارو چاق و ترکمانیه
 استعانت کرده آب را از قلعه گیان مقطوع و اهل قلع را از کشت و زرع
 ممنوع ساختند ملک محمود از اختلال و ضلوع مرویان واقف گشته بر طبق
 استدعای تاناریه یک نفر از ایشان را بکاموست آن ولایت تعیین حاکم
 مزبور با اتفاق اشهر مارو چاق و ترکمانیه دست تطاول دراز و تا سال

آن ناحیه اناخت تا نزد چون اهل قلع از قلع آب آذوقه کار بکشت
وزندگان لبس حد بالکت انجامید دست تو متل بر ذیل باری و دامن مروت
و مددکاری انحضرت زده لیضال حوال خویش برداختند و انحضرت نیز از راه
تعصب بلیت بغیر تم نبیه آن جماعت از راه طعن را بیت غریمت بالصدا افتند

در بیان مقدمات مخرب

چون موکب الاوار طعن گردید بافتبار طغیان آب عبور از رودخانه بیکشته
درین بهمت آب کشت واقع شد چون از صیدگاه غریمت بادست تهری کشته
ناگوار حوصله شهباز طبع نیور مخالف طایفه او یاقیه خسرس لبس کردگی
مود و دقلی خان جغتائی حاکم آنجا در السنه و افواه مذکور بود از کنارتان سنگ
اناخت سرخس کرده از بیراهه متوجه مقصد گشتند شب بر سر دست آمده اباران
شدیدی شد بعد بیکه لباس سیمیه فام ظلمت در قامت شب برنگ آبی مبدل
گشت و سبزه رنگ سپهر تنیز گرد در آن سرزمین از کثرت سیلاب پای کشت ای
و گل کردید و آن سیل کوه را یعنی لشکر آسمان اوج فوج فوج یکدیگر را بسان
موج کم کرده هر یک به سبستی افتادند و از شدت باران و کثرت گل نه حالت رکوب
بود و نه قدرت تزلزل سرشته جاده از دست بیک نگاه بدر رفته بهمان
طریق آنشب در مقام زین لبس برده هنگام طلوع لشکر فجر بخارج قلع
رسیدند مود و دقلی خان چون نوازل سماوی را بر در خانه خود همان دید
جنه النقیاد چهاره ندید ابواب معذرت کشاده و پدر خود را با پیشکش منزل
بخدشت الافر ستاده سرگردگان متسلع دیگر نیز از اطراف طریق اسطراس

سپید چون توپخانه همراه نبود بکارش لقمه پراخته بگوچاییدن بعضی ایلات
 امر والا عرضد و دریافت محب علی سلطان جغتائی که بجای قلمت قلعه جات افتاد
 داشت در مقام مخالفت درآمده بالآخره مغلوب و منزیم گشته بقلعه تحصین
 جست باز اهل قلعه از در اطاعت درآمده محب علی سلطان را با اعیان و
 اتباع گرفته بخدمت افسر آ و زدند آنحضرت ایشان را با سه هزار نفر خانواد
 ایلات سرخس و توابع کوچانیده بسمت کلات و ابیورد فرستاده خود نیز
 سایه وصول بر سر ابیورد انداختند

در بیان محاصره قلعه قوزغان تنه پرتا تاریم مر و ذکر وقایع آن زمان

از جمله قلعات طایفه افشاریه قلعه قوزغان بود که متعلق بعاشروریک یا پالو
 نا آن هنگام تسخیر آن در عقده تاخیر مانده بود چون عاشروریک با وصفت
 انتساب این دودمان تخم مخالفت در زمین دل کاشته و حق ایل را
 گمان که بکن امکا شته جعفر قلی بیگ شادلو نیز که از رؤسای چشمک که جنو شاد
 بود در مخالفت آن آستان با او بهداستان گشته با عانت او آمده بود
 لهند الوای ظفر التوای بجانب قوزغان شده کشتا گشته در اطراف قلعه برجهای
 متین و سیاهی حکم ترتیب یافت نخست جعفر قلی بیگ اظهار زبونی و عتد
 کرده مرخصت خطا پوشش او را با طایفه او رخصت عبور از رانی داشتند
 عاشروریک پهنهائی با جمعیت خود بر اسم قلعه داری پراخت از رویه
 اقبال که در ایام توقف کوکبه منصور در خارج قلعه مزبور اتفاق افتاد

اینکه چون دراز منه سابقه بنا بر عدم مبالاست اعیان دولت صفویه سرحد
خراسان اکثر اوقات جولانگاه توسن اوزبکجه خوارزم و ترکمانیه بود شیر
غازی بتصور ایام ماضی در مبادی عهد انحضرت اظهار فتنه جوئی و زرم ساس
و بار سال جنود اوزبک اوس ترک تازی میکردم دفعه اوزبکجه مغلوب یلان
مغازی و مقهور یک تازان معارک سربازی کشند پس شیر غازی ترک نظامی
و دست درازی کرده بنا بر بار سال رسل و سایل و آمدند تجار و قوافل
گذشت در جهان اوقات جمعی از تجار خوارزمی وارد ارض فیض نمود
و بنا بر اینکه ولایت چچ در حدود دشت واقع و مردم انجاد و ملت ملک
تابع بودند ملک با ایشان اعلام کرد که بدو نفر همراه کرده قافله را بطریق رسانند
اهل چچ بسبب مطالبه باج با تجار زراع و ایشان را بقتل رسانیدند و موال
ایشان را متصرف گشتند و چون در آن آوان آوازه شوکت و اقتدار انحضرت
که ماده الحیوة مزج فاسد خراسان و از سطوت شمشیر چون آشنایش
دلهای دور و نزدیک بر اسان میبود بمساع دوست و دشمن رسیده
دربار دولتش قبله انام و مرجع خاص عام بود شیر غازی بعد از شنیدن این خبر
ایلمی بخدمت انجناب فرستاده تمنای استرداد اموال منوبه نمود انجناب
لازمه مهربانی نسبت بفرستاده او مبذول و در آن خلاص دل و استرضای
تجار شرط التفات معمول داشتند این معنی وسیله دفع غایب شود وین
و باعث القیام فیما بین شده بالصدف از غلامان خاص موسوم بآلتون جلوار
برسم خدمت و اما در دانه موکب ظفر بنیاد ساخته انجمت در پای قلعه

قورخان وارد معسكر طغرل و از نواز شاسته لایق بهره ور گشتند و نیز به سبب
 انقلاب و صنایع مرو و سامی قاجاریه را چون پای تحمل و در از چار فتنه بود
 روی امیدواری بدر باران زمینبده سریشهر یاری آورد و در پای قلعه
 مزبور به غیر هم پای بوسی سر بلند می جستند و هم از جانب شاه طهماسب که
 در آن اوقات در مازندران بسر میبرد و حسنعلی بیگ معینالملک استنار شده
 استفسار و تحقیق کار آن کوکب جلی الانوار که از افق خرابان طالع شده
 روز بروز فروغ و ضیای اخبار عالم افروزش بر در و دیوار شهبستان کوشه
 می یافت مأمور گشته در ایام محاصره آن قلععه دیده بسر می سلیمانی بخبار مقدم
 و الانورانی و دست تنارا از گلزار خدمت الایچیدین گلهامی رنگارنگ
 سعادت کرم کل نشانی ساخت اینجاب فرستاده فرمود اگر می داشت
 بعد از چند روز او را مخلص کوکبه پادشاهی را به سمت خراسان تکلیف و تحریص
 فرمودند و چون ترکمانیه علی ایلی ساکن درون بارتجید یعنی الفت کرده بر عادت
 سابقه سر از گریبان گردن کشتی بر آوردند و تنبیه اطایفه امجد و او جهه سمت
 منصور و ظهیرالولاء را به هم خان را با جمعی از سپاه نصرت قریب بمحاصره قلعه
 قورخان مأمور ساخته با همان اوزبکیه و جمعی از جانبازان خاص چپاول به
 قلعه خورمند که مسکن ترکمانیه بودند انداخته اموال و دواب آن طایفه را غرض غارت
 ساخته ایشان نیز از قلعه بر آورده میای جنگ جمعی از ایشان بشامت
 پیان شکنی بدستیر و گلوله لنگ گرویدند و دلیران بر سر قلعه پویش برده
 شیر حاجی را تصرف کردند و قلعه در تصرف تسخیر بر آمد که اهل قلععه بر دامن

استیمن آونجه حضرت ظل الهی دوباره از اعمال ایشان عنبر پذیر گشته
رایت انصاف افراختند بعد از ورود کوبه والا بنزدیکی قوزغان عاشور
بیگ و قلعه داری را بیفایده دید قلعه تسلیم نموده سر بر لبه افتاد گدشت
پس کسان شیر غازی را که مدتی در رکاب همایون سالک طریق سر بازی بودند
بعطای اسب خلعت نوازش کرده مرخص ساختند و چون تنبیه تاریه
پیش نهاد ضمیر قدس تخمیر میبود از راه چپ و حوض خان و عباس با دوست
مرد و امطر ح فروغ ماهیچه لوای خورشید ضیا ساخته و لاکس بدالت
فرستاده انجماعت سر از اطاعت بر تافتند آنجناب متوجه ایشان گشته
فیما بین مجادله واقع و انجماعت مورد تنبیه بلغ و جمعی از ایشان معروض تیغ
بیدریغ گشته کوچ و کلفت خود را گذاشته بسمت بند مرو شتافتند و قلعه
پامال و حال نسوان و عیال آن طایفه تبصر در آمد پس حضرت ظل الهی
مال و نعمایم را بغازیان عنایت و اسرای ایشان را مرخص ساخته عزم
تعاقب فرمودند انجماعت از باب استیمن در آمده آنجناب طایفه مذکوره را
کوچانیده در اصل قتلعه مرو ساکن با فرقه قاجار صلح داده هر دو گروه را
مورد عواطف علیا در دوسای فریقین راز ملتزمان رکاب والا ساخته
اعراب را با کوچ بیا پیور د فرستاده عازم ارض قدس با بانی مشهد
مقدس فرمان نوشته مرده رسان توجیه مکتب مقدس گشتند

در بیان توجیه حضرت شاه طهماسب بنم مقابل ملک محمود

بجانب جنوشان و در خباب نادری بموکب شاهنشاهی وقایع آن ایام میمنت نشان

بعد از حرکت موکب مهملی بجانب مرو ملک محمد چون کریان خود را از جنگ خرم

قوی دست برآید بمضمون اینکه	هر درخت نده چوپنه آن شود
شیدیه باز میگردد آن شود	فرصت یافته از مشهد مقدس

بجانب جوین و اسفراین مرحله پیکار دید که شاید در آن ناحیه بشاه طهماسب تسلط یافته باخلال کارش پردازد و سرشته دولتش از نظام اندازد چون صیت مردانگی و فرزانی آنحضرت در حد و خراسان بلب آوازه و گلزار افسرده اوضاع آن دیار از زلال جوینار تیغ آبدارش تازه بتازه قوتن طراوت بی اندازه گشته ولایات نواحی ایور و مطلع ماه لوای فلک نور در انجذاب می بود شاه طهماسب که در آن آوان در شاه رود بسطام توقف داشت بعد از استماع حرکت ملک محمود بجوین بسپهرداری فتحعلی خان تاجار بامید یاری و نظام رست اعانت و مددگاری آن زمینده سرشهر یاری از راه جاجرم و اسفراین روانه در حین حرکت خود حسنعلی بیگ معیرالملک را بخد مت والا فرستاده تنهای مقدم انجناب خزانده و نادر زمانه نمود اما ملک محمود تا آن زمان قلعه جوین را در سر راه محاصره کرده تصرف مشغول تسبیح نواهی بود که آوازه انصراف موکب نادری از مرو و غربیت انجناب بجانب ارض اقدس حشمت افزای خاطر ملک گشته دست از گریبان سایر محال

باز داشته بسمت مشهد مقدس شتابان گردید و مقارن آن حسنعلی بیگ
 نیز از جانب حضرت شاهی بخرمت الایوبیه چون خبر آمدن شاه طهماسب
 بمسامع اطلاع واقفان غلبه دولت رسید و غریبت جانب مشهد را موقوف
 و عنان بیکران جهان پیاپی بجانب جنوبشان معطوف ساختند و در عرض راه
 همیشه از خاطر خطیر طور میکرد که چون فیما بین آنجناب و اگرادسا بقه نزاع و عیار
 تقار و رعایت از فراع است احتمال دارد که بعد از ورود و موکب الایجنوشان
 آن طایفه در میان احداث فتنه و شر و کار انحضرت را با شاه طهماسب بیابانی
 منجر کنند از آنجا که همیشه خداوند مسبب الاسباب سبیل انگیز دولت آنجناب
 بود و عکس این معنی از برده تقدیر صورت نگرفت

صدیق خان طفیل سر بریده شد | تا کلیم الله صاحب دیده شد
 شرح این احوال آنکه فتح علی خان بعد از ورود شاه طهماسب بخراسان چون
 بعضی از طوایف اطرافت رو بدرگاه شاهی آورده اند از بخله از طایفه اگر اد
 جمعیت کامل انعقاد یافته بود و شاه طهماسب را با خود سرکران میدید عادت
 اندیش کار خویش کشته و سبیل جوی آن شد که بفرمان تدبیر سنک لفسر
 بمیان آن طایفه اندازد و خود را در امور دولت مقتدر سازد و بخت قلی بیگ
 شاد و نوراک از معتبرین همشکران بود و با مور ساخت که با اتفاق ایل خود به تنهایی
 بر سرش هم در فتنه با ملک هنگامه جنگ گرم کند تا گو به شاهی وارد شود و چون
 عقل خردمند از قبول این گونه تکلیف تراشی داشت و بخت قلی بیگ سر
 اعتماد پیش آورده شاه طهماسب به تیغ تدبیر فتح علی خان او را گردن زد

و این مقدمه باعث محبت آن حشمتی خصلتان گشته چون ابواب قلعه را
بر روی خود بسته دیدند بهجوم عام وارد حاکم تمام دیوار قلعه را شکر کافیه بیست
مجموعی بنام تپه یک فرسخی جنوبشان رفته در آنجا بنامی جمعیت گذاشته
و در آن شب غلغله و غوغا در میان اگراد و قشون استر اباد بلند بود و هر جا
یکرودی دست می یافتند از لباس و یراقش عریان میکردند اگر چه از راه گذر
بعضی امور غبار افکار فیما بین آنحضرت با اگراد متصاعد بود لیکن درین وقت
اطلاقی چون از دامن چاره گسسته دیدند از یام تپه حجه از روسای ایشان
بشکایت این حکایت عازم خدمت آنجناب گشته در منزل میاب در
حینی که آنجناب متوجه جنوبشان بود بر کاب مستطالش پیوستند و بکلفت
بعین عمد بندگی بستند و صبیحه سام بیک کیل چپش کرد که برای توبیخ است
التماس در جهان جمع نافرمان نریمان فرستاده برای دفع شکایت شیرینی
خورند و به فاد العیدید و الله بقدر آئینه تدبیر فتح علی خان صورت نمای
عکس مصلوب او و عکس پذیر صورت مقصود آنجناب گردید الفقه آنجناب در
صدد استمالت اگراد و منع فساد در آمده چند نفر از افشاریه را بفره کرده نرد و محمد
حسین بیک و لیام بیک و کیل و شاهویری بیک شیخانند فرستاده که مصد
حیرتی نشده منتظر در و دو مکب الا باشند و از همان مکان معیر الممالک را نرد
شاه طاهرا سب و فتح علی خان فرستاده پیغام کرد که هر چند این نوع سلوک و
ناسازی در چنین وقتی که بهنگام دالالت و ترغیب لیران غازی معالک سر باری
مقر و ن بصلح نبود حال خود یکم تقدیر چنین اتفاق افتاده من هم متعاقب

وارد شده اگر در امی آوردم و در دیگر که خسرو بیارگان بزم فلک اینور حضورش
 برآراست آنجناب باکو کبیله تمام وارد خوششان و شاه طهماسب را ملاقات
 کرده عذر خواه کنه اگر اه شده رفع ماده نفرت از جانبین کردند و در آغوش
 حکومت خوششان بوجوب اشاره انحضرت شمس حسین بیگ مریوز تفره این
 یافته بخطاب خانی فایز شد پس لوای جهان کشاد و بیست و دوم شهر
 محرم الحرام سال مطابقت یونست میل از خوششان بعزم تسخیر ارض اقدس
 نهضت نموده اولاً ملک از عرض راه باطاعت دعوت کرده چون او را سر
 پنجه غفلت کریان گیر بر گشته بختی او نگاشته کمال تقدیر گشته بودید او
 جواب جواب داده بسیر گشتی برخواست و در ارک گشتست و راه فرود گشته
 در شهر بر گشت و موکب مظفر در دوم ماه صفر وارد خارج شهر مشهور شد پس
 و از مخازی ارک از جانب کوه سنگین در کمال غرور و تکبر باکو کبیله رنگین عبور و
 زاویه مقدسه خواجه ربیع را مقرب سپاه منصور ساختند و در حین عبور از کنار
 شهر ملک محمود از برج ارک باند اخن توپ و بادلیج پیغام نافرمانی بگوشتش
 همگان میرسانید جناب ظل اللهی با فوجی از لشکر دشمن کویت با وقت
 غروب دریای حصار ارک با محمودیان آتش افروز نائزه حروب شده
 هنگام شام مانند طغیان عالم گیر عازم آلاشگاه گشتند ملک محمود از ظهور طلوعه نیر
 طلعت خدیو بیپال که بر روزه مانند خورشید النور از کنار برجی تابان
 میشد بزر وال و دبال خمد و ولت خود فال زده در ششدر حیرت سر آمی
 گشت اما هر روز خدیو از جنبه باطایفه افشاریه باقی متنبان بیای حصا

شهر بند رفته و از قلعه نیز جمع برآمده پشت بقعه کوفی میگردند تا اینکه
قتل فتحعلی خان بوقوع پیوست

در بیان مقتول گشتن فتحعلی خان قاجار

چون در حین توقف شاه طهاسب در بسطام خیر آمدن ملک محمود بن محمد
بمسامع اعیان آن دولت رسید حرکت قاجار به استرا با و بدین تدارک
و استعداد اتفاق افتاد ایام سفر نیز امتداد و در مدتی لشکری اشتداد
یافته سپاهیان را طاقت ایساق نماید هر چند که فتح علی خان یک دفعه
مصدر خدمتی شده در آن اوقات پیشرفت کار سلطنت منظور میشد
اما چون مزاج شاه طهاسب را از استقامت دور میدید و از کارگزاران
آن دولت چون اطمینانی نداشت ناچار به بسیاری لشکر را وسیله کرده از خدمت
شاه طهاسب مستعفی بخصت گردیده که با استرا با در قله تپه لشکران کرده
باز در ابتدای حوت حاضر شود از آنجا که بخصت او در حین قتی موجب هرن
دولت بود هر چند که امنای سرکار ظاهر اظهار رضامندی کردند اما در باطن
بفکر دفع او افتاده چون بدون اعانت جناب نادری از عهده گرفتن او
نمی توانستند برآمد شاه طهاسب در خلوت مکنون درون با انحضرت
در میان آورده از جناب فرمودند که گشتن او پاشیوه مروت منافی و
همان حبس قید او را کافی است هرگاه خاطر شاهی باین معنی متعلق باشد
او را گیرانیده روانه کلات نمایند مشروط بر اینکه بعد از پنج مشهد مقدس باز

مرخص باشد شاه طهماسب برین پنج اقرار نمود پس در چهاردهم سفر آن سال
فتح علی خان را بار و ساسی قاجاریه که در دربار شاهی حاضر بودند که اینک
فتح علی خان را در خیبر انجناب محبوس ساختند شاه طهماسب چون میداد
که انجناب به قتل فتح علی خان رضا نخواهد داد بطاهر بار و ده خود نکرده طرف
عصر که انجناب به وثوق بیان مستظهر بوده و در دربار پادشاهی مشغول
رتق و فتق امور رعیت و سپاهی بودند بعضی از نزدیکان شاه طهماسب
که کینه فتح علی خان در سینه محمد داشتند در خبر محمد کرده مهدی نام قاجار
را که با فتح علی خان خونی بود از جانب شاه طهماسب بقتل و مامور ساختند
کما شدگان انجناب را خیال آنکه شاه طهماسب خود سر تکی این امر
نمکشته البته با اشاره انجناب خواهد بود و جرات منع نکرده مامورین با تمام
کار او پرداختند و سرش را بچاقو آوردند پس حضرت ظل اللهی متکفل امور
سلطنت و مهات ملکی خراسان گشته ایشک آقاسی باشی کری دیوان اعلا
به کلب علی بیگ ولد بابا علی بیگ و تفنگچی آقاسی کری بعدا و ده حکومت
سنه واریشنا هویری بیگ شیخا نلو تفویض یافت

در بیان تسخیر ارض اقدس

بعد از وقوع قضیه فتح علی خان حضرت ظل اللهی بپستیاری نایب نیردا
که بهمت تسخیر ارض اقدس به هر روزه بر سر قلعه نومه معمر که ستین در آویز را
افسوده نمی ساخت اما ملک چون بر سانحه قتل خان مژگور مطلع شد

حیاتی تازه یافته این معنی را موجب احیای دولت خود دانستند دلیرانه معتمد
شدند که بغیر جنگ بر سر اردوی پادشاهی آید آنجناب از شنیدن این خبر
سبقت جسته ساز زرم و بقصد ارض قدس از خواجہ ربیع تحرک یک لوای غم
کرده ملک خیر با تو بچاند دست داده بمقابلہ شتافت و در نیم فرسخی خارج قلعه
تلاقی فست بین واقع گشته شکست عظیمی بشکر ملک راه یافت و جمع کثیری
از اعیان و احوال او با ابراهیم خان نامی که توپچی باشی ملک بود برخاک
هلاک افتاده ملک بجانب قلعه نہریت و تحصن اختیار کرده و دیگر آباد گاہ
نیار و دودت و دماہ در قلعه محصور و لیکن جلادت کیش و ملک گرفتار و رطہ
حیرت و تشویش می بود تا اینکه معلوم دور و نزدیک شد کہ اورا هیچ چہ
روی بہبود و کار اورا مالی محمودیت نزدیکان ادرفته رفته و امن بختی از دور چینیہ
از انجملہ ہرچہ نامی کہ در معرکہ تون ملک پیوستہ سردار حجلہ الملکات او شدہ بود
چون دولت ملکی را نقش بر آب و نمونہ موج سرب دیدہ در جزو علی خان
نام بایرن خود را بخد مت حضرت ظل الہی کہ از ناصبیہ حال ہایولش انوار آید
ہائندہ بود فرستادہ پیغام کرد کہ اگر مرا اطمینان کامل از جانب آنجناب
حاصل شود شب مستحقین دروازہ سمت میر علی امویہ را گشودہ دروازہ را میکشیم
جمعہ از لشکر بان در کمین بودہ بمجرا اعلان من داخل شہر شوند پس در شب
شانزد ہم شہر ربیع الثانی ۱۳۹۰ مطابق یونست میل رنگ می کہ ظلمت میل پرده
غفلت بردیدہ غنودگان بستر خاک آویخت و سپہدار ماہ افواج انجم و اختر را
بہ تسخیر شہر سپہرہ بخت آنجناب بادوازہ نہر اریادہ از زانو خواجہ ربیع

آهنگ پای قلعه کرده و سمت دروازه محمود در کمین کین ایستاده ظهور
 و عده پیر محمد را آماده شدند پیر محمد بروفق تمهید انشب پاسبانان برت را
 کشته سرهای ایشان را بپای قلعه افکند و در دروازه را گشاده خود آواره
 بنه نیروی بخت خدا داده با پیا دگان نیج زن و بهادران صف شکن بخل
 شهر گشته آن حوزه خلد قزین را تا صحن مقدس چهار باغ متصرف شدند
 محمودیان که در محلات و بروج مشغول می داشت بودند از مشاهده این حال سراسیمه
 خود را بادک رسانیده متحصن گشته ملک محمود هنگام طلوع صبح از دو طرف یکی از
 سمت خیابان چهار باغ و دیگری از سمت خیابان سفلی در کمال جلالت
 شویش یورش شهر در افکند حضرت ظل الهی نیز با پیا دگان زرم کوش و
 سپه داران جویشن پوش را پیش انداخته با شمشیرهای آخته از دو جانب بجنگ
 برداخته و پای ارک نخل حیات بسیاری از ایشان را بے برگ ساخته بجماعت
 بارک کر زانیدند و از روز تمام شهر تبصره لشکر نصرت قزین در آمده بعد از آن
 اعلی حضرت شاهبی از خواجہ ربیع عازم زیارت و طواف و سعادت اندوز
 تقبیل آستانه مقدسه ملائیک مطاف گشته باز بار و وی خود انصراف کرده روز
 دیگر حضرت ظل الهی آهنگ یورش ارک کرده چنانکه خاین روسیاه شب از
 بیم تسلط قهرمان هراز شهر بند جهان بارک عدم گرخت ملک چون راه تیر را بسته و
 دست چاره را شکسته دید از در ستیمان در آمده جیتقه زیاده سری و راه و بیم
 چاکری را از سر گرفته تخت امانت سلطنت را که مرتب کرده بودند همراه آورده سپرد
 امامدی نام که در بدو حال توان تاب کرمانه مشهور و بمناسبت آن عمل در ایام حکومت

تو با ملک کلنج آمیزش گرم کرده بود درین اوقات بر سنده و کالت ملکی تکیه
زده منشأ اخوای او بود بیا سار ساینده سایر متجند و اعوان ملک
مور و عفو و امان گشتند ملک محمود از راه لمبیس کسبوت فقر لمبیس حسن بمقداد
تَرْكُ الدُّنْيَا لِلدِّينِ احْسَن مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ترک ریاست را ترک تارک
تجربید ساخت سنگ فناعت بر خود بست و تخت را بتخت پوست تبدیل
از خرگاه دارائی بخیقلندی درویشی نقل و تحویل نموده در یکی از حجرات ستانه
مقدسه بر سر خمبول نشست پیر محمد از اداین خدمت حاکم جام و جرعه نوش
جام مرام گشته بخطاب سلطانی فایز گشت

در بیان توجیه کباب نادری بجانب خوشان و صادرات آن ايام نرخنده نشان

بعد از آنکه کلید فتح مشهد مقدس بزور بازوی دلاوری بسرنجه تصرف آن
زیبنده سرپرستی درآمد و چندی از این معنی بر آن غریت توقف
در ارض قدس پرورد در خاطر انور تصمیم یافته جمعی را از فشاریه سکنه اسیور و تلوا
را برای محافظت سرحدات آن نواحی گذاشته بقیه را با شانه براده رضاقلی میرا
و حرم محرم با رضل قدس آورده آن مکان نزهت بنیان را که منظر فواحی مسکن
مستقر و مقام آباد بود و دلتسرای توقف قرارگاه دولت ساختند و چون
در مبادی حال منوی و معهود ضمیر قدس آن بود که بعد از تسخیر ارض فیض نمود
تمغه و مناره استمانه مقدسه رضویه غلبه بر اند و دوشود و لهذا حکم

با انجام آن امر خیر فرجام صادر گشته مناره گنبد مبارک چون بقرنیه بود
 مناره دیگر از محاذات آن با وج عبوق افراختند که قبده چرخ برین راعود و
 دیده مهر و ماه را دو میل زرانند و باشد آنجا حاصل حضرت ظل الهی بعد از فراغ
 از حل و عقد امور خراسان کس برای عقد گوهر مقصود که سابقا قادیانم بنی خورشید
 آن معامله شده بودند روانه بنو شان و چون بعضی از جماعت عراقی و آذربایجان
 که مقرب بساط سلطنت بودند از جانب آنجناب تمکین نمی یافتند و اقتدار
 آنجناب در مملکت ملکی ناملایم طبع ایشان بود و خبیثه در صدد اخلال بر آمده
 شاه ملها سب را غیبی رقیب این مطلب کردند و کما یلفظ من قول الالکینه
 رقیب عتید آن طایفه نیست عمدت بر همین سخن سخت شد و فرستاده
 حضرت ظل الهی را بنیل مقصود باز گردانید و چون تحمل در این قسم امور را
 حوصله مردم بازاری که از عار و حمیت عاری باشند بر میتابد تا بحینت سر و
 غیور چه رسد آنحضرت قطع و فصل این امر را به قبضه شمشیر که عیال که مرد و
 امر و حواله با دست رجوع و در دم با هوا خا مان جان فشان عازم بنو شان
 گشته سه فرسخی بنو شان را مضرب خیام عروشان ساختند و منظور اینکه
 در بنو شان شاه ملها سب اگر ادبهم حاضر باشند بر سر خود مقدر شده باشد
 این کار فیصل ایدمقار آنحال شاه پوری خان شیخانلو حاکم سبزوار نیز از
 سبزوار وارد بنو شان گشته محمد حسین خان حاکم آنجا نوشته را که حضرت
 پادشاه در خصوص این مطلب باو تحریر و بی محابا کشف نقاب از چهره شاه
 مافی الغمیر کرده بودند و بدست آنجناب ارسال داشت با وصف اینکه آنجناب

و دست این معنی را در پرده خفا داشته و ظاهر نکرد هنگام شناسم که خست تیر و
 مهر از منازل سپهر و طلوع عید تن تمنای بسوی شمس تان غریب گرم شتاب
 شد شاه طما سب بر منجانی تدبیر مهتران رکاب مقتضای ایام شتاب بدو
 اطلاع خدیو فلک جناب بر سبی سوار و منتری از اجل با و رفیق و یار شسته
 جریده و تمنادر لباس تواری خود را بشهر رسانید چنانچه حرکت او برای جهان را
 انکشاف یافت اسباب کار خانات سرکار او را که در معسکر طغران در اصل قدس
 بود برای اینکه پایال تغلب دست فرسود و تصرف دیگران نکرد مضبوط و ملبوس
 و مایحتاجی که برای سرکار او در کار بود بجهویشان ارسال و تنه ابراضال قدس
 برگردانیده از منزل مزبور حرکت و بهیوسف آباد که در سمت غربی جهویشان
 واقع و معبر از دزدان راه آمده شد از ابر قلعه گیان مسدود ساختند در
 حین عبور و حرکت الا از حوالی جهویشان فوجی از کارد سر راه بر جنود جلادت مینان
 گرفته مبارزه پیکان تیر و کولر تفنگ اشتعال نایره جنگ کرده از هر دو پانصد
 شاه طما سب بتحریک ستابیه تدبیر شاپور دی خان و باقی اعیان دولت
 که بنحس شناس مزاج او بودند پرده از روی کار برداشته ارقام باطراف
 ممالک خصوصاً بحکام کرایلی و مازندران و استرآباد نگاشته حضرت نعل اللهی
 را بنحیانت اسناد و از آنکرده استهدا کرده بملک محمود و ملک اسمعیل و روسای
 سپاه نیر که در اردوی بهایون میبودند ارقام فرستاد که ترک وفاق آن ربه
 آفاق نموده از لفاق پیش گیرند ملک محمود اگر چه نخست ابراز فرمان شایهی نکرد
 لیکن چون دانست که بالمال بروز خواهد کرد بعد از چند سی بنظر اقدس ساینده

هر چند که این معنی سبب انقار خاطر والا گردید اما از مواخذه آن ناسپاسی حق
 ناشناسی تجاہل فرمودند و بعد از چندی جمعی از ایلالت اطرائی بامداد قلعه
 گیان آمده ایشان از طرف بیرون قلعه گیان نیز حیيات مجموعی با سواره و پیاده
 از اندرون هجوم آورند و مستعد قتال گردیدند حضرت ظل اللہی بادر این افشا
 و اخلاص کیشان جان نثار میگردد که کارزار برآمده فریقین بهم درآ و نختند و غبار
 عرصه بیجا را بچرخ و دوار بگنجند جعفر قلی بیگ شاد کوک از معارف چشمک زک
 بود و در آن روز بگلونه زنبورک گشته کشته جمعی کثیر عرصه شمشیر آبدار و قیید
 اسار گرفتار و بقیه ایشان کرم خیز میدان فرار شدند و روز دیگر جماعت قراچورلو
 که در میان طوایف اگراد صاحب شمشیر بدلاوری ممتاز و شهنیزه جمعیت
 کرده بغرم آمداد شاه طماسب آهنگ قلعه کرده حضرت ظل اللہی بعد از
 ظهور سپاهی آن را بنهرن طریق بیراهی سر راه برایشان گرفته از آن جماعت
 نیز جمعی قتل و اسیر گردیدند و چون در آن صحرا و دشت حبس گرفتار آن
 آن حایفه و حشی خصلت لغزد داشت چاه طولانی حفر کرده ایشان را بانگهان
 انداختند بعد از چند روز افنای ایشان را منافی مروت و استقامت ضایفتو
 و رعایت ابلی مرخص ساختند و با وعت انیکه سر مادران سال بعدی استناد
 داشت که کوه و محتر متصل از برف در چادر نپسردار لبس میبرد و آتش سوزان
 اگر از لبس بخیالی خاکستر سر بر میگرد بر جای خویش سر و کشته میبرد و جنویشان را
 در کمال شدت محصور کرده قلعه گیان را به تنگنای حیرت انداختند و آن جماعت بعد
 از چندی و سالها بگنجینه آنجناب را بنهرن طلب تکلیف و انحضرت هر دفعه بزبان

سبب قاطع جواب آن حرف نجف میدادند و طایفه مزلور چون دیدند که از نو
وسایط کاری انجام نیافت مستدعی شدند که آن عزیز مصر قبال از یوسف آباد
حرکت و غریمت ارض اقدس کرده ایشان هم متعاقب شاه طما سب از جنوب نشان
بارض فیض بنیان برده امر معهود را صورت دهند و کارکنان آن دولت را غرض آنکه
شاید خارج از حکام ولایاتی که در مقدمه جنوب نشان از ایشان استمداد کرده بودند
رسیده از قرار خود نکول و امر فرار برای شاه طما سب که آغوش تمدنایش
خمیازه کش شوق این مطلب بود و صورت حصول دهند اگر چه دلاوران
رکاب از بسکه سرگرم رضا جوئی آنجناب بودند برفت زمستان را بستر قائم تصور
کرده از خدمت اظهار دل سردی نمیکردند اما چون دواب و مرکب از شدت
سردی و معرض تلف بود و خود و فرزانه نیز از مبادی کار پیشته متوکل بخدای یگانه و
عامل حسن بد را با آشنا و بیگانه و جمیع خلق زمانه می بود بلاحظه هوای کار و کاروان
حرکت و غریمت ارض فایض المبرکه کرده و بعضی از سپاهان خاصه شاه طما سب
زمانه روض اقدس برای او فرستادند باز حضرت شاهی داعیان آن دولت
بنابر بدافعه گذشته راه تامل می پیوژند تا مقدمه کراچی واقع و از رسیدن
کوکب بالوس گشتند تبلیب این این مدعا آنکه محمد علی خان قولد آقاسی سابق
ولد اصدات خان که در ایام اقتدار فتح علی خان قاجار از دربار شاهی دور و از بساط
قرب همگوشته در مازندران می بود بعد از تفتیه فتح علی خان از جانب شاه طما سب
مأمور شد که تخریب و اسباب سلطنت را که در مازندران میبود و بار و می شاهی
نقل نماید و مشار الیه بروفق فرمان عمل و جمعی از غلامان و خاصان که از شدت

دی دم سردی فتح علی خان در فتلاق بازندران متواری بودند دوران را
 بکام و دوی دل از ایام دیده آفتابی شده همراه مشارالیه بجزم امداد اگر اد
 آهنگ خراسان کردند بعد از ورود بجا جرم من اعمال کر ایلی رحیم خان حاکم
 انجا علی الغفله جمعیت کرده شب بر سر منزل شرف الدین نامی که از ملازمان حکام
 استرآباد و در ایام هرج و مرج صاحب حیثیت و شخصیت استعدا داشته به محمد علی
 پیوسته بود در نتیجه بسبب سابقه نزاع او را بقتل رسانید روز دیگر که
 صبح از آفتاب پنجه خونین پنجه چرخ برین کشید آهنگ منزل محمد علیخان
 کرده محمد علیخان تمامی خزنیه و اثاثه سلطنت را گدشته فرار و رحیم خان
 نیز یکی آنها را بجوزة تصرف و اختیار خویش در آورده و اینجاست که سید
 شاه طهماسب اگر در سیده یاس کلی در احوال ایشان راه یافت لابد شاه
 طهماسب از جنویشان حرکت کرده در حوالی نوروز و وارد ارض قدس شد
 پس حضرت نعل اللهی کس نزد رحیم خان ارسال توغای خزان و سبب منهیه
 را امتداد و وصل سرکار پادشاهی ساختند و در همان آوان حضرت
 نعل اللهی شبی بعد از تجرد از علایق جسمانی و هوا جس نفسانی و اتصال
 بجمرات علوی و مشاهده صو غیبیه و اتصال از انوار قدسیه در عالم رویا
 دیدند که مرغابی بزرگ که آنرا قو گویند نمودار گشته آبخواب تفنگی در دست
 داشتند بجانب او خالی کرده قور بدون آنکه آفت زخمی رسد زده در غل
 گرفتند بعد از آن پنجه قبای که مخصوص آن حضرت بود در آورده در برابر آن خیمه
 چشمه و حوضی در میان آن حوض ماهی سفیدی بود به بزرگی بزرگ که چهار شاخ

قوی در آتش نشسته آبخواب بجای خزان فرمودند که آنرا بگیرند بر سر فتنه ننویسند گرفت
 آتش را لام خود دست انداخته آن را نیز گرفته در بغل گذاشتند و صبح این خواب را
 به نزد یکمان حضور بهالون نقل کردند شخصی از حضار این شعر را خواند که اگر در
 خواب بینی مرغ و ماهی نمیری تا به بینی پادشاهی و تعبیر این خواب حقیقت فرجام
 که آن نیز صورت نهایی معنی وحی و الهام است فی الحقیقه این است که چنانچه
 قوه بزرگترین مرغابیان است پادشاهی این خدیو بیحال پیر اعظم سلطنتها باشد
 و صید ماهی چهار شاخ سفید اشاره بر این است که تا جلدی ملک چهار
 پادشاه آبخواب تعلق باید چنانچه ایران و هند و ترکستان و خوارزم بخورند
 بقصرش در آید

ذکر وقایع قوی سیل مطابق سال سیمایون قیام ۱۳۹۹ هـ

در بیست و ششم شهر رجب خسروستیارگان رخت بشهرستان حمل کشیده
 شاه گل سیرین بهار در شبستان چمن دامن جو بیار آغاز جلوه کری کرد و
 دلارای لاله و ریحان در حجاب گلشن نمیشو و نما برخواستند و مشاطه کان قوه
 نامیه حیره لاله رخان نسرن و یاسمن را بغازه دگلگونه دلکش آید ستند و عزم لیب
 شوریده حال و عشق کل بشور انگیزی تیغ زبان تیر و فاخته سوخته بال
 در هوای سروسسی بختجوی رقیبان دی کوکوزنان از سبزه نوخیز ساز و
 برکت نشسته و خنجر خونریز نمود اگر اد که سخنان ایشان مانند آب و رنگ بسیار
 به اعتبار بود از آمدن نقاعد و زریده اگر اد سکنه کلمات و دره جز را اینجا

بر آنکسینه و آن طایفه در ده خیر بسیر کردگی شکر نام چشکر که جمعیت نموده آغاز نشو
 کردند و ثنائیه مرو نیز بتحریک ملک محمود طبل باغیکری کوفته و جمعی از قاجاریه
 مرو را مقتول و قلعیه را محصور و تصرف کرده لغاره بنام ملک محمود بنوازش در آورند
 پس آنجناب ظهیر الدوله ابراهیم خان را به نسبیه اگر در ده خیر تعیین آن طایفه
 بدیشری برر و کشیده با ابراهیم خان از دستگیر در آمده جمیع از لشکر خان محقق
 بشور انگیزی شکر شربت فنا بلخی نوشیدند از یک طرف کلانتر درون بازرگانیه
 میرلی و علی ایللی و از یک سمت محمد حسین خان زعفرانلو و شاهویری حسان
 شیخو ایللو سلسله جمعیت را انعقاد داده با عدت و استعداد بجا و نت اگر
 پرداخته ابراهیم خان را در ده خیر محصور ساختند حضرت ظل اللمی بعد از شنیدن
 این واقعه و ذکر ایشاه طماسب آبنگ در ده خیر کرده در راه خبر رسید که جمعی
 از اگراد با کوچ و نیه خود روانه جنوستانند آنجناب شاه طماسب را در میان
 مشهد و جنوستان در مسئله موسوم بدستخورد سرگذاشته خود و جنوستان ایلغا
 میشی و آن طایفه متلاقی گشته اگر چه بر اعانت نوا بیدل ملی متعرض اسر زنان آن
 را بهر نان نگشتند اما تمامی اموال ایشان و باقی اگراد و احمی جنوستان را غارت و
 کام ایشان را از میانند و از مراد دست ساختند و از آنجا روانه ده خیر گشته آن طایفه
 را که ایللیق تنبیه بلیغ و جمعی را معروض تیغ بیدریغ ساختند و تنه تاب مقادست
 نیاورده با سرکردگان راه جنوستان بدیش گرفته جمعی از دلیران عرصه ستیز در موز
 آنخضور بتعاقب و لاریان تا حوالی جنوستان نگا و را نگیز و فوجی نیز به اشاره
 و الا برای احراق خرمین حیات و بدم بنیان جمعیت ایشان شمشیر غمیت

برق تک مصر خیر سیاه خسته با مورین جان شاز آتظایفه اعرضه تادیب و
تدبیر و سر کرده آنجماعت که سلیمان نام شیخانو بود و سنگی نموده چون از حق
نعمت بهجاری آنجناب چشم پوشیده بود بیکم و الا چشمهای او را عیب کرده
لِلنَّاسِ أَظْهَرَ مِنْ نَارٍ از حدقه بر آورده قلعه جنوبشان را محاصره کردند سرکردگان از
قلعه برآمده دوباره متعهد تقویم امر معمود شدند آنجناب نیز برای اتمام محبت قبول
ورایت جوانکشانای را بجانب ارض مقدس بر توانا در وصول نمودند و از اینجا
ابراهیم خان باشاره و الا در آنه مرو و بند سلطانی مرو را شکست تا تار تار آنجا
که در مقام طغیان بودند از بی آبی ناخیز شدند و قلعه مرو را سپرده و صد
اطاعت درآمدند و اگر در جنوبشان باز از عهد خود کول نموده راه پیشین پیش
گرفتند آنجناب بفرجی لایتنی الاوقه شلث سیم باره بار کی غنیمت را
بجانب جنوبشان جولان داده شاه طها سب بر چند که در باطن طلب این طلب
مدعی این تدابیر را تا در ظاهر باز یافت کرده بعد از ورود و جنوبشان جمعه از
مخاصمان خصوصاً بیرام علی خان بیات که در آن زمان انظر سر کار شاه طها سب
بود چون دیدند که این نیز یکما نقشه موافق تمنای ایشان از پرده خفا صورت
تخلو نمود مهاد کردیده و هم مستند که اگر او را بهمانه اصلاح بمیان سپاه آنجناب
داخل کرده باین وسیله کاری از پیش برند اگر ادر حید که ایشان را در دوستی
خود و صادق و باخضرت موافق میدانستند اما جرات بقبول آن امر نکرده
که مبارز آنحضرت بعد از ورود ایشان بمسکین نصرت شاد درین ماده سبقت
ازین گشته قضیه برعکس نتیجه بخشید بیرام علی خان و یاران او چون این تدبیر را

در مزاج اگر ادب و انز و تحمل تمهید را به شمر دیدند حضرت شاهای را بجای
 نیشابور ترغیب نموده شاه طهماسب که همیشه پاهای عزمش در راه سیاهی
 تیز و و پیک خیمالش در شیب فراز وادی اخلاص در تکت و دواب و چو
 ق و رم ستمی فرسوده و رنج خود را به پیوده یافت از جناب نادری عذر خواه
 گشته بجای نیشابور شتافت حضرت ظل الهی این دفعه مکرهست بهر تمهید
 اگر ادبسته و قلعه محاصره کرده محصورین چون صورت حال را چنین دیدند
 بطایفه شاد و دود و قراچور و کرم و شمشیر زن و بهادر صفت شکن ایشان بودند
 اعلام و از ایشان استمداد کرده فوجی عظیم از انجاعت بکرم محصورین توسن
 تهور بزرگچینند و اهل قلعو پای جلا دست بمیدان نهاده از قلعه برآمدند
 حضرت ظل الهی که فتح و ظفر همیشه در آبه در رکابش روان و تهنان اقبالش
 در مهر کرم اسب روان است اولاً با قلعو کیان کرم تنیز گشته ایشان را پی سپر
 وادی گریز ساخت و بعد از آن متوجه کراک سیرونی شده قلب جمعیت ایشان را
 بر انهمائی پیک تن در و تیغ تیز از همان راهی که آمده بودند باز گردانید یعنی
 بطریق عدم روان و تتمه را بجای نیشابور شتوبان ساخت و جمعی از انجاعت را
 که گرفتار قیاسا ر شدند آ در ده در و در جنوبشان بسپاه چال انداخت
 اگر اد چون خود را در ورطه عجز و ربوبی دیدند از در استیمن در آمده و بخدمت والا
 فایز شده استمداعی انصاف و کتب مسعود بجانب مشد و تلوعه انجام مژد
 کردند پس آنجناب گرفتار آن ملا بر عایت راه و رسم ایل مخص محمد حسین خان
 حاکم بنیوشان را با ولد شاهویری خان و سرکردگان اگر اد ملازم رکاب ساختند

از راه سلطان میدان بجزرم ملاقات شاه طهماسب و آنه نیشابور کس بر آید
 تمشیدت این امر بروفق ضابطه و قانون بمشهد مقدس و جنوستان فرستاده
 بعد از دیدن شاه طهماسب غریمت ارعنا قدس کرده در آنجا محمل کشتان بودج
 مقصود از جنوستان وارد شده شاه به مطلب راجه بستان حصول رسانیدند
 اگر چه در چنین روزنامه طفر که نوع و رسان دل را می اکثر قایج بلاخطه تطویل
 مقال مجله آرای خلوت سراسی بیان نگشته در پرده اجمال بهمانند ذکر اینگونه امور
 از فایده عاری و خارج از دایره مطلب نگار نیست اما چون مقدمه موصحت
 با با علی بیگ بعد از آن این وصلت که خون دلیرانش فائزه آرایش و شیخ
 تیزش کنکاش پیرایش بوده از مستیات این دولت ابد پیوسته شده میشد نگشست
 قلم نقاب خفا از چهره این مدعا کشوده همانا حکمت بالغه الهی مقتضی این بود که
 بوسیله این دو وصلت تولید تلیج و تکوین مولید قدرت و شوکت آنجناب
 شده سرکشان افتخار و اگر که اعظم یلاند بعد از خود آزادی بر عجز خود مترار
 و با خود یوازاده عقیده بندگی بسته طریق خدمت اختیار نمایند و الا قایل این ماده
 چنان ماده قابل بود که تولید این همه فساد و خونریزی و ایرات نزاع و فتنه انگیزی کند
 ذلک تقدیر العزیز فی العلی

در بیان کشته شدن ملک محمود و ملک اسحاق با اشاره قمری یونانی

در خلال این احوال بوضع پیوست که تا تاریک در مرد بنام ملک محمود وقت زده
 عصیان فرو کوفته قلعه را ضبط کرده بودند ملک محمود بهر روز در جبهه و نوشتجات

ایشان نوشته اظهار یقین را تحریر یک بفساد مینماید چون در مقدمه جنوستان
نیز چنانکه مذکور شد در قاعی را که از جانب شاه والا جا به مشعر بر مخالفت انجام
صدور میدیافت مخفی داشته خاطر انوار ازین بر گذر غبار آلوده کلفت میبود
در این وقت که بر وز این خیانت ضمیمه فعال سالفه گردیده افشای او بر ابقا
راج آمده محمد خان چوله با هر بهایون او را بقصاص خون محمد بیگ ابین پشی
چوله که از کشتگان تیغ میداد ملک بود با ملک اسحق بیگ سار ساینده ملک
محمد علی را که برادر کوچک ملک بود به نیشابوز نزدیک ام علی خان بیست فرستاد
او نیز مومی الیه را در عوض خون فتح علی خان برادر خود عرضه تیغ انتقام گردانید
که به سر می شایسته تاج بزرگی کی بود به گرسازی با قضا سر در سر سودا گنی
و بعد از قتل ایشان ملک اسد الله خان حاکم سابق سیستان را که در آن
آوان از سیستان بخت و الا آمده بود با اولاد و اقارب و کوچ و منسوبان
ملک مخلص روانه وطن مالموت ساختند

در بیان نهضت مکتب نادرسی مجدد وقایع غیر تمثیلیه حسین سلطان و کیفیت جنگ سنگمان

در اثنای توقف رایات جهان کشاد در ارض فیض بخشا حسین سلطان که از قبا
سیستان و در حدود قاین میبود با عقبار انساب ملک محمود سیستانی و
انگوی و ساوس شیطانی آغاز فتنه جنبانی کرده نایبی که از جانب انتخاب
در آن ولایت میبود از نسا و درون بیرون کرد حضرت ظلال الهی جمعی از تنبیه

او را مورد ساخته کاری می‌نشد چون تنبیه فاغنه سندان خوانند نیز منظور
 نظر والا بود در هیچی هم نمی‌جست و مطابق قوی نیل برافقت شاه والا چاه
 با پشت نهر از نهر از سران معرکه جان ستانی به معنای تانیله نیریانی از ارض
 اقدس حضرت و مجید دول آوازه ملک بهایون آن است تزلزل و تپان
 حال تجاغت اه یافته ملک کلبعلی ولد ملک محمد بامک بطلعت علی برادر زاده او
 و نقبای سیستان که در آن مکان بودند فرار کرده با صفهان رفته و با شرف قلعه
 پیوسته مکر علامت او بستند و حسین سلطان در قلعه حصن حبسته ابدان
 در و در ایات نصرت آیات در مقام دامت و بندگی و صدور عجز و شرمندگی
 در آمده اعتذارش بجل قبول یافت بعد از انتظام مهم آن سرزمین گوشت
 سنگین بجانب سنگان نهضت کرده سترقه قریه اسفندین مخیم سوارات عز
 و تمکین گشته در سابع بترتیب هر اول و تدریج الضباط شکر قیامت نهیب
 و تعیین ساقه و جوانان و آرایش طرح و برانقار پرداخته وارد مازن آباد و به
 اینکه باین آن مکان در بر کوه ز یک اوم بود تو بخانه در ریگ نشست پس
 آنجناب با جمعه از دلیران شترهای کوه کومان بر کشته خود پر شتر مانند هر
 بخشی سپهر سوار گشته استین عزم و پای بهمت بر زده کا بهی سواره و گا بهی
 پیاده به کشیدن تو بخانه میبرد و رانند و در شدت ضعیف که آب جز در دم
 یافت نمی‌شد آنهم نصیب اعدا بود یک شبانه و در آن بیابان رحمت
 تو بخانه را می‌کشیدند در دوم حفره زوال جلالت مبدادین واقع گشته چون
 جمعه از فاغنه در قلعه مبدادین ساکن و چند روز بود که عساکر فیر و زری

تا شد در انتظار مصالحه که افاغنه از راه کید اظهار میکردند سنگدل جوای قبال
 با آن کرده پیمان کسل بودند بهمت والای ظل الهی بدفع آن طایفه پرداخته
 آن جماعت چون خود را در معرض بلا دیدند از راه خدمه از قلعه برآمده و
 عهده کردند که سرکرده ایشان رفته افاغنه نیاز آید و راه را مطمئن خاطر ساختند
 در رکاب اقدس حاضر نموده قلعه را تصرف چند قاهره و بعد از استقرار
 این عهده سرکرده مزبور بقلعه نیاز آید و رفته و از عهده خود بازگشته بازگشت
 آنجناب نیز بهدادین را بسبب خلف عهده از تبع گدرا نیاید مال و عیال
 ایشان را معصوم نمیداد و سر در آوردند و رعایای آن محل که با افاغنه
 اتفاق ورزیده بودند امان داده از مواخذه ایشان با عذر سیورسات
 و تو بکشر گفتار کردند بعضی از قلعی است اظهار اطاعت نموده و کالای سبک
 از دادن سیورسات تمرد ورزیده کس نبرد افاغنه با خرد و کوسیده
 و غوریان فرستاده استمداد نمود پس مرقضا مضاعف یافت که جمعی از
 دلیران توپ قلعه کوب را از ارض ملایک مطاعت از راه بالای خواب
 بر سر قلعه سنگان برده قلعه را محاصره نمایند و منتظر ورود موکب الا
 و طلیعه نصرت لوا باشند و رایات هایلون در چهاردهم ماه مذکور آمده قلعه
 سنگان را محصور و محاط سپاه منصور ساخته از طرفین بانداختن توپ و
 تفنگ هنگامه ساز عرصه جنگ شدند و سانحه عجیبی که در آن و از اتفاق
 افتاد اینکه در حینی که توپچیان با مرواکرم پیکر و انداختن توپ بزرگ نجاب
 قلعه بودند حضرت ظل الهی بر سر توپخانه آمده محازی و هن توپ ایستاده

متوجه تعلیم تو بچیان گشتند در آن اشاکه تو بچی توپ را خالی کرده دوبار مشغول
 پر کردن آن شدی آنجا که لا باله نام عیبی عزم مراجعت کرده بهینکه پنج شش
 قدم از آن موضع خطرناک دور شدند ناگاه توپ از حصارست درون در گرفت
 ششراه افروخت و سید سلطان کلاتر درون و چند نفر از توپچیان ملازمان
 مروی را که در آنجا بودند ایضا عقه فنا سوخت اگر چه وقوع این حادثه لال
 افزای خاطر نگردد اما از آنجا که دل حقیقت سرشت اقدس کوه پاره جای چنان
 توکل و ضمیر نیریشان لنگ از بس پیکر دریایی تحمل بود و بصیرت انگیزی ریاح توپ
 و طعمه خیزی امواج حوادث از جادری آید ظهور این امر را به تراق که کب
 طالع خصم بد اختر محمول ساختند و بهنگام شام که چرخ می مهر از معرکه سپهر و
 بس منزل غروب گذشت و ماه زین کلاه بطلایه داری معرکه نجوم فلک
 رایت ضیاء بر افراشت طلایه داران بنیاسبانی لشکر و حراست اطراف
 قلعه پرداختند و مانند دیده انجم و اختر از نگهبانی بنیاسودند و تا طلوع صبح
 از شهباناقبه توپ و تفنگ قلعه سنگان نمونه قلعه ذات البروج
 سپهر بودی و از ششراه آسمان سوز بوارق باد بلج و ضرب زین فصای
 نامون عرصه چرخ بوقلمون نموی در لشت کلور تو بهای صفت شکن
 بر برج و باره حصار خنده افکن گشتی و روز دیگر نیز بهینج من تو بهای صاعقه
 باد آتش افروز خرمن بستی مرد و زن می بود تا اینکه از صدمات توپ حصار
 قلعه مانند دل متلعه بیان تزلزل یافته یک طرف برج فرو ریخت و لیران
 میدان بر دیویش برده شیه حاجی راقه دست کردند و افاغیه بعد از مشاهدۀ

اینجا از در استیمن درآمده روز دیگر که صبح صادق تیغ مهر کردن افکنده از قلعه
افتی بیرون آمد کلا ترندگان شمشیر استیمن را میکل کردن ساخته و دست زایل
نداشت زده متقبل دادن سپورسات و سپردن قلعه کشته بقلعه پرگشت دوباره
سرکشی بنیاد نهاد این دفعه آتش قبر قهرمان زمان شعله ور گشته جیشل خیمه حشر
بفرمان آنجناب قلعه را در میان گرفته متغول ستیز شدند و در شب بمقتضای ماه
مزبور متصرف درآمده مردان و زنان ایشان عرضة قتل و اسیر شدن آن
سرزمین لکه کوب جنود ظفر ایشان و اموال اسباب قلعه حمل مطالبی که توان
گشت و بعد از آنکه کار قلعه گیان ساخته و قلعه از متغفس پرور اخته شد خبر
از مستحفظان قلعه با خبر رسید که هفت هشت هزار نفر از افغانه بهر است
بامداد مکان سنگان و در نیان آباد کشته اند که کوب و لانیز بجز متهای شیر آباد
خواف را که در یک فرسخی سنگان واقع و قلعه محکم مکان خرم بود محل قرار قرار
داده بمقادیر کل آنجا متستحقق برای هر فرد و گروه منزل مکان
مقرر فرمودند و روز دیگر افغانه که بجنگ قزلباشیه جری بودند در کمال
ملایمى داد و دو فرسخی اردوی هایلون کشته غافل این شهر

گرچه بشیر است در گرفتن موش لیک موش است در مصاف پلنگ
چون چشم مردم ایران عموماً از افغانه بهر اسان و اول جنگ الفالاف و سپاه
خراسان بود حضرت ظل اللهی که وایافته رموز آگاهی و عیار سنج نقد حالت
لشکری و سپاهی بودند جنگ میداد و مقرون به صلح است بهر سینه سینه
که آهسته آهسته غازیان را باولی خود طعمه خصم فغانی ساخته و تبدیل به بقویست

و اهای باخته ایشان پر داخته بعد از آنکه ایشان را در لایه و در محله و ششمین
 لشکری شیرگیر سازند و خصمت میدان جنگ دهند اندک شکر باین راه
 فرمودند که در جهان لشکرگاه خود سازی و به تیر و تفنگ و سباز و
 میکرده باشند تا رفته رفته جبری و بعد از خود آزمانی در جنگ میدان
 کارفرمانی تیغ دلاوری شوند پس آنجناب بعد از ترتیب ایطه لشکر و تحکام
 سبک با پا بند نفر از دلیران کار آزموده سوار و در تیررس معسکر نصرت اثر
 به نسیم جلوه باد پای خاک نور و آتش افزون نایره جنگ و یکبار گشتند در چند
 غازیان تبنای میدان از چادر آمدند و خدمت یوتمن زرم باقتضای رویه حرم
 عنان داری توسن عزم ایشان کرده سپاهیان را با آنکروه آغاز دستبرد و
 توب و تفنگ و دو خورد نموده جمعی کثیر از افغانه را سراسر فکند شمشیر
 و لوازمی ظفر آنجناب ایشان چرب کردند و قصه تا چهار روز بهین منوال
 معرکه جدال قتال آراسته هر دفعه غلبه و نصرت از منظر بر وجه خواسته
 بعمل آمده در شب چهارم که سپاه نیمه ششمین ماه در معرکه سپهر از دایره ناله
 سپهر باخت و احد شام هجوم بدامن و شبت فلک هجوم کرد افغانه حریف را
 بهرب بدل ساختند بحاجت بهرب برگشتند آنجناب تعاقب را مقرون
 به صلاح ندید و حرکت بزرگ جرات و بوقت دیگر محول و موقوف عنان
 شمشیر عنین ستم را جانب از نقل قدس معطوف ساختند

ذکر وقایع پیچین سال فتحه فال نبر و پیچیدل سحر

داورترین کلاه مهر کرد و نزل حوت اظهار نمایی میکرد و در هفتم شهر شعبان
در ملک حمل از سحاب بهاری افشای صولت پلنگی نموده با تیغ شعشعه و روح
سنان اشعه بحضرم افکنی لشکر شتاپرداخت و خدیو جهان گیر بهار که نشو و نشو
از دیوان قضا در ساحت نجر انتشار یافته بود دوباره بر باره حکمرانی نشسته و
پیشینه گان دی را از دارالمرحوم بر انداخته سپهر بلند مقدار چهار تبارگی بزور
قوت نامیه بر مالک گلزار دست یافته بسوط الید گشت و حکم کلهای آتشین
بفرمان بهوای فروردین چون آب بر بسط خاک روان و جاری شد مجلس
تحويل آراسته گشته لوازم جشن عید بانصرت و تائید بمقدم رسیده و چون
از دیوان **كَفَعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُحْكُمُ مَا يُرِيدُ** حکم قضا
بزوال دولت صفویه تصدیق و بطلان آن نگاشته کلمه تقدیر شده بود و روز بروز
امور چند از مکن غیب جلوه بروز میکرد که عقل صائب و رای مستقیم آنرا بجز
اسباب تضرع آن دولت محلی قرار میداد جمعی از ان احوال انیکه ارکان دولت
پادشاه و الایاه سبک مغزی را با ارکان جانی و سخت ملی را با سست ملی
جمع کرده بتقریبات اسباب شکست برای آمد دولت الا درست میکرد
و آنچه منافی مصلحت بود بجلوه گاه ظهور می آوردند هر چند حضرت ظل اللهی علیه
پاس دولت صفویه پیشتر در مقام منع و تنهید بانجام عت در می آمد ایشان بمقاد
وَمَا يَنْفَعُكُمْ تَعْمِي إِنْ أَرَادَتْ أَنْ تَنْصَحَ لَكُمْ كَمَا تَشِينُ اند
باوصف اینک عسل مرونی شان قدیم از در و دیوار دولت سرای بر روی
گداز شست پیکر جهان کرد قوت طامعه را در چهار حد جهان پویندن و جاذبه

استهوار و طلب جلب منافع شخصی هر که چه بزرگ یا کوچک ساختن بنگار و سواحل و بنیاد
درانی حلقه کوب در دوست و دشمن میبودند و آنجناب بنا بر رعنا جوئی خاطر
پادشاه همه وقت مراعات حال ایشان و منع مفسدان و بداندیشان نموده
و بگفته از نرم نالیفت لهای و شست آن نفاق کیشان میکرد و مقصود آنکه آنطایفه
دوست بد و ضللی از ذکر بیان حال ولایات کوتاه سازند تا آنجناب با تمام
کار افاضه هرات و ضمن همان پیر ازند و بعد از آن این اقتدار و حکمرانی
بایشان ارزانی باشد چون ذات اجتماع سرشته آب و گل غرض ترک
عادت موجب مرض بود و در عین زیان کاری چشم از طمع و منافع خود می پوشیدند
و کار دشمنان را کیس و گدازند و در خلل کار آیند و ملت نادره میکوشیدند و
شاه و الاجاه در باب توجه موب جهان کشا باصفهان مکیر باجناب تاکید
و احاج شدید نموده و آنجناب در برابر این گفتگوها اقامه معاذیر و بیان
موانع و محاذیر میفرمودند که مثل بدالی هرات دشمن قوی را درین نزدیکی
گذاشتن و رایش را غریت بدفع دشمن دور دست افراشتن رویه خرد
منقضای استقامت است ای و غرض نیست اول تنبیه دشمن به سایه باید
پرواخت و بعد از آن کار سفر اصفهان باید ساخت شاه طهمااسب این
حرف را ناشی از بهانه و دفع الوقت میدانست اصرار از حد میبرد تا اینکه
نیامین چنین متمد شد که آنجناب از این اقتدار شاه و الاجاه از نیشا پور
بجانب سلطان آباد ترشیز حرکت کرده در آنجا ساسله جمعیت را منعقد
ساخت با ستود و تمام توپ و تیر ششصد و پانصد و دوازده سلطان آباد گشت

حضرت ظل اللهی بهمین کار پرداخت یعنی از آنکه گویند والا در شرف اتمت در
آمد اعیان دولت شاهی لغو دیگر وطنی را فرود نرا نه تازه مشد کردند
و از دایره موانعت خارج آنگ شده غنیمت مازندران نموده با خود
همساختند که انجام کار هرات و امور خراسان بر دوش خود میمال بوده و محمد
علی خان ولد اصفهان خان نماینده سلطنت و سردار سمت عراق و آذربایجان
باشد و حضرت ظل اللهی پیغام فرستاد که بنحویکه تعهد کرده اند متوجه هرات
شوند و خود مقصد مازندران روانه شوند و از شدن پس خود یونان اقبال
از راه خواند و با خیر عازم هرات گشتند و با همی لوامی فلک مسیر را چند منزل راه
در شکست منازل ماه منیر ساخت اعیان دولت شاه والا جاه شروع یا خلیل
کار خراسان و در وزیر یک را از خود هراسان کرده از آنجمله ابالی سگناه آنخورد
خصوصاً یکسان نشو بان محبتی که از متران معسر نصرت اثر و در ملک
والا عازم سفر بودند تعدی آغاز و دست تطاول دراز کرده خواستند که این
تقریب سنگ تفرقه در میان لشکر آنجناب اندازند آنجناب چون سرخ
کار را چنین دید باز غنیمت سفر هرات مخوف و بجانب ارض مقدس
مضطرب گشتن را منار آند دولت باز از حرکت ناصواب خود متقاعد گشتند
بر سر قسطنطنیه که در میان سربدار و نیشا بود واقع و به سکنای طایفه
از بغایری اختصاص داشت حرکت کردند تو ضیح این بیان آنکه چون
طایفه از بغایری سکنه آن قلعہ سمت هوا خواهی حضرت ظل اللهی داشتند
و کارکنان سرکار شاهی بتفریق راست میمال این نوع طوالت اتمت

ناقص می گماشتند تخریب بعضی از اعیان قتل و تدمیر آن طایفه نصیب العین
ضمیمه ساخته با جمعی که همراه داشتند از سبزوار بر سر آن طایفه ایلغار و قلعه را
تصرف کرده به سبب استر قلعه گیان پرداختند در خلال آن حال عبرت و التماس
که موسی دانگی که از دوسای ابدالی هرات بود با جمعی از افغانه بتاحست ناجیه
بیارجنبه رفتند حضرت ظل الهی فی الفور بقصد سبزواره انظار افغانه تخریب لوای
منصور کرده بعد از ورود و دقت نگاه نیشابور تخریب قلعه کهنه مشکان مسموع خدیو
جهان گشته بشاه والا جاه نوشتند که مقصود ایشان تنبیه طایفه لغابری
بود بر وجه اکل عجب آمده چون همیشه تمنای تنبیل افغانه داشتند و حال
آن طایفه در پیای خود بدام افتاده و بمیان محصوره مملکت پانواده اند و در
کهنه مشکان کاری باقی نمانده جمیعیت خود را برداشته بسبزوار بیانید که سزاه
بر موسی گرفته شود شاه طهماسب در جواب نوشت که شما بکهنه مشکان میایید
که آب نیست و مال سبزوار نمی آید که غله و ذخیره نیست مع ذلک اعیان آن دولت
از حکامیت جنویشان تخریب اند و زنه گشته و جهان معامله سابق را پیش گرفته و
مجدد اتمامی ولایت خود را سان احکام نوشته فرستادند که مملکت پناه را از جمیع
مهاجرت ملکی مستلوب الاختیار دانند انتخاب چون از گلهای خود روی
ایشو اساتش تمام را بجه نفاق کردند و دیگر

هر دم ازین باغ بگریزد	تا زه ترا از تازه تر میبرد
لی الفور محمد حسین خان حاکم جنویشان را بجنویشان فرستادند که مشغول تسبیح قلعه بوده اگر از احدی خواهد که باردوی شناسی با عانت شاه	

یردی خان آید بمالعت پراز دهنو و تحجیل تمام بالشکرا نجم احتشام عارف
 سنبه وارکشته و از انجا باز از راه خیرخواهی بحضرت شاهی اعلام کردند که سنبه
 ابر عایان شان سلاطین نیست از تقصیر انظار ایفه در گذرند چون جواب بر وفق
 صواب نیامد روانه کنه مشکان گشته وقتی بسر وقت مدعا رسیدند که اتباع
 پادشاهی تیغ عاجز کشی را نیز و خنجر پیدا در خونریز ساخته و بعجوه قلعه کرم قهر
 سنبه و آویشده بودند اجماع دولت در قلعه ابر روی آنجناب بسته
 از باب مانعت درآمدند حضرت ظل اللہی کس بمجلسه فرستاده علت منع را
 استفسار برای کشودن در باب قلعه تا عصر آن روز چشم بر راه انتظار
 نشستند چون کار از تحمل و بار گذشت توب بر حصار دروازه بسته بعد
 از آنکه صفیر کله آواز بلند پیغام جنگ بکوشتر آنظار ایفه ناخود متذرسا نمید
 ایشان نیز دیاست مجموعی از قلعه بر آید نشست بدیوارت ملحه آغاز شلیک انداختن
 از بنور کوفتنگ کردند علی حضرت شاه بعد از کوفت که چو بنماست را بن بست
 سرور کردن و از راقوی دست دید از میان آنجماعت اسباب اعتذار برانگیخته
 بحضرت ظل اللہی پیوست و شرط کرد که من بعد از عهد و صداقت نکول از رضا
 خاطر اقدس عدول نوزد و اما در آشنای جیمن و بیمن که حضرت ظل اللہی را ملاقات
 میکرد خفیه در سر اسب مهر خود را از بغل در آورده بمحمد علیخان تسلیم و او را
 با ستم نیابت سلطنت مامور براق کرده عمالمان و محرمین را با طاعت و توبه
 و توبه نمود و شهابوری خان شیخوالملوک فخر کس این مفاسد و در حد ذیلا
 فاسد بود و فرار کرده حضرت ظل اللہی فلاحه و ملاجه را با عذر و اکرام و زور یک خود

جا و مقام در ریشتر آسایش آرام دادند اما امر و اعیان را با محمد علیخان از
 حضور او دور ساخته جهان شب جمعی از علایان و مقریان بادشاهی بعزم
 فتنه انگیزی گریخته بجانب مازندران رفتند که یو جهان چون وجود عدم
 حضور و غیبت آن طایفه را مساوی میدانستند و مقرر شد که احدی مانع ایشان
 نشود و روز دیگر شاه طماسب با اتفاق چران بیکه فشار جمعی از معتدیان
 روانه ارض اقدس و خود بپیراه موسی تا محولات ایلغار نموده در آنجا خبر رسید
 که موسی بیارجمند را تاخته و دور روز پیشتر از میان و محولات گذرشته و بهر
 رفته هنداموکب الانیز مراجعت در حین انصراف و احوالی قلعه نیض آباد
 که متعلق بمیر احمدی کلانتر غلینه بود گذرشته کلانتر نور در قلعه را بسته و در
 دادن سیورسات بابت خود گذرشته پس غازیان بامر آنجناب که گرفتن شهر را
 مانند بلال در خرم ابروی او بست هجوم آورنده قلعه انصرفت و کلانتر را سبست
 کردند و از آنجا مشاهد مقاسم مقرر که کینه ظفر گردیده باز پادشاه فلک جاه را در امر
 سلطنت بسو طایفه ساختند که

در بیان کیفیت محاربه ابراهیم خان با اگر او ترکمان در محل سیو خان

چون بعضی از فتنه جویان هنگامه طلب طالب و ست بودند که حرکت موده فساد
 ورختند که بنیان دولت خدا را از فساد از آنجا ترکمانان که در میانی و سالو بود
 که ما بین درون و استر اباد و نواحی داشت سکنی داشتند بعد از وقوع این
 واقعه حاکم و لهجهت همین و درین آنجا دوست و ازین میگردیدند و بایان

فال نوای نصرت استناد در موکب شاهی بعزم تنبیه انظار ایفیه و جناح حرکت درآمده
فرمان والا بعز نفاد پیوست که اگر دشمنان و قزاق و چور و لوهم درین سفر خیر اثر در معرکه
انجم اثر حاضر نشوند آن طایفه خصم و صا اگر اذ قزاق و چور و لوهم یک محمد حسین خان
حاکم چمشکرک سر از اطاعت باز زده بار و ساسی اگر اذ در سمت مانده و سملقان
و در موضع مشهور بکرمه خان بعزم فساد جمعیت کامل کردند چون موکب والا
متوجه سمت مهین و درون بود ظهیرالدوله ابراهیم خان را یار رحیم خان حاکم کرمان
و قشون موفور به تنبیه آنجماعت مامور ساخت و خود از راه کلات و امیرود
بر سر ترکانیه روانه شدند و در مونیع مریوز نیلین ابراهیم خان و اگر اذ حمار به قوی
دست داده و الا اگر اذ مغلوب و جمعی از ایشان مقتول گشته هنگام شام که دلیران
خون آشامیدند و بکرمه خود بر می گشتند طایفه اگر اذ متعاقب ایشان هجوم آورد گشته جنگ
در پیوستند این دفعه لشکر ابراهیم خان را پای و راز از جا رفته و شکست چشم
یافته قریب هزار نفر از غازیان در آن مهر که معرکه تلفت در آمدند ابراهیم خان
با جمیع خود را بجهاد مشهور بیوز باشی رسانیده متحصن شدند و رحیم خان و
کرگان و دیگران جهان خارج قلعه نهیست و بجانهای خود غریت کردند ابراهیم خان
بعاز منته چار و زور و ظلمت شب که قلعه را از آشفته حالان است از جانب قلعه مریوز
بجانب قلعه راز شتافت و در خلال آن احوال آیات نصرت آیات تامل خاندانی
که در وشت تبحاق واقع است رفتند و قتل غارت ترکمانیه و اشرار آن سمت
فراغت انصراف یافته بود که در عرض راه اینجمنه به سمع جهاندار چکان داد و رسید
با وجود اینکه حدود مانده و سملقان و درون شمل بر کوهستانات سپهر مریوز

و برف راهها را مسدود کرده و در بر پیاده و سوار بسیار دشوار بود و بجهت و آغوش
 از راه نسا و امپور بداند از ارض اقدس خود با اشاره و الا جا به از راه چلی کراب بکسر
 اگر از ایلغار و غلبه جای دگان را بشکستن و گویند برف مامور ساخته بر اثر پای
 ایشان بصعوبت آن راه را طی کرده دارد سملقاق و کریم خان کشته ابراهیم خان
 بالقیه شک از قلعه از عازم خدمت خود بگردن فواز و از روی خجالت جبهه سبای نیاز
 شده چون از برادر والا که سوزند بپیر و از محمد حسین خان فساد و ضمه بپلور آمده بود
 بنا بر انتظام ضوابط ریاست و مقتضای قوانین سیاست امر والا بحسب هر و صادر
 گشته اگر دین و دنیا صحت اصل و در زبیده تا چند روز بر سر راه از قلع و شقاقت خود
 بر آمده آتش جنگ می افروختند و از آن معاندت مسوای خوشتران چیزی نمی
 اند و خند تا اینکه جمیع کثیر از ایشان بقتل رسیدند و چار متعهد خدمت و جاگری و
 مستقبل اطاعت و فرمانبری کشته شد و بعد از آنکه بکشتن و کشتن و کشتن و کشتن و کشتن
 برسم کر و کو چیده در دانه ارض اقدس شوند و آنجا بس نیز بر وفق استند و عمل و
 بجانب ارض اقدس نصرت کرده در عرض اه ابراهیم خان و محمد حسین خان را از
 حبس رخصت ساختند و تمامی معارف را در بطریق تعهد که چهای خود را متعاقب
 برده و در شهادت مقدس قامت و در مقام خلاص و دولتخواهی قبول ثبات که مستحق
 کردند و از آنجا رحیم خان کراچی را بدرگاه مع طلب برموده به ایالت استرآباد
 فایز و سواران ساختند

ذکر شورش استرآباد و نصرت حضرت خلیل اللہی آن سمت

و مقتول شدن و الفقار خان تیغ قهر حضرت العباد

سابقا سمت تحریر یافت که در روزی که مقدمه کشته شدن کان واقع شد شاه والا
 جاه و خفیه مهر خود را از بغل در آورده آویزه کردن اختیار محمد علی خان
 ساخته محمد علیخان نیز با فوج غازیان و خاصدان شاهیه که صاحب سلطنت
 ظل الهی چوب ترود منع در پیش پایی ایشان گذاشته بود و وارد بسطام
 گشته ذوالفقار خان نبی عم خود را به نیابت مازندران تعیین و خود وارد استرآباد
 گشته و بعد از چند روز چون کار استرآباد با خلل و ضلالت و فساد انجامیده
 همه او را آلوده و ناپاک و نیک نیافتند و بایالت را بآلله قلی خان قاجار تفویض کرده خود
 بجانب مازندران شتافت مقارن آن رحیم خان کرمانی که از جانب حضرت
 ظل الهی بایالت استرآباد منصوب گشته بود وارد استرآباد و آله قلی خان عازم
 هزار جریب و امنان گشته از انجام جمیع از قاجاریه را با خود متفق ساخته مراجعت
 و چون در میان شهر نیریز یک بل فساد داده نزاع آشتی داده یافته کار بجائی
 رسیده بود که اهل محلات خون و مال یکدیگر را حلال دانسته نهب اموال
 و قتل نفوس احراق بیوت چندی می برد و آشتی رحیم خان پای ثبات
 بند نکرده عازم کرمانی و آله قلی خان داخل استرآباد گشته کس و آنه مازندران و
 ذوالفقار خان را که یار و مددگار خود میدانست با مدد خواسته او نیز بمحیطت
 آمده دست تعدی بر دوردیکت کشاد و بعد از چند می سر بنجیه هوس بایلت
 گریبان گیر خا طره ذوالفقار خان گشته چون آله قلی خان را محل به عاید است

اورا گیرانیده شیب گوسفند و از مذبح ساخت و در ولایت بمرکات مذبح
 پر و اخت بعد از آنکه این اخبار به سمیع خود یو کامکار رسید بعزم متلع آن ماده
 فساد با جمعی بن زیاد و لبهرعت برقی و تند می باد عازم استرآباد گشته چون
 آوازه توجیه موکب بهایون سامعه ذوالفقار خان اگو شمال و او چنانچه
 و ابیال بندان میدان لاف خود فروشان بیایه بازار کران است
 توجیه را از راه پس راه اماخته خود بعزم استقبال پیش آید اما از خارج شهر
 قیقل ح انداز سهم صلاست گشته راه را کج کرده یک آن پیاوئی ایجا نبندند
 تاخت و بعد از ورود موکب جهانگشای به بطام که خبر فرار از بهمن و از رسیدن کس
 برای آوردن پادشاه که در اخیار قدس توقف داشت روانه ساخت چون
 در آن آوان تر کمانیه پوست ساکن داشت میچاق اظهار یعنی و نفاق میکردند
 تنبیه ایشان را از لوازم دانسته تفکیک بیان پیاده روانه استرآباد کرده خود از راه
 افشتری مرکب ایلغار را نیز ترک و در یک شب از بطام وارد گنار و داترک
 و فوجی از آن گروه بد رک را عرضه بلارک ساخته وارد استرآباد شدند بعد از
 پنج شش روز موکب شاهیه تعجیل وارد شده آنجا یو جهان متوجه بازند را گشت
 و شاه طها سب را در اشراف متوقف ساخت و خود با جیوشش بخروش عازم
 بار و شش گشته محمد علی خان که از آوازه توجیه موکب تصور اندیشه مند و سمیت
 آمل فته بود بعفو خطا پوش ملک پناه سطر گشته باز آمد ذوالفقار خان که از
 نهایت تهور چند منزل پیشتر از محمد علی خان پیشیخانه سیر و قرار بکوبستان است
 لاریجان فرستاده بود چون متقرر شد که حکم انالی کیلان راه فرار بران

خبر رسید که نیر با مسدود نمایند مسارا لیه کوچیک کر نیز را بسته دریافت روی غریمیت
بر تافت و با جمیعت خود بصورت شیر و جرات موش بجانب باز و روش
شتافت هر چند که در بارگاه عفو و اغماض مکنون ضمیمه نور میبود لیکن آن
کم عقل زیاده سر بادش و از مانع بدید نکرده با جمیعت اطرائی در کمال عنانی
و خود نمائی عزم آمدن کرده در عین ورود بشلیک انداختن زنبورک و
آتشک بر داخت و طعنه شوکت خود را گوش زدن زدیک دور ساخت چون
ایستاد از روی ادب و آتار فساد از نامیسا و جلوه گری عینه ظهور بود بعد از
ورود بپیشگاه حقد و روشل در آنکه هوای سرگرائی در سر داشت از بار سربک
ساختند و بنا بر اینکه غار و طهران و در این در حیطه تصرف افغان بود جمعه را
بمعابر و شوارع آن سمت فوجی را بسره کردی محمد زمان خان شاملو بمجا
راه سمنان و محمد حسین خان زکند را بسره داری گیلانات که در تصرف روی
بود و امور ساختند که با اتفاق آنخوت اینان زیاده اعلی در منتهائی لایان در آن
بمجا فطت حد و دگیلان پردازند چون غریمت سفر هرات در خاطر اقدس تصمیم
یافت بعد از آنکه خنجر آن فتنه جو را ز عرصه دولت زایل و از انتظام مامور
آمراسان و مازندران فرائح حاصل کردند ایچی بطالب گیلانات بدولت روی
فرستاده و رحیم خان را در ایالت استرآباد تملک داده امر فرمودند که با سپاه
استرآباد و کرمانی در ابتدای نوروز بموکب فیروز ملحق شوند چون حرم محترم
شاهی در ساری میبودند تدارکات لایق بحبت سرکار خاصه و اشباع
و منسوبان آن سرکار دیده پادشاه را در مازندران گذشتند که متعاقب در

در موعده مقرر بجزم سفر هرات در ششمه مقدس جانسکر گردند پس عسکرتان
بجانب خراسان کرده تو بجانم راه از راه اسفراین و جنوبشان روانه و خود از
راه جاجرم و نیشابور یا بلغار ارض اقدس امقر کوکبه منقصور ساخته متعاقب
اعلیحضرت کشایه و بعد از آن رحیم خان باقشون ماموره در ارض اقدس
به آنجناب پیوستند

در بیان قنایع تخاقوی نیل

در هیچ شهر شعبان المعظم نقل کوکبه نیر اعظم سیر منزل حمل کشته خدیو بهار
ساز و برک یساق گلزار کرده کردن فرازان گلستان را بخود و مغفر غنچه و
از مار درع و جوشن حضرت و خرمی سر و بر آراست و سپاه شکوفه را
مقدمه بجیش اودی بهشت نموده لوای جهان آرای از سر و سی برافراشت
یلان قوی شاخ اشجار از دوصه و اعضمان تیر و سنان تیر نموند و چپ و
دستان چنار از اوراق مطری پنجه خصم فانی کشوند لاله سپر سیاه بر دوش
افکند و گلبن عمود غنچه بردست گرفت و گیش بندان شاخسار تیر و کسان
برداشتند و نیره داران درختان سنانهای مشکین کلاله افراشتند
نفلکیان پلنکینه پوش برآزاری کلولهای قطره برتالب برگ گل بختند
را تش باران برق توپهای رعدند بر عزاده کردن کشیدند و جنود و وزیرین
با دیایان سبک خیزه نسیم را بدافعه لشکر بهمین برانگیختند و خطه گلزار را که از
نفلکسیران مقام افغان زارغ و زرخ کشته بود از اضا و بیکانه برداشته

محل نفیسه رانی قمری و عند لیب ساختند و معموره چمن تبارگی پای تخت سلطان
بهار و مقبره زیباست به کل کردید مجایس جشن عیش با سران لشکر و عظامی حشیش
آراسته گشته بعد از ایام سحر و سحر و تهیه اسباب سفر و مدافعه خصم خیره
پروا خند و سر یک از دلاوران عرصه کین را بطلای نقد و سبب سلاح و اخوه
گنجایش بهره نوازش و بخشایش ساختند

در تئیم ذکر طایفه ابدالی و تبیین مقدسات تیلای ایشان که

مجمعی از احوال فاغنه ابدالی بهرات در صدر کتاب نگارش یافت در محرم ۱۲۵۰
که محمود غلجی بر اصفهان مستولی شد محمد خان افغان که در آن عهد حاکم بهرات
بود دیوس شش می شده مقدس ده چهار ماه قلعه را مضیق محاصره انداخت
بالاخره اطراف و نواحی را تاخته رایت غنیمت منکوس ساخت بعد از ورود
او بهرات افغانه را و شوریده ذوالفقار خان و لدرمان خان را از شور آگیت
آورده در بهرات حاکم ساختند و در سال هزار و صد و سی و هشت مطابق
نبیلان نیل رحمن خان ولد عبداللہ خان که پسرش در ایام حکومت زمان
خان در بهرات بقتل رسیده بود بعزم خوخواهی پدر وارد بهرات گشته
احداث نفاق و نزاع کرد تا اینکه افغانه برای اطفاء نایره شرذ و الفقار خان
را بجانب باختر و رحمن را به سمت قندمار و فراه روانه کرده اللہ یار خان
برادر محمد خان را در سال هزار و صد و سی و هشت از بلتان آورده در
لکمن حکومت مکین ساختند و چون عبد الغنی علی سکوزانی که سمت جوانخواهی

ذوالفقار خان داشت از الله یار خان محو شس بود چندی مدارا
و حشمت امیز کرده عاقبت پرده از روی کار برداشت و ذوالفقار خان
را از باختر آورده رایت نفاق برافراشت ششماه نایب جلال شتعال
داشت تا اینکه افغانه دامن اطاعت بهر دو بر جبهه ذوالفقار خان را بجای
فراه و الله یار خان را به سمت مار و چاق فرستاده هر یک محلی و ناحیه را
مالک شدند و بیجا کم و سر کرده بسیر میبرد و بعد از آنکه خبر توجه موکب منصور
کوشش نزد ایشان گشت ناچار با یکدیگر رفع کاوش و آغاز سازش نموده
فراه را به ذوالفقار خان و هرات را به الله یار خان اختصاص دادند و بفرستد
کار افتادند و در سال هزار و صد و چهل یک مطابق بهیجی میل حضرت ظل الهی
اینک سفر هرات کرده بعد از اجتماع عسکر بهیجی اسباب سفر در روز
چهارم شوال که چهل و شش روز از نوروز انقضایافته بود از اراضی قدس
مخصنت کرده و لنگ یا قوتی را که از سبزه قدسی ملحقه بهر چرخ فیروزه گون
میزد مقرر دلیران لعل خفتان ساختند و از اینجا کوچ بر کوچ عازم مقصد
گشته در تربت جام چند روز لنگر اقامت انداختند در آن مکان خبر رسید که
هزار نفر از افغانه آمده و قلعه فرمند آباد باختر را محصور ساخته اند حضرت
ظل الهی با سه چهار هزار نفر از دلیران مهتر که کارزار را به جمیل تمام ابلغار نموده
بعد از ورود بان مکان معلوم شد که افغانه پیشته اند باز تربت جام حراست
و تحریک لوی آسمان سا کرده در منزل کار ترتیب تبیت قرار و تعیین طرح
و سر اول و آرایش ساقه و رسول و تسویه میبند و پیرو و قول پخته شب که

که قراول ماه بادیده و ران روشن ضمیمه پنجم بدیده بانی معابر و ارات بر فراز
 این نیلگون حصار برآمد جمعی از سپاه کارگاه را بقراولی مأمور ساخته و خود
 نیز بعلی از طلیعه فجر اعلائی لوای منصور کرده و اولان خبر رسانیدند که الله بایزنا
 با جمعیت تمام وارد کوسویه شده آنجناب اولای برای استعراج شری بر و سکا
 ابدالی نگاشته کلک صلاح انگیز و ایشان را با طاعت ارشاد و تحریص نموده
 آنجناب جواب را حواله زبان شمشیر نیز کردند روز دیگر سر حوض دغار و د مغرب
 خیمام سپهر نمود گشته طلایه داران میریخ صلابت و پاسبانان کیوان مهابت
 آن شب بپاسداری لشکر ذیل جلالت بر کم زدند و افاغنه نیز آمده رباط و
 دیوار بست کافر قلعه را حصن خود ساخته بسد راه پروا خفتند پس مو لب مسعود
 از دغار و د نهضت و از نیم فرسخی متلعو بجانب کوسویه منحدر گشت افاغنه
 لابد ترتیب سید و سنکرو اینک مقابل لشکر نصرت اثر کردند چون شبحی که سبق ذکر
 یافت طایفه افغان بجنگ قریب ایشان دلیر و بدیه باز می شیر کشته شده بر اهل
 ایران استعلا و بر لایات استیلا داشتند آنجناب منجوستند که نخست
 مجاهدان غازی سپاهیان با آن طایفه خیره سردست بازی نموده بعد از
 خود از مائی قدمی بمیدان کین گذارند و بسرا گشت سنان جان ستان
 پرده پندار از رخ کار انظار یغنه بردارند و از آنجا تو بچانه و تفنگچیان پیاده را حصار
 لشکر و محیط عسکر ساخته جمیع از سواران نیزه کذا و یک تازان عرصه گیر و دار را
 در برابر قول بهایون بعنوان طرح تعیین بقانون سپاه کری هنگامه آرای
 مقرر که کین شدند اول افاغنه بجانب میمنه حمل در گشتند سیاد کان طرح بکوک

میمنه در آمده جنگ در پیوست در آن اثنا فوج دیگر از افغان دست بشمشیر بجای
 پیادگان هجوم آورده و داخل ایشان گشته خیره کی را از حد برده پیا دگان
 پیش شستند و از بر کشتن ایشان دلیران نیز سر رشته جنگ از کف گشته
 نزدیک بود که دهنی رود و ده که مقدار آن آیت فتح الهی حضرت ظل الهی شمشیر
 نیز بر صده ستیزان و انگیز گشته یک نفر از پیش تا آن آن فرقه را بجاک هلاک
 انداختند و آب تیغ جان سوز آتش جهالت خصم باد پیا را ساکن ساختند اگر چه
 از روی تحمل شکیبایی و پیب پیادگان پیاده را میدان رانده سواران افغان را
 از پیش برداشتند اما پای راست انتخاب که سر کوب سرکشان جهان بود
 زخم نیره برداشت چون شب بر پیوست در آمده که کینه طفر قرین در همان
 مکان و افغانه نیز در حوالی کاو قلعه زول کردند و باعتبار اینکه آن مکان از آب
 دور بود آن شب جیوش بجزیره و شانی آبی اندک بی تاب کردند و بجای چاه آبی
 بر آتش عطش افشانند روز دیگر که سپاه هجوم از کاو قلعه ظلمت لیل کوسین جیل
 کوفته بجانب غرب میل کرد و افغانه حرکت و از راه کوسویه گذشتند در یک سمت
 آب سیری رود واردی همایون نیز متعاقب ایشان رفته در یک طرف فرود
 آمدند و آن روز از هیچ طرف بجنگ اقدام نکردند و اراده خاطر اقدس آن بود
 که روز دیگر بموضع کوسویه لوی طفر از رنده صیقا با چون توپا در دمان افق گلوله
 آتشبار هم از دهن در انداخت و عرصه جهان را از سیاهی سپاه ظلمت پر داد
 معلوم شد که افغانه شب توخانه خود را بمحاذی ارووی نصرت قرین آورده
 مینمای جنگ گشته اند پس از آنکه دو دو بسته شده فوجی از غرود خانه و بعضی از جاب

میمنه هجوم آورنده بدستور و پیش آغازه خیره کی و اطهار چیره کی کرده و
 تفکیک بیان پیاده را که مستحق طمان آن سمت بودند از جا برداشتن در آن آشنا
 بازیکه تازمیدان دلاوری و طنطنه پرداز معرکه سروری اعنی حضرت ظل الهی
 اند شیر غران با شمشیر بران خود را بر قلب آن کرده زده از میان سپاه دکان
 دور و مفاد کریمه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ انبساط آورده و تان
 هنگام طهر نیران قتال اشتعال داشت بعد از ظهر شکست فاعش و احوال
 آن طایفه راه یافته جمع کثیری از ایشان بودی عدم شتافتند و بقیه اب
 روی بر تافته عیال و اطفال خود را که در قلعه جات سر راه بودند برگردانید
 خود ساخته تادروازه هرات عمان باز نه کشیدند و عساکر فیروزی آثار دجل
 کافرقعه و شروع به بیخ غارت خیمام و اسباب انظار یافته کرده تونجانه و نقاره
 خانه اینجا عت نیز بدست آمده و از منزل رباط چرخه شانه طماسیت ابان غرق
 و تونهای بزرگ بفرقه شاهده روان کردند و خود بانونجانه جلواز راه تیریل عازم
 هرات شدند انداد یار خان و افاضه مجدد اجمعیت خود درست کرده مابین شهر
 و رباط بریان که دو فرسخی شهر است با استقبال آمده نخست سفیری با علمیه هر
 بر طلب صلح بخدمت الاورستادند بعد از لحظه از راه ترویر برآمده از پشت لشکر
 نصرت اثر بجانب میسر میل و بقاعده افغانی عده کرده سکی را گشتن بجانب
 شیران بنشیند و غانداخته بهی از خود کتیهها ایستاد مجموعی با شمشیرهای آخته در
 کمال جلاد دست به قلب سپاه نصرت پناه تاخته بر یادگان جلود را و بختند
 خیره کی انظار ایف بجائی اینجا میسد که کار از تیر و تفنگ گذشته بجنگ کار و شمشیر

رسید و از ابتدای طلوع طلسم مورگیتی نور تا نیمروز بوقت تیغ و خنجر دلدوز
 خانمان مسوری بود هزار نفر متجا در ازان گروه بضرر سیف آیدار برخاکش
 اهلک افتاده متم با قلب آتش ناکند ترا ز باد بجانب باد صباست تا فتند
 هر چند که مقام اقتضای تعاقب میکرد اما مراعات رویه حرم مانع آمده احمد
 رخصت نیافت که قدم پیشتر نهد جهان زرمگاه موقت کوکبه غر و جاه کشیده یک
 آشوب جنگ فرو نشست باد شدیدی برخاست بحدیکه نزدیک بود که کره
 خاک بباد و عالم اسکان را عنصر از یاور و دوشبانه روز طوفان از کثرت کرد و خاک
 چشم از جنگ پوشیده در جهان مکان مکت کرد در فرسیدم که شدت عمارت سکین
 پذیرفت و باد غرور از دماغ فلک بیرون رفت باز از جانب الله یار خان آدم
 آمده طریق مصاحبت جست آنجناب بزبان حال فرمودند که نگیر بر عهد تو
 و باد صبا نتوان کرد مادام که جمعی از روسای ابدالی وارد حضور نشسته است
 خدمت سگالی نکنند شاهد مصاحبه در آن یکینه حصول صورت پذیر نیست پس
 از جانب الله یار خان بعلی لغنی علیکوزانی و چند نفر از معتبرین آمده و بعد از
 بسته آنجناب نیز مسئول البجاعت قبول و بجانب موزیک عطف عثمان
 شمول کردند و دیگر خبر از الله یار خان بعلی لغنی ابدالی که سر کرده معتبرین ایشان
 بود رسید مشعر بر اینکه والفقار خان حاکم فراه با جمعیت بسیار با عانت ابدالی
 آمده آنطایفه باین اطمینان از معاهده و استیمنان پشیمان گشته اند بعد از حصول
 این خبر نیز از نفر از دبیران معرکه نرم جونی را به سمت فراه که ذوالفقار خان
 بود روانه و لشکریان را مخیم اردوی جاپون ساختند و در روز در آن مکان

رحل قامت انداختند و اذوالفقار خان در ظلمت لیل با جمعی از پشت شیخان
 گذشته و در کمین گاه نشسته و در سپهر با جمعی از افغان نمودار الله یار خان با قو
 از سمت شرقی آتش افروز نوایر حرب پیکار گشته و ذوالفقار خان نیز با جمعی از
 از کمین در آمده بر سر اردوی همایون رفته مشغول کار را گرفته حضرت خلل الهی
 قوی از غازیان را بموضع ذوالفقار خان مامور و او را پیر دل و زور و سنان جانسون
 از سر نبه دور کرده از فاعنه جمعی کثیر بر طرف گلود توب و تفنگ و زخم تیر و شمشیر
 گشتند و هنگام شام دلیلان طرفین دست از جنگ باز داشتند و در حوالی سله
 موسوم به بیادگار در محاذی یک دیگر نصب لوازم قرار کردند و در دیگر که کوکب
 زرین مهر خاوری آغاز جلوه کری کرد و آنجناب کس فرستاده و شاه و الهجاه را
 نیز از مشاهد آورده بانبه و آغروقی و جمعی از تفنگچیان و مترشل شیخان گذاشته
 دوباره بجانب هرات اعلام و اعلام نصرت آیات کردند و فاعنه باز مابین شیخان
 و باد صبا تیره جنگ بعد از تقارب فتنین جمعیت تمام دست بپشتنیه جز و گشته
 و ازین طرف بشلیک توب و تفنگ عرصه را از کشتگان بر جلوه قبول تنگ
 کردند و صیقلان که مهر زرین لوا اما پیچ تلک فرساده ساخت چند نفر افغان
 و از جانب الله یار خان طالب امان شدند آنجناب فرستادگان را برگردانیده
 پیغام دادند که ما دام که عظمای افغان خود بخد مت اقدس نرسند تا یک نفر
 غازیان را جان در تن و رمق در بدن هست ترک زرم و مسخ عزم نخواهد
 پس جمعی اندر وسای آن طایفه با دراک خدمت آنجناب کردن فراز و زور و
 اعتد از جمیع سامی زمین نیاز گشته عرض کردند که فاعنه غلیظ و ابدالی هر دو رعیت

قدیم ایران بودند علی بن مهصل در خیانت کشته او را قندار و بعد از آن اصفهان را که
 قرارگاه تخت سلطنت بود تصرف کردند و ابدالی بدی هوای ایرانیان با علی
 در مقام جنگ جدال میبود اگر مقتضای خوست بدین زمین بی شک مادر اعنی و
 در مقام مواخذه اعمال زبان ماضی نبوده عطف عنان نظر توأم و تنبیه طایفه
 علی را را هم واقعه دانند بعد از تنبیه آنجماعت کرده ابدالی زیاده بر سابق درسد
 ایلی و اطاعت بوده حلقه بندگی در گوش غاشیه خدمت بردوش خواهند کشید
 هر چند که این معنی مخالف رای شاه والا بجاه و ایمان دولت او بود اما مخصوص
 مسئول آن طایفه را موقع قبول بخشیده ایشان را رخصت انصاف و زیام عزیمت
 بجانب مشکیان اعطاف دادند روز دیگر بیست سی نفر از عظامی ایشان را پیشکش و
 هدایا شرف اندوز تقبیل کباب فیروزی نشان کشته بخلاص فاخره بهره مند و
 چند نفر از رؤسای مقبزه ابدالی چاکر کباب سعادت نموده کشته و حکومت هر است باز
 بدانند یار خان استنقرار و زخم با سم او عرصه دریافت پس فارسی زبانان را که در
 قلعه جات توالج هرات بودند با طایفه جمشیدی سکنه بادغیس کوچانیده بخال
 یحام و لنگر و نواحی ارض قدس فرستادند و مقارن آن عریضه از جانب لند یار خان
 رسید مشعر بر اینکه غازیان نصرت نشان که از منزل مشکیان بتاخت فراه فرسته
 بودند فراه را تاخته اسیر و غنیمت بدست انداخته از جمله اسیران جمیع زنان و اقارب
 و اولاد فقار اندا سراسری مزبور با ایشان رد شود حکم والا در بابل مطلق اسرای مزبور از
 موثق فرمان عرصه دریافت و چهارم ذی الحجه سال بغیر فزی و اقبال والا
 ارض فیض تمثال کشته شد مدت سفر مذکور تار و زرد و و به شهادت مقدس شخصت

روز اتفاق افتاد و از آنجا مجدداً اطلاع فائز و شمشیر جمع برای الله یار خان
ارسال و او را بنوازشات مشفقانه مستمال ساختند.

در بیان حرکت اشرف اصفهان بعزم تسخیر خراسان کیفیت
جنگ همان و سست قایع سال فرخنده فال ایستل

مطابق سلسله تحریر

بعد از آنکه مشهود قدس شکر کوکبه منصور گردید در روز عید آبی عساکر فیر و زبانه
را رخصت مراجعت با وطن خود داده مطلع نظر و الا آن بود که در زمستان
آن سال بر ستر کمائی دشت رفته موسم بهار را در استراحت منقضی سازند
و نزدیک برقع حامل لوای مملکت گیر می بجانب اصفهان افزاید اما بعد
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهِيدًا هَيْبَتِي اسْتَبَانَةً چون حکم قضایه سرانجام لازم بود
همه جا براراده آنجناب سبقت کرین بر تمنای بعضی خطور از خاطر خطیرش
بمحصول تفسیر قرین است مضمون اینکه صید را چون اجل آید پی صیاد رود و پی
تقدیر گریبان خاطر و عنان غنیمت اشرف را گرفته خواهی نخواهی بسمت
خراسان کشیدنی و آن خون گرفته نیز لذت ضرب دست خراسانیان را
چشمیدنی شد بدینین این مقال آنکه بعد از آنکه نهضت لوای فلک و سما
بجانب هلاکت قوع و این خبر در اطراف مالک شیوع یافت اشرف
غلیظه که مقصدی امر سلطنت بود عرصه را خالی و خدیو بیحال را شغول کار ابدال

دیده با جمعیت موفور کثرت غیر محصور در روز دوشنبه نیر و هم شهر محرم الحرام ۱۲۸۰
 مطابق تخاقوی میل بحد و دخراسان رایت افراز نرم و پیکار شده و بفواصل
 چند روز که هنوز عرق خون چنین تسخیر دلیران خشکیده و مرکب نیز کام نهادن چون
 آتشب زترین کام مهر و شیرنگ ماه روی طویله آسایش دارم ندیده بود این نوید
 بهجت از مسامع علیه رسیده و این قضا آیتن با اجتماع لشکر افرو تو بجان را
 از راه سر ولایت مشهد سلطان میدان روان ساخته خود با اتفاق حضرت
 شاه در هیچد هم ماه صفر از راه نیشابور و سمنوار تحریک لوی از دایمیکر گذشت
 نیز از آن طرف تا سمنان آمده اولاً بر سر قلعه میرسید علی قاضی سمنان که در آن
 نزدیکی بود در قلعه در آن طرف و قاضی را بدست آورده از آنجا بی اصرار
 پرداخت حضرت ظل الهی بجز دستم ای بجز با احتیاط اینکه مبادا الی سمنان بنابر
 گرفتاری قاضی بدادون قلعه راضی شوند بوساطت چند نفر از افشار و قاجار
 استرا با دانی آنجا از اخبار توجیه موبک بهایون قرین اطمینان و نبشارت مثبتات
 قدم و صیانت قلعه تا کیده و اشارت کرده از سمنوار بطریق ایغا در حمله پیما گشته
 اشرف نیز از آمدن توجیان و الا مطلع گشته سیدالافغان را که سردار و مقدمه ایشان
 او بود بر سر توجیان روانه و در عین که توجیان آتش فام و از قلعه مر و روشن اعمال
 بسطام و از آن طرف نیز در فرسخی متلع فریور ماهی اعلام طفر و جام گشت بود
 سیدالافغان بسطام بلرگفته بیک فرسخی قلعه رسید از آمدن کوکبه فمصور آگاه یافت و
 از آنجا بلند مارگشت روی بر تانت و هنگامی که شنبه بسطام مقر کوکب انجام
 احتشام گشت چون بسبب کثرت از دحام توجیان در خارج شهر را گرفتار بود

آن شب سید آل با افغانه شیخون بر سر توپخانه آورده کاری ساخت و بجانب
 اشرف لوی نهر میت افراخت پس وزیر دیگر ایست جهانکشی متوجه مومن آباد و
 دامغان کشته سیدال از مومن آباد روانه همان دوست اشرف هم از سمنان
 پیش آمده در همان دست بر سید آل ملحق شد و در شب ششم بیع الاول دو
 سیل بلا در جوش و دو بحر موج در خروش آمده در کنار همان دست طرفین دست
 از جان شسته مقابل یک دیگر شتافتند در آن روز حضرت ظل الهی تمامی لشکر فرود
 اثر ایک قول فراده تفکیک آن پیاده را که هر یک با سام سوار برابر بودند نوج
 نوج با توپخانه صاعقه با محیط آن دریای خنجر ساختند و مقرر شد که افواج
 ظفر زده و دلیران انجم شکوه نهان بچ کرده در جای معین در کمال آرام و
 وقار ضبط عثمان بنی است قرار کرده بدون امر و ایوان از جا در نیانند و دست
 با استعمال آلات حرب نکشایند الحق در مقامی که سپه آرای غمزش بر تیر قیامین
 زرم لوی قرار افرازد و پییب حادثه دهر احدی کام از مقام مقرر فرمائند که دست
 و نه گامیک سیاست شامش بضبط رسوم حرم پردازد و بعد مه چرخ ستیزه کار
 کسے قدم از جای خویش بر نتواند داشت در شام کین چون منع آتش افروزی کند
 برق قدرت چقراق زدن نیست وقت شبگیر چون بخاموشی فرمان دهد صبح
 را اجرات نفس کشیدن فی افغانه نیز جمعیت خود را سه کرده کرده از سه جانب
 جلوریز و باتیغهای کشیده و سنانهای تیر بجانب قول تگادر انگیز و مشغول ستیز
 و آویر شدند جمیع از جوانان نامی ایشان که همیشه در مغارک جلادست پیش ناز
 و در عرصه خصم افکنی زرم ساز بودند پیشاپیش آن طایفه از پی یکدیگر تیر تیر حمله ور

گشتند بچین کہ بتیرس کلکہ رسیدند بوجیان فرنگی نژاد آتش مست ہستی
سوار فیلدار و الار برسم سرکوشی بگوشتن توپ و عذر و نش رسایند از ترکم نجار
آسمان آتہا ریوم تانی السماء بید خان قسین آشکار و زمین آیت
یعنی الناس لہذا اعداء الیکہ برگروہ خصم بدید آوردہ کلکہ توپ
آن یکہ تازان عرصہ بیکی را با چند نفر زنبورک چی و شتران زنبورک کہ بخط مستقیم
در محاذات توپ می آمدند و پیش برو شستہ افاغنےہ از مشاہدہ این حال
مانند توپ آتش بجان افتادہ و دوزخ ہادید آمد انظار ائمہ از سہ طرف کہ ہجوم آورد
شدہ خود را در دریای آتش شنود دیدہ بجانب تیپ خود شتافتند پس
قول ہایون بہان ضابطہ و ترتیب متوجہ تیپ افغان گشتہ تیپ دیگر علمداران
از پای و آہد اشرف لوای اقبال را سترگون دیدہ دم را علم کردہ تو بخاز و خیام
و سباب خود را گذارستہ و مانند بخت خود بر گشتہ و دیگر نیز ہاد و آن روز از
سکہ ساعتی روز تا عصر تنگ نوایر جنگ بوارق توپ و فشنگ فروزان بود و جمیع
کثیر از افاغنےہ و روسای ایشان مقتول و زندہ دستگیر شدند و چند کمیت تیر گاہ شوق
و لیران بقصد تعاقب ایشان سرکشی و جولان می نمود اما چون هنوز تجربہ اند و نہادہ
و رسم جنگ نبودند حضرت ظل اللہی ایشان را عنان داری نمودہ منہ زدند
کہ ہر وقت ضمیر قدس بوارات غیبی متفردن بصلاح داند تعاقب ما ذون خواہیم است

در بیان اموری کہ در انشای آنحال بوقوع پیوست

بعد از وقوع شکست افغان کہ راایت غم اشرف نکونار شدہ موکب جہانگشاہ

دارد و دامغان گشتند از آنجا که رای جهان آرا آئینه صورت نمای امور آئینده
 و پرتو حال مستقبل بر پیشگاه خاطر الهام پذیرا قدس تابنده است سرسبز
 بخت را پیش از وقت مالک زمام دولت دیده از جهان مکان معتدس را
 بطلب لایات آذربایجان برسم سفارت روانه روم ساختند پس ای
 گیتی آرا اقتضا کرد که متعاقب شرف مشاکوچ هر کوچه عازم صفهان شوند باین
 عزیمت متوجه منزل آهوان گشته در اثنای راه پادشاه و الاجاه مشغول
 مکالمه بودند گفتگویی حقایق آمیز حضرت ظل اللهی بفرموده امر طبع مبارک
 شاهین ناگوار آمده نقارخانه و خاصان خود را از معسک فریادی اثر جد کرده از
 روی طرح و خشم بجانب تویی در وار روانه شد آنجناب گامی چند
 رفاقت کرده هر چند نصایح مشفقانه القا کردند مفید نیفتاد و پادشاه آنروز
 وارد تویی در وار شده در آنجا رحل قامت انداخت حضرت ظل اللهی محمد
 علی خان و سید علی خان عرب را که دخل کامل در مزاج پادشاه داشتند
 بارشاد فقو کاله فوق کالینت روانه ساختند که به زبان باشند اورا از سر
 طلبش باز آورده باز کردند و دور و در سمنان بانتظار این معنی توقف
 کرده پادشاه را نیز از خوار غیظ غلیظا فاقه حاصل شده و باز گشته از کوره راه
 بنجیمه آنجناب شتافتند و به ذیل عتدای غبار نقار از آئینه خاطر انحضروالا
 زد و دند پس حضرت ظل اللهی محسین قلی خان زنکنه سردار غورلو
 خان چرخچی باشی که در سمت گیلانات بجا فطرت آن حد و دامور بودند مقرب
 کردند که از میان قزوین و طهران وارد ساوج بلاغ شوند و خود و همراهی شاه

جهاه بغرم تعاقب شرف تحریک کو کبیر غوث شرف کردند و سانحه عجیب که
 که در آن آوان بطور رسید آن بود که افغانه طهران بعد از شنیدن این خبر
 شکست اشرف بموجب اعلام او معتبرین بلد را میان ارکی که در کنار شهر
 احداث کرده بودند جمع و بعد از تیغ تیز بنیاد حیات ایشان را جمع کرده و قلعه
 را خالی نموده بجانب اصفهان شتافتند و در حاله و عوام شهر بعد از رفتن
 افغانه میان ارکی ریخته مشغول نهی اموال و اسباب آنجا گشتن در آخر
 روز نوبت کسب بجا خانه افتاده آن ستاره سوخته کان دیار نادانی
 که هرگز چنان روزی را در متحینه روزگار خود تصور نکرده بودند و از فطر
 شادی سر از پائینی شناختند یا مشعل فروخته بجا خانه در آمده ناگهان
 شراره آتش مشعل بیار و طاقت داده چراغ شلارت و بیدار که از خاندان
 افغان بیدار کار مانده بود روشن کرد و شتاد فقر متجاوز از ایشان پروانه
 وار به آتش بی پروائی سوختند

در بیان جنگ سرد در هند و کسب شرف افغانی کرت ثانی

اما شرف این واقعه شکست جهان در دست عازم و رایین و در آتش
 اسلام خان حاکم طهران داد طلب کشته با تو بجان مستعد و پنجه را افغان
 جنگجو آمده سرد در خانه که در میان دو کوه واقع و سختی معبرش مور را از هر دو
 مانع است بوجود دلیل آن فولاد پوش سداهن بست و آن گذرگاه تنگ
 با تو بهای اثر در شکوه و فراز لوه را با تفنگچی انبوه و و گرفته و با سواران

جلادت آیین در کمین نشست غافل از اینکه بمشت خاشاک راه برانگرسوزان
 و شعله تابناک نمیتوان بست و بمشرب مغز سرنگ خاره نمیتوان شکست
 پس قوا و لان دیده و رودیده بانان تیر نظر القای خبر بسیم خدیو غضنفر
 فر کرده انجناب بعد از توقف برین حال از سمند سبک سیر یاده کشته پنج
 شش هزار کس از تفنگچیان خذیمه و غنی و لالوی را که پلنگ قلعه جنگجوی بودند
 فوج فوج مقدمه انجیش کرده بسمت شرقی و غربی کوه تعیین توپخانه و در بزرگ را از
 وسط راه لاری کرده خود چون کوه پابرجا دامن همت بر کمر استوار کرده پیورش پرداخت
 و بکم هابیون توپچیان چابک دست آتشین چنگ از میان آن دره تنگ
 بعد از دفع جان سوز و توپهای بر توان فروز ایقاد و ایر جنگ کردند و تفنگچیان
 پلنگینه پوش پلنگ صولت و دلیران بهرام کین مرغ سطلوت از جانبین کوه
 هنگامه گردار گرم و بالشت افشانی گلوله های تفنگ دل چون سنگ خصم را
 نرم ساخته انظار ایفرا چون پای توانایی بسنگ آمده مانند سیل از فراز کوه
 آهنگ نشیب نموده سواران ایشان نیز از میان دره توپخانه و اناته خود
 را گذارشته در کمال خدلان و خواری از روی شرمساری بجانب شرف
 که در وراین می بود فزاری و جمعی کثیر به پیغوله فنا متواری شدند ملا شرف بعد از
 ملاحظه این حال توپ قلعه کوبی را که همراه از اصفهان آورده در وراین گذار
 بود شکسته توسن گریز را بجانب اصفهان همینه زد و چون حکومت فروین
 در آن آوان از جانب اشرف بسیدال اختصاص داشت و کوچ و ابتاع
 با ولد او و جمعی از افغانه در فروین می بودند سیدال خواست که خود را بقروین

رساند بنا بر اینکه حسین قلی خان و آخور لو خان پیش از وقت بامرا امام
 به سمت ساج بلارغ و تسخیر قلعه قزوین بودند سیدال را و ر و دیو قزوین
 را بر خود مسدود یافته خلیف و خاسر برگشته باشند پیوست و ولد و با افغان
 رخت تخصن بنارین قلعه قزوین کشیده با سامورین بنار را بر استمال دفع
 الوقت گذاشت و اشرف بجهت تجدید نهیه و تدارک وارد اصفهان اول الامر
 بقتل عام سکه بیکناه کرده سه هزار نفر مجاز از علما و معارف و سایر رجال
 را از تیغ گذرانیده از بنیط حضرت شاه طهماسب خبر باشاره والا برای
 تنظیم و تنسیق مهمات ملکی در طهران توقف و بنا بر اینکه عجب تو ب خانه از راه
 قزوین متعذر بود که به حالون از راه نظر عازم اصفهان گردید و در هر منزل
 قزاقان طرفین متلافی یکدیگر گشته سرزنش از ان جماعت به پیشگاه حضور
 میر سید باز اسلام خان افغان در حوالی کاشان با فوجی عظیم بعزم دستبرد
 از کربلایان جلالت برآمورده داد طلب گشت قزاقان این سمت که عدت
 ایشان زبانه بر پنجاه نفر بود و چار فاعنه مذکوره و در سر کوهی محصور شده
 تا چار قزاقان با تیغهای آخته بر آن کوه تاخته و مسلم از میان آن فوج
 بیرون مشتافته شرف خدمت اقدس در یافتند آری اگر گنجشک ضعیفی
 دست آموز تربیت انتخاب شود با شهاب بلند پرواز در آویزد و اگر دیوانه
 بقلا ده تعلیمش دهد آید با شیر بیان ستیزد

در جلوه گری شهاب مذهب عنبرین شامه و میدان بیان جنگ

مورچه خورت مغلوب شدن افغانه بویست دوم

اشرف چون پیش از وقت از سر عسکر روم که در همدان میبود استمداد کرده
 سر عسکر نیز چنین نفر از پاشایان جلیل نشان با جمعیّت شایان بهجاوت او
 روان ساخته بود اندید فوج و میله انیز رفیق غریمت ساخته باکو که دستمداد
 تمام واقتشاد واقتشام بالا کلام طریق مقابلهت سپرده در مورچه خورت سایه
 نزول و با هر چه راست جهانگشای را از بنیظرت بیباغ میرمیان دوفروغی مورچه
 خورت پرتو وصول فگنده نخست فوجی اندا که از جنویشان که بقراولی لشکر و
 براولی طلیعه نصرت اثر مامور بودند بمقدمه افغان تلافی و شایه مشکین کلال
 تیغ و سنان به پیر کردن پیمانه عمر دلیه این سانی گشته اول کار را چون آخر نیم
 مستان ساخته و یک گوش میدان سر خصمان از باد نایاب شمشیر
 تابناک گرم شده چهار صد از ایشان سر مست بجاک افتادند و از تقریر گرفتار
 خبر و دو پاشایان روم بعسکر اشرف معروض خدمت اقدس شده از آنجا که
 دریای عزم آنجناب بجز محیط توکل پیوسته و در هرامی ضمیر بحر حوصله اش
 سفینه امید را بنا خدای لطف خدای یگانه بلکه تحمل بسته است این معنی را
 نیز از نتایج اقبال دانسته آن شب فریقین در همان مکان با سپاه انجم خشم
 چشم براه طلوع طلیعه مهر زرین علم آسوده صبحگاهان که بیستم ماه صیغ انسانی
 آنسال بود نخست از طرف اردوی گیهان لوی بهایون طبل رزم ساز سه
 بلند آواز و اعلام جهانگشای فلک و سنا گشته کو که بسطوت سلیمانی و دیده

هیبت سلطانی بجانب اشرف روان و با لگجین کردی بر سر آن طایفه
 خاک نیز غبار خندان و هوان گردید چون پشت مورچه خورت محل نزول
 افغان کشته و کوه بلند می که در آن موضع واقع است راه را بر میدان جنگ
 بسته بود آنجناب اراده کردند که بر سر اردوی ایشان نرفته از دامنه کوه متوجه
 جانب اصفهان بشوند شاید فاخته از پشت دره و رمچه که رزم آورند
 بعد از آنکه موکب نصرت پروه مقارن آن کوه فلک شکوه گردید اشرف چون
 در جنگ همان دست با اعتقاد خود از سپه رانی آنجناب کار آزموده از طریق
 جنگ خدیو جهان تجربه اندوخته بود این دفعه در مقام معارضه بمثل درآمده
 بضابطه و آیینی که در معامله میماند دست از شهر بایر کشور کشادیده بود و رنگ
 جنگ ریخت افواج لشکر خود را در یک سلسله انعقاد و انتظام و اطراف آنرا
 بتو پیکانه کوه بنیان استحکام داده تو بهای ثعبان مهابت را از جای تیر
 که گلوله داخل فوج رزم آزمای شده عدد و اساس فتنه جمعی از یک تازیان کترین
 افغان بمقدم میدان دلیری گذاشته بدافع پر داختمند آنجناب از آنجا که
 همیشه خداوند عالم ایار و مدگار و شیب و فراز جهان را در نظر هست یکسان و
 هموار میدانند مقید بسخت و دست مکان نکشته بجانب ایشان رو
 آوردند چون شهر بایر جوان بخت مبارک شاد و خرد و دامنای الهام خداوند
 در هر جنگ بمقتضای مصلحت وقت و ذوق خاص اسلوب علییه است درین کثرت
 طرح جدا گانه در کار جنگ بخت اول الفنگچیان برآمکین را که پیاده و لشکر فزونی جنگ
 دهنند شیر و پلنگ در قلاده انتظار حکم خود با فرزند جنگ بودند سلسله خود داری

از کردن برگرفته با چنگ و چنگال دلیبری بر سر تو بخانه روان و متعاقب ایشان علم
ظفر نشان را شقه کشا ساخته قول نصرت قرین را حرکت از دند پیا دکان لاور
صدای زنبورک و قلفنگ آواز چغانه و چنگ آتش افشانی تو بهای فرنگی
شتراد را در بازار جان فروشی تو ب اطلس کلنار روم و فرنگ تصور کرده دران
دریای آتش نهنک آسا غوطه و رگشته گوهر شاهوار ظفر ابدست آوردند یعنی
بدون محابا و درنگ یورش برده تو بخانه افغان را به تیز دستی اقبال خدیو
جهان تصرف کرده آب تیغ آتش را آن شعله جان سوز را شعله
زبان اش بر زبانها میرسد و نشانند دجان با دال عرصه کین که برسم
طرح و کین سواره متهای امر و اشاره بودند باذن والا سوزن انداخته مرکب
جلادش برانگیختند و از دو جانب بیکدیگر او بختند

چو دریای خون شده بدمه شست راغ	جهان چون شب آسمان چون چرخ
ز آواز سپان و گرد سپاه	نه خورشید پیدانه تابنده ماه

و در انشای گیر و دار که شعله سیف و بارقه سنان خیره کن چشم کارزار و
دست اجل سیلی زن چیره روز کار بود سیدال با فوج عظیمی از پشت
سرش که ظفر شعار و جمعه از افغانه هم از سمت دیگر بجانب قول حمله کردند
آتش حسبه و ضرب برافروختند اما لطف باری یاری و اقبال خدیو کامگار
مددگاری و دلیران چیره دست ساقی پایداری کرده بسپاری از ایشان
را از کسوت حیات عاری و بقیمه راه حلیه پهای وادی ذلت و خواری ساختند
اسباب نصرت را نه و نهند بعد از آنکه اشتهار کار خود را تپاه و روز و ولایت

سپاه دید جمع تو بجان و امانت و سلطنت را گذاشته با دل افکار و خاطر
 ریش در کمال خذلان و تشویش سرخویش راه اصفهان در پیش گرفت
 و آن روز تا حوالی عصر نیران قتال شد حال و پشت سر و زنده بسیاری از
 آن طایفه ورومیه بپست آمد و آنچه از رومیه گرفتار کند اقتدار دلیس را
 نصرت شعار گشته بودند تمامی را مخلص و مورد نوازش ساخته سالک طریق
 و بقیه یل الی اهله مستقر و فرمودند و چون در روز جنگ که غازیان
 مشغول ستیز و آویز و کار فرمای سیف خونریز بودند جمعه از سبک مغن
 تنگ مایه که درین دست پی خریدار متلع کاسدین پستی میباشند از میل توب
 بتوب طلسم شیفته و از لوله تفنگ بواره قماش فرقی یک کسبه و اختصر
 پرداخته مطایای مال خود را اگر انبار مال غنیمت ساخته بودند بمراعات معنی
 که مبادا غازیان طمع کار را از افرونی مال گرانبار و از فکر جنگ بازمانده بخیره
 اندوزی که سر بایه اوقات و دشمن جانی است گرفتار کردند تمامی فواخس
 ملبوسات و فروشن و خیمه و خرگاه دارانی و مستقرات و اسباب نفیسه که
 از آن فرقه نجیبته برجا مانده و فضای نامون از آنها مشحون قیمت آنها را
 میران قیاس بیرون بود یک جا جمع کرده چون در نظر است و الا خوار بودند
 حار آتش زنده چنانکه شاعر گفت

باید اول شدت دشمن مال به
 دشمن مال هست دشمن مال

حاش دشمن را بهی خواهی بکه
 زانکه منقول را بل غمتل بود

در بیان تسخیر صفهان و ورود موكب دالا به آن شهر خربت

چون اشرف از مورچه خورست که بخت بجانب اصفهان رفت هنگام شام
 بار و زسیاه وارد اصفهان گشته فی الفور با فاغنه بار بر بختی بر گشته بختی
 بسته بسیمت شیر از فرار کرد و وقت صبح قریه نشینان حوالی شهر واقف گشته
 بشهر هجوم آورده با اهل محلات فاغنه را که در خانها و دست کر نیل یافته بودند
 از سرای زندگی بیرون کرده به سبب غارت و تالاج مال افغانی مشغول شدند
 بعد از ظهر معارفت اصفهان در وب شهر را بسته حقیقت حال را بحضرت
 خلل الهی عرضه داشتند و در بسیت و سوم ربیع الثاني ۱۲۸۶ که موكب
 منصور عازم اصفهان بود این خبر بعرض رسیده کس ایضا بخیر این
 و غنائیم تعیین و خود را بیت سعادت بجانب شهر فرخواستند بعد از آنکه
 خاک اصفهان بچین قدم و مبینت از روم همایون در نظر محکم سر صفایا
 یافت و پر تو طلعت مهر آوار و الابر در و دیوار آن دیارتافت مرموم اطراف
 باز ماندگان افغان را فوج فوج گرفته اصفهانیان که از مرده افغان
 می گزیدند ایشان را به شمشیر و کارد و تبر روانه ملک عدم ساخته فجای و لگم
 فی القصص حصیون یا فلی الکتاب جانی تازه می یافتند و بعد از
 سه روز که اموال فاغنه بچینه ضبط در آمد شروع بسان سپاه و ملاحظه لشکر
 نصرت پناه کرده غنائیم مالا کلام از نقد و جنس و اسباب طلا و فقره و غیره
 برسم جوانیر و اتمام بدل غازیان طفر فرجام گشته کسی را برای ایصال

این منزله دلیز رودون حضرت شاه روانه طهران ساختند

نوبت سحره ظهر چون پادشاه رسید | ارای عیش و بشاشت بهر و ماه رسید

از اینجا که عرض اصلی ازین سفر تسخیر افغان بود که بیاری از وی بدست گرفته
و ششمین آواره دیار دایر گردید و تیر خراسان و وطن غازیان و سرحدیت
آن ولایت مستغنی از بیان بود و حضرت ظل الملی بعد از انتظام امور

بپا زارگاه که خارج شهر است نقل مکان فرمودند که بعد از ورود و موکب
شاهی و تکمیل و برسر سلطنت روانه خراسان شوند شاه و الاجاه و مرطبهایی
طریق مساجد کشته در ششمین جمادی الاولی وارد افغان و از عرض اده نبرانی

که حضرت ظل الملی اقامت داشتند نزول نموده هر چند که قلبا بر فتنه انتخاب
راغب بر رفع محل را طالب بود و اما چون میدانست که اگر آن جناب صرف زمام

غریبت بجانب خراسان نماید و ضاع سلطنت مختل و کارها بشکل اول خواهد
شد در باب فسخ این غریبت اظهار و برای توقف مهالغه و اصرار کرده انتخاب
بنابر این تامل گذاشتند و در دیگر پادشاه و الاجاه سران سپاه را طلب اعاده

این مطلب کرده ایشان در جواب عرض کردند که انتخاب تأیید یافته بر البصر
اند تا پای رحمت ایشان قدم در میان گذاشت دست سرکشان کردن
فردان کوتاه کشته کارها خارج و نقد دست فرسوده شاهی راجعیت

و در صورتی که این مطلب نمیتواند پذیرد اخذت که انتخاب فرموده مدارالیه
کارخانه سلطنت بوده راه دخل غیر مسدود کرد و این خود منافی سلیقه
پادشاهی است و عنقریب از باب تعرض و محفل دولت بار و در مهات

ملکی اقتدار یافته مانع پیشرفت امور و باعث بدنامی انجناب در پیش دوست
و دشمن نزدیک و دور خواهد شد همان بهتر که پادشاه خراسانیان را
معاف و دیگران را متکفل معام درگاه جهان معطاع سازند که اگر همین
و قصوی روی دهد هرزه درایان حمل بر تها دن انجناب ننمایند و
مجلس گفت گواز نظر تا عصر امتداد یافته هنگامی که نزدیک بود که نگین آفتاب
از کف سلطان حصیر برون رود شاه ظهاسبب آشفته که خاطر و ملاطفت
ظاهر کرد و از روی طرح افسران سر و محمد از بغل بر آورده بر زمین زد و انجناب
چون دید که این سخن بطبع او ناموافق و حرکت بهم بدون اتمام کار
نالایق است در مقام اعتماد توقف اختیار نموده اظهار کرد که هرگاه این
مسئول مقبول خاطر پادشاه نباشد رضای ما هم مشروط بر رضای ایشان
است گفته بودیم که پای تخت برایدست آورده بدو همیم این معنی بعمل آمد
انشاء الله تعالی دشمن را نیز آواره دیار نیستی کرده آنوقت را بیت مراجعت
می افرازیم از وقایع ایام توقف اینکه خبر رسید که معتمدی که از دامغان
بسفارت روم تعیین شده بود در تبریز سفر آخرت اختیار کرده لهذا
رضاقلی خان شامورا با این امر مأمور و روانه و حکام تبریز و کوه کبک و
بختیاری و ولایات تابعین مسرودند و چون نجو که سابقا نگارش
یافت حسین علی خان زنکنه و اغورلو خان زیاده علی با جمعی مأمور به دست
سایح پلانغ و قزوین بودند و لید سیدال تاجندی با چندی بانتظار کار اصفهان از
ایشان استمال و مقارن این حال شبی مستحفظین اغافل نموده با کج

و سباب بجانب سلطانی که در تصرف و میده بود فرار کرد پس حکومت
فرزین و ضابط مال فاعنه بعد از اتمام محرم رضا خان شامو مقرر گشته
حسین قلی خان را بسمت فرمان و کلیایکان مامور ساختند که در آن مرکز
و بوم از جانب عسکر و مخبر دار باشد و مدت چهل روز در آن ملک مل فرود
منظرف و فیروز بکامرانی و حکمرانی عیش از بدو گذرانند

در بیان توحید ریایات هالیون بجانب شیراز و کیفیت
جنگ زقان شکست و انبهرام افغان و تسخیر آن ملک و نشان

بعد از چهل روز که حضرت ظل اللهی بنا بر تشابه جزو کل و تاسی منوع اصل در
اصفهان تکمیل خلعت سلطنت و افاضه صورت نوعیه تشخص مملکت بسبح الا
رسیده که اشرف با فاعنه بدلول استخوذ حکایت حیر الشیطان قال تسبیح
ذکر الله ضرب دست دلیران زرم کوش را و اموش کرده در شیراز کشت و مشغول
استعداد و جمعیت اعراب هول و ستمقانی و باقی عشنا بر سمت فارس بناور است
حضرت ظل اللهی دوباره میان همت بدفع آن فرقه بر بسته در روز سیم
بهادی الاخر کوس قیامت غریز دمسازی بلند آو آوایت جهانگیری آسمان
فریاد ساخته در عین زمستان از راه برنقوه و مشهد یادرسلیمان روانه شیراز
شدند و شدت سرمای جدی بود که اگر تسلیم و غش آغاز و مانند بجز خویش از دل
و اگر دواست بیکر برویش و هن کشاید رگوبت در کاشن افسرده کرد و بعد از

و در دو مکتب نصرت طراز به زر قان پنج فرسخی شیراز اشرف بانج جمعیت
 و اخذ شام کرده با استعداد تمام بمقابله پرداخت و از طرفین تسویه صفوف
 و ترتیب اصحاب سیوف کشته نخست فاغنه بهیات مجموعی بجانب قول
 حمله و کشته خیرکی را از منزل غنزار گذرانیده به پیادگان جلو مقارن شدند
 تفکیکیان چابک دست بگلولهای جانسور ایشان را بسپت کردند و بوی دیگر
 بطرف میمنه هجوم آوردند و بانداختن رنبرک و تفنگ غریو و غلغله بچرخ فیروزه
 رنگ رسانیدند حضرت ظل الاهی بانوجی از دلیران عرصه دشمن کاهی بامداد میهنه
 سست یافتند و بجملات زهره که از و صدمات طاقت پردازا ساسل فکن بنیان
 قرار آن گروه کشته جمعه از ایشان را بنگال بک انداختند اشرف با فاغنه
 بجانب شیراز رایت و را فراخته و افواج خصم فکن تاد و فرسخ تعاقب ایشان
 پرداخته فضای مامون را از خون دشمن لاکه کون و دامن دشت را چاری
 مجرای رود چگون کردند روز دیگر که میا صدیق صبح صادق از شفق عرفان
 بر جبین سوده میا صدیق و ملاز عرفان با سیدال برسم استیلمان از جانب
 اشرف وارد زر قان و شرف اندوز تقبیل عقبه خلافت بنیان کشته
 جهنم نامت را بکر فکل لالی آخر فوج من سبیل زمین سای اعتذار
 ساختند از جانب خدیو گردون جناب اقامه جواب باین نحو شد که در حالتی
 راه نجابت برای ایشان میسر است که اسرای خاقان مغفور ابا اسرای ایرانی
 که همراه دارند بدو کور و امانات تسلیم نموده خود دسته دسته در ممالک محروسه
 سلطانی مقیم و سرکردگان ایشان ملتزم رکاب نصرت تلثم شوند و ایشان را

بنوید امان و وعده عفو و سابق مستوثق و مخلص ساختند بی گمان که قطار
 بخشی هفت آسمان به جوی زرین مهر تابان آراشته گشته جازه بان قضا
 محمل کش این عماری زرنگار شد میا صدیق و ملاز عفران محمل محمد علیا
 و ستر کبری را که آفتاب سایه پرورد حفظ الهی و درنا سفته درج و و دمان
 شاهی بود با خواجه سرالیرای دولت رسانید و دوباره دست ند که شرف
 را مطمئن کرده بیارند اما سید آل که در روز پیش باردوی نیمایون آمده از
 خلاص کوچ و ولد و فستوبان خود که در ارک قزوین محصور بودند آگاهی یافته
 بهمان شب اشرف را بصرافست کنیز آورده اشرف نیز از اهل حرم بیرون و
 نفر شایسته اکتفا کرده اسمعیل و ابراهیم ولدان محمود را با سه نفر از اولاد بی اعمام
 و سیزده نفر از اناس که زنان و دختران و همشیره های او و محمود و میریس بودند
 فرصت بیرون نیافتند در شیراز نهاده خواجه سرای دیو سیرتی را برای قتل
 آن حج پر پوش تعبیر خود نگا و در کیز را بجانب قندهار انگیز داد و خواجه مزبور
 بهمان قدر فرصت یافته بود که دو نفر از زوجات اشرف را که یکی را خواهر محمود بود
 بقتل رسانیده و اثم الفساد را در محمود از غمی منکر زده و نیم جان کرده بود که بعد از
 دخول لشکر ظفر بنیاد او نیز جان را بقا بصل و اح داد و هنوز میان صدیق و
 ملاز عفران به اشرف نه پیوسته بودند که اشرف از غلای اندیشه با سکه
 قرار نموده فرار و فرولان موبک نصرت شعارا و سیاهی و گرد لشکر افغان نفرش
 این معنی کرده برای اجناب بی دست و لای آ ناز که در عرض راه بآن دو نفر دو چا
 و ایشان را با و پانزده نفر از افغانه و فقای ایشان باز گردانیده و آورده

حضرت ظل اللهی فی القور ایشان را مخلص ساخته فرمودند که چون با اختیار خود
 باین درگاه آمده بودند نگذاشتن ایشان در کیش مروت و شرع فتوت جانیز
 نیست هرگاه در جنگ دستگیر شوند مقتضای وقت عمل خواهد شد لب از
 تر خصل ایشان با افواج نصرت نشان بتعاقب شرف پرداخته نیز یکی پیل
 فسا که در سینه فرسخی شیراز واقع است رسیدند چون بسبب شدت ایستاد سپ
 غاز باین از کار و مرگ از رفتار مانده شب نیز بر سر دست آمده بود آنجا
 با نظار جمیع عقب لشکر عثمان باز کشیده در نیم فرسخی پل منزل گزیدند از
 اتفاقات پانصد نفر از افشاریه و اگر دو نفر چور و مقدمه بجایش موکب نصرت کیش
 و نیم فرسخ رهنه جا در پیش بودند در سر پل فساد عقب افغان رسیده اشرف
 اول به از رودخانه عبور و پیر محمد مشهور بمیان جیو که پیر و مرشد محمود و اشرف
 و در میان افغان صاحب عز و شرف بود جمعی از سرایان و فداییان افغان
 را چون اهر طریقت با او بود می نطق راه و ضبط سر پل انیز بر زمره خود گرفته
 قراولان را بجاگ مشغول ساخت که افغانه با خاطر جمع از پل بگذرند مع هذا
 افغانه از بیم بیان متهاجم و جمعی از غلبه خوف در آب غرق گشته متاع
 مستر را بباد داده دوسه هزار از اطفال خردسال و شیرخوار را با بسیاری
 از زنان در آن ظلمت لیل که روزنامه یوم یقرن المع من اخیه و اقوام
 و آیه و صاحبیت و تیزی بودند از اخته سالک طریق این المقت
 شدند و قراولان سرورنده بسیار بدست آوردند و از جمله مقتولین
 میان جیو بود که بعد از کوفرا و عقب کشندگان بسوی دیار یستی روان گردید

و از فرقه گرفتاران میا صدیق و ملاز غفران بودند که اجل باز بر قفای
 ایشان زده هر دو را اسیر فتراک دلاوران گردانید هر چند که مأمورین
 خدمت شایسته کردند اما غفلت عظیمی ورزیدند که حضرت ظل الهی را
 همانوقت از آن واقعه آگاه نساختند همانا در اجل بعضی از افغانه تاخیری
 و در انتقام قهاری زود و دیر می مقدار بود در جینی که بسیاری از آن طایفه
 از پل گذشته بودند آنجناب بالشکر جهان آشوب چون سیل بی امان بر سر
 پل سیده نخست چشمهای سر کرده اگر در آن عین کمال نظر بیند به اشاره
 سر انگشت خنجر خون ریز از حدقه بر آورده و سر کرده افشار پیر را بقطع گوش شل
 دادند و کس برای جمع کردن اسرا و اطفال تعیین و خود با فوجی از جنبش منصور
 بتعاقب آن گروه ایلغار و هشتت نه فرسخ راه طی کرده چون افغانه بتعجیل
 گذشته بودند باز بشیر از عطف عثمان فرموده ارقام قصا انجام باطراف
 ممالک اصدار یافت که از هر راه که آن طایفه اراده عبور نمایند سر راه
 برایشان بگیرند و از آنجا اولاد و زنان و همیشه های محمود و اشرف را از راه
 کرمان روانه ارض مقدس میان صدیق و ملاز غفران و باقی گرفتاران افغان
 را با منسوبان و اسرای خاقان مغفور که از شیراز فرصت بردن نیافته بودند
 روانه اصفهان ساختند و از معجزه کاری دیده دید خدیو بیحال که حصراف
 افق و شمسائی و معیا حقیقت سنج را در ضرب بینائی و دانائیت آنکه در
 حین روانه کردن گرفتاران بزبان الهام سیات بختفظان فرمودند که ملاز غفران
 را خوب محافظت کنند که خود را زنده باصفهان نخواهند رسانید و مدلول آن

آری بایک از قول مکه محزون صورت وقوع یافته در سر پل رودخانه
لشکر که مجوسین مقررین فی الاضداد مجبور میگرددند ملاز عفران برای
رفع ذل خاکساری خود را بکسر از یاد آب انداخته آتش سرکش حیات را
تسکین داده و لقبیه را محضلان باصفهان رسانیده در میدان نقش جهان
بکزرک و مان شاهین نقش مستی ایشان را از صفی جهان سترند و از علامات
تائید و اقبال که شخص اندیش بر جهانگیری خدیو بهیال فال نمیدانیکه در ایام
توقف در آن بلده مینوشتال روزی در هنگام سواری عبور و مرور کوکبه
منعصور تنبکیه گاه لسان الغیب خواجہ شمس الدین محمد حاکم شیرازی اتفاق
افتاده در سر مرز را برای پیش آمد کار بدو آتش لقاء کردند این غزل آمد

عزل

سزود که از همه ولایان ستانی باج	چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج
ز چشم مست تو پخته شده حکمت گزستان	بچین لطف تو ما چوین هند واده خراج
و مان شهید تو داده بخضر آب بقا	لب چون نوش تو پرده ز قند مصرع

پس وان او را آتش داده و یقه او را باز او به متبرکه شاه چراغ و امیر بشارت
فرمودند و از صادر است ایام توقف اینکه چون همیشه از مبادی فطوح و دولت
علیه کورکانیه و صفویه فیما بین اساس وستی استحکام داشته در ایام قمر
ایران نیز گرد می و اروس و هر طایفه مصدر مخالفت و کم و صستی شدند از جانب
آن دولت ابد پیوند می که مخالفت فاق باشد بطور رسیده بود و علی مردان
شاملو امیری تبلیغ خبر فتح اصفهان بسفارت تعیین روانه هندوستان

و در ضمن آن مطلب اعلام کردند که از آنجا که درین مدت افغانه قندهار نسبت
 بهر دو دولت الکمال مخالفت ظاهر و اعلان فساد بای متواتر کرده اند و تسخیر قندهار
 پیشینها و خاطر میباشند از طرف کابل جمعی بسد راه و راه و عبور اجتماعت مأمور
 کردند و چندین شهر نیز از آن زدند و هم بایون رشک ننگارستان چین و طراز بود
 بابتساق و انتظام امور آن مملکت می پرداختند تا موسم زمستان انقضایافته
 خورشید جهان تاب از پس پرده سحاب آفتابی شده و آفتاب عرش پیا از
 گرمی خانه حوت بایوان بهار خرامید چون قلع ماده دشمن شد و فتح فارس
 نیز میسر و حال خصم انبر گردید هر چند که غمیت خراسان در خاطر اقدس تصمیم داشت
 اما اگر از سمت کرمان بر می گشتند بیا بان بود و راه چول را چندان غلظت و از
 که کفایت اهل اردو کند در خرمن کشت موجود نبود و اگر از راه اصفهان
 مقصد می گشتند بسبب طغیان و فغان و عبور در کوکبه نصرت نشان احتمال
 وقوع تخمیل دوباره بر امانی آنجا میرفت این معنی را حوصله نمیستافت و از
 دولت روم نیز جواب صریحی دریافت لایست آذربایجان داده نمی شد در پیستم
 ما و شهبان العزم استوار و ممالک عراق متوجه به سمت نهادند و بهمدان و از راه و
 داشت از رن و کازرون روان گشتند و در آخر ماه مزبور منزل داشت من
 اعمال شولستان محل سرادق است غرض نشان گردید

در بیان وقایع استایل مطابق سال فرخنده فال
 هزار و صد و چهل و دو و تسخیر نهاوند و همدان

در روز بیست و نهم شعبان المعظم خسرو کوکب چشم یعنی نیر اعظم از بهان خانه
 حوت بدشتستان حمل علم افراخت از دیوان خدیو حقه امکان نشود و البکری
 عرصه خال بقلم نگرس خطریحان بنام نامی سلطان نامیه اصدار یافت
 سر و صاحب لوا و گلبن از غنچه و گل صاحب حقیقه و افسر گردیده و وجود قوا
 ربیعی و میان کم فرصت دی را که ریشیه تصرف در سرزمین چمن و واییده
 بودند از چمن و واییده و مالک گلزار را از دست یکچریان فتنه جوی حوادث
 بهمین عکس رفتن باییده و لشکر کشاکش که در دیار گلستان آغاز فتنه گری میکرد
 از بیم وصول سلطان ربیع رخت عزیمت بسمرقند نمیکشیدند و جنو فساد
 انگیز سرما که گرم غارت گاشتن بودند از طغظنه شوکت نوری آواره دیار عدم
 گردیدند و ارض اقدس گلزار از نر فیدی و تی و و دین الواع را چمن مزین و
 ایلات کوه ساری لاله و گل و احشام صحرائشین بجان و سنبل البقران قهرمان
 یهادر اطراف دشت و ساحت گلگشت یوریت و مکان معین گشت استبا
 سور و سرور در بنم چمن همپاشده دوشینه و غنچه در شبستان باغ در آغوش
 گلبن آرمیده و سر و سبی با گل نیلوفر از دواج و عروس باغ از نوید آتیه
 و آنکس تنافیه هاک من کل زوج بیفهم ابتهاج یافت جشن نوژی
 مرتب گشته هر یک از سران و سرداران بجلعتهای فاخر برودش اعتبار
 را از دستند و مانند غنچه مشت و حبیب ایراز ز نور و زی کرده و از جامه
 بوته دار نگین قامت خویش پیراسته روزه آن عرصه و دلفروز مقررات
 نیروز گشته از اینجا عازم بهبهان و در راه عمر فروالی حوزیه بامشایخ اعراب و

و بیگلربیگی که کیلیو بیاروسای آن مملکت ادراک سعادت لقب سبیل
 رکاب نصرت انساب نموده حسنعلی بیگ معیرالملک نیز از جانب شاه
 بهجماه وارد و درازای فتح شیراز افسر مکمل کبیر برای آنجناب و سیصد
 دست خلعت بخته روسای سپاه نصرت پناه آورده خبر رسانید که
 حضرت شاهای مهد علیا که اشرف بوساطت میا صدیق و ملاز عرفان
 از شیراز بزرگان فرستاده بود و مخصوص شهبستان آنجناب ساختند
 و چون شاه و الاجاه در ایام توقف در خراسان همیشه بشانزاده رضا قلی
 میرزا نویذ صاهرت میداد در اینوقت که معیرالملک وارد شد مجددا و را
 باتفاق میرزا الوالقاسم کاشی روانه دربار شاهی و از حرم سلطنت از درج
 یک نفر نبات مکرات خاقان مغفور بخته بشانزاده خواهمشمن شده پیغام
 دادند که چون غازیان را حق سعی در ایندولت هست هرگاه خراسان از
 ممالک سلطنت موضوع و اختیار آن باین طرف محول و مرجوع گردد هر آینه سده
 سیدی باین دشمن و ممالک شاهی خواهد بود پس کوکبه والا از راه مرز سیستان
 در فول پر تو حصول فلکند از اینجا وارد شوشترو ایالت ولایت راب الوالفتح
 خان خوشیش محمد علی خان قولل آقاسی رجوع فرمودند و چون بندر و دخانه
 شوشترو که از بنای شاپور و الاکتاف است بسیلاب هرورده و بر قصور یا
 بودیم و الا که در تانست سادست سادسکه لیست بمرمت آن بند
 پذیراخته و عمارت متبیسسن بشید کار آگهان دست اندریش بهسد کالعبین
 و انجرا جاسته از از خزانة عامه و فقر ساختند و چون از ملایف عرب ترک تازی

پس پناه عجم واقع میشد مشایخ ایشان را کراشیده در وانه خراسان و والی حوزیه
 رخصت انصراف از رانی داشتند و بعد از ورود موکب والا بدر قول محمد خان
 بلوچ که از طرف اشرف به ایلیگیری روم رفته بود در همدان مقیم شد و استیصال
 دولت افغان را شنیده ناچار وارد معسکه فیروزی اثر و نامه و فوشتجات را
 که از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم و ایمان اندولت براس
 اشرف آورده بود ملحوظ نظر انور ساخته چون از در بندگی در آمده بود بعتنا
 حاصل از چند و بیایالت کوه کیلوویه سر بلند گردید و بعلت اینکه رودخانه در قول
 طغیان داشت بفرمان والا کاکم با ترتیب یافته به بسیاری سباحان
 تر دستی آب یازان جنود مسعود از آن رود در چند روز به هزار کلک مانند قوچ
 بنجوم از رود نیل فلک گذشتند و در عرض راه از ایالت کوه کیلوویه والا از
 بختیاری و قبیل و اعراب حوزیه و باقی طوایف هر جا که مفسد و مخالف بود
 به تنبیه و سیاست منسوب حکام بکلی ولایات منصوب گشته از راه جای
 و خرم آباد قبیل وارد بر و جرد شدند و در قصبه بر و جرد حسین قلی خان زند
 که بسرداری جرد و کلپایگان و فرمان مامور بود بموجب حکم والا باینج و
 شش هزار کس متجنده وارد و وی نصرت طراز و بیایالت کرمانشاهان
 سرافراز کشته از راه قبیل مامور و پیشگیر کرمانشاهان عازم آن بهمت به استعداد
 شایان گردید و در جهان منزل معیر الممالک و میزرا ابوالقاسم کاشی از خدمت
 شاه حجه بر کشته عهد نامه و الیکری خراسان را رسانیدند مشعر بر اینکه
 جمع ممالک خراسان از قندهارالی پول کرلی که راس ای عراق و خراسان است

بعضی میروند از نیر و کرمان و سیستان متعلق بدولت نادریه باشند. هر چند که نسبت
سرشار انجناب از حقیقه و افسر سرکران و طبع بی نیازش از قبول اسم سلطنت و الیک
بر کران بود اما به تکلیف غازیان و استرضای خاطر اهل خراسان که جوهر شمشیر
نشان بالعرض حاضر شدند و ملت خدا داد و تقویت بخشش این شوکت قوی بنیاد
میدانستند و رضا داده در ولایات مذکوره سکه بنام نامی سلطان و لایحه تظلم
علی بن موسی الرضا علیه التَّحیَّه و الثَّنا و الراج یافت

در بیان محاربه بارومیه و فتح نهاوند به مقتیاری بخت اقبال فیروزمند

چون در بر و جرد از جانب صاقلی خان شاملو ایلچی و مخبر رسید که اعجاب
دولت قیصریه بنا را بر تعلل گذاشته جواب صریحی که افاده فایده کند
نمیدهند و نیز کلماتی میگویند که در بعضی رسایند که در میانه آغاز تاخت و تاز
و دست تظاول بجانب عجزه دراز کرده اند لهذا حضرت ظل الهی توکل
به این ذکر و گار و از آن منزل استفتاح کار کرده در اقل شب با یک تازیان
جلالت شعاع بر مرکب مبارقتار سوار و برسم سبائی ده فرسخ ابلغار کرده
در هنگام طلوع فجر که لشکر کزکستان روز بسپهداری خود یون خراسانی خوشید
به سپاه شامی شب تاختن آورده و با سپاه عسکرم ظفری حیم باطلیه آخر صبح
کاهی توأم آشکار گشتند و میان وقتی از خواب غفلت بیدار شدند که جل
بر سرالین و سپاه یلان را میبایست کین یزید عثمان پاشا نامی که سردار و میت

نهادند و چون همیشه اهل ایران را مغلوب و زبون خویش میدید بود بهمان
خیال عرصه قتال را راسته بعد از استتعال ناپره کیره و دار شکست یافته و بجانب
بهمان روی بر تافته قرار و سواران نفرتجا و از آن کرده با چند نفر از پاشایان و
رؤسای نیکچری و اگر اذ که در محسکه سردار فرور می بودند عرصه شمشیر و جمیع
کثیر ننده اسیر گشته اموال و غنائم بسیار بدست و لا و ران ظفر شعار در آمد و
ساحت آن ولایت از وجود و میه بخت

در بیان فتح بهمان کران شهرمان بعون ایزد مستعان

بعد از آنکه نهادند بجهت ضبط امنای دولت ابد پیوند در آمد بسامع اقبال
رسید که تیمور پاشای ملی حاکم و ان و خانای پاشای ولد سلیمان خان سبکه که از
دولت عثمانی حاکم استندج بود با چند نفر از پاشایان عظیم الشان و جمعیت
فرزوان و مرید سی هزار نفر از تومی سرکان گذشتند بعزم جنگ وارد بلاد گشتند
حضرت ظلال الهی که همیشه این قسم بشارت را از عطا یای ایزدی می شمارند فی القوی
به معنای ظفر و هم رکابی لطف خداوند دادگر را بیت افزای اعلام نصرت پرور گشته
در صحرای ملایر که مکان مسطح پهن و پر بود سیاهی عسکر و میوه نمودار شد خدیو
بی حال موافق ضابطه و قانونی که در اکثر معارک داشتند سپاه منصور را سه و
قرار داده قول را بالعز و جو و مینت نمود آهستند و رویت نیز جمعیت خود را سه
قسم انقسام داده و پای جلا و پیش نهاد را بیت افزای عرصه کار را و ناپره افرور
آتش جبر و پیکار گشتند چون رود آب در میان فاصله بود از دو طرف تفنگ

آتش فشان آب‌نگر و در گرم سرود و شعله آواز برق خرمین سوز جیات
 یلان جلادت نمود کشتند بهین که باز کردار از آتش لوب و تفنگ گرم
 گردید دلیران میمنه میمنت فرین از آب کشته با شاره و الا بجانب بیسره
 و میانه خیزد تیغ کین از نیام آخته تا یک ساعت بشمشیر جنگ میکردند و سومی
 جوانان از خون صورت پیران خضاب کرده گرفت و نهال سپید دلیران از
 شگفتی شکوفه‌های شکافت جراحت کل صد برگ گلشن مضاف گردید
 نبوغی بهادران جانبین بیکدیگر در آویخته بودند که علمداران و میره بضرر دست
 دلاوران از پای درآمده علم نزدیک رکاب اقدس نگون و بقیه و بر حاکم
 نبات و قور از جای بدن شدند و تمامی مایع رفت و دو آب و اسه
 خود را ریخته بجانب کوه که در چنین اوقات پناه عافیت کرنگاه امارت
 پالم کردگان است که بخینه بهادران خراسان که کوه و بیابان دبر و بحر در پشت
 برق عمان صحره جولا نشان یکسان است سنگالی آن وادی پر نشاندگان
 را خارا و حریه چین و طراز پسنداشته تا نوی سرکان و حوالی همان کوکل
 برای نیکو چون اسب رویه در صطبل فریبی بخورد و خواب معتاد و مرکب برق تک
 دلیران همه کوه سپید و صحره را دلفروند باین جهت اکثر رویه در کام نخستین اسیر
 دلاوران ظفر قرین کشته فوجی عظیم عرصة شمشیر آیدار و فوجی دیگر پاشایان معتبر
 زنده گرفتار گشته غنائم بسیار و اسبان قوی هیکل بار در قنار بخوره کتساب
 در آید بعد از فلول این نسخ بهجت نشان قوی سرکان مقدر الویه نصرت
 اقران کشته بهادران لشکر سرور زنده و اختره را فوج فوج عرصة پیکاه نظر

ساخته مورد جواز و عطا یا گردیدند و روز دیگر که موکب جهانگشا در شرف
 نهضت بود و بعضی والا رسید که عبدالرحمن پاشا حاکم بهمان سرمایه زندگی را
 مفت خود و استنادهای عسکر و میوه سبای و جریده بدر زفته پس موکب فیر و
 نشان از توی سرکان وارد بهمان گشته جمیع اسباب اثاثه و توخانه و قوفا
 و میوه را که در شهر مانده بود بحیطة ضبط در آوردند و ده هزار نفر متجاوزا سیر که
 رومیّه از محالک عراق و آذربایجان بدست آورده در نیوقت دست
 بردن نیافتند و در زندانهای سلیم النفس تعیین همه را جمع و دامن عفو نشان
 را از آلایش و لوث نگاه بیگانگان و دست تصرف بتجده صیانت کرده مخص
 کردند که روانه اوطان خود شوند اما عبد الرحمن پاشا بعد از تحلیله شهر از بیم آفت
 و خطر مخفیست از بهمان تا سنبلج که بیست فرسخ مسافت است در یک شب
 از بهمان راه ترواجد پاشا دالی بغداد شتافت اگر اوردلان و همین عبور
 را و عسکر و میوه گرفته پانصد سیر دزنده از ایشان بدست آورده
 بود و پس مقتولین با گرفتاران در بهمان ملحوظ نظر عاکفان در بار عظمت و
 شان گریخته رومیّه سنبلج نیز از ملاحظه این حال ترک سنبلج نموده
 ولایت را خالی و از آن بوم و برقع آنها را بدستگاری کردند و بعد از پنج بوم که کوکبه
 ع و احتشام در بهمان متقیام داشتند خیر نکست حسین قلی خان بکنه حاکم
 کرمانشاهان که از بروز و جریده پشیمانی که ایشان تعیین شده بود بعضی والا رسید پس حسین
 این مقال آنکه حسین قلی خان از سمت کوهرستان فیلی همه جا از خلاف
 جاوه عام عازم کرمانشاهان و در دو فرسخ قلعه حسن پاشا نامی که حاکم آنجا بود

با عسکر و میه بمقابله دراختند و عسکر و میه بر حسین قلی خان فایق شده جمعی
 از ننگنه و کلهر راه عدم پیچوده اند بخیر وصول این خبر لوائی توج بجانب کرمانشاه
 برافراخته و فوجی از دلیران عرصه وفار برسم منقلای یک منزل بیشتر از موکب
 همایون روان ساختند حسن پاشا بمحض شنیدن آوازه نهضت است توجی
 و قورخانه و سباب خود را رنجیده بجانب بغداد گردانیده حسین قلی خان بلا نزاع
 و منازع قلعه ابجیطه ضبط در آورده چون تمشیت کار آذربایجان ممکن
 ضمیر مرلعان بود بعد از استماع این خبر از اسدآباد و همدان صرفت تمام
 غرمت کرده و کس فرستاده در کرمانشاهان بنای قلعهد جدید گذاشته
 از جماعت ننگنه و کلهر جوانان کار آمد ملازم و امور ولایت را منتظم ساخت
 شهر و قلعه قدیم را خراب نمایند و نیز سابقا اموالا و اعراض لغا ذیو ستمه بود
 که خاکم بختیاری دولیت خالوار از معارف بختیاری را کوچانیده در حوالی
 اصفهان سکنتی دهد و درین اوقات که انطالیقه موکب الارادور دیدند بجهت
 جاو مکان مغرور گشته از راه نادانی در دادن خالواری نافرمانی کردند پس
 حکم و الا صادر شد که هزار نفر از آنجا حاکم در عسکر ظفر اثر سالک طریح
 خدمتگذاری بودند از اسب پرافتخاری و بعضی از روسا که اسیران اه
 فرمانبرداری بودند متعین ساختند به سپهر محمد خان حاکم بار و فوج سپاه که بعد از اخذ
 مبلغ تریه آن بعضی دولیت خالوار چهار صد خان و بیگلر بازاری و کوسای آن حاکم
 را نقل محل فرمودند و نیز چون ملائقه در جنبه بی سرکار در بندت با فاخت
 اتفاق و زریده لازم شد شرارت واسه و نسبت فرموده و سرانجام ساینده بودند

بعد از تسخیر همدان برای تنبیه اطالیفه جمعی مامور شده قلع قمع آن طالیفه
 بر وجه یلغ بعمل آمد و در حین حرکت از خراسان فوجی از ترکمانیه کوکلان
 بهم ملحق گردیدند و در کاب نصرست بنیان شده از آنجا که هرگز اطالیفه مبتلا بعتیاسیاق
 و تمجیل شقاق از راه خود سری کردن اطاعت نمی نهادند و درین سفر حکم
 نافذ المارکان و باس شدیدی بظلمت اهل ایلیان را خواهی نخواهی بریزید
 این بارگران کشیده بود جمعی از ایلیان بجانب دشت فرار کردند هر چند که
 وجود و عدم اطالیفه در جنب لشکر فزون از شمار امری بود خارج از دایره
 اعتبار لیسکن چون تهاون در جزئیات مورت فساد کلیات میشد صدق
 این حرکت از ایلیان برخاطر الاعظم آمده طوفان نام قاجار را با فوجی بمقدار
 آن سکنای علیهم السلام الطوفان بگرفتند ایلیان تعیین محصل مزبور در حاکم
 خار بالیشان و دو چارگشته مدلول فاکتد هم الطوفان و هم
 ظالمون در باره آن گروه بوقوع پیوست متعاقب آن باقرخان بخاری
 را روانه ساختند که ستم چهار هزار نفر از جرگه ایلات نواحی استرآباد و
 توابع را صورت جمعیت داده هر وقت که از ترکمانیه دشت با فاعنه بهرات
 مازنی بظهور رسیده و استغوا بظهور ابدل ابراهیم خان مراسم خدمت بتقدیم
 رساند پس یک ماه آنولایت را محل ظهور موکب ظفر آیت ساخته بضبط
 در بطن امور نظم و ترتیب ملازم و مدخل بخار پرداختند

در بیان نهضت موکب لاجانب تبریز و وصول خبر مکتوب

اشرف علی بن عثمان بن

بعد از آنکه از انجام جهام بهمان و کرمانشاهان فراع میسر شد بهوس
تسخیر نیز بر خا طراقین شوق انگیز گشته استقبال حال از دیوان لسان الغیب
تفاهل نموده در این غزل آمده

اگر چه باده فرج بخش و باد گل نیز هست	بیانک چنگ مخور می که مشتب نیز است
عراق و فارس گرفتنی شعر خود حافظ	بیانک نوبت لغز او دو قیامت نیز است

و در غره شهر محرم طالع مطابق است بیل استیگتی کشا از بهمان بغیرم استیگتی
و در دستند چ گشته هم در آن منزل ملاز خفوان نام از جانب حسین برادر محمود
و در دو عریضه نیاز منانه مشعر بر اظهار اخلاص و استمداعی رخصت اولاد
و تسوان محمود که در شیراز گرفتار شده بودند بنظر اقدس رسانیده خیر قتل شرف
را بدین تمطد و بیاجه صحیفه عرض مطلب گردانید که بعد از آنکه آن برگشته و زگار
از شیراز مر حلیه پهای وادی فرار شده بود بجانب لار فته چون همه جا رقام
گیتی نور و مو که در باب منع عبور آن طایفه عرضد و ریافته بود اهل قسعه لار
در روی آنجا حجت بسته راه محالفت کشود و ایشان هم از ترس و بیم در طای
مقیم نگشته از راه بهم و نراشی و سیستان بسمت فن را روار و مردم قلعی است فرمود
همه جا به حبل مر و اشارت اقدس خار محالعت بر سر راه ایشان ریخته بقدر مقدور
پای توانائی ایشان را بسنگت مداخله تا توان می ساختند اشرف چون سبب
قتل محمود از قندار کناره جو بود از کناره سیر منند از راه میان آهنگاب یو چستان
کرد و حسین ازین معنی آگاهی یافته با جمعیت کامل از قندهار دارد قلعه کنی مرالی

که پیشتر است ابراهیم خان نام غلام خود را با جمعی لطلیل و تعیین نموده
 ابراهیم بیستم شخص بی و اثر بقا قبایل شرف ایلغار کرده شب در سیاهای ظلمت
 به زردکوه که در سمت سفلائی شورایکته افتد و نزول اشرف تیر در هاجنا
 اتفاق افتاده بود و او در گذشته اشرف باز بکا و گریم تیر زده بدر میبرد
 ابراهیم بیستم متعاقب و میر و داتا انیکه با تفنگ متهای ملاقی او گذشته و چون بوی
 قشبیله بدماغ اشرف میرسد خنجر از کمر کشیده بچاشین ابراهیم میدود ابراهیم
 تیر تیر دستی تفنگ را بسینه اشرف بسته عقده را که در دل تفنگ کرده گذشته
 بود کشته و دل خود را مانند تفنگ از غم دستی خصم خالی می سازد و از اینجا
 مهر زرین علیا و بنات مکرات خاقان مغفور را همراه بر گرفته لقبدار میگرداند
 بعد از ورود ملاز عفران جواب عرضیه حسین باین هیچ صدا در نشد که بعد
 از آنکه شاهزادگان مکرمه را روانه نماید اسرای او رخصت خواهند یافت و
 نیز از وقایع اینکه در ایام توقف رایت همایون در شیراز قریب بنهر انقرافا
 و در جزیرینه بسمت لاریس را کرده فرمان استمالت از موقعت قبالی ایشان
 مرقوم و مقرر شده بود که از روی اطمینان وارد در بار عرضشان شوند و آنحضرت
 حکم مبارک را دست آورده از لاریالی را در و مروج اصفهان حرج باز یافت
 و هر جا دستی یافته اند بناخن تسلط سینه خورش دلهای ضعیفان گذشته
 مال ایشان را غارت میکرده اند بهین منوال از راه و مروج گذشته در حوالی
 سیلا قاست بخشیری به پیر محمد خان حاکم جام که محصل انجاعت بود بر خورده
 چون فرمان مطاع را که حذر را بگریب دست و دشمنی لغو نماید وی آستانو

یگانه است در دست داشتند پیر محمد سلطان متعز را ایشان نه گشته آن
طایفه بخاطر جمعه گزاشته خود را قلعهای است در جزین رسانیدند چون قبل
ازین جمعه بنسبیه سرکشان در جزین تعیین شده بودند در نیوقت که این
خبر معروف شد و الا شد بتازگی فوجی را بمعاونت مأمورین قلع و قمع
مخصوصین روانه ساختند

در بیان فتح دهم و مراغه و تبریز تا بیدار ب غریز

در صحنی که صفاخانه افشار مرکز دایره اقبال شد خبر رسید که تیمور پاشا
حاکم وان و علی رضا پاشای حاکم مکری با اتفاق پاشایان آن سمیت در
قلعه بیان دواب که باین دهم و مراغه واقع است جمعیت عظیمی منعقد ساخت
بتاخت و تازایلات آن سمت اشتغال دارند خودیو کامکار بنه و آغز و ق را
در همان مکان گذاشته طرف عصری از منزل سوار و بادلیان خوشنوار را بلیا
و بیست و دو فرسخ طی کرده هنگام ظهر و دو کوکبه مسعود و یکبار و دو خانه قزل
اوزن که آرمگاه تیمور پاشا و عسکر و متبیه بود واقع شد از آن طرف و ق
نیز از وصول لشکر منصور مطلع گشته بتسویلاوف و تسویه صفوف پرداختند
و متهورانه پیش آمده بفرقه های گلگون افراختند بهین که ازین سمت الویه ظفر
نهضت یافته کرد سپاه خوشنوار بچشم ایشان در آمد پای ثبات و قرارشان
از جای بدر رفته بدون تلاقی و تلاش عطف عثمان غریبت بجانب
مراغه کردند و دلیلان ظفر نشان نه فرسخ ایشان را تعاقب کرده جمعه کثیر

از ایشان تسبیح و حجی عظیم از معتبرین ایشان زنده گرفتار گشته نونچانه و اسبها
 و رمیه بدست آمده ولایت دهم و ساوجبلاغ و مکرری و مراغه و ده خارقان
 ضمیمه مالک و تحریک کردید و دیگر بنه و آغروق اردو که بمسکو و الایپوسته
 عساکر منصفه و سرورنده و رمیه و احترام از لفظ انور گذرانیده مشمول عطایا
 گشتند بجایاد و روز که ساحت مراغه محترم اردوی همایون می بود بعرض رسید
 که جمعی از عساکر و رمیه بسیر کردگی تیمور باشا به ده خارقان چهار فرسخی مراغه بهیم
 قراولی آمده اند و کسب ظفر قرین عازم آنجا گشته و رمیه بحضرت ظاهر شریعت با چو لوی
 جها نساب بسمت فرار عنان تاب گشته بعد از طی یک فرسخ مسافت که عظیمی کم
 آنرا فرسار و رمیه بود از دامن کوه سرخاب که در حوالی تبریز واقع است ارتفاع
 یافت حضرت ظل الهی تو بنجانه را با جمعی از لفظیچیان در آن مکان گذار گشته خود را
 سپاه جزار و ایران نیزه گذار بعزم اینکه سر راه بران گروه گیرند از سیرا به که بمقصد
 اقرب بود دشمنان گشته معلوم شد که دو سپاهی و فوج است که یکی سمت
 تبریز و یکی دو فرسخ پیشتر نمایان میسب باشد پس آنجناب فوجی از دلاوران
 کرین را بتعاقب فوج پیش تعیین نمود با بقیه سواران و لفظیچیان پیاده متوجه
 فوج اخیر شدند مقارن آن قراولان خبر رسانیدند که در اول مصطفی پاشا حاکم
 تبریز و نیکوچری آقاسی و تیمور پاشا و سایر پاشایان که از ابتدا شب از تبریز رخت
 گریز بر بسته از راه صوفیان عازم فرزند و کردانی از لقیه عسکر دومی است که
 بقدر سعی بنزد کس در تبریز جمعیت داشته اند بعد از فرار پاشایان ایشان نیز
 سر خود بر گریختند و دلاورانی که دنباله کاروان پیشین بودند بسبک

عنائی باد پایان برق جولان خود را آن قوچ کران رسانیدند همچو از ایشان
 را عرضه ششم شمشیر خنجر نشان ساختند و شیر لانی که در ظل راست از دایمیکر
 چنگ و چنگال طمع بخون قوچ دو مین کرده بودند به دستور بان کرده نزدیک شده
 بمحض تقارب جانبین آن طایفه تمامی زنان و نسوان خود و اسرای آذربایجان
 را که همراه داشتند گذاشته از بیم جان خود را بدامن کوه خوابه مرجان که در و
 فرسخی تبریز واقع است کشیده و لیران خطرقزین نیز اطراف ایشان را فرو
 گرفته کار فرمای سیف و سنان نیز و از باس جگر که از بقالب قلب ایشان
 لرزه افکن و تب نیز گشته دامن کوه مرجان را از شیخ الماس فام لعل گون
 ساختند و سوای مقتولین که عدت ایشان فزون از حوصله قیاس و تخمین
 بود ستم هزار نفر زنده بازمان ماه سپید و اسیری نیک منظر و غنائم موفور و استیلا
 نامحصور تصرف در آمده معدودی از آن گروه کوی سرخوشین را چون گان دست
 از میدان هلاک و تشویش بدر بردند هنگام شام که سلطان جهانگیر میر تیغ
 در حشاش شعاع را در خلافت و از معرکه سپهر تیر که مصاف کرد و تیر سپید
 که در آن نواحی واقع است جولانگاه قبول سهیل جبین و مقوم و کب خطرقزین
 گشته تو بچیان زحل هدیت و ایسا پیمان میرنج حمایت بحجج آوری اشرا
 فرمان یافته همگی را بجهت آن سپردند که در تبریز با اطلاع امینان محکم شرع الظهور
 اولیای ایشان رسانیده نگذازند که از مردم چشم بیگانه با طالع نظر دست
 درازی نمایند بل عقاب نشان واقع شود پس فردی که بیست و هفتقم محرم بود
 بدر لوامی جهانکشا بساحت شهر تبریز نوربخشا گشت از مزیادت اقبال انیل

رستم نامی که از دولت عثمانیه حاکم شهر و دوان نواحی میدو با فوجی باعانت
 مصطفی پاشا عازم تبریز گشته در جهان شنب چند نفر برای ایصال این خبر
 پیشروان تبریز ساخته چون تبریزیان هنوز سلب لباس و میه از خود نکرده
 باطلو این سپاه میان مخلوط بودند و تمیز تبریزی از رومی متعذر بود لشکران
 ایشان را قصه مردم تبریز کرده متعصن نشدند و ایشان باز سالم از شهر فرار و
 رستم پاشا را ازین واقعه خبردار ساخته در جینی که پاشا پیر کاب گزین شده بود
 عساکر نصرت قرین در خارج شهر با و دوچار و او را با جمعی که داشت گرفت
 بخدمت خود یو کام کار آوردند و از گرفتاران رومیه پنجه پاشایان و معتبرین
 بودند بعلاده جان بخشی مورد احسان گشته بخص امتیاز مسرور و بقیه
 اسرا بعهده کشتی توپخانه مامور شدند از آنجا توپهای کوه بنیان و مافع از در
 دوان آتش نشان را که در محاربات رومیه بدست آمده بود روانه خراسان
 ساختند و ابراهیم پاشای وزیر اعظم توسط گرفتاران پیغامات دوستانه نکر
 از مراتب صلح و فلاح فرستادند و مقارن آن خبر خلع سلطان احمد خان جلوس
 سلطان محمود خان برادرش و قتل ابراهیم پاشای وزیر اعظم بعضی والایان
 توضیح این مقال آنکه در وقتی که تبریز و همدان در تصرف مصطفی پاشای
 عسکر و عبدالرحمن پاشا بود تمامی قرا و مزارع و دکانین و رقبات آن دو
 ولایت از دولت عثمانیه بمیری که عبارت از دیوانی باشد قرار یافت ثانی الحال
 پاشایان بسمندهای طایفه نیکچی و ساجیان ادیاقی آنها را با ذل و دیوان
 قیصری تملیک میبایسته کرده قیمت آنرا که مبلغهای خطیر میشد صرفت عساکر کرده بودند

و بعد از تسخیر اصفهان که رضاقلی خان شاه ملو از جانب آنجناب بطلب لایات
وارد اسلامبول شد سلطان احمد خان و ابراهیم پاشای وزیر اعظم بنا بر
انتشار آوازه موکب حضرت ظل الهی راضی بقبول مصاحبه و تردد لایات
گشته طایفه نیکچری و روسای او جاق که رشیه تصرف در کل زمین آنجا
محل کرده خیزد بهره تیغ بیدریغ قطع نهال توقع از ان سز زمین نمیکردند
بدعوی برخواستند که یکجا ولایات را بمای فروشید و یکجا بجمع روی نایید
اگر متعلق بمیری هم میبود قبول این امر نمی کردیم چه جای اینکه زرد و ده خیزد
یا شیم اگر شر خان خون و مال عجم مباح نبوده چرا محرم سفر عجم و باعث سفک ما
بین الامم شده آشوب خوابیده را بیدار و جهان آرمیده را فتنه زار
ساختید و اگر مباح بود حال چرا در مقام رد ولایات ایستادید و این قیل و قال
مانع انجام کار بودند تا اینکه آوازه قلع اساس دولت فغانی و اعتدای لوای
نادری بجانب آذربایجان انتشار یافت لایق نیستی که از نهادند و همدان
رخت بجز و سواران کشید و او دندنبواز و از آن حدود و کیفیت حال آنکه
می ساختند پادشاه و وزیر اعظم از بیم قوی دستی دولت نادره برای ستم
راه اقوال رجال سایره بغرم سفر آذربایجان وارد اسکودار گشته لغز و زور
کو کینه قیصری به آن مکان پادشاه نام دلالی که دزد مرده و جاق نیکچریان بود
پای ناپاکی و استرجه بیباکی را ببتنگ شرارت تیر کرده تیغ بر روی خلیفه اسلام
کشیده این را اصلاح نماید یعنی در اسلام لول حادث فتنه کرده جمعی عظیم در
محرکه فساد و فاجعه آورده پادشاه و وزیر اعظم اچار برای تسکین نایره شر

نعل مارون بر توسن عریض سفر زده و به اسلامبول برگشته و چاره جوی
دفع آن فتنه گشته چون کوشش به اثر بود پادشاه برای استرضای
اهل فساد را ضعیف قتل و امانیکو نهاد شده وزیر اعظم را بختیبه ملاک و به بالای
عزاده انداخته بیرون فرستاده

چنین است آیین گذشته دهه	نه لطفش بود پایه دارونه قهر
نه پروردگس را که آخرت کشت	که در مهر نرم است و در کین وشت

با وصف این معنی آن طایفه ترک از دحام و رفع هجوم غوغای عام نموده و
سلطان احمد خان را خلع و افسر سوری را زب تارک سلطان محمود خان
برادر او ساختند قصه شهر تبریز که در دست رومیه پامال جنود عدوان شد
بود پیروز مقر الویه فیروز گشت و غنیمت تسبیح نجران و ایروان در خاطر اقدس
تصمیم یافته عقاب رایت نصرت اثر در جناح نصرت درآمد که مقارن
آن در غره ماه صفر چایپار از جانب ضاقل میزرا که در آن آوان دوازده
ساله بود آمده خبر آمدن افغانه هرات بر سر اضل قدس و قالیج آن سمت
را بعرض مقدس رسانیده سبب انصراف موبک ها یون گردید

در بیان آمدن افغانه هرات بر سر اضل قدس
شکست یافتن ابراهیم خان

سابقا ذکر واقعات هرات سمت گذارش یافت که بعد از وقوع

محاربات بالله بایر خان و شکست افغانه ابدالی مجدد و ایالت برات
 بالله بایر خان مسلم شده عطف عنان فرمودند بعد از نهضت ریایات
 منصوره بجانب عراق و آذربایجان حسین علی که در قندهار مستقر داشت
 چون چیره دستی ساعد این دولت را دیده میداشت که خمیر مایه فساد ایران
 پدر و برادران او بوده اند و بعد از طی این سفر لو بخت کار او خواهد بود باطایفه
 ابدالی از در ساز کاری در آمده ایشان را بنحالفست ترغیب و انجاعت او بشو
 او موثر افتاده هوس تاخت و تار قریل از گریان ضمیمه را و نیز دامان الله بایر
 خان بنابر انتشار اخبار فتوحات متواتره از روی عاقبت اندیشی و کشتی
 بخاطر کند اشتباه از جاده پیمان منحرف نمی ساخت به اینجهت ابدالی از و سرگز
 گشته در جزو کس بطلب و الفقار خان حاکم قزاقه فرستاده او نیز بقصد خلا
 از غلامت بر آمده و از ناحیه برات و التدیار خان شیراز در مخالفت در آمده
 و در فکلی میان افغان بهم رسیده ستم ماه بر نمیخوال نایره آشوب و برات
 اشتعال داشت تا اینکه و الفقار خان غالب آمده در سوم ماه شوال ۱۲۶۲
 داخل شهر و الله بایر خان با کوچ و اتباع خود روانه قلعیه مار و چاق گردید
 پس افغانه از حقوق عنایات ظل الهی چشم پوشیده و در نقض عهد کوشیده
 و و الفقار خان را بحکومت اختیار و یغرم تاخت ارض اقدس و علای لوای
 اقتدار کردند الله بایر خان نیز کوچ و منسوبان خود را در قلعیه مار و چاق گذاشته
 بامود و فکلی خان حاکم شمس بعضی از حکام و یما که با و اتفاق داشتند
 سرور پیشتر از ورود افغانه داخل ارض اقدس گردیده و از جانب ظهیر الدوله

ابراهیم خان شریط اکرام الضیف مراعات تمام فطری و پیوست از اینجا که ضمیمه
 حضرت ظل الهی آئینه صورت نمای احکام قضا و قدر و مقتضای بهوشیار
 مغزی نادیده و ناشینده از اسرار ضمایر باخبر بود و یقین میداشت که آن فرقه
 عهد شکن در وقت رفع حاصل آهنگ تاخت خراسان خواهند کرد بعد از تغییر
 اصفهان فوجی از جنود مسعود را از موکب نصرت نشان روانه خراسان از
 بهلان نیزنجو که سبق ذکر یافت باقر خان بغاری را برای جمع آوری ستم
 چهار نفر از نفسگیان نواحی استرآباد و توابع آن فرستاده مقدر
 داشتند که در حین ضرورت بمعسک ابراهیم خان پیوند و یا ابراهیم خان
 نیز فرمان والا بنفاد اقراران یافت که غله وافر و ذخیره بسیار در شهر مقارن
 سامان کرده بعد از ورود دشمن بمبار القلعه داری گذاشته از معارضه
 اعراض نماید اما قوا و الفقار خان باهشت هزار نفر از افغانه در زانوئی خواجسته
 ربیع بار ترول کشوده آغاز تاخت و تاز کرد و ابراهیم خان خبر ورود ایشان
 را عرض نموده پانزده روز هر روز لشکر بدیوار بست قسعه داده کرد
 فری میگردانید تا این مقدمه در بنگامیکه سنه حج مقرر کوکب مسعود بود و معوض
 سده جلال گشته مجدداً در باب منع جنگ میدان تاکیدات بلیغه بعمل آمده
 اعلام شد که بدستور از روی عزم و بیداری شغول خود داری یاشند که
 انشاء الله تعالی عتق میبار و میباید نیز به از ان مملکت بدر کرده خود را بان گروه
 کم فرصت میرسانیم و مقارن وصول این جواب باقر خان نیز با چهره یک و
 نفسگیان بیرونی وارد اصل قدس گشته بعد از چند روز با وصف اینک

از اوج سنای خاطر ظل الهی در باب امر قتال مکر خطاب یَا اَیُّهَا هَبِیْطُ
 اَعْرَضْ عَنِّی هَذَا نازل شده میند استند که کلام آنجناب مظهر آیات
 وَ مَا یَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَیْ است تحریک بعضی از هواخواهان مغرور
 و تیز عنانی تو سن طبع غیور سپاه منصور ابرو شستن آذوقه تنه روزنه
 مامور ساخته در سمت کوه سنگین باکو که رنگین را بیت حرب افراخته افغانه
 نیز بمقابله پرداخته در انشای گیر و دار با قرخان که سر کرده تفنگچیان پیاده بود
 زخم از گشت و فوجی از پیادگان او که نونی از راه و رسم جنگ بودند دل از
 دست داده روی برزنافتند ابراهیم خان با چند نفر سب برانگیخته بود که ایشان
 را از اراده گیر برگرداند تفنگچیان که در پیش هنگامه ستیزه آویز گم کرده بودند
 حرکت و را محمول بر وفادار دسته سر رشته جنگ از دست میدهند و لشکر
 نیز ضبط عنان خود داری نکرده روی به شهرستان بهر میت میگذازند و در
 آنروز سواره بسیاری از مرکبستی پیاده گردیدند و جمعی از پیادگان نیز خود را
 بجایه قنوات انداخته در ماتم مرگ خود لباس آبی پوشیدند ابراهیم خان مشهده
 مقدس شخص جسته ایو اقمه در سنه دهم ماه محرم سنه ۱۱۰۰ در سمت صحرائی علم داشت
 و زکران مشهده مقدس اتفاق افتاده بعد از ظهور این سانحه حیرت انگیز چون
 ابراهیم خان از نجات حالت عرض نداشت شاهزاده رضا قلی میرزا که در آن
 اوان دوازده ساله بود بواسطه چا پادشاه و من خدمت خدیو کامگار است
 چون شاهانها سبب بنا بر ستعاضت امرای پیاده را می مکر بر زبان جاری
 می ساخت که موافق عهدنامه انجام امور عراق و آذربایجان برزده اولیای

ایندولت و جناب نادری را مملکت علیحدّه است ما را بکشور کشانی ایشان احتیاج
 نیست یک فصح در مکتوب خود نیز باین معنی تصریح نموده بود و لهذا حضرت ظل الهی
 امر خراسان را اهم و بنیید سرکشان است عهد هرات را الزم دانسته بند ببرد
 تم میر ایشان مصمم گشته محبوب چادر سیریل سیری بشانزاده اعلام فرمودند که در
 حدود راستوارت کعبه داری پشت بدیوار اطمینان داده رخنه در بنیان نداشت
 و قرار داده بند که بجاییت پروردگار بادیران نصرت شعار مانند چاکبک
 سوار چرخ کیتی فروزا زابلق مهر و ماه شب روز و دوشنبه مرحله پیمای گشته سیر
 وقت خشم تیر روزگار میرسیم پسیتون بیک افشار با یالت تبریز و خطا
 خانی و سرداری آذربایجان سر بلند و جمیع اسباب غنائیم و ذخایر و میسر را
 که در تملک تبریز مانده صد هزار تومان بمجاوری بود با و غنائیم امر و الا صد در گرد
 که جمیع ازایلات و افشار و مقدم و ترکمان را اگر چنانچه در تبریز سنگی و شمشیر
 هزار نفر جوان کاری را در سلاکت ملازمستان سلاک دهد و حکومت هر یک از
 ولایات انتراعی را بجا کام کاروان تفویض مقرر فرمودند که ولایات متعلق
 بجناب شاه طهماسب است و خدمت گذاری آن آستان بجان و جان
 کوشند و در آن سفر فخر خنده اثر ایلانی که از فارس عراق و آذربایجان سبب
 و الانع و خرمی داده گوچانیده و بمالک خراسان فرستاده بودند عدت
 ایشان بپنجاه شصت هزار خانوار میرسیم از آنجمله دوازده هزار خانوار
 افشار و از جمله افشار تبریز و هزار خانوار قزوینی بودند که شرف ایل بآنجناب
 داشتند و چون میاب و کوبکان بهی که سبق ذکر یافت یورت تعلیم آنجناب

و مسکین طایفه قرقاقو جمعی از آن طایفه بامروالاکو چیده در ارض قرقاقو سکنی
اختیار کرده بودند عوض ایشان را از قرقاقو جدا پیری در میابست تخته افشاریه را
در کلمات ما و او دند و چهل و پنجاه هزار خانوار دیگر ترکمانیه و اگراد و بختیاری و سایر
ایلات متفرقه و طوایف مختلفه بودند که بدستور آنها را تدارک دیده در بابی ممالک
خراسان متوطن مسکن مکان میلان و قشلاق بجهت هر یک معین ساختند را

در بیان انصاف و مروت که همایون از آذربایجان بجا خراسان بفرستید و سیاه افغان

بعد از قبض و بسط امور و کشادگان نزدیک دورینه و آغوش را گشته با
یکه تا از آن عرصه و غما بجا نب خراسان ابلاغ مثنی کرده بدون کت و درنگ
وارد قزل اوزن گشته در اینجا پا بر ارض قدس ایزد و خبر رسانیده که بعد از
واقعه ابراهیم خان افغانه گفته بودند که حال مرتکب این کار بیال شده از نیام
کیرین شمشیر بر روی این دولت کشیدیم دستم این را که سیردن می کنند پس شهر
انگیزی شرارت دوز از نهاد قرار و هنر اربع و خیمه های شهر بر آورده بنوعی
تایره بیدار افروخته که نزدیک شد که از شراره آتش آن شور شرخر می ماه
و دسته سبیل در اینار که کمیشان و خوشه بر روی در مزرع چرخ زدند و
بهمه جهت سی و یک و در حوالی ارض اقدس نیکت عمدت کرده مراعات و
مزارع را علفه تیغ بیداد می افکند و بعد از اظهار کمال بغی و فساد روانه
بهرات شدند آنجا از اجتماع این خسته ترک را بیچاره کرده در شتایزدهم ماه صفر

وارد و آنچه قشون عراقی و فرق مختلفه بود سوا خراسانی همگی را جمع کرده محو
محمدخان ترکمان بخدمت شاه طماسب فرستادند که در دایره امر و نهی اند و
والا بوده پرکار و ارسر بر خط اطاعت گذارند و در آنجا خبر رسید که ابراهیم پاشا
محمدآقا نامی را از جانب سلطان احمدخان پادشاه و الا جاهر و موم برسم
سفارت بطلب صلح روانه خدمت و الا نموده مقصود او اینکه باین تقریب
او ضلع و احوال علم حضرت نعل اللهی را ملاحظه و از رای و خیال حضرت مطلع
شود امر و الا بغیر نفاد پیوست که محمدآقا را بعد از ورود و تبریز روانه خراسان
نمایند و نیز سرگردگان افغانه در جزیرین بار و ساسی در جبهه بن از دستستان
در آمده بشفا عمت آتقی سلطان افغان که در ایام استیلای انشرف حاکم
یزد و بعد از استیصال و روی نیار باین ولایت عاجز توان آورده جبهه ساسی
سده سعادت و زمین گشتند و سکر و آن مکان نیز میستارین متفرک و کیه عفو بکین
گشته از راه طران و ایوان بکیف و چون ترکمانیه میردت ساکن دشت قباچاق
همیشه طریق تفر و اتفاق مسلوک و ترکمانیه کوکلان نیز که در عهد و کرایلی سکنی داشتند
در تقدیم خدمت و دادن فراریان همان نیچو یک سبقت بخیر یافت رسم فرمان بری
متروک میداشتند از منزل مزبور بخدیو نازل گشته چهار هزار نفر از این نصر نشان
از راه بسطام و موکب جهان گشت از سمت مازندران شقه کشای اعلام طفر و جام
و همیشه که در روز پانزدهم ربیع الاول موکب و الا از یورشش میدان چهارم و فی
استر با و بر سر میردت و ایشان از دامنه کرالی بر سر کوکلان چپا دل ندانند که تاخت
هر دو طایفه در یک و اتفاق افتاده انجماعت خبر یکدیگر نتوانند رسانند

پس کو که ظفر صبح روز مژبور از آب انترک عبور و مکان شهبو لصبیا در امط
 عقاب بنسیرین شکار لوی منصور ساخته در آنجا معلوم شد که آن طایفه را
 بکوتز کمانان اغریجه که در میان کال دریا سکنا دارند از توجه ریات اقبال
 آگاهی یافته بسمت خیمه و جماعت کوکلان نیز لطافت الاداغ سیمبار فرار
 نموده اند پس معاودت با سترها کرده و ازین مطاعه موکه بهجوم سرحدات
 خراسان نوشتند که راه معامله را با عموم ترکمانیه قطع و وایشانرا از گرفتاری غله
 و ذخیره ممنوع سازند و در نعره ماه بر سیح الثانی از آب کرکان گذشته از کنار
 دشت محدود مانده و سملقان را نه خراسان و در محال قرا باغ می اعمال کرایی
 جمعی از رؤسای متحدین کوکلان از در عجز آمده و از خدمت والا مستدعی
 عفو تقصیر و اذن یورغنه مال گشتند مسئول الطایفه قرین قبول و فرمان جایان
 نافذ شد که خان واری و یورغنه مال را امتناع قب وانه خراسان نمایند پس عساکر ظفر
 توامان را قویج قویج مخصص ساختند که روانه دیار و اوطان خود گشته در بستم دلو
 بغیر سفر سیرات و سارض قدس حاضر باشند و در آن مکان از جانب الله یا خان
 افغان که در ارض قدس میبود و علیضه مشغول التماس عفو تقصیر ابراهیم خان بدر بار
 مرحمت نشان رسیده جواب او برین منج از کسب عزت اهدا یافت که عالیجاه
 الله یا خان بدانند که شرعی که در باب اخوی ابراهیم خان خرمن استند عالموده بود
 که چون مستشار الیاد بیطالهی خود شتر منده و از وقوع شکست که قضای
 آسمانی بود شکست دل و سرافکنده است من بعد زبان مسلم او را نیاز دارد و
 بشتر مسامری و مخلصت نه دگی خود شن که از باب سمیت را عذا که تیر از ان نیست

و اگر در بران عالیجاه مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام و تنگ را در
 در معارک جنگ شمش و کوشش لقا در امکان در کار است اما بعد از آنکه
 چهره شاد فتح از لبس پرده غیب جلوه ظهور نکند موجب ملامت آن طایفه که با
 قبض و بسط جهان معنی کاری و در تقدیرات الهی اختیاری ندارند نخواهد بود
 زیرا که مضمون کریم و مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ کتایش لایا بفتح
 و ظفر منوط بمقابلت تأییدات ایزد و او است نه بر سر پیچیده سعی لیثرو یا
 وصف این معنی آنانیکه در اجمال از غایت بهره و راندن بهره و سخنان اعدا سینه
 سپر میسازند اما بطعن بردازی نیزه خطی کلک امثال و اقوان تن در نمیدهند
 و به تیغ تیز دشمن سرکش کردن تسلیم می دهند و بچوبکاری عصای خامه بدید
 و برادر راضی نمیکردند حرف تند را گشته تراز سیف قاتل و روی ترش
 را تلختر از زهر دلاهل میدادند و میفاد اینکه در دوزخ هم بیفکن نام کشته میر
 کاتش بکرمی عرق الفغان نیست از صد و در چنین امری ما دام الهیوة در
 شکنجه نجات گرفتار قید ملامت بوده مات را بر حیات را حج می شمانند
 چنانچه اظهر من الشمس است که سپیدار زرین لوی هر چه از آنکه از مهر که سپهر با
 تیغ کشیده رو به بریت میگذازد از رنگ زردی بزره بین فرو میرود و هر
 وقت که رایت جهان کشائی از مرکز نقطه نصف النهار منحرف میسازد از
 فوط شرمساری آفتاب عمر خود را قرین زوال می بیند هر چند که بنا بر معانی
 مذکوره ملامت بر مشارالیه وارد نمی آید که چرا از دشمن شکست یافته و بی توان
 گفت که چه اشعاع آسا این همه سرنش ابر خود را ساخته و از تیغ تیز و بر تافت

ولیکن سخن درین است که با وصف اینکه یکرا از جانب ما در باب خیمات و بیوت
ممنوع و از اوج سمار خاطر الهام آثار خطاب یا الهیه آید و درین حدیث
اورا سموع شده بود و بازیر خلافت مامول مصدر این گونه چهل فیه قول گشته
بایست بر او منونی و دلیل عقل در حق محسوس پدید یاراه رضای خاطر را بر حق
ارشاد جوید در فیض و سر که سالک هیچ احدی الامرین تابع مدلول و تقدیر نیست
البتة این نه گشته طبعی تیغ را نیز او در شایسته رخسار می باشد حال چون
آن عالمیجا در مقام شفاعت الناس در آمده حسب المسؤل الفایجاء این دفعه
زبان قلم از آزار کردن او کوتاه و بهمان توپنیات سابقه او را محدود اندازد

در بیان و ذکر کتب مشهوره مقدس و صادرات ایام توقف در ارض اقدس

چون حضرت ظل الهی منازل زهت مراحل باسان آفتاب ماه جهانست
برسم الیاد و شبگیر می پیوندند در آخو ماه ربیع الثانی صبحگاهان که تاجدار
اقیام چهارم و سریر آرای این بلند طارم از سفر جانب غرب انصاف یافت
از درواز خافق قدم بشهر ندیلی حصار سپهر گدشت خسر ملک سردی
بسطوت بهرامی و فرغ غنفری وارد ارض فیض مله و در عمارت جنت
سزشت چار باغ مانند روح در قالب غنفری قرار گرفتند چون در آن
اوقات حادثه شکست بالهای ایلان دیار روی داده ماتم زده گان
هنوز در ماتم گشتگان نمیشد با و تاز سینه ریش مضرب آهن چنگ

زن و از جور افغان بالغیر ناله افغان در گوش رو بین فلک خروش افکن
 بودند و دل سوختگان طاق منای دل از استخوان سینه چوبندی نموده
 و از لاله های و از طرح چراغان میخفتند و برای گرمی هنگامه از سوتر
 چکر آتش باز میبار می انگشتند موشک آه آتشناک نشان هر شب به آسمان میفروخت
 و کل نغان دل شتر بارشان در هر طرف از آتش غم خروش بر می کشید
 صدای کوس و نقاره را که آلت سوز و سرور بود از آیین غمیرت دور داشت
 در روز و در و داهل شهر را از لواحق نقاره شادمانه و آذین بندی چراغان
 ممنوع ساخته بهمان توبه های رعده آواز و بدیه جهانگیری و طنطنه و در و در
 بمسامح دوست و دشمن رسانیدند و بعد از سه روز که سفر کشان از پنج
 راه آسایش کزین نشدند نخست بلاحظه سنان افشاریه و ایلانی که از
 فارس عراق و آذربایجان فرستاده بودند پرداخته جمعی از جوانان نامی
 ایشان را بر سر هم ملازمت منتخب ساخته فارسان و روسیت پیشیه و چاک
 سواران فراست اندیشیه برای تعلیم فنون سپاه گرمی برایشان
 نگاشته به آئینی که ترک سیه مست چشم خوابان با طره دلاویز دره بازی
 و مردم خنجر گذار دیده فتان و لیران با کسان سیه تو را بر و تیر دلدوز مرگان
 قلب شکنی و قیقلاج اندازی کند مشق و تعلیم پرداخته داند که روزی هر یک
 در فنون سواری رستم بل و در خو خواری نرسدند شیندال چرخ جلا داد
 اجل شدند اگر از کار فرار می دستی در میان باشد بناخن سنگ را
 آئینه سیاه میتوان کرد و چون سفر هرات در خاطر اقل است به چشم دست

الله یار خان ابدالی که تا آن زمان در ارض اقدس همان و نوا خور خوان
 احسان می بود مستدعی آن شد که رفقه در مار و چاق توقف و مشغول
 دلالت افاخته بوده باز در سر راه هرات با دراک ملازمت پردازد لهذا
 بنفقده وافر و خلایع فاخره و خیمه صرع و عطایای خاص و غرض اختصاص
 داده مخصص روانه مار و چاق ساختند و سابقا هر قوم ملک بیان
 شد که ادن بیکیان کوکلمان در قریب کر ایلی آمده اظهار ایلی و تعهد کردند
 که ولیست خانواد برسم یورعه مال در ده در مشهد مقدس سکنی دهند و
 چون در انجام این امر تاخیری بنظر رسید احتیاطا امر و الاصادر شد که
 قشون استر با در بهانه سفر هرات آمده در سخا است اسفاین توقف
 و منتظر صد و فرمان باشند و حضرتش در دوازدهم شهر جمادی الاخری
 با قلیله از خاصان جریده و سبای اعترقیه آن طایفه روانه و
 مقدارن ورود و کوبه دالاجنوشان ترکمانیه نیز با منتال فرمان دارگشته
 حضرت نعل الهی عطف عنان بارض اقدس فرمودند آن جماعت تملواری
 معهودا بارض اقدس در ده سکنی داده متعهد شدند که جمیع از جوانان
 سپاهی ایل مزبور را در سفر هرات حاضر سازند و چون نهی که مذکور شد
 حضرت شاه طهماسب در حدود سلطنت و شهر یاری فاطمه سلطان بیکم
 خواهر قدسیه خود را تا نزد همین پیشوایان و لاج عناصر اجرام و همین فرزندان
 مادر بیالی و ایام شاهزاده اعظم رضا قلی میرزا ساخته بود درینوقت که کوبه
 کوبه مقدس به بریت المشرق ارض اقدس تحویل نموده ارقام مطاعنه فرستاد

که تمامی امار و حکام و سران جنود نصرت فرجام و عظمای حشام انجم حشام در
 بزم ارم نظم سور و محفل جشن و سرور حاضر گردید پس کار گذاران بدلیل طراز
 و نگارندگان صنایع پرداز در مقام فرمان پذیری دست و بازو سه
 هنروری یازیده در اندک روزی عمارت چارباغ را نمونه نیست بهشت
 و باغین بندی و طرح چرخان رشک مینوشتند ساختند و در روز جمعه
 دهم شهر رجب المرجب یعنی که قبه اخضر در آراستگی رشک چتر طراوس بود
 و بسیط غبار در فرج بخشش جلالت افزای جمله عروس آفتاب خداوندیت
 بود و قمر که خدای خانه و سر نه هر اسر و دسرای چنگ و چنانه مجلس
 طوی با هزاران فروزین ترتیب یافته و هزار دست خلعت مکران پیکار
 در آن روز کسب کردگان سپاه و امیران بارگاه و بنده گان در بار و حاکمان
 جان سپار از جامه خانه نوازش عنایت گشته بر دوش هر یک مانند کوه
 آراسته خلایق خدائی سنگین لبان شایخ گل حله پوشان ثواب بونه دار رنگین
 گردید ساکنان عرصه خاک بساط نشاط آراستند و شوق چشمان
 افلاک پای کوب سرور برقص برخاستند و تا یک هفته برین هیچ میامس
 جشن و چرخان و آفرین بندی و دل های عمومی خالایق ایام و گوناگون
 لذت اندوز انواع کامیابی و خورسندی گشته این هفته را بهر مفت شاد
 ایام و گلگونی جمال شهر و اعوام ساختند و در شب جمعه هر هفت ماه فرمودن
 سعیدین و اتصال سیرترین اقع شده آن عمارت و نشین از پر تو وجود
 مسعود آن دو اختر برج سعادت شکایت الشرف آفتاب گردید و

بعد از انجام کار طوی بر سیم سیر و نشکار بجای نسیب بیور دو کلات که مسکن صلی
 آنجا نسیب بود و توجه فرمودند و بجناب مرحمت گشتن فوق آمال سکته آن دیار که
 حسرت کشیدیدار فایض الانوار بودند کشتند و چون ترکمانیه بخوارزم اکثر اوقات
 آمده در طرین که منتهای معجوه سرحدات بیور دست یورت اختیار و یو آبی
 نسا و درون و ابیور و اطاله دست لطاول و اضرار میکرد اگر چه ظمیر الدوله
 ابراهیم خان بموجب حکم والا با جمیع منت موفور در ناحیه درون متوقف و
 به تنبیه آنظایفه مامور بود اما چون غرم بلند و همت آسمان پیچید آنجا نسیب
 هرگز توقف امداد کسی نداشت و کار را با میسر برادر و چاکر نگذاشته بسزا
 ظمیر الدوله را به ابیور و احضار و در سیم شمشیر شعبان با فوجی از فدیایان
 جان نثار ایلغار و چهل پنج فرسخ را در سر و فرطی کرده در محال تر سخن طرین
 بدست رفت آن گروه رسیده در جبال لیشان عرض شمشیر و نسا و عورتان ایشان
 اسیر گشته نسیب اموال اسیر و احراق یورت و مساکن آنظایفه بر وجه اکمل
 بعمل آمده و ابراهیم خان نیز از بها مامور به تنبیه ترکمانیه نگذاشته خس
 کشته آنظایفه سرکش ابدستاری سعی و لیران کردن و از کوشمال کامل
 بخشیده روی توجه بجای نسیب رض اقدس نهاد و سابقا صورت گلانش یافت
 که حسین خلیج در حین توجه بر ایات منصوره بجانب آذربایجان افاغنه هرات را
 که باین دولت والا عهد بندگی بسته بودند تحریض بمخالفت کرده سال
 بجناب نسا دمی بود و در نیو قمت کوخبر غریبت موکب بهاون بجای نسیب
 رعسب افکن ایامی و در و زرد یکس کردید و الفقار زمان کس نیز حسین فرستاد

بمقادیر الغریف یکتا شربت یکل حشیش از دستدار و مشا را لیه نیز با
 گرونی انبوه لغز امانت ابدال وارد اسفرار شد که شاید بسیاری یکدیگر از
 دم تیغ تیمور طالع فولاد پیکرند یو جهان پرور که جوهر آنرا الحیدر یزد قیام
 با کس تشدید بید از آن پیدا و تصور کشش در عالم و هم چاک انگیز قلوب
 اعداست زحمت برادی بخاست کشیده بخاشاک راه بسیماب و بشاخص
 گذر بر آفتاب بنزد بعد از ورود با سفر از پیشان اتفاق از طرفین صورت
 استخوان نیافته حسین استخوان ساری خود را ذریعه اعتدال ساخته سر نیز
 استخوان آتشی مشهور است عای زحمت اولاد و نسلان محمود نگاشته
 کلک نیاز مندی ساخته مصحوب ملاز عفران معتد خود و اسحق سلطان
 ناصر می حاکم سابق نیز در کار جمعه آزاد کرد های عفو خود ایزد بود و سال
 خدمت الامور مسئول و در حقیقت قبول یافته تمامی اسری او را که ذکور و اناثا
 چهارده نفر بودند تسلیم فرستادگان مزبور کرده و ایشان را بنیل مرجمبول
 کام باز گردانیده حسین نیز و نفر مخد رات سر اوق سلطنت صفویه را که در
 شبستان اسار به حجاب استتار داشت با ملاز عفران و اسحق
 روانه درگاه سپهر و اوق ساخته صرفه در جنگ و صلاح در ملک و درنگ
 ندیده از فراه عازم قندهار گردید با وصف مشاهد که این نوع لطیف قنوت
 که بالیست مادام الحیوة سرازیر بقصد اقامت نه سچید باز فساد باطن ظاهر
 کرده و دست نه از نفر از غلبه را لیه کرده گی سیدال با عانت ابدالی بهرت
 فرستاده حضرت ظل الهی بعد از وصول به نیر معتمدی تعیین کرده آن فر

اختر برج عفاف را از جهان عرض او با خواجه سراداغ از به صفهان فرستاده و بجزم سرای شاهی رسانیدند ۲

رایت افزاری قلم نجسته رقم در مضار و قایع تنگور نیل
مطابق سال نبر او صد و چهل و سه و توجیه موکب نصرت
آیات بجانب هرات صادرات آن اوقات

رو چهارشنبه یازدهم ماه فرخنده فرجام صیام سال مذکور زیر عظم که بغیرم
تسخیر شهر بند حمل رایت اعتلا فرشته سفر کشان شهرستان بر بیع را که
از بیج سیاق دی در سرای جویبار و دیای باغ و گلزار قشلاق داشتند
ایلیا عین در رسید و فرانشان با فروشان نامیه اطرافت چین و مضای
نامون را از جوش لاله دریای بکسر ارمای رنگین خیم گلگون برآر استند
دلاوران صنوبر و او یاقیه شمشاد و عرعر با ساز و برگ تمام بمسک خدیو
بهار در آمدند و افواج فاخته و قمری طوق بندگی خاقان بیج را بگردن
گرفتند گاش از روی خلافت پیکان بر یک بستند کرده سبزه دشت به خنجر گرفت
و سپر که سپهر شمشیر داشت چشمه ساز موج زره در بر و درخت از شکوفه
کلاه خود بر سر کرد و نور و زویر و زینت بخون بدال ملک دی آورده بنوار می بهشت
راه فتنه بر لیا اگر آن رستان بستم هجوم سپاه شکوفه و از بار شاخ
سرکشان شاخسار را شکست بر خم خسرانی ترتیب یافته قامت دلبران

آراسته خلع زرتاری گوناگون جیب دامن آمال نشان از زر سرخ و
 سفید لال مال و مشحون گشته بعد از انقضای جشن سرور در یک شنبه بایزدهم
 آن شهر سعادت فرجام بافریدونی و کوکبه کیکاوسی از ارض مقدس بعض
 انتساب بمنزل طرق نصب فیام زرین قبا بکرده دلیران که چند روزه از
 خونخواری دشمن چون دمان روزه دار لب فرو بسته بودند آن روز را عید
 خویش دانسته از لذت خون آشامی کام جستند و بهادری که شنبه خون خصم
 نیز ختم و بخوردن مال غنیمت گرسنه چشم بودند شمشیر کج را برستی برال شوال شکا
 مهر روزه از گنجینه دمان زرم شکستند بعد از وصول موکب ظفر فرجام بمنزل بوجکان
 من محال جام بنه و آشوق را در آن مکان گذاشته موافق آداب سپاه گری و ربه
 زرم گشتی تعیین چرخچی و قزول و ترتیب تیم بر اول و تسویه منقلای و لشکر
 محشر را شنبه قول مقرر کرد و برای هر قول ساقه و سول طرح و کمین از نیرنگ گذار
 راجح قرین و تفنگچیان میرج آتین تو بجان دزنبورک جدا گانه تعیین با دوشه
 روزه از راه رباط تومان آغار نورد وادی کین شدند و فوجی از مقدمه بحش
 و گروهی از لشکر چو شطیش از رباط مزبور چپا دل بحال شنیدش و شکیان و
 غوریان انداخته تمامی آن محال معجزه نمیب یغا و رسیده و قلعه جانی که در راه
 واقع بود بمحض حرکت مفتاح اراده دلیران مفتوح و مقدمه ظفر و فتوح کشت
 و در چهارم شوال مکان موسوم بنقره سه فرسخی بهرات مقرر و تین تمان زرین
 کرو آهین خایان فولاد پیکر کردید و دیده خصم دوز و در چهار آئینه یک تانزان
 ستیوه جوارش شش جبهه روی مرکب امعانه دیده و بعد از سه روز با فوجی از جنگجویان

نصرت طراز و فتنه جوان کینه پرداز در حوالی شهر ایستاد و از در زم سار گشت
 ذوالفقار نیز بر می اظهار جوهر جلالت از غلات بر آمده آن روز در آن شهر
 نشان با وسعت حوصله تا عصر تنگت یکدست با غلات شهر را از غلات باغی بهرگاه
 سار عصر جنگ گشت حوالی شاه که طرفین دست از حریف باز نداشتند و ضرب
 کشیده برگشتند سید آل غلبه با جمع کثیر از سوار و پیاده بهر شمشیر و نیزه
 را که بار دوی همایون پیوسته بود جدا و مقتصد و سنان از میان آن چون
 سایه دنباله رو شک خفا اثر کرد و دید چو شمشیر خورشید را از پرده داری ظلمت سیل
 و نهان گم کرد شک و خیل دیده شش سالی بسته گشته و چینی که بسیار چنان همیب
 توپان چنان کیدان همیب دست از ضبط ضحوف و ظلم و زنجیر تیب باز داشتند
 اکثری در منازل خویش استراحت و مسکن گزیند و جمعی هنوز در خانه نین بود
 که آن گروه دفعه در کنار در و بعد از تنگت و تنگت حلقه کوب در جنگ شدند
 از اتفاقا فاست بر جی بر سر نهان حکم و الا احداست یافته بود آنچنان سبب بعد از وصول
 بهار دوی سپهر کو کینه با سطوت بهرامی و صولت ضرغامی برای تفرج
 از اردویر آن برج بلند اساس بر آمده بوجوه و صلابت نمود آنرا نمونه برج
 است ساخته بود و مقدار آن افراخته نیز از میان بهر باقیلهای سوزان
 مانند خیل نجوم از رود که نشان ظاهر شده چشمه از ایشان اما طبع برج کرد
 آغاز خیره گی کردند خیر و شیریل که بهر شیر فاکت و بهر برج میهر از هوا بشناسی شد
 با پشت نظر از غلامان لنگی که در آن زمان در وقت خدمت حاضر بودند
 بملاحظه بر و اخته از بوار قی و تنگت آن برج خاکی را برج آتش منقلب

ساختند و لیران خصم افکن بہادران قلب شکن نیز از مدسکہ ظفر اثر پیادہ
 دست ایشان پیران تیرہ روزان در آویختن و از جوی تیج آباد آب بر آتش آن
 فتنہ رنجیتہ جمعی از ایشان را از منزل ہستی دور ساختند روز دیگر طرین
 مستعد قتال و مہمای جدال گشتہ را بہت ظفر با شوکت و قوت بجانب سخت
 قی برافراخت و غرنوئی و کوس لولہ و خر و ش در خم چرخ انبوسان داخت سوار
 و پیادہ افغان مسابقت جستہ برای ساز جنگ نامند بر و ہم در نشیب فراز
 کوہ تخت شمر قرار گرفتند انجناب با گروہی از فنگچیان کیوان شکوہ متوجہ سرکوہ
 گشتہ جنگ در پیوستند بعد از آنکہ از آب خوشگوار خون اعدا اطفا نایرہ حرارت
 و تسکین شمر شرارست شد جانبین آنکس مراجعت کردند و نوشت و دیگر کہ ہوا
 صاف و آئینہ خورشید شفاف بود و طرفین غم مصاف کردند چرخ آشوب
 طالب بہ فتنہ انگیزی سبقت کردند گشتہ طرح شمر نشان نگاہ ابر با پستی
 بغیرین آمد و رکوس حسرت و کوفت و برقی بہ آتش از فوری نابہ شرارت
 از جا حبستہ آسمان گلولہ انگیزہ فرو ریخت باران آغاز تیر باران نمودہ سہام
 مقصود و لیران بر نشان سیاد جانبین تر آمدہ نشخہ کام مقبر و مقام خود پیش باز
 گشتند بعد از چند روز افاغمتہ و ذوالفقار کہ ہمیشہ سب خود سری در زیر پا
 و توسن جلالت را با دیما داشتند خود را در تنگنای زربوئی دیدند و نزدیک
 شد کہ جامہ جان بر تن درند عمدہ پیمان را مگو کہ با میان ساختہ ہمہ کردند کہ
 تار مق در بدن دارند بکشتن و کوشش پروانہ در روز دیگر کہ شام سپہ
 درون ریح و سنان ثواب کوکب را از زنگ خطہ منجلی دست از تیغ خود کشید

را بنجا کشید صیقل زد و الفقار نظر بهمد و شیشه با کرده افغان یک دل و
 یک حجت بهیات مجموعی بیرون آمده که قلعۀ ساقلمان را که نزدیک محسب
 خضر نشان بود تصرف و در آن مکان توقف کرده هر روزه از انجا هند گام
 آرامی جبال نشوند ازین طرف نیز خدیو کشور سرور باقر فیروزی صفت کراتی
 عرصه دلاوری گشته اولاً تفنگچیان پیاده از دو جانب برابر یکدیگر رانند
 بر زمین و بهیل و جلا و دست شیر خیزن زدند تا ساعه ابر بلا قطره ریز و برق
 اجل صاعقه انگیز بود و پیچ یک از دلاوران از زخمهای پهلو تشنگان گلوله و
 تیر پهلو تنی نمیکردند تا آنکه تنباید آبی پایی ثبات دشمن از پیش بدرست
 پس شست و مفاد کرده سیئه فم الجمع و یو لوت الدیس بظهور
 پیوست آنگاه یک تار از آن عرصه و غا جلاور نیز بر قلب آن طایفه دعا حمله در گشته
 جمعی کثیر از افغان عرصه سیف و سنان و بقیه هنوز طریق فرار و خذلان
 گشته تو بخانه و نقار خانه ایشان بدست آمد و در و در آن مکان نصرت
 اندوز مقرر گردید و در گشته هر روزه دلیران نبودید و عذکم الله مغانی کثیره
 تا اخذ و نهما و به محوای لهم و ما یشتاقون فیهما و لکننا تمیزیک
 با دپمای غریمت را بچپاول و اطراف تیر تک ساخته و بیست سیصد هزار
 گوسفند سوای سایر اموال بجهت کتساب در آورند و آن جماعت هر روزه
 از قلعه برآمده پشت بحصار آغاز زرم سازی کرده از جانب دلاوران همگین
 بخندنگ جانسوز و لتوازی و نبوک سنان سرفزاری می یافتند و زوری
 نمی گذشت که نیزه خطی دلیران چون خطوط اشعه مهتر تابان سری از پیشگاه

فلک جا نمیکند رانید و شبی نمی شد که صولت بهادران مانند حامل اسلحه
 یا دست و پنجه پر خون سرکش می نظر نمی رسانید از جمله وقایع ایام
 توقفت اینکه اندایر خان که سابقا از ارض مقدس روانه مار و چاقی شده
 بود در منزل مزبور جمعیت از او یاقیمه یا دغیبسی و مار و چاقی فرستاد و رده
 بار دوی بهایون پیوست و همچنین محمد سلطان مروی از منزل مذکور
 هزار نفر که خوشنوار تاخت توابع فراه مأمور گشته بعد از ورود اینجا با مصطفی
 نام ابدالی حاکم تلعه جاش جنگ کرده حاکم مزبور را جمعی از افغانه مقتول
 و سر او را با گرفتاران انفا و حضور الا و قلعه جات جاش که در آنجور تضرع
 در آورده چون همت گیتی کشنا مقصود آن بود که اطراف اربعه هرات محصور
 جنود منصور شود در بیست و ششم شوال ده هزار نفر از سپاه نصرت مشربین
 بسرکردگی کار آکمان زرم دیده با تو بخانه در باب سپهداری بخار است سنگ
 نقره مأمور ساخته چون آب هریر و وطینان داشت از سمت زند جان و
 کبوتر خان که گذرگاهش نسبت بسایر جاها بهتر بود عازم پل لالان گشتند
 و هنگام ظهر که محل موسوم بده نو محل نزول و دوی نصرت نشان گردید گرد
 افواج قاهره از چند میل راه سر مه کشیده افغان کشته تصویر چپاوان
 لشکر ظاهر اثر کرده دلیرانه از قلعه برآمده به پشتیمانی فریاد بست و فریاد
 که حصن غامر بود آما ده جنگ شدند حضرت ظل الهی که مشتاق چنین دوی
 بودند فی الفور سرب ابدیع و مغفر لطف الهی آراست بر مرکب کردند و در آن
 سوار و مہیای کار را کشته تفکیکچان پیاده و تو بخانه را با قول بهایون پیش

بمقابله افغان فرستادند که آن طایفه را مشغول جنگ سازند و حضرت
 با فوجی از دلاوران اثر در درو بهادران غصنفور که بضر یکد آفرین جز را در
 پیکر و بابر ق سیف و سنان خرمین عمر خشک تر اوده خاکستری ساختند
 پشت سرانگوه در آمده باین تالعه و ایشان فاصل و بسطوت مایل
 گر نیز احوال شدند از یک جانب دمان آتشبار توپ تفنگ از دم تفسیده
 زبانه قاصدکها عصا عرقیه تا آخر قاصدک وقت مشتعل ساختند از
 یک سمت رخ و سنان زبان طعن دراز کرده بخواب هل و تجز و کلا
 بصا کنته تعصم کون بنوا سازی پرداخت اطایفه چون تیر
 خدای یگانه از و طرف خود را دو چار سر بجه بلا و گرفتار شدند عیان دیدند گنگ
 فرار کرده شیر شکاران که آن زمان از تعاقب افغان قلاده منع در گردن
 داشتند با شاره و الا سراز سلسله خود داری کشیده از و طرف جنگ
 و چنگال دلیری یازیده بکشتن و بستن شکستن پرداختند جمعی از افاغنه را
 از دم شمشیر تشبهارا بزرگد شمشیر بگردن رسید و فوجی را در هر پای عمیق
 آب بگردن رسیده از سر گذشتند نیز از نفر متجاوز با جمعی از رؤسا در
 خاک و آب سر بیا و فنا دادند و علم و قاره خانه ایشان بدست آمد پس
 خدیو فلک جناب مظفر و کامیاب بجانب منزل عثمان تاب گشته سب
 سلاح مقتولین بدیران و قلعه بستنی گرفتار ان را بیا کنت نیران عطا فرمود
 و از حسن اتفاقات اینکه جمعی از قشون بیارت از سمت معسکه نقره
 بهما بطله متفرقه در ان طرف رو و خانه بقر اولی اقدام داشتند از میجان کرد

کہ بر فلک نیز کرد میر سپید تنباط و فرار انطا لیفہ کرد و از صفحہ دشت سر نوشت
 کار آن فرقه تیر روز گار کہ کلک قضا بخط عجار نوشتہ بود در یافتہ بگفتن
 سر راہ ایشان از سری رود گذشتند و بہ آہنگ رود جنگ جنک ساز و تاپای
 حصار ہرات بدلول آقا کہ من اهل القری ان یاتہم یاتہم یا سائیا تا
 مخالفت نوازی آغاز کردہ بمضرب ضرب شمشیر زخمہ زن چار تار پیکر غصہ
 ایشان کشتند روز دیگر کہ خسرو فیروز جنگ خورشید خاوری باکو کہ نیک اختر
 آہنگ سر بل نقطہ است این رود نیل نام کرد عازم بل بالان گشتہ و چاشت گاہ
 بقریہ ناگمان کہ در کنار پل واقع بود نصب خیام اقامت کردہ بحکم داور سراپا خرم
 بر جہای متین بر اطراف اردوی ظفر قرین سر بسپہر برین شہودہ ہر یک از
 سران و سرداران لشکر در سمت خود خندق و مورچہ بل ترتیب دادہ جہان نوی
 در عرصہ خاک بنیاد نہادند و بفاصلہ دہ یوم کہ ہشتم ذیقعدہ باشند دلاور خان
 تاجمینی کہ بجا کومت و بہ و ستا قلان و غور و ساخر سر بلندی دشت با ستہ ہزار
 نفر از تاجمینی و او بیاقیہ وارد معکر فیروزی اثر دلاور خانات خدیو بندہ پرورد
 بہرہ ور گشتہ از غریب امور انیک در ہان ایام روزی خدیو کا مگار طرہ عصر
 از سواری مراجعت کردہ بود و در میان خیمہ ہمالیون اسلحہ از خود کندہ بچرم
 تفرج جانب شہر بکوشاک بلندی کہ بحکم والا بنا شدہ بود و برآمد جہان دم
 تو بچیان افغان خیمہ مبارک را بہ نظر آورده توبی انداختند کہ گلولہ آن سقف
 چادر را شکافتہ در جائے کہ مسند والا انداختہ می شد در کنار فرش نیزین آمدہ
 یک ذرع بیشتر بجاک نشست ہما گذشتن این نوع خطر کہ از قالیج عجیب بود

جز سپه ارسى حفظ را بانی وقوت اقبال حضرت صاحبقرانی محلی نمی دارد
و چون بنحو که رقم ده کلک بیان شد سمت غربی هرات که عیار است از
منزل نقره باشد مقرر دلیران آهن خا و جانب جنوب شهر که سرپل مالان
باشد مضرب خیام فلک فرس باشد و طرف شرقی شهر خالی بود و استاد در
چهارم ذیقعه فوجی از لشکر نظر اثر اباتو بجانه و تدارکات شایان مأمور
ساختند که از آب هریر و دعیور و در محاذات متلعه کرخ در جانب شرقی
شهر لوی توقف افراخته راه عیور و مرور برافراخته مسند و دسانند در روز
که مامورین عازم سمت شرقی بودند حضرت ظل الهی از مستقر جلال عساکر
سمت غربی از سنکر نقره متوجه شهر گشتند تا انظار ایفیه سمت شرقی نتوانند
پرداخت و مامورین از روی اطمینان خاطر در مکان مقرر مقام و مقرر و بیج
و سکر برای خود توانست ساخت مع هذا سیدال باجمعه از افراخته علی
و ابدالی از در جلادت در آمده سر راه برالینان گرفت جنگ و پیوست
دلیران میمنه و میسر کرد کان قلب طرح با قدام توکل بهدافعه اقدام کرده
انظار ایفیه را شکست فاحش اوده سر و زنده بسیاری بدست آوردند
و بعد از چند روز چون محل توقف اردوی شرقی از متلعه دور بود به سمت
والا بتغیر آن مکان تعلق یافتند شب یکشنبه دوازدهم ذیحجه باجمعه از خواص
تخریت آن سمت کرده روز دیگر بهنگام صبح که لشکر بنجوم از معسک فلک غزم
کورج و سلطان زرین کلاه همراهی است کیتی نو و از سنکر شرقی آغاز نمود
و خروج کرد و اردوی همایون را از اینجا حرکت داده متوجه قریه اردو خان

یکت فرسخی شهر گشتند و فاعنه بی باک باز مانند خاشاک که سر راه بر آتش تابناک
 بگیرد و خود در کیه دیهات مجموعی از باب ممانعت در آمده بیکه تازان طسرح
 بحکم والا برایشان ناخته تا کوچه بند شهر تعاقب نموده جمعه را هلاک و جمعه از
 روسای نامی را اسیر مخم فترک ساخته و شتر و دو آب بسیار بدست آوردند
 و لشکر نصرت اصیبه بضا بطه و ترتیب در کمال آرایش در میاب با غنیمت کسب
 آمده قریه اردو خان را متروک و انجناب عطف عثمان مستقر ظفر کردند و دیگر
 از وقایع متنوعه آن ایام اینکه در شانزدهم ذیحجه سده هزار نفر از دلاوران نصرت
 نشان بناخت میمینه و حیچکتوی من اعمال بلخ روانه و مامورین بموجب فرمان
 آن نواحی را غارت و جمعی از اشترار اوزر بکریه اگر در آن سمت مظهر آثار شرارت
 بودند عرضه تیغ نیز ساخته با اسیر موزور و غنائیم تا محصور و از معرکه منصور
 گشته سرگردگان پیرایه پوش خلایع خورشید شعاع و بهر دیاب انواع
 احسان و اصطناع شدند و هم در آن آوان محمد مومن بیگ مردی که سابقا
 اندر بارکردن مدار بحکم هالیون نزد عجمه الله خان حاکم بلوچستان رفته بود
 که او را از آن طرف بر سر قندار بسیار و مراجعت و خبر گشته شدن عبد الله
 خان را بعرض والا رسانید تمییز این مقال که عجمه الله خان بعد از
 وصول خطاب مستطاب خدیوثر تاجاب بدعوت لانی عجمه الله انانی
 ال کتیب لیب آداب کشوده آنرا تاج تارک مباحات ساخته بند کرد
 سفر قندار پرداخت و در ظلال آخمال فیما بین او و خدا یار خان حاکم سند
 مجاوله واقع شده در آغاز شتمتعال نوایر حرب گلوله بر سر عبد الله خان حوره

از پای درآمد بلوچیه چون دیدند که بر سر سردارشان این قضیه آمد و
از معرکه حربه بر تافته امیر محبت و امیر امتیاز ولدان عبداللہ خان عرفیہ مشعر
بر شوق این واقعه نوشته معجوب بنی عم خود بر فاقه مومن بیگ فرستاده از
موقف اعلیٰ نیز فرمان ایالت بلوچستان با اسم امیر محبت که ولد اکبر عبداللہ خان
بود اصدار و مشار الیه و هر یک از اولاد عبداللہ خان را بار سال حلاج و انوائف
و نفقات بیشتر را میدوار ساختند +

در بیان مقدمات فراهم و کیفیت محصورى آن

بنحوی که سابقاً یمنی آن شد محمد سلطان مروی که از سنکفره بتاخت توابع فراهم
ماور گشته بود بعد از قتل مصطفی و ضبط قلعه خاش و کده در هانجا توقفت در
ثانی الحال امام ویردی بیگ ساریو لیلونایب کرمان با حاکم سیستان و قشون
کرمان و سیستان با اتفاق محمد سلطان بمحاصره و تسخیر واده ماور و مقدر
شد که ظہیر الدلہ ابراہیم خان با قشون سرحدات خراسان از وادی طیس کیلی
عازم فراهم گشته بعد از ورود او تمامی سرکرگان حسب الصلح او بتقدیم انجمن
اقدام نمایند و در حین آمدن امام ویردی بیگ جمعی از قشون او بموجب اشارت
اقدس بتاخت کرشک و بست من اعمال قندار معین گشته ماورین پستلعه
بست مستولی شده اہل قلعہ را قتل و غارت کردند و مقلان آن جمعی از
افغانہ غلیہ از جانب حسین خان بسرکردگی بار و خان نام بابی که در ایام سیلا
افغان حاکم بود و بنیدر بود و بعد از قتل بر نحو بسته بمید نشین شکاران گشتند و ماورین

با اسیر و غنیمت و افر بر گشته با امام ویردی بیگ ملحق و در کاخ سنکر کرده بنیاد
 نواحی فراه پرداختند اما مقارن ورود ابراهیم خان بحد و طیس خبر تفتاح
 ترکمانیه کوکلان از سفر خیر اثر بمسابع علیه رسیده ابراهیم خان برفق فزان آمده
 خود را موقوف و عنان بفرق منبیه ایشان معطوف ساخت و توضیح
 این مقال نیکی چون در حین توقف موبک همایون در ارض فیض بنویان
 بیکیان کوکلان متعدد دادن جمعی ملازم گشته بودند درین آوان ملازمان
 مزبور را بنحو تعهد سرانجام در روانه ساخته بعد از ورود بحد و دستفرازان
 انتشار خبر و حش آن طایفه ایقاد ناکره شرارت و دواب اسباب رعایا
 آن محل را غارت کرده عنان بر تافتند بنا بر وصول انجیر ابراهیم خان بمحافظ
 مامور و فوجی دیگر از لشکر نصرت اثر لیسر کردگی اسماعیل سلطان خرمیه و علی
 قلی بیگ سار یولیلو با عانت امام ویردی بیگ مامور گشته فرمان والا
 بفرستادن پیوست که امام ویردی بیگ تا وژ و دسر دکان سبک عنانی
 نکرده جاو جلا دت از جانب قلعه کشیده دارد و امام ویردی بیگ برخلاف
 حکم والا انتظار ورود دسر دکان نمکشید و برای اظهار جلالت و رشادت
 برخلاف حکم والا در بیست هشتم ذیحجه نمبر از مکان سابق پیش برده و فراه
 که فاصله فراه یک فرسخ و نیم فرامسافت دارد سنکر کرده نزول در درون
 ورود ایشان بنکرده نو علم دان برادر ذالفقار خان ابدالی که در سر راه
 می بود با فغانه فراه در حوالی شبلی کوه و فراه رود سر راه بر ایشان گرفته
 محمد سلطان بایسر کرده تفنگچیان کرمانی مقتول شدند و فغانه جبری گشته

روز دوم و سیوم نیز همین معامله پیش آورده روز سیوم در اثباتی گیر و دار
 سرکردگان جدید و عساکری که از معسکرهای یون مامور شده بودند بوقت جنگ
 رسیده دست قضا پنجه تاب طاقت و توان آنکس که کشته بقیه آن طایفه
 بجانب فراه فرار کردند و امام ویردی بیگ بسبب این خود سری که سکر را بغیر
 داده بسو و خرم او و دو سر کرده به قتل رسیدند از نیابت کرمان و سرکردگی
 لشکر مغرول و باقی سرکردگان و دلاوران در ازای این تسخیر بغایات
 و نوازشات مشمول گشتند و بعد از ورود و موکب لایمترل ناگهان که رؤسا
 او یاقیه سعادت یاب تلقیم در بار سپهر بنیان شدند ایشان را بسرکردگی
 اسمعیل خان ولد ابراهیم خان استاجلو با فوجی از افواج قاهره مامور
 بمحاصره اسفراز و بفاصله چند روز جمعی را بسرکردگی سردار سلطان قراچورلو
 بغرم دستبرد وانه ولایت مرز پوره ساخته مامورین شب اخل قتل
 خیران و در کمین کین ششم هنگام سفیده صبح جهان افزون معدودی
 جلوه گرمیدان ظهور و بروز گشته افغانه قلعه نیز بسواد آن جمع قلیل چشم نجات
 سیاه کرده بیدیا کانه از قلعه سپ جلالت برای بختند نرم جویان بهرام کین
 از کمین کین در آمده و تیغ در ایشان نهاده سرورنده بسید و دواب
 و اغنام بیشمار بدست آوردند و یکشنبه هفتم هم محرم ۱۲۶۰ از افغانه
 باز و الفکار خان تجرید معاهده کردند که تا مقی از ایشان باقی است
 در کشتن کوشش کوشند پس در وپ قلعه امانند چشم بصیرت خود بسته
 با جمعیت تمام از آب هر رود عبود و باقر اولان آغاز شورش و کردند حضرت ظلای

از دوازده منطرى كه براى تماشاي فضاي شهردشت ترتيب يافته بود و بعد از
 هر روز مشغول نظاره بودند كه بدیده يادى ديده ادراك فهم اين محاسنه كرده
 قبل از آنكه فرادلان خبر رسانند بر مركب قبال سوار و با افواج خود بخوار عازم
 كانزار گشته فوجى را از جانب شرقى بر سر ايشان تعيين و خود با جمعه از پيش روى
 انظار اليه سبب انداخته سر و زنده موفور از ايشان بدست آمده و تتمه از
 فوطا اضطراب خود را با آب زده جمعه نامه زندگى را در آب شستند و ذوالفقار
 نيز در رودخانه از سبب طليده تبر دستى طالع بدر رفت اما سبب سواري او
 بازين و يراق بدست آمد چون نمك زياده بر ساير مكوالات در قلعته هرات
 ناياب شده بود و در ظلمت شب فوجى از ان طائفه نمك شناس بر آني تحليل
 نمك بسمت كنج رفته بكم والا فوجى به بنسبه انظار اليه نمك گيرد اخته شمشير بر سر
 آنگون تلخي شور از جان شيرين ايشان براى بخت هر روزه دست قضا
 برين پنج از پريزن چرخ شور چشم نمك بر چشم آن گروه مى بخت تا
 اينكه زمان محاصره چهار ماه امتداد يافت سيد آل كه از جانب حسين غلج
 با فوجى معاونت ابدالى آمده بود چون اكثر شكرايش در محاربات عرض
 تنج فنا و بقيه از فقدان قوت گرفتار پنج و عنا شدند و لشكر او شب غره صفر
 جويامى مغرور از شهر برآمده سپه سردارى گزيه كرد و چون افغانه پاى بخت
 شست اسباب شكست را درست ديد چندان غر از رؤساي ابدالى
 را ترسانه بار خان كه در خدمت خدواقليم بميشالى بود روان كرده بتوسط شفا
 اوستدعى بنامى كار هرات و محمد داوود خانوارى جمعه از رؤساي ابدالى

گشتند هر چند که غمهای بلند پر از همت آنجناب جز در تلخه قاف تسخیر
آن ملک پذیرشین نمیکرفت اما به صلاح وقت و استمرار کار آنطایفه
بحسب ظاهر از در سخت گیری و اباد نیامدند بعد از مراجعت فرستادگان
ایشان چون ابراهیم خان نیز در همان روز از اردوی هالیون روانه فراره
کردید مظهرتون افغانه آن شد که حسین علی باعانت ایشان می آید که
باعث رفتن ابراهیم خان شد لهذا از قول خود نکول کرده پیغام دادند که
افغانه برای تحقیق این خبر کس روانه فراده اند بعد از وصول خبر مقتضای
وقت عمل خواهد شد و این حرکت مروضه جنابان ناله غضب کشته فرمان
والاحد دریافت که مقاطعه این امر حواله به شمشیر تیرست من بعد
افغانه اند آمدن ممنوع بوده در مخالفت قلعہ داری کوشند روز دیگر که
هندوی تیره روی شب از انجم و کوب سنگ فتنه را از دامن فرورخت و
آفتاب زرد کوش بعد از تیغ کشیدن بر دامن چرخ نیلی آویخت از
پنج دروازه هرات از هر دروازه چند نفر از سرکرگان ابدالی وارد روی معلی متعهد
انجام مقرر مستعدی صدور منشوران و نیازمند تفویض ایالت هرات
به الله یار خان شدند دوباره این تمنای پیرای ایجا گشته الله یار خان
بایالت سر فراز و فرمان هالیون را زینب فرق افتخار و امتیاز ساخت و
سرکردگان در مذهب هم با هم مزبور و آن هرات شده بعد از سه روز الله یار خان
باسی صد نفر از عظمای پنج دروازه و رؤسای صاحب نام و آوازه وارد
اردوی ظفر پور و پیشکشهای لایق معروض پیشگاه نظر ساخت و بر

طبق عرض آن جماعت مقرر شد که ذوالفقار خان با احمد خان برادرش
مرخص بوده و روانه فراه شده اقامت گزین را ویداعتهال باشد
اللهیار خان نیز با سرکردگان رخصت انصاف بقلعہ یافت عصر روز دیگر
افاغنه قلعہ بانی خان افغان را فرستاد و عرض کردند که چهل هزار نفر غلجہ
بمدد ابدالی فراه می آید از موقوف فرمان مرخص باشند که اولاً بتنبیہ غلجہ پیر وازند
چون انجیر دروغ و سخن واهی عاری از فروع یادی از لاف و حیل وری

میداد سپیام دادند که به سه	آن دولتی که میطلبیدیم سالها
پرسید راه خانه و خود بر در آمده	غلجہ و ابدالی هر دو با یکدیگر ارتباط

صوری معنوی دارند اولاً با هم اتفاق کرده با سپاه نصرت پناه در محکمین
خود آزمائی نمایند آنوقت در مجاوله بر روی هم کشایند پس مقرر شد که اگر
باز مستعد چپاول گشته نهال نیزه و سنان را که در آن چند روز بانتظار رجوع
سازگار در حدیقه نظیر خشک آب کشنه کام مانده بود از جو بسیار خون خصم میرا
سازند اللهیار خان با سرکردگان از شنیدن این خبر آشفته حال گشته باز روی نیاز
بر ده گاه غدید و دشمن نواز آورده چون عہد انظایفه را مانند سحابستان آفتاب
زمستان اعتباری نبوده عہد الغنی بالبعوض از سرکردگان مأمور بموقوف در
اردوی معلی و اللهیار خان رخصت معاودت یافت و در دوم ربیع الاول
عزایفه از جانب سرکردگان مورین اسفران رسید مبنی بر اینکه ذوالفقار خان
بعد از ورود با سفر از باستبدال که از وقت فراتر آن زمان در آنجا موقوف
داشت افاغنه اسفران را کوچانیده روانه فراه ساخته چون نمعنی از دلایل

واضح نفاق بود یوسف سرکرده باریک بینی را بایک نفر از چاکران در بار
روانہ قلعہ ساختہ بہ اللہ یار خان ولایت سرگردگان تہدیدات وحشت انگیز
و پیغامات دہشت آمیز فرستادند و فرستادگان بازگشتہ خبر رسانیدند
کہ افغانہ باللہ یار خان بطغیان و سرکشی ہندستان گشتہ در مقام قلعہ
کشی می باشند پس عبدالغنی را با جمعی از روسا کہ در معسکر نصرت اثر
بودند بحسب نظر مأمور ساختہ باقی سرگردگان را کہ از تودہ جبل مرکب بودند
مانندہ ادب سیاہ چال فلندہ یک قلم خط بطلان بر اوراق سازگاری
کشیدند و یوسف مزبور چون دوبارہ صداقت و رزیدہ آمدہ بود از حکم
اُفْتُوْا یُوسُفَ اَوْ اطْرَحُوْهُ اَرْضًا مَّصْنُونًا ندہ خصیت دوت یافت

در بیان جنگ باللہ یار خان

چون اللہ یار بسپرداری حصانت حصار و سختی و بی متانت دیوار کار خود را
در نفاق و دوری یک و کرد دست امید خود را از جبل المتین بین دست
پاںد اگر سخت بمرست بر موج و استحکام در بندہ ما پر داختہ رنگ ستغیرہ را بی بختیت
و در سیر ہم بیع الاول فوجی از زر و کوشان نفاق پیشیہ ادر شب سیاہ
بہ سمت قلعہ سفید فرستادہ آن طایفہ از تیغ سیریلان روی خویش را
سرخ یافتند و مجددًا جمعی را بطرف بادغیس و ان کردہ ایشان نیز بارفتہ بسیر بار
آمدند و چون معسی دانکی با جمعی کمال شہادت حوالی چشمہ قرفل تباختہ پادغیس
رفتہ فی الفویا مبر الہا فوجی از بہادران جزا کہ ہر یکہ فی فیض روح خصم ثانی

عزرا ییل بودند عازم محل موسوم بحیریل که معیر چادلان بودند گشته و افغان
 نیزه‌نیات اجتماعی از شعله سیردن آمده پیا دگان ایشان از جانب کوه و
 سواران از پشت دیوار بست تا یک ساعتی شب آغاز جنگ کرده شب
 را بستاره ریز می گولانده روز قیام و لشکر نیازک شعله تفنگ و زنبوک
 سطح زمین را قرینه چرخ نیلی فام ساختند و آن شب اخذ یوفیور روز در
 همان مکان که پناور و وسیع بود بر روز رسانیده صبحگاهان باز الله یار برآمده
 و در رستگاه و شیراز خیره سری دست جلادت کشوده پای تو را فرستاد و
 از ضرب دست یلان سرکوب بلین یافته راه گریز سپرد و در اینجا بعضی رسیده
 که دلاوری که مامور بجای بودند با نظایفه برخورد از شعله تا بناک سیف
 لامع که بر نصرت دلیران برانفست قاطع بسیاری از افغانه سایه نشین دیار
 عدم و باشا دفنا همدم شده اند لهذا عطف عنان مستقر دولت نمودند و
 نیزه یک فعه خاک عرصه سیاه و نشان را لبشانی تیغ و تین تن چون خون
 سیاه و تن نگین مبار دوش زمین را از اجساد کشتگان سنگین کردند یکبار
 الله یار از سمت کبریا در جنب هر پرو و با خورد و بزرگ قلعه نگارای عرصه
 کارزار گشته کوکبه والا با تو بجای بمقابله پرداخت از باغستان صفوت خصم یمنی
 تیر دستی تو بچیان آتشین دم کلهای آتشین دم بدم بر می مید و در لب آب رود
 از دمان زنبورک زبانه آتش بر بانها میرسید تفنگچیان قادر اند در بانها بیج
 شرای جان ز سرخ زخمهای کاری میشمار از خزانه تفنگ یکدیگر می شمرند و
 دلیران یک تار حرمت هستی اعدا را از روزنامه ایام بیکرکت تیغ جان ستان میبردند

هنگام شام که صولت قلع دار سپهر یعنی سورت مهر شکست طرفین عازم جا
 و مقام خویش گشتند و همچنین مکر آن کر سنه چشمان دیار قحطی در راه تحصیل
 آذوقه از خوردن زخم سیف و سنان از جان سیر می گشتند و باد صفت نمیک
 هر طرف از گریبان حصار سر بریده میکردند تیغ مغر شکاف دلیران در نشین
 ایشان سر موی خود داری و نیزه بلند بهادران کوتاهی در دل آزاری نمیکرد
 باز از شدت جوع در دل شبها برآمده برای دانه نخورده پرورین در می
 آویختند و برای مشقت گاه کا و بخرمین که گشتان می بستند سیاداست
 محتاب می بپسیدند و بشوق شیر به تباشیر صبح چشم سفید میکردند و قهقهه
 که از دبان توب بیرون می جست بجان و دل لنگ میکردند و در جوش کول
 نیش تیر و سنان را نوش جان کرده زخمهای کاری میخوردند و روزی پراپا
 و شبی بصیغگان می رسید که سی نیزه و چهل نیزه سر معروض عرض حصه
 نمی شد و اسیر و مال و عینیت زیاد از احصاء خدمت نمی گشت و چون
 کوچ و متعلقان الدیار خان در مار و چاق می بودند جمعی را با حکام بادعیه
 بمحاصره ارک نامور رسانا نمودند ارک را اقصی دکان او را بدست آوردند که

در بیان محاربه سمت کبیران و وقوع فتح نمایان

بتأیید است این دو منان +

در بیست و یکم ربيع الثاني بنازگی جمعی از افغانه را هوای بلند پرازی
 بر سر افتاده سمت کبوتر خان بال پرواز کشاده از حصار افغانه آن شب

مجمع از شاہبازان اوج دشمن شکاری بقراولی آن سمت مامور گشتند و
 طرفین مانند شیشہ و حجر و پنبہ و شرر تلافی یکدیگر شدہ جمعہ از آن کردہ بطور
 عدم و بقیہ بویرانہ حصاری کہ در نزدیکی کبیران بود تخصیص جستہ دلیل آن نیز
 با حاطہ آن مکان پرداختند ہنگام طلوع فجر کہ خضر دزین افسر مہربا پر کاتب
 تیز گام سپہر گذشت قہرمان جہان از سر قہر و کین بادلاوران ظفروت تن
 متوجہ آنجا گشتہ اللہ یار خان نیز از قلعہ برآمدہ فوجی از تفنگچیان کزین بحد
 محصورین تعیین کردہ انطا یفہ ہمہ جادوش بدوش حرب ساز و زرم کون
 باولولہ و خروش و بان مکان گذشتہ دریای لشکر فیوزی اثر کہ محیط آن
 ویرانہ بود نہ تہ یک عصای موسوی اعجاز سرانگشت اشارہ والا بولول
 قافلق البحر قکان کل فوق الطود العظیم کوہ داندنا انطا یفہ
 داخل حصار گشتہ بیاران خود پیوستند پس انجناب سواران خونخوار و دلاوران
 نیزہ گذار را دو دستہ کردہ ہر دستہ را در سر راہ ایشان بیک سمتی و تفنگچیان
 چالاک و زنبور کچیان بیباک را در محاذات اہ بازداشتند افاغنیہ بعد از لحظہ
 درنگ لشت بر لشت وادہ مانند موج از پی یکدیگر روان و مانند سیل کوہسار
 عربدہ کنان بجانب قتلہ متہان گشتہ جیوش بجز خروش تیر نفیای فغشیہ
 من الیہ ما غشیہ اطرا ت ایشان را فراگرفتہ فحوی و حال بیہا الموج
 فکان من المغرقین بطور آو و زنبور جمعی کثیر از افغان عربین بجز ننا گشتہ آب نشان
 یک نیزہ و از سر ایشان گذشت و جمعی ہم بقید اسار گرفتار گشتند و در کمر
 مجلس منیو مثال آراستہ عبد الغنی و باقی سران افغان را کردار روی

فلک شمال میبودند بمحضال قدس بار داده هنوز آفتاب یکس نیزه بلند نگشته
بود که هزار و سیصد نیزه سر بر سر نیزه بلند گردیده سرگردگان مورد عطا
و نوال و روسای افغان سر بر فراش گنجه بخت افغان شدند

در بیان تصرف کردن افغانه قلعه او بهرام

بعد از وقوع این فتح دلاویز در همان روز طرقت شام خبر رسید که افغانه
قلعه او بهرام تصرف کرده اسمعیل خان استاجور که از اسفزار با متوهمان
آنجا شده بود با میرزا ابراهیم کلانتر پیش مست که در آنوقت بجا مست غور
سراغی داشت و در فقای ایشان به قتل رسانیده اند تفصیل
این احوال آنکه چون اکثری فارسی زبانان او به در جزو با افغانه دمساز و در
شهر است بهرام بودند اسمعیل خان باز فقای تحقیق احوال ایشان و تنبیه
آن خیانت که ایشان مامور گشته با علام کلانتر او به دو هزار نفر افغان لبر گردان
شیرم و اشرف سلطان و ایاز نام از بهرام عازم او به و شب در خارج قلعه
کمین کرده صبحگاهان که در بیچ افق بکلید مهر نور مفتوح و دروازه قلعه گشاده
شدند افغانه از کمین گاه بیرون آمده قلعه را تصرف و اسمعیل خان و رفقا
او را بقتل رسانیده چون قلعه شیون بدخیره وافر بود بهار القلعه دار
گذاشتند پس حضرت ظل آبی فوجی را بمحاصره قلعه مژبور تعیین و سیاهین
مقابله واقع گشته شیرم و ایاز با جمعی بقتل رسیدند و نیزه در خلال این احوال
خبر گرفتاری در ویش علی خان هزاره بعرض دلاور رسید و توضیح این مقال آنکه

بعد از ورود موبک اقدس بحدود هرات چون در ولایت علی خان بنابر
 مجاورت با افغانه قندهار از جبهه سنائی درگاه آسمان جاه سرباز زد
 دلاوران قایمی با جمعی از دلاوران خراسان تهنه سپید او را مقرر گشته
 و مأمورین یورش برده متسلط بر آن را که مسکون و بوده تصرف و او را
 دستگیر ساخته بدگاه معلی ارسال و مومی الیه در در و در در در
 دولت سرکه بوسه گاه سرکشان بود و تیغ تیر کردن تسلیم نهاده از باب
 نجالت گردن کشتی پرداختند

در بیان تسخیر هرات انجام کار افغانه آنجا

در اوایل رجب الله یار خان شیخ الاسلام قاضی را با سعادت نامی که
 معتمد علیه آن بود روانه دربار عظمت مدام ساخته تعهد نمود که هرگاه آنجا
 که در تسلط او بود مخصوص پناه منصورند یا کونج او که در اردوی معلی پیش
 مرخص گردند بدون غدر و غدر جبهه سنائی آستان آسمان قدر خواهد
 شد از جانب آنجناب نیز این سؤل پذیرای قبول و سایر مأمور
 بتوقف گشته قویان و دلاور بابت خصصت کوچ الله یار خان و اطلاق
 محضون اولی الامر یافت الله یار بعد از حصول کام و نیل مراد شنبه
 مردی را که نام گذار شده زن خود را بپاک ساخت و باز سپهر پیش می را
 بر سر کشیده لایت مخالفت برافراخت و در چهاردهم ماه مزبور که
 آنجناب با فوجی سمیت کاندزگاه توجیه فرموده بودند از غایت جلیل

و غور را و از نفیر کل یحقیقی عتقی و توفیقاً بگوشتن لیران نجیور رسانیده
 مابین تخت سفرو کارگاه بمعمر که جنگ شتافت جامه عمر بسیاری از افغان
 فتنه جواز جو بیار شمشیر آید از شست و شویافت و حمزه سلطان فخرانی
 و حینی که ایالت هرات به الله یار نقول فیض می شد بر تیره و کالت اعتبار یافته
 باتفاق الله یار بقلعه هرات شتافته و در وازین آستان تافته نشاندند و
 و استکبار الله یار شده بود در اشنای و از گرفتار حقوق عنایات خدیو
 کامگار گشته چون محافظت یک در وازه از جانب اله یار بطایفه فخرانی
 مخصوص بود و متعمد گشت که هرگاه از قتل و انعام شود طایفه مزبور
 در وازه را بر روی گماشتگان این دولت خواهند کشود برای امتحان
 این اوضاع در شب شبانه بیستم چلبان فخرانی که از جمله اعظم افغان و
 چندمی قبل از آن از اله یار روگردان و دخیل دار الامان و ملت ابدنیان
 کشته بود از خدمت اقدس استدعی تقدیم اینجیمت گشته و رانده شد
 السدایر و التست که حمزه در کجاست است از در منع و جدال برآمده اما آن
 اشنای محارب بقتل رسید بعد از طو این واقعه حمزه نیز بکام فخران قهر تیغ
 قصاص بی امان در عقب امان شتافت پس در هر طرفی از اطراف شرقی و
 جنوبی و شمالی هرات نزدیک بقلعه بنازی متسلح بلند اساس بنیاد نهاده
 در هر سکره فوجی از بهادران را به قلعات مزبوره مامور و مقرر فرمودند که
 باشندت محاصره و کار را بر تسلعه گیان تنگ غذای ایشان را منحصر بگلوله
 توپ تفنگ سازند بعد از چند روز که انجماعت دیگر میفری و سوا مقام

اطاعت مغری ندیدند از باب استیذان در آمده مشدعی خصصت السیاح
و عفو زلات و منع دست دراز کردن تلافی مافات ننشده پس در نهم ماه مبارک
صیام که به اشاره ابروی هلال رمضان شمشیر دلیر لب از خون آشنای
فر و لبست و از نقار خانه اقبال و ای نصر من الله و فتحه قریه یکی پسر همت
کردن و فرونشست ندای بخشش و نیره کوش مخالفان کشته بسا چنان
کیوان صلابت برای ضبط دروب و تخلیه قلع تعیین هر کس می از افغان
بهو حباب اقدس ز دروازه سمت خود فوج فوج در آمده لخواهی تو یحیی و آن
میکند آو مغان است او مدخله لایق و الله یجیحون رخت
بخانج قلعه و قوای و نواحی کشیدند اله یارب فقای او که مشمول عطیه
الان شده بودند بانمشور عفو و یدقه عنایت سالم و غانم روانه ملتان
کردیدند و برای حمل کوچ باقی افغانه هم دوا ب اللع سرانجام یافته از ابتدا
خاک ارض قدس و ابو و دالی منتهای راس الحیدر سمنان مکان سکنی بجای ایشان
معیل الشیخ الفوج فوج روانه خراسان ساختند و سپهر سلطان حاکم جام که
کیفیت احوال او سابقا ترخمز و خامه اعلام گشته بایالت هرات سر بلند
و بخطاب خانی بهره مند گشته و در هفتم رمضان با حکام و جنود نصرت
قرین داخل قلع گشته بساط تمکن گسترد

در بیان تمهید قایع هرات کیفیت خبر آن بعون حضرت اله

بنحویکه سابقا گذارش یافت طریقه اوله ابراهیم خان بعد از مراجعت از طیس

به تنبیه طایفه کوکلان مصمم گشته بعد از ورود و تسخیر آن طایفه باز از کرده
پیشیمان و فاتح البواب استیمن شده جمعی را که برای سفر هرات تعهد کرده
بودند روانه دربار فلک مار ساخته ملازمان مزبور در رخ محرم وارد درگاه جهان
پناه و مأمور بقدر گشتن بایر بهمیم خان نیز بعد از انجام این امر و نظم محکمات سرحدات
خراسان به موجب اشاره و الا با سپاه ابیورد و سرحدات وارد اردوی
فلک چاه و از اینجا عازم فراره گردید و در پارتو هم بیع الاول بر سر قلعه فراره
تحرکت لوای نصرت القوا کرده فیما بین محاربه واقع و شکست چشم بحال
آنطایفه را یافته و سر کرده آنطایفه با جمعی معوض فناد آمدند پس امیر اسیم
خان با رشاد همایون در مقام تغییر سبک آمده و بریه موسوم به لغیر ابرار
نزول اختیار و با فوجی از دلیران بآن مکان آمده مشغول بنای برج و خنجر
حصار شدند تا غنمه از مشاهده این حال حیای قتال گشته از قلعه برآمده
از هر طرف هجوم آوریدند و دلیران خراسان نیز بتأکید کردگار و اقبال
خدیو کامگار صفت آرائی عرصه گداز گشتند از گرد انگیزی بدلان که مظهر
آثار و خسته عت القصر بود و فتنه دور قمر سپید اواز و لوله و آشوب
بهادران که حالکی از مدلول و یقول الا انسا کین میث این المقت
بود قیام قیامت هوید گشت در یک ساعت هزار و چهار صد نیزه سر
در عرصه میبدان غلطان و کوی چوگان سنان گردید سرگردان و
جان سپاران و میران بعطای خاص اختصاص یافتند چون دران
آوان ندر کور میشد که فرامیان از حسین غلجه استمداد کرده و از جانب جمع

با عانت ایشان می آیند و تاخت بلوچیه که مسیری که در حوزه خلیج عربین
 بودند مطلع نظر آفتاب اثر میدیو اندر اطهما سب بیک جلایر چو چمی باشی
 لشکر ظفر اثر را با فوجی روانه فراره ساختند که اگر از افغانه قند بار اثری ظاهر
 نشود با اتفاق ظهیر الدوله جدا فعیه پد از دوالا از راه چاه نجم الدین و بیابان بنات
 قلعه جات بلوچ را بیت عزیمت افراز دو بعد از روانه شدن طهما سب بیک
 چون مجتهد گسان حسین برای اظهار طاعت اخلاص بن بکشیکش و نسوخت
 لایقه وارد در بار ظفر اختصاص گردیدند امتنانا علیه ضمیر معامله شناس
 اقدس اقصای تاخت که مسیرات نکرده طهما سب بیک ابعاد و دشت
 مأمور ساختند اما فرا میان بعد از آنکه هراتیان را در مانده روزگار و
 گرفتار و رطبه حیرت و تشویش دیدند از امداد ایشان مایوس گشته
 چند نفر از روسای فراه را برسم شهادت و نذر حسین فرستاده حسین نیز
 دو نفر از نفوذ جوانان نامی خود را بسرکردگی سید آل معافیت ایشان ارسال
 داشته بود که قهاران آن الله یار وارد فراه و فراه میان انفتح هرات آگاه
 شده بمظاهرت سیدال طاعت این دولت ادر جوصله قبول امر
 محال دانسته افغانه علیجه هنگام شام از آن طرف داخل قلع و
 فراه میان از انبیطرف آغاز کوچ کرده بار بر بختی فرار و میان گیر
 بعزم قند بار بستند نصف شب اینجور بانها تو اولان بعزم صن
 ظهیر الدوله رسیده فی الفور جمعی از سربازان عرصه ملی تبعاق الشیان
 شتافته سرور زنده بسیار بدست آورده چون اکثر سپاه نرسم

از راه غلبه طمع و آنکه در چنین اوقات حجاب یدیه بینائی و پرده راه
شناسائی میباشند بکسب ایم برود اخته بودند بقیه اسیر خود را بسر
منزل نجات رسانیدند و قلعه فراه ناد بخاک و لارام و لواج بکلیه تصرف
درآمده تمامی اموال اهل متسلعه که برجا مانده بودند بدلیران طغر نشان عتبات
و مقرر شد که براهیم خان با افواج نصرت نمون روانه موکب هالیون گردد
پس حضرت ظل الهی بعد از فراغ از ضبط و ربط مهمام و قبض فسطاط غلوص
و عام در نوزدهم ماه فرخنده فوجام صیام بسیر شهر آهنگ و خاک سنگان اوجی
را از خرام شهب هر صرنگ عنبرین رنگ بالعل بخشی همسنگ و معتره از
کمون و بروز آن ظلمت و نور آثار فحورنا آینه الیکل و جعلنا آینه التهمیل
مبصری بظهور پیوست نقش مدلول حجاج الحق و رتق ابا طل
بر صفح و وقوع نشست خدیو فلک قدر دانند بدلاز میان شهر گرد نشسته
تا پایی میلهای خارج شهر بن تشرف برده طرف عصر مستقر دولت
مراجعت فرمودند و از جمله وقایع که در حلال آن احوال بعض عاکفان
سنده جلال رسیده مقدمه شکست یافتن حضرت شاه طهماسب از
رومیه است که سابقا مست تحریر یافت که بعد از فتح تبریز که حضرت ظل الهی
بسبب وصول چیرسانه خراسان فسخ غریبت ایران و بخوان کرده لوای
توجه بجانب صحن قدس و اخذند باین جهت و میته را دست از کار رفته گیرانی و
دل از دست فتنه شکیبائی یافته باطمینان خاطر بضبط ولایات پرداختند
و چون شاه و الامجاه مکررا اظهار میکرد که آنجناب را ملکیتی جداگانه است

واسترداد بلاد آذربایجان احتیاجی با عانت ایشان نیست بعد از آنکه
 رایت عقاب پیکر بخنج تحویل بال کشای پرچم ظهر بجانب خراسان گردید
 امنای آن دولت را مظلون آنکه بهای و هوی دست افشانی ایشان
 مزخ شکسته بال جمعیت و میه از آشنانه قلاع رم کرده طایر مراد پرست
 بدام و کین تن در بسته بدست مرام ایشان در خواهد آمد هنوز ارضل قریس
 مقرر کوکبه دولت بود که برای رفع مایقال راده خاطر و مکنون ضمیر را بخدیو
 کشور گیر اعلام کردند از آنجا که انتخاب اعلام دولت شاهای رام و میدان
 مملکت داری نمیدانستند تا بمملکت گیری چه رسد در مقام منع برآمده
 ایشان را بتمحل و تا تل توصیه فرمودند لیکن حرت آنجناب در حرم کاخ
 صلح امرای صاحب رای باز قبول نیافته در ایامیکه مکتب الامشغول
 تسخیر هرات بود بتقلید آنجناب که اجتماع در میان بسته در راه جمادی الحمی
 ستم مطابق ایت ایل از صفهان با کوکبه تمام و احتشام مالاکلام بعزم
 تسخیر یقین ولایات آذربایجان رایت افراز غرور گشته بعد از ورود
 بهمدان ولی قلی بیگ کنکدور برای گذارش تهیت جلوس سلطان محمود
 خان بانامه عنبرین شهادت یک عدد شهادت عنبرین روانه دیار روم ساخته
 خود وارد تبریز و آنجا ایالت تبریز را از بیستون خان افشار که جمعیت کامل
 مستعد ایل و احتشام راهبواسی خدمتگذاری مستعد ساخته بود تغییر داده
 به محمد قلی خان سعد نفوذین و از تبریز با تمامی قشون عراق و آذربایجان
 و حکام این طرف ارس که عدت ایشان بهیچ هزار نفر میرسد بجانب

ایروان نگاورانگیر گشتند جماعت و میوه از دوبا و پنجوان را خالی
 کرده بقلعه ایروان نزد علی پاشای حکیم علی که در آنوقت از دولت عثمانیه
 سرعسکر و هم باتیمور پاشای ملی مستحق آن مرز و بوم بود شتافتند
 علی پاشا نیز از ایروان برآمده در کنار رودخانه کرپی تسعه فرسخی ایروان چل
 و مطربین ترتیب داده سر راه بر جوق قزلباشیه بست که کوه شهابی بادیای
 لشکر از کرپی چالی تند تر از سیل ایروان گشتند و علی پاشا نیز بمقابل آمده فاجایان
 سلامتی واقع و رومیته تا بعد از منتهی فوج منتهی و رومیته و توپخانه و
 ارووی خود را بر جا گذاشته بجانب ایروان منتهی گشته قزلباشیه بضبط
 توپخانه و انانته ایشان پرداختند و موکب پناهی از قلعه ایروان گذشته در
 جانب غربی تسعه در سه فرسخی در محل موسوم بکپاکر خیام نزول افروختند و
 بعد از چند روز قزلباشیه چون توسن جلالت سرکش بغیر بادیای عمرستان
 در آتش بود ز نام خود داری از دست داده بدون ضابطه و ترتیب بیجا با
 و درنگ مرکب میگردید که جنگ آمده تا پای تسعه جاو باز نه کشیدند و متبیر
 با توپ و تفنگ از بالای حصار و پائین تسعه از در ستین در آمده قزلباشیه را
 عنان پای داری از دست و پای قرار از جرفته روی بر تافتند و بجانب
 اردو می خود شتافتند و پیچیده روز آن مکان متفرک کوه شهابی گشته چون
 راه آذوقه مسدود بود قلع با محاط و غلا بار تفل عری آورده دیگر در آن
 مکان مکث و توقف را مقرون مصلحت ندیده حرکت و از راه دقوزیم از آب
 ارس گذشته از جانب خوی و سلیمان اردو بزرگ شدند در اینجا خبر رسید که

علی پاشا از جانب ایران و احمد پاشای والی بغداد از سمت بغداد
 بسر عسکری منصوب و تسخیر آذربایجان و عراق مأمورند و کوششهای
 از تبریز و سلطانیه گذشته بعد از ورود و بمنزل ابر محمد علی خان لاری قایم
 بسپهر بیگی فارس نیز با قشون خود وارد وی شتای می پیوست این معنی باید
 اعتضاد و ماده استظهار ایشان گذشته از آنجا از راه در جزیرین متوجه بهران
 و دوباره به جمع آوری قشون و چریک بهران و ولایات نواحی پرداخت
 در قریه موسوم به کردخان من محال بهمان خیام توقف برافراشتند
 احمد پاشا نیز بعد از استماع اخبار شکست پادشاه جمعیت خود را درست
 نموده حرکت می دهد و منترلی اردوی شتای رسیدن آنجا اظهار صلح و
 التیام کرده امنای دولت که تکی درستان متاع خرد و سرمایه با خردگان
 عقیل شوقور در بازار تبریز نیک و بد بودند بقدر جان خریدار کالای این سخن
 گفته بی احتشامی اردو را بر سر سفارت نزد احمد پاشا فرستادند و در دیگر
 طلیمه عسکر و میه نمودار گشته لشکر شتای که کریمیان ضمیر نشان در
 کشاکش سر پنجه خوف و رجای صلح و جنگ امان خاطرشان گرفتار
 خار خار کریز و درنگ بودند ناچار سوار گشته میهای کارزار شدند و درین
 اثنا فرستاده این طرف از قلب عسکر و میه با بلاغ مزده مصاحبه
 عرق آلوده شتاب آهنگ ایاب کرده هنوز بار دوی شتای نه پیوسته
 بود که از این طرف سفیر خوش تقریر توب کوه کوب گرم ضطراب گشته
 پی آواز بلند صیحت تهور و لب لای شیه را بر و میان رسانید در آن روز حضرت

شاهی قلبی بجز خان بلوچ و مینه ابیانی امر سپرده خود و جانب یسا
مانند قلب و ار گرفته چون تدبیر امور جنگ حواله برای قنبر محمد خان بود
مشاورانیه باجمعه از قول جدا شده میباشد حرب باندک طعن ضرب عنان تاب
جانب هنریت گشته و توسن تیر گام خوف سرکشی کرده بر مسیر خود
نظم قرار میسر که مستقر لاهی خاص پادشاهی بود از تو زک انداخت
و بعد از آن رویه بجانب قول نهادیم کرده رایت قرار ایشان را نیز منگوس
ساختند و چهار پنج نفر سوار و پیاده قزلباشیه در آن معرکه قتل و گرفتار
و تمامی توپخانه و اثاثه نشاهی و اهل اردو تصرف و مینه در آمد پس بقبیه اسیف
لشکر هر یک بدیار و اوطان خود شتافتند و پادشاه با قلیل از خواص عام
اصفهان و احمد پاشا کرمانشاهان و همزان راالی ابرید ستورایم تسلط افغان
بجیطه تصرف و آورده علی پاشا هم از اس گشته از راه خومی و سلماس
آمده قلعه دهم را که مسکن و پورت ایل افشار است محاصره کرده اما خیزنه
در اساس قلعه داری افشاریه نتوانست افگند بعد از یک ماه رفته
مراغه و تبریز را تصرف کرد و محمد خان پی بقباچ خود برد و با جماعت بلوچ
و هزاره فرار و قمر و اظهار کرده بالاخره باستمالت محمد علی خان و غیره با گشته
بخیر مت پادشاه آمد و از وقایع عبرت انگیز آنکه حضرت شاه طهماسب
برادری داشت موسوم با اسمعیل میرزا و دینی که محمود علی امر قتل
شاهزادگان نامدار کرده بود و الماس نامی که میباشد خدمت و مورد قاپی
و مستحق شاهزادگان بود چون با اسمعیل میرزا الفتی داشت و از خمدار

در جوابی کرده از میان مقتولین بیرین برده اسمعیل میرزا حیران بهر سمت
 آنکس پوئی میگردد تا عجورنش بولایت کوه کیلویه اتفاق افتاد صغنی میرزا
 نام مجبول که خود را برادر شاه طهماسب نامیده در کوه کیلویه لوای قتل
 افراشته بود برود و او اطلاع یافته او را احضار و کوشش بدینی او را بریده
 منحص اسمعیل میرزا باز مدتی صحرانوردی وادی حیرت می بود تا اینکه در ارد
 صفهان و در محله عباس آباد ساکن گشته در اوقاتی که شاه طهماسب از
 سفر بیران مراجعت نموده موکب بهایون مشغول محاصره بهر است بود
 اعیان و دولت شاه ای رفته رفته بر این معنی مطلع و تحقیق احوال و نموده
 بعد از ظهور صحت نسب و در خبر و با او راه آمیزش کشوده هر استان
 شده بودند که شاه طهماسب را بر طرف و او را بر اورنگ سلطنت ممکن
 سازند یکی از اهل توطیه نقض عهد نموده شاه و الاجاه را از کیفیت حال
 واقعت ساخته و در روزیکه مسمد بوده که مکنون درون را بظهور رسانند
 پادشاه مسالفت بسته در هنگامیکه اسمعیل میرزا در جام بوده جمیع را
 فرستاده بر سر او ریخته او را دستگیر و بخیف و طلیعه بعد از جواب و سوال و
 تحقیق علامات احوال از صدق مقال اسمعیل میرزا تجاها بلموده و حضو
 خویش برادر و الا که بر به تیغ جفا کردن زد و خون او را بگردن گرفت

در بیان مصالحه شاه و الاجاه بارومیه و فسخ آن
 از جانب حضرت ظل الهی

چون پنجی که سبق نگارش یافت رضاقلی خان شاهلواز اصفهان از جناب
جناب نادری لطلب لایات ولی قلی خان از طرف حضرت شاهیه برای
تہنیت جلوس سلطان محمود خان پادشاه سکندریہ روم روانہ آن
مرز و بوم شدہ بودند بعد از آنکہ خبر حرکت موکب شاهیه بر سر ابروان
شکست باولیاہی دولت عثمانی میرسد رضاقلی خان را بقلم بادرین و
ولی قلی خان را بجزیرہ لمین فرستادہ محبوس و اختیار صلح و جنگ
بہ احمد پاشا نقویہ می نمایند بعد از ستوح واقعہ شکست ہمدان
باجتبات آنکہ میاد اجناب نادری دوبارہ از خراسان بعزم اعانت
حضرت شاه و قصد کینہ جوئی متوجہ روم شود احمد پاشا باذن و فرمان
پادشاه و الاجاہ روم را عجب صلح گشتہ را عجب فندی و قدر و ارادہ بار
شاہی فرستادہ کہ امر مصاحبہ انجام و از دولت شاہی محمد رضا خان علیہ السلام
کہ در آن آوان توجہی باشی بود ما مؤثر با انجام این امر گشتہ بار عجب افندی
روانہ بغداد و مقصد صلح را برین پنج گذاشتند کہ دلایاتی را کہ حضرت
خلایع مفتوح و استرداد کردہ اند اولیاہی دولت صفویہ متصرف گشتہ
ای طرف آب ارس با ایران و آن طرف بدولت عثمانی متعلق باشد
و بعلوہ آن نہ محل از محال کران نشانمان کہ با ایران بودہ بعینہ آریا لقی
یسر کارا احمد پاشا مقرر گرد و برین دستور حد و سنور فیما بین قرار یافتہ
از طرفین و تا لیں معتبرہ مرقوم قلم معاہدہ شدہ بود سواد صلحنامہ مصوب
حسن علی بیگ معیر الممالک و میرزا کافی خلفا بدرگاہ معلی ارسال و چگونگی را

اعلام نمودند مشار الیه مادر و دختر شیعیان در حدیثی که کار بهرات نزدیک
 با تمام بود و در دیار سپهر اخشام شدند چون این قسم مصالحه مخصوصا
 بعد از واقعه شکست باطنج غیور اقدس رست بختی آمدند اصلاح هر لوی را
 بامضار و قبول مقرون تساخته در واسطه رمضان محمد آقایی را که در عهد
 سلطان احمد خان برهم سفارت از جانب ابراهیم پاشای وزیر عظم آمده
 بسبب منع خلعت سلطنت از سلطان احمد خان و قتل ابراهیم پاشا جواب
 آن در عقد تعویق مانده در این اقدس توقف داشت بهرات طلب
 فرموده با استیحال روانه اسلامبول و بیادشاه و الاجاره و م اعلام کردند
 که با تمامی ولایات را در نمایند یا ماده جنگ باشند و خبر توجه موکب الار
 بجانب بغداد و صحرای احمد پاشا نیز نوشتند که در تهیه کار بود و همان پذیر باشد
 و معتمدی از افشاریه را نیز روانه اصفهان ساخته با عیان آن دولت تو بیجات
 شنبه و بیلا د ایران را قدام منیع مشعر بر توجه موکب ظفر شعار باین شرح خوا
 اصداریافت که کلانتران مالی و اعیان ممالک محروسه توفیقات نیز دانی موفقی
 و تبهجات خاطر و الاستوثوق بوده بدانند که اینجا که بیکر کات عنایات نیز دوا
 تیغ فلک سالی هلال آسای و الار در شخ شهر با خاصیت ماه نو و موکب
 سعادت توین را همیشه نصرت و ظفر پیشرو و جیش قبال نبوش را سرش
 غیبی رهبر بازوی باینوی بخت فیروز اندوز در کشایش فتلاع و بلاد دوستی
 دیگر است درین آوان مینست نشان بعواطف قادرینان افغانه ابدالی
 بهرات که از دم شمشیر غازیان مخضفر فر و بهادران از درگاه کوه سحر محمد

مَسْتَنْفِرَةً قَسَبَتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ قَرَارِي وَمَبْصَرَةٍ وَطَنُوا اللَّهَ
 مَا لَعَنَهُمْ وَخَصُونَهُمْ وَتَلَعَهُ هَرَاتِ مَتَحَصِّنِ مَتَوَارِي بُوْدَنْدِ مَقَامِ
 وَقَدْ فَتَى قُلُوبِهِمُ الرَّعْبَ كَوْنَهُ احوال تبدیل و تقوای زلزله
 زلزله کشیدند ارکان صبر قرار متزلزل یافته از شدت جمع عجم
 و از خوردن زخم سیف مسمان بامان آمدند و نیز مضمون کریمه قلان
 احكام من الشكرين سنجارک فاجرحه و در لول احسن العفو
 عنك القدره آن طایفه را امان و بگوچیدن از قلعه هرات فرمان
 دادیم و از شصت هزار خانوار ایشان آنچه حال در عرصه فداکت و در طه
 بلاکت بودند یکی را با خانه کوچ گان قلعہ بجای گذاشتند متفرق ساخته
 بمالک خراسان الی خار و شهر باز فرستادیم الحمد لله بمقابلۀ ایدات
 اینردی فتح قلعه هرات بدست تمامی ایل مزبور با طوایف غلبه کردند که آن
 طایفه اتفاق و زریده بودند میطیع و مسخر گشته طوق طاعت و چاکری و
 قلاعه خدمت و فرمانبری بگردن گرفتند و در خلایلین حال که از انجاسام
 مهمات هرات و از ع حاصل و سرکشان حدود خراسان را تنبیه کامل
 فرموده بودیم نوشته عالیجاه محمد فنا خان عبداللورسیه مشعر بر اینست
 فیما بین او و اولیای دولت عثمانی چنین قرار یافته که ممالک آن سمت
 رودارس برمی و این طرف بقدر لباش لغات داشته باشند الحق این
 مصلحه در نظر حکم نقش بر آب موج سراسر دارد زیرا که مقصد اصلی استحکام
 اسرای ایران بود که مطلق بر آن نیرداخته و آن امر مهم در ضمن صلح مندرج

و مذکور ساخته اند و وجود امثال بایندگان که تا سید کردگار رتبه برتری
 و اقتدار یافته ایم برای همین است که مقتضای کلمه راع و کلمه که
 مستعمل کن در عیسی یاری ضعیفان نموده شهر محالفین را از سر
 مسلمین رفع و ماده فساد را از مزاج ممالک دفع کنیم نه اینکه فضل غفلت در دل
 زده تابع رای دشمن و رضا جوئی خاطر خصم عهد شکن باشیم بجز الله قوت و
 امر و روز عادی تیره و دست قبال خسروای چیره و ضعف بدخواهان
 قوی و غلبه زدن مرضوی است در صورتی که انطایفه کم فرصت که کرمیه فاذا
 ساء الخوف سرایتهم یبظرون الیایف تدور عن علیهم کالذی
 یغشی علیهم من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوكم
 یا لیسند حیدر مصداق حال ایشان است تحمل این امر کردن از محبت
 و در و منافی طبع غیور است چون سوزند که در معایر رضای جناب
 سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابد مدت خاقانی بود اند البغراضنا
 مقرون نفرو دیم از اینجا که سر بنجه شوق طواف روضه ملایک مطاف
 حضرت امیر مومنان و مولای متقیان غالب کل غالب علی ابن ابیطالب
 که بیان گیر دل و توفیق استخلاص سرای مسلمین از درگاه احدیت سبایل
 میباشند انشاء الله تعالی بعد از عید سعید فطر همه معانی جنود غیبی همگانی
 نایب دات لاریبی از خدمت سلطان اقلیم ولایت و ارتضای علی ابن
 موسی الرضا علیه السلام و انما مخلص گشته با جمیع پیشوا شجوه قوی چنانکه
 و عساکر شهر بخوی فیروز جنگ بدون تامل و درنگ کوچ بر کوچ غار کعبه

اگر بقیه قصه بخوابیم شد تا یار که خواهد و میبش یکبار باشد و که لفظ لفظ
لشعخ ای قاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله حافظ اگر قدم نهی
در راه خاندان بصدرق ۴ بدقه رهنش شود و بهشت شهنه نجف ۴
و هر کس که در این امر داخل نباشد از کسوت حمیت عاری و بی بهره
از سعادت دین داری و سزاوار العن حضرت باری بوده از حوزه اسلام
خارج و در زمره خواجه معدود خواهد بود که

در بیان وقایع سیچقان سئل مطابق سال مهیت مال

پنجاه و صد و چهل و چهار هجری

نوروز فیروز این سال بهایون فال در بیست و دوم رمضان المبارک
اتفاق افتاده حکم نوروز سلطانی افواج قاهره لیسیم فاتح ایک تویر تووی
غنیه و قلعه در بسته از بارگشته ده شرح لاله و قلعه سفید شکوفه مستی سلطان
بهار گردید و افغان عند لب باز کوه دوشاخ شانسار آونگ شور آبک
شور انگیزی نموده شکریا کردی و همین از شهر خند چین پاپا بمن درخت بامن
کشیده و قوه نامیه که پیش خان کش سلطان مندرید و ن چشمیت فرورین
است بعزم دار السلام چین از ریاحین الوان خیام گلگون بر اطراف دشت
و صحن گلگشت نه دخیل و افسره مزاج دی که باعث اختلال و نضاع لیسان
بود با مرقه مان طبیعت از شغل و عمل کوشه نشین نو با و ده کل که زاده قوه
مؤلده و بیخبر نفس شاتی بود نافله الامر عرصه خاک و سبب ازین کشته و از انصر

چمن سرسبز گل سوری و در بهم و دینار لاله جاسی بنام نامی سلطان
 نامیده رواج یافت خطبای قمری و هزار دستان هزار زبان در منار شاهسار
 بزهر زنده دعای پادشاه زمان رطب لسان گشتند مجلس تجوید با نین جمیل
 ترتیب یافته نه هزار دست خلع خشنده و انوار ارزنده بسران سپاه
 و چاکران درگاه از جامه خانه احسان عنایت گشته بعد از انقضای جشن
 نوروزی کارکنان سرکار و الایام بر جایون بهیمه و لیساق سفر عراق پر خسته
 و عید سعید فطر از پل مالان بهضنت و در جو لکای کبرزان قباب خسته
 آسمان جاه بند و همر و ماه افراختند و دامنه صحرا را از سر اوقات رنگین
 رشک امن گلچین ساختند ابراهیم خان نیز در آن روز با افواج نصر نشینان
 از جانب فراه وارد و دومی ظفر نپاه و روز دیگر هگی سیرایه پوشش خلع آفتاب
 شعاع گشته ایالت فراه را بعد از حکومت قاین به اسمعیل خان خرید و حکومت
 اسفند را به اسمعیل خان لکزی و لند چین سلطان که در زمین داور سکنی داشت منتقم
 و هر یک را راز و نه محل اختیار خود ساختند و طهارت بیگ جلایر را به حکومت
 محال راز و چیغان و حاجیر و خطاب خانی سرافراز و جمعه از افغانه را همراه او
 کرده مقرر داشتند که سده هزار نفر از ایلات و قشقیان آن سرحدات را ملازم گرفته
 رفته در جنب برپیک در جانب دشت قیماق واقع است قلعه متبیین احداث شد
 در آنجا توقف نموده هر وقت که از میوت و کوه کلان حرکتی صادر شود به تنبیه ایشان
 پردازد و بعد از انجام این امور لوای جهانکشا از منزل مزبور بجانب خراسان در
 انتظار آمده چون همیشه فتح و ظفر دو اسپه با استقبال موکب بهایون می آمد در

در لنگر جام از جانب لطفعلی بیگ کوسه احمد و عاشر بیگ پاپا که از موقوف
فرمان مامور بتاویب ترکمانیه طرآن بودند چار واد و خبر رسانید که فوجی از ترکمانیه
بسمت ایکده لیک و چشمه بخجان من محال پیور و عبور کرده آن ناحیه اناخته بسر کرده
با جمعی بتعاقب ایشان پویان و در سمت سفلائی قویه پویان همراه بران رفتند
جویان گرفته سرزنده بسیار بدست آورده اسرا و غنایم را تمام از آن طلب ایف
استرداد کرده اند پس کوبه و الاد و روز پانزدهم ماه فروردین وارد زنجان قریس گشته مردم
دیده اعیان از ادراک طلعت مهر پرورش بهدیگر را چشم روشنی گفتند و وضع و
شرایط از شهرت اندوزی خدمت فرخنده گوهرش لالی شکر الهی را بتعجب
زبان سفند چون حسنعلی بیگ میزاکانی بنحویکه مذکور شد در برابر است از
خدمت شایهی برای ابلاغ خبر آید بودند مقدمات سفر عراق و
غربیت جانب بغداد و صلاح و فساد بعضی مواد با ایشان مذاکره گشته ایشان
را بر فاقه بلا علی اکبر ملا باشی و میرزا ابوالقاسم کاشی در پانزدهم ذی القعدة
روانه اصفهان ساختند که چگونگی را بدیشان ز وقت بحضرت شایهی عرض
حالی نمایند که این مصاحبه مقرون بمصلحت نیست موبک شایهی بجانب طهران
و قم نهضت فرماید که در آنجا حصول ملاقات طی محاکات گشته با اتفاق متوجه
روم و عازم مکنیه جوی و قصاص از اهالی آن مرز و بوم شوند پس بمسیر انجام
اسباب سفر عراق و تهیه و تدارک یساق پروا خسته چون بعد از واقعت
و همین همدان در هر یک از دلائیات ارباب باغی و اتفاقی بنحو دیگری اتفاق
کرده تمکین جاکم و عامل منیس کردند لند ایشان از توجه موبک منصور جمعی از سر و کاندان

یکوه کیلویه ولستان فارس سمت بسلاخور جابلق و قزوین و سایر
 ولایات عراق و مغانان و اربیل تعبیری اختیار مهادت آذربایجان را به
 لطف علی بیگت کوسه احمد لوفویض فرموده بهیچ حکام ممالک احکام مطاعه
 صا در فرمودند که مترقن بطور سیلیمه بایون باشند و چون در محاصره بارت حالت
 پسندیده از عجله لغنی علیکوزانی بطور پیوسته و شایسته ترقی و تربیت بود و لذا
 او را بخطاب خانی و حکومت ابدا لی صاحب تبه قدر عالی ساخته با همگی رؤسای
 افغان پیرایه پوشش تشرفیات فاخره و مخصص ساختند که بمساکن خود رفت در
 روز حرکت ایات مهر اشراق بجانب عراق با اسب یاق من حیث الاتفاق در
 موکب پنجم لیساق حاضر باشند و در شانزدهم دی القعه بعزم اتساق و انتظام
 حاد و دوشنبه ابیورد که پورت قدیم آنجناب است از راه کلات عازم ابیورد گشته
 ده روز در کلات که قلعه خدا آفرین و از آنکه غریبه روی زمین و در وسعت نفیست
 نمونه چرخ برین است بسیر و کار برداخته از آنجا بجانب ابیورد توجه فرمودند
 و در آن خطه دلکش ابراهیم خان نیز با سرکردگان و رؤسای عساکر سرحدات اوجده
 نساوار حضور علی کشته ضبط و در بط مهادت خراسان و بسن بنید سلطانی
 مرو با و مقوض بعد از یک هفته از راه دره خرو میاب و کوبکان خرم دره
 که مرتفع ایلجیان خاصه بود و در هم نژدین ستام را صخره جام ساخته از نناجمای
 گلگون نژاد تیر کرد و خانه زادهای رخش پیکر نامون نوزد بکتر مان را کاب عنایت
 و چون محل موسوم برادکان که در دوازده فرسخی از قلندر واقع داز
 حیثیت آب و بهوایر اکثر ماکن خراسان رجحان دارد از متحذات معمار پستینند

و بناهای هنرمند طبع از چینه و سابل و آن عرصه دل پذیر حار است و عالی که در
 تزیینت و صفا پلشتیه و نظیر و در رفعت و اعتدال شک خورنی و سد پرست طمسج
 افکنده بودند و در آن مکان گشته بتجید یا بنیه و لنتین بهین فتد و مینیت
 قرین خمیر است افروای بهارستان اردی بهشت و نور دین و درونچم ذی الحی
 ارض قدس را مقرر کوبه سپهر تزیین ساختند و مقارن آن آوان سیکیان
 ترکحانیه کوکلان که هنوز چندان به کشیدن بارگران اطاعت تن در نداده
 بودند و در ارض قدس گشته امر و الا بعد و در پیوست که کوچ خود را از سمت
 شمالی رودخانه مایه بجانب جنوب آورده از مایه الی حد کرایلی سکنا و نیز از نظر از
 جوانان کاری بجهت سفر عراق در سر راه حاضر سازند و در دهم ماه فرورد آدم از
 جانب سرداران روسیه که در رشت میبودند با پیش کشش محقق لایفه وارد
 گشته عزالضضضاعت آمیزه بنظر رسانیدند مبنی بر آنیکه مقدمه تخلیه کیلانات
 حواله برای تزیین اقدس و موقوف با مر و اشاره دالاست تبسیط این مقال
 آنکه سبق تحریر یافت که حضرت ظل الهی در چین که ماندن دران را مقرر کوبه فروری
 نشان ساختند و ایچی لطلب لایات دارالمزیر بادشاه خورشید کلاه روس
 فرستادند بعد از آنکه خبر فتح اصفهان و تبریز و غیره بمالک روسیه رسید
 بود تخلیه رشت و لایحجان را قبول و انجام این امر را بسرداران خود که در گیلان
 میبودند محمول و موکول و ایچی را خصصت انصراف داده در اوقات که
 بهرات مصر بسرائر اوقات دولت بود و ایچی معاودت و حقیقت حال را
 معروض خدمت و الا ساختند از این بموجب فرمانهای یون روانه اردو پادشاهی

شده فیما بین اعیان دولت شاهی و سواران روسیه امر مصاحبه چنین
 انعقاد یافت که محال گیلان تا سالیان این طرف که متعلق به ایران باشد
 و باد کوبه و در بند و سایر محال آن طرف که بعد از آنکه قلعه ایروان از روسیه
 انزعاج یابد تبصره این دولت داده شود و از جانب شاه و الاجاه
 و وزیری هم بر شش فرستاده شد چون دوست و دشمن سبطونه و است
 نادری را باعث قوام بنیان و موجب ثبات اساس و ارکان
 دولت ایران میدانستند و هنوز کار بهرات فیصل نیافته نزدیک دور
 چشم بر راه انتظار و کوشش بر آواز مال کار میبودند اندر و سیه در تخلیه
 و لایاست بنارا بدفع الوقت گذشته وزیر تدکور را در لاهیجان صفحه شماری
 و دفتر حیرت روزی لبشب میسرسانید تا اینکه کار بهرات انجام و توجه موکب
 و الایه سمت عراق متحقق یافته سرداران از راه عاقبت اندیشی کسوف
 خدمت اقدس نموده تمشیت این امر را منوط بامر و فرمان انجناب ساختند
 پس از جانب انجناب نیز دو نفر از لیا و لان بجصلی مامور گشتند که زفته روسیه
 را از دار الامر اخراج کرده هر گاه آن طایفه بنابر شورش بجز طغیان
 بادیان کشتی غریمت را بجانب دس میفرزند و در دیاکنا طبع لنگر توقف
 اندازند چگونه را سر بچا و صریحاً بعرض و الارسانند

در بیان نهضت موکب الایجاب عراق بتابید
 مالک الملک به استحقاق

چون همه جهت فراموش کلی از انتظام امور خراسان حاصل گردید روز جمعه
 بیست و هشتم ذی الحجه ۱۲۴۰ مطابق سیچقان یسل که حکم فرمان داری
 خطه قضا بیست و چهار دقیقه از ظهر انقضای یافت از عمارت چهار باغ مخوم
 طواف روضه رضیه رضایه و استمداد از روح مطهر آن سلطان کشور ولایت
 و ارتضا نموده عمارت قدیم را با شعله ناه سر علم رشک بیت الشرف میر عظم
 و در شب هفتم ماه محرم بشوکت کسری و جمجم خارج شهر را مضرب خیمام نجسم
 حشم و متفرار دوی کواکب خیم ساختند و در منزل را دکان تو بخانه و قورخانه
 را از راه سنبل و از فرستاده و موکب همایون از راه جنبو شان کونج بر کوچ
 عازم مقصد گردید و چون ترکمانیه تا آن زمان نهر از نهر معمر را بر وفق فرمان
 حاضر نگذیده بودند بعد از ورود و بسجوست آغوش را با افواج قاهره از راه
 بسطام روانه و خود عازم نهم کرک را یلی نشاند مقصود آنکه اگر ترکمانیه در
 ادای تعهد اظهار تمایل نمایند از راه دشت بتبید ایشان پرداخته
 باشند و منصرف و اگر و سببه نیز در تحلیه ولایات اشتهال نمایند از استرآباد
 و مانند ان بلاهای ناگهان و نوازل آسمانی یعنی دلاوران عرصه جافقانی
 را بر در خانه ایشان مهمل سازند و در روز و در بجا جرم بالفسد فقر تر کمانیه
 ماموره برسم بسباق وارد موکب خورشید اشراق گشته بقیه سمیت دشت فرار
 کردند و چون موسم شدت تابستان و آب در دشت نایاب بود و در نهر را دکان
 از سببان سواری لشکر جلاد است از انتخاب و دود نهر از نهر از دلاوران نصرت
 انتساب را رفیق کاب ساخته بآب داد و داده روزه قدم بودی ایلغار

گذشتند و چون در حین حرکت از جاجم مقرر شده بود که طماسب خان جلایر
 که در چند پیشغول سناختن متسلع بود از راه و شست بجزو نظر نمود ملحق گردد
 مشارالیه با جمعیست خود عازم خدمت خدیو کامکار و در عرض راه جمعی از ترکها
 میوست که از سطوت سپاه نصرت شعار فرار و در آن مکان اقامت اختیار کرده
 بودند و چارگشته مردان ایشان طبعی شمشیردار و نسلوان ایشان عرضت
 اسلحه گشته باغنایم بسیار موکب الاپیوست و تا حوالی کوه بلخان و شهد مصریان
 متعاقب آن طایفه ایضا منشی کرده مانند رنگ پریده و سرخ رسیده و نشانی از آن
 طایفه ظاهر نشده اند صرف زمام غریمت کردند و در حین انصراف طماسب خان
 جلایر را تیغوفیض افسر سر در می قندار سرفراز و مقرر فرمودند که رفته تسلیع چند را
 که از آب و آبادانی دور هست خراب است از آنجا عازم هرات گشته او و پیغمبر خان
 بیکلر بگی هرات هر یک شش هزار نفر از ایلات و طوایف کار آمد ملازم گرفته
 باتفاق یک دیگر مهات آن همت انتظام داده و متیای کار قندار و با ظهار شکست
 و اقتدار و رعایت افکن سرکشان آن دیار باشند و او را از هماغا مخصص روانه حصار
 موکب الا از راه ترک معطف و در عیبت و چهارم ماه بکنار و دو خانه که کان و اردو گشته
 اراده توجه بسمت گیلان در خاطر و الا تقصیر داشت که عریفه محصلان و امالی گیلان
 رسیده مشغول بر اینکه وسیع بعضی نشانی داده حرکت موکب منصور تمامی گیلانات را
 نموده سپهر دزد پیش حکم سمیت نشان با حضار عمال در وسای گیلان عرفان یافته
 حرکت و از راه علی باغ و امعان روانه و در منزل قوشه بارودی بایون ملحق گشته
 و از آنجا ولایت طمران مخیم حشم هجتم گشته عمال و امالی گیلان در آن مکان سر فیاب

تقبیل عتبہ سپہر بنیان کردیدند بعد از تنقیح محاسبات و تشخیص معاملات آن ولایت
ایشان را مخصر و مشروح بلا خطہ سان عساکر فیوزی توانان کردہ پنجاہ ہزار تومان
برای تجرید و ضائع و تدارک اسباب برسم العام بجا ضربین رکاب عنایت فرمودند
و در منزل شہر بار محمد خان بلون کہ از جانب شاہ والا جاہ شاہ لکھاسب بایالت
کوہ کیلویہ سرفرازی داشت بنیست والا قانیر گشتہ چون طایفہ بلوچ و امالی ولایت
از محاسبات او ابواب شکایت کشودند لہذا بمعین مصادرہ در آمدہ و محمد علی خان
بیکر بیگی فارس نیز جمعیت کامل از قشون قاریسی و عراقی منعقد ساختہ و رستم
موکب والا پیوست و منظور نظر اقدس این بود کہ از راہ فرامان عازم مقصد رشتند
چون بمحضرت شاہ طہماسب تکلیف آمدن بقیم و طہران شدہ بود و ازین مخفی بقیم
نفاق کیشی و بداندیشی افتادہ و کس نزد احمد بابینا فرستادہ و بار و میہنہای سازش
گذشت چون در چنین وقتی کہ امر خطیری مثل سفر و پیشہاد بہمت الامی بود
مخالفت حضرت شاہ فعل فاسد و متضمن مفاسد بود برای اصلاح حال و عطف عثمان
بجانب صفہان کردند و بنا برانکہ عبور لشکر منصور بسبب عدت از معبر قہر و متعدد
بود پیشہار حرکت موکب والا اقوال قاہرہ فوج فوج از راہ قہر و دو نظر متوجہ
اصفہان گشتہ متعاقب الویہ آسمان ساوا اعلام فلک و سحر حرکت کردہ
باغ ہزار جریب برای نزول کوکہ بر قوزیپ تعیین یافت

و در بیان ورود موکب الاباصفہان و خلع سلطنت از شاہ
طہماسب و تفویض پادشاہی بعباس میرزا و

چون خدیو شیرا جناب بسبب شدت کراواتش آفتاب بسیار به جهانتاب
که با افواج کوکب شبها طی درجات و منازل نماید برسم شبگیر قطع مسالک
و مرا حل می فرمودند در شب سته شنبه چهارم شهر ربیع الاول دو ساعت
قبل از طلوع صبح از منزل جز حرکت و امری که از جانب حضرت شاه ملکا
بفرم استقبال آمده بودند از در باش سطوت با بهره و از در حاکم حسنو
تقاهره عز رکاب بوسی در نیافته هر گام طلوع طلیعه فجر با چرخ است ظفر
آیت نور پاش فضاى شهر گشته و در حین ورود کوکبه و آلاتوهای از درگاه
کوه توان که در برج شهر و میدان نقش جهان در جلو ظفر همگان تکبیر
عزادامی سپهر بنیان داشتند عقده غم که در دل گره کرده بودند باز و مانند
لولی شعبده باز در عرصه نشاط از دهان آتش افشانی آغاز کردند و از عریده
توبه های آتشین دم های صفهان که مانند بخت خود در خواب بودند بیدار و
از سیه ستی طالع هشیار گشته تماشای گاه سرور شتافتند و صبح آفتاب را در
یک زمان طالع یافتند انقباض حضرت ظل الهی باغ هزار حریب را از زوفا
مکعب مسعود سعادت آباد ساخته شاه و الا جاه نیر و از سر منزل قدس و
بهره یاب ملاقات گشته بعد از انقضای مجلس در عمارت خلوت بساط نشاط
گسترده آن روز و آن شب با خاصان عشرت تجرع اقداح راح ریجانی و نوشید
با دة ارغوانی پر زجت ندر عرض از نرم خلوت آن بود که آنشب با حضرت شاهی
پیمانه پیمان پیچوده با دة اطمینان نوشیدند و از گذشته به صداقت
و وفا قی کوشتند تا بعد از انجام کار روپیّه و انصاف مکعب الانجر انسان باز

حضرت شاه بروفق خاطر خواه بکار مملکت پرداز و هر یک از رخنه گران
ملک را که خواه کفیل و دخیل و دولت ساز و هر چند آنجناب از در الحاح در آمد
شاه و الاجاه بالقای جواهرهای بیجا اصل پرداخت چون آنجناب این
وحشت و نفرت را در طبع او ملکه رخسار دید روز دیگر با حضرات سران سپاه و
رؤسای کارام گاه فرمان داد مجمع کنکاش نمائند و گفتگوهای دوستانه
بنیان کرده فرمودند که اگر در ده فتنه دشمن رفیقه شود و مفاسد عظیمه متصور و اگر
اقدام بآن شود و صورتیکه پادشاه همه جا بازاری مخالف و مخالفان موافق
باشد چگونه اطمینان برای ما میسر خواهد بود و ایمان و اکابر هر یکی عرض کردند که سرشته
نظم آیند و ملت که بکشاکش دشمنان قوی بجهت از کف رفته بود بزور بازوی سعی
حضرت پیرست احمد شاه و الاجاه از رای و اقبال بری و قاست الهیتش عاری
از طرازی و در سبب مملکت و نفع از تو جست و سلطنت حق است آنجناب از
قبول آن تخاشی کرده چاره را در تغییر او و جلوس شاهزاده عالی گرجاس میزبای
و پادشاه و الاجاه که در آنوقت هشتماه بود منحصراً یافتن بهای نظام کل مصاحبت
ملک افسر خطاب شاہی را بر سر اسم عباس میزرا گذاشته نوبت سلطنت
را بنام او بلند آواز ساختند و ارض اقدس را بسکنای جناب شاه طلحاسپ
مقرر داشتند که در آستانه مقدسه رضایچه بیانی زمین نیاز و در بندگی پادشاه
بنده نو از که سلطنت عالم معنی عبارت از آن است بسپرد و در چهاردهم ماه او را
باتفاق اهل حرم با تخت روان و تدارک است شایان از راه پیر و وزیر خراسان
ساختند و روز دوشنبه پندهم آن ماه در تالار طویلیه بزم خمر وانی ترتیب داده

پنجنه ز دست خلع کرا نمایه و التواب مهر پیرایه فراخور نیمه پای به امیران عظام
و سرکردگان کیوان مقام عنایت فرمودند و چون سابقا از فارس
علی مردان خان شالمور را روانه هندوستان ساخته بودند درینوقت نیز محمد
علی خان قوئلر آقاسی و دیگر لایسکی فارس برای یادآوری آن مطلب احمدخان
تفنگچی آقاسی پسر زال خان بختیاری را برای تبلیغ خبر جلوس مأمور گشتند و شهر
قزوین را بتوقف علی حضرت شاه عباس پرده گیان حرم سلطنت مقرر کردند
در خطا آن احوال خبر طغیان جماعت بختیاری و مقتول شدن احمدخان حاکم
ایشان معروض شده سپهر نموده محک کوکب منصور بآن حد و کردید تفصیلی
این اجمال آنکه بعد از ورود رایات همایون به صفهان احمدخان ولد قاسم خان
بختیاری که در سفر هرات از سعادت اندوزان رکاب بود ب حکومت بختیاری
منصوب گشته و مومی الیعب از ورود به خلیل آباد در مقام ضرب و شتم
یک نفر بختیاری برآمده شخص مضروب در زیر چوب مقتول را قوام اندیز بر سر
احمدخان بختیه و او را از پادشاه آورده کوچ کرده بجانب کرسیات فرار
کردند فرمان والا بجز نفاذ پیوست که سردار حویره که در بهمان بود با عینیت
خود عازم شوشتر و بابا خان چاوشلو سرکرده ارستان نیز از طرف ارستان
به آن سمت رودخانه که معبر انظار ایفیه است آمده سر راه بر انظار ایفیه مسدود سازند
و در بیست و نهم بریم النانی بمرکابی تابید سبحانی با فوجی از جنود طفل نمود بغیر
تنبیه انظار ایفیه روانه و مقرر داشتند که اردوی معلی با تو بجانده و آشغوش مش
روز بعد از حرکت کوکب منصور متعاقبا از صفهان روان گشته در او ایستاد

امام زاده سهل علی توقف و منتظر صد و اربعه و پانصد و در روز نهضت لواهی
 آسمان ساجده خان بلوچ را منظر و نظر مرحمت نموده بنیاسیت کوه کیسلو تپه
 سرفراز و مأمور ساختند که باتفاق امیرخان بیک قرقسلاوایب فارس تنبیه
 شیخ احمد دنی و اعراب هول و باقی اشرار سمت نبادر پرداز دیس از راه
 سرچشمه متوجه کوهستانات بخیرای که در رفعت و بلندای هیو و پیر
 برون میزدگشتند الحق کلک بر منته پا اگر خواهد که نیکر شمه از صحت و سختی
 آتراه پیر داز تا ابد در سنگلاخ حیرانی و لپست و بلند سرکردانی قدیم فرسای
 حجز و ناتوانی خواهد بود بعد از ورود دیان حد و در تکبیلین خلاف رخت بقله
 قاف تا فرمانی بیسنه قلعه بنوار کشیده محصور گشتند بعد از بیست و یک روز
 که سرشان بسنگ دل نشان پستنگ آمد از قلعه برآمده قاتلین بیکم شمشیر
 انتقام بیاسا رسیدند و مقرر کردید که سه هزار خانوار از جماعت هفت لنگل
 کوچانیده روانه خراسان سازند پس حکومت بابو الفتح خان عنایت فرایت
 جهانشان از میان لرستان قبلی از راه هیلان و از کرمانشاهان و در زهم جادی الایضه
 اردوی همایون نیز از راه ایلام زاده سهل علی حرکت کرده در کرمانشاهان
 بخیرمت اقدس پیوست و نیز باضد ششصد خانوار طایفه زند که از ایلام
 استیلای افغانه تا آن زمان در سمت سر بند و سیلاخور شررا نگیز زندگانی
 و مشغول راه زنی و نهب و غارت بودند با مر و الایضه قتل و اسیر کردند
 و افواج قاهره که بر لرستان و بهران مامور شده بودند در آن مکان معسکر
 نصرت اثر نامند موج به دریا پیوستند

در بیان توجیه مکتب بهایون بجانب کرکوک و بعد از وصارات آن ایام حجت بنیاد

از کرمانشاهان اعلام گیتی نورد فلک قریب و وطنه شوکت در بسط پیرین
آسمان ساکن شده در بیست و دوم ماه فرورد که آواخر قوس بود برج حوت
محل نزول کوکبه عظیم یعنی صحرای ماهی دشت منزل ماه سر علم گردید آسمان
از دشت لانی تیسیت الحوت خواند و شیر فلک از صولت بهریران
قصد رزم خود را فراموش کرد چون احمد پاشای باجلان از جانب حمیر پاشا
والی بغداد بجاوست زباب که در شش منزلی کرمانشاهان واقع است منصوب
و با جمعی از پاشایان و عسکر عثمانی در آن مکان بمجاظت مأمور بوده اردو
بهایون و توپهای از در حمایت را در راهی دشت گذاشته مقرر کردند که
کوچ بر کوچ متعاقب می آمده باشند و خود بهرین مکتب و درنگ با فوجی از
نهنگان بوجنگ از راهی دشت بغرم شیخون ایلغار و بعد از وصول بمنزل
کرد معلوم شد که جمعی از رومیه در طاق کرا و راههای معروف که گذرگاه
شکری و زری انتر میتوانست شد بقر اولی اقدام دارند آنجناب بعد از ملا
اطراف یکین و بسیار در جانب جنوب کوه بلندی برفت دارد که کوه کاروان
استهار دارد بنظر آرد و ده بقلا فزی الهام ربانی و راه منتهی تائیدات
سبحانی عنان عزیمت را بان طرف منحرف ساخته بلدای نهارت پیشه که
که صحرا گرد و کوه نوردان وادی و قریه بقریه و پیشه به پیشه بودند بدو دست

انجاء و نیاز چنان تو سن غم خدیو صایب بدیشته در آو بخینه عرض کرد که طایر
 و بهم هیچ بلند پروازی در هوای عبور ازین مکان پروبال نکشوده و عنقای غم
 هیچ کردن فرازی یقین قاف این کوه فلک شکوه آهنگ هودنموده آنجناب
 قبول این معنی نکرده همه جا اقبال آسایش پیش نشکر افتاده که یوای کوه
 و بیغوله های آن موضع پرستوه را گاهی پیاده و گاهی سواره پیودنی نشنیده
 و آن را بی بود بس صعب المساک که راه عبورش چون چشم بخیلان تنگ و
 پایی اش شب بدیشته از تصور نیست بلند جبالش لنگ بود آسمان بنظر راه
 ز فحش هر روزه کلاه آفتاب از سر بر میگردد باز سر کردان آن امر محال است
 و حیرت مقوس هر شب بقصد قلعه فحش ناوک شهاب انداخته تیر مرادش
 پایی آن به سنگ می آید باز سرگشته همان خیال است القصه آن کوه بلند و آن
 قلعه آسمان پیوند را بصعوبت طی کرده هنگام غروب به نشیب آمدند چون پایی
 کوه بفرز دل بجا یون سر بر سپهر برین سود نظم افواج منموره را دوشته بسته
 مرتب کرده باز جواد تیر تک امر حمله پیاستختند در عرض راه بنا بر پرده واری نظم
 لیل سر رشته جاده از نظر گم گشته آنجناب بجستجوی راه پرداختند بقدری بالید
 ششصد نفر از دلایران که در اطراف رکاب و الا جمع و در آن شب تا بر آ
 و از جانب پار آن شمع بود نماز خدمت اقدس خافل نگشته بقیه که از عقب می آمدند
 بعلمت اندک یکی که در طلب جاده واقع شدند دیده بختشان مغلوب راه زبان
 خواب و حیران پذیر فیض رکاب طغران متعجب شدند مقدار آن طلیعه صبح که آنجناب
 بحوالی متعجب رسیدند این معنی معلوم راسی جهان کشا گشته اند آنجا که همیشه

آنجناب جنود غلبی را یار و سپاه تائید الهی را بدو کار خود دانستند در قیام قلیل
و کثیر لشکر و مجبیت قشون و حشمت مستظرفی باشند بعد از ادای مسازیا
حاضرین در کباب بر سر زاب چپاول آغاز و هر گز ترکان از می جلوه ساز کردند
رومیبه از صهییل هر کیس اسبان دلاوران پیدار گشته و سر اسب همه آهنگ کردند و
جمع از ایشان عرض تیغ کین گشتند و احمد پاشای باجلان با اکثر سران متعارف
رومیبه زنده گرفتار کین یافتند و اسبان فلک خرام چون بهر دم و باد پایان
خاک نور و آتشین ششم با ختمه و کسب بسیار نصیب یلان ظفر شعله گشت
اگر چه از ماهی و دشت تا دایره براه متعارف نیست و چنان فرسخ مسافت
است اما از سیرا به و کوه سی و پنج فرسخ می باشد با وصف اینکه آن کوه را
برف نهاده و گرفته بود و هر چه می تائید الهی در یک شبانه روز طی شد و نه و آخر
نیز بعد از پنج روز بیکر و الا پیوسته اطراف قلعه زاب را بر جای مستحکم ترتیب
داده جمع را برای ضبط و جمع محصولات بقعه زاب فوجی را برای ضبط
غله و ذخیره و ناخت قری حوالی هر روز تعیین نموده فرمان دادند که لطف علی خان
کوسه احمد لونا یب تبریر با عساکر آذربایجان حرکت و قشونهای
اردلان و بهمان را در سر راه با خود رفیق ساخته از راه قلعه چولان
روانه اردوی معلی شود بعد از انجام این مهم روز جمعه غده
شهر رجب از زاب اتنازلوای طفلان تناس کرده چون استحکام قلعه اعتبار
معلوم می شود بود که اگر موکب الامتوجه بفرستاده شود و احمد پاشا بقعه اداری
و تخصص خواهد پرداخت منزل منزل از راه قلعه علی بک عازم کرکوک شدند

که شاید احمد پاشا باین تقریب بیان را وسیع دیده بمعمر که جنگ است آید مفید بنشیند و
 از راه بلاد است بلند و بعضی از اسباب دواب اهل رود را در چین عبور از
 آب دیال بهادنا رفت آنجناب که در بسط خاک تیر دستی ادراک آتش اسلام از
 آب میکند و ایندیشک نهنگ پیکر از عجز منع و بقدر نیم فرسخ بالاتر بر اینها ایستاد
 این دو را در معبری خالی از خطر سپید کرده و در بدن آفت و مخالفت گذرانیدند
 و در منزل خرماتو قباب خیام عزت ممکن ندیده و چرخ برین پیوسته هزار
 نفر از بهادران منتخب بنده و مرتب ساخته هر قدر با تاخت سمتی تعیین
 و حضرتش فوجی را برگرفته بجانب کرکوک ایفار و بهنگام طلوع صبح چپاول سمت
 قلعه انداخته سرزنده و غنیمت بسیار بدست آوردند و فوج مأموره نیز هر یک
 سمت مأمور بر آن تاخته با سرزنده و اسیر مال و اسباب کثیر از وی بهایون
 ملحق گشتند و در هر راه خاوا را از طایفه بیات در پشت فرسخی کرکوک نشیمن داشتند
 ایشان را کوچانیده روانه بینابور ساختند و از همان مکان هفت هزار نفر از
 لشکر منصور را محاصره قلعه کرکوک مأمور نموده لوای نصرت آنها را بجانب اشکری
 نصرت داده از راه فراتیه عازم بغداد گشتند و زفراتیه طیف علی بیگ نایب تبریز
 با شش هزار نفر از عساکر آذربایجان و هزار از کردان آن نصرت ایشان گشته
 چون راه بسیار تنگ بود و مقرر شد که لطف علی بیگ با فوجی بر ستم نظامی از دشمن
 کبری عبور و محاذات شهر وان را جلوه گاه حیول سپاه منصور سازد و گوید و الا نیز
 روز دیگر از داش کبری گذشته و اولان جلالت اثر در دو فرسخی اردوی فلکستر
 سیاهی فوجی از رومیه دیده خبر رسانیده فی الفور خدیو وزیر جنگ با جمعی از بیکاران

برانز ایشان شتافته معلوم کردید که فتاح نام سرکرده عسکر دیار بکرست که
 باده دوازده هزار نفر از رومیه از جانب احمد پاشا بقراولی آن تاجیه آمده
 دلیران مانند گرگ کرسنه که بر فوج غنم تازد بطایفه غنیمت ناخسته نخست بگفتن
 فتاح است فتاح کار کرده جمعه را هم مانند روم پیش انداخت باری وی هاپون
 آورده گرفتاران در سبک عراده کشان تو بخانه انتظام یافتند و دیگر بعد از
 ورود بنیرل رباط خان سیزده فرسخی بغداد آورد وی همایون در نیکی مامور
 بکشت فرموده خود هنگام شب که فوج بخوم سحالی قطره زنان از جبهه کشان
 آغاز عبور و خیل کواکب از شایع مدارات فلکی غرم مرور کردند با جمعه از بیلان
 منصور متوجه برتر گشتند که جبهه برتر را از تصرف مستحفظان برآورد آن شب
 تا حوالی صبح ایضا کرده ظلمت شب مانع وصول بمطلب گردید از اینجا به سمت
 بغداد چپاول انداخته در یک فرسخی قلعه جمعی از قراولان رومیه مجبض
 قتل و جمعی از اعراب کنار دجله نیز که در کار عبور بودند با سر و تنب در آمدند
 چون بصره یقین پیوست که احمد پاشا در کاه دل را از غبار تفرقه و تشویش
 خاک برین ساخته لقلعه داری پرداخته است از اینجا بجانب نیکی که قس درگاه
 اردوی ظفر نشان بود عطف عنان فرستادند از آنجا در آنجا قاسم
 اینکه خبر گرفتاری فتاح و ساخته قراولان که بغداد رسیده بود محمد پاشای
 حاکم کوی به جمعی از پاشایان و رؤسای رومیه و دو هزار نفر سوار حمله
 نیرنگ گذار از جانب احمد پاشا برای استخبار حال جنود ظفر نمود و تحقیقی
 مقرر گردید مسعود از راه راست بجانب نیکی عزیمت کرده از جانب از سمت

دیگر بر سر لغذا قدم فرسای شمشیر تو چه شدند و هیچیک از آمد و رفت یکدیگر
واقف نگشته بودند صبح که آنجناب ز مام غریبست مستقر دولت انعطاف دادند
نشان بی بیکال مشهور دیده دلیران فرزانگیشت بر اثر آن روانه و عسکر و میت
نیز گرد و سیاهی از دوی کیوان پوی را در سمت میکیه دیده سراسیمه به سمت
لغذا دوبری گشتند که در عرض راه فریقین دو چار یکدیگر گشته اولاً خود کما مگا
یا سه هزار نفر بهادران نامدار که پیش تاز و صیدگاه دشمن شکار برایشه باز
تیر پرواز بودند بایشان در آنجا بخت بهر شمشیر شیر دهر ضرب و دلیری را از
پا در آورده تخته آهنگ قرار کردند اما چون جنگجویان رزم ساز در میان
آن گروه و قسعه فاصله بودند راه گزین یافته در طرفه العینیه همگی ایشان
عرضه تیغ کین و بشته کند افواج طفر قین گشتند و همچو پاشا نیز زنده بپاسد
گرفتار آن پیوست پس رایات همان کشا بفتح و فیروزی وارد منیرانیک
گشته یک وزیر برای تقسیم غنائم در آن مکان توقف و در بعد از انجام حکایت
کرده برای تعیین مکان تروال خنک فلک سیر نظر را در اطراف قسعه گرم
جولان ساخته سران پشه را که در محاذی زاویه مقدسه کافمین علیها السلام
در دو فرسخی لغذا واقع است اختیار و در غره شجاعان شاد روان شوکت
و نشان را در آن مکان هدوش سپهر دوار ساختند و از بدایع و قایع آنیکه
در روز پیش که قزولان و موبه با محمد پاشا صید شیر شکاران گشتند بند علی
نامی افشار عثمان لوی را از مرکب بستی در انداخته سرش را آویزه فتراک جلا
ساخته سر گرم تعاقب بود که از زققاد و افتاده و سرشته جاده را از دست داد

شب در آن صحرا سرگردان بستر میرد و هنگامیکه ترک تیغ بند صبح سر بریده خورشید
از اذان دامن درآورده بند علی خود را در کنار و تسلیم بغداد دیده مقارن آن چند
نفر از قلعه گیان بسر وقت او رسیده چون پامی گریزند شست تیر دستی کرده
سر راه در کوشه پنهان و دلیرانه با ایشان ملاقات کرده گفته بود که از خدمت
جناب نادری می آیم و به پاشا پیغام می رسانی دارم پس در باب قلعه نزد پاشا برده
باین پنج از جانب انجناب ادای پیام نمود که چند روز است که این ناجیه
جوانانگاه دلیران ظفر نشان است یا بیرون آمد و جنگ کن یا قلعه را بسپار پاشا
در جواب گفته بود که آنجناب بزرگ فواید من برای ایران و در آن دولت
صاحب اختیار حل و عقد آموزد لیکن ما از جانب حضرت قیصری بسپار
تسلیم می دانیم و نه بجنگ مأمور پس جمعی از تنگپیری همراه کرده در انجناب مشهر
میرسانند بعد از آنکه این مقدمه معروف خدمت اقدس گردید قتل سر کرده
دیال بکر را بگذر خواهی اینکه تبلیغ این پیام بالقادر خدیو نجسته فرجام بود
و صورت واقع خود دیگر بود نزد پاشا فرستادند و در چهارم شعبان جسر معرود
که کشتان شان برای شط بهر تر صورت تمام یافت و جمعی از جنایر حیان
بصیانت هزار امام عظیم ابو حنیفه رحم الله معین گشتند که احدی از عوام مصد
خلافت احترامی نشود و چون قلعه گیان ذخیره آن نواحی را پیش از وقت اقلعه
کشیده بودند مقرر شد که دو باب اهل اردو رفته از خوار تو و زتاب منسلح
آذوقه حمل و نقل اردو نمایند و بنابر اینکه کشتیه های دجله را تا مار و میر در آن طرف
دجله جمع و ضبط کرده بودند بعد از تحصیل بسیار چند کشتی در میان دولابها

یافت رسیده جمعی از افاغنه را سوار آنها کرده بآن طرف آب فرستادند که شاید
سنگری در آن طرف ساخته تواند شد فوجی از قلعگیان به افعه ایشان
پیرداخته سی چهل نفر را مقتول و هجده کشته بانشسته خود را اسیر بجای
کشیدند چون احمد پاشای والی عفره و قورمسطفه پاشا آن جانب احمد پاشا
والی بغداد آب و جله را در میان مانع دیدند فوجی از رومیه از سمت کنت
بغداد آمده در محاذات اردوی معصیه در آن طرف آب احداث مطهرین
و مورچل کرده با توپخانه و اسباب کا زار نصب لوازم قرار کرده بودند و
مکنوز خاطر اقدس بود که شاید ایشان را بخیبر دریابند آب ریسمان بندی
شخص فرنگی بل چوبی بطریق حبس بر روی آب تعیین یافت که سبب و شتر
باسانی از آن میگذاشت تفصیل این اجمال نیکه در خلال آن احوال شخص مزبور
باسم سفارت از بجانب پادشاه ننه وارد دربار شوکت هدایت شده تعلیم
او و حکم حکم ظل الهی فرمان بر آن چاکدست از غلستانات آن ناخن ختمهای
سطب عظیم و چوبهای بزرگ ضخیم بطول سه چهارم ذرع قطع و چهل شتران
کوه کوهان در محمل موثوم بد حال که در اهفت فرسخی بغداد واقع است حاضر
کرده خدیو شریا جناب بعد از نقل اسباب هنگام شام باد و وزده هزار نفر
سپاه خون آشام روانه آن مکان و هر یک از سواران نخته چوبی پیش
زین گرفته صحیح وارد شهر وان ده فرسخی بنیاد کشته آلات خشتی با بارسیاههای
محکم و طنابهای قوی با یکدیگر پیوسته و هیچکدامی بزرگ را پیرا نداشته بر آن چوبها بسته
مانند کعبه بر روی آب کشیده و در طرف آنرا ایقامه نمود بزرگ محکم کردند

بعد از آنکه حدیو در یاول باد و هزار پانصد نفر از یل عبور کردند هنگام شام که
 غره ماه صیام از کشیدن تیغ هلال بر نصرت خاقان بلند اقبال براعت
 استهلال بکار میرود چون همیشه آنجناب را از سپاه و آتش لاجنود
 کمتر و همتا از عالم غیب بشیر و حامی باشند مقید بجای و بسیاری لشکر گشته
 با جان فوج قلیل آنکس که کرده مقرر داشتند که بقیه لشکر نیز فرستاده شود
 از یل با کلک از آب گذشته متعاقب موکب فیروزی اثر بلخ گرد و دوتا ظفر
 دروز دیگر هزار پانصد نفر هم فرصت عبور یافتند که بل سر رشته طاقت دادند
 زیر پای آن کردند و نفر از آن از دست داده گیسوی فوج ثانی هم متعاقب موکب
 اقدس روان گشتند اما حضرت ظل الهی آن شب تا صبح ایستاد کردند که شاید
 حمله لیسرت پاشایان و رومیه که در مقابل ردوی هالیون و خطیر دامین
 بهامین کاظمین علیهما السلام پای اقامت افشردند و اندر سبب سستی
 بلد و احوال و جاج و شکستگاه هنگام طلوع فجر بخاوری نیکو شش فرسخی
 بغداد رسیده قزاقان طرفین دوچار یکدیگر گشته و نفر از قزاقان اطراف
 از دم تیغ دلیران زنده و در رفته خبر و در آن سیل جهان آشوب را از
 آب برومیه رسانیدند و رومیه فی الفور به آغوش رانگذاشته سر اسیر
 بجانب بغداد شتابان کردند و چون در انصوت ایستادند میفایده بود آنروز
 در آن مکان مکث و طرف شام از اینجا عازم بغداد و حوالی صبح که فرسبه
 شنبه دوم ماه رمضان بوده باشد بحوالی مسیور بران رسیدند هر چند که آنجا
 مشغول تشریف فزانی بود لیکن در مقامیکه تائید الهی یار و یاروی

اقبال پایدار و در کار باشد هر سبب میبندی در نظر محبت عالم نورد سهل و
 هموار است حضرت ظل الهی آن جمع اندک را که پروانه بی پروای شمع جهان افروز
 لوائی فیروز بود بدیافت قسم منقسم نموده رایت ثبات و قرار را تا فرخنده احمد پاشا
 ملاحظه کرده و سیاهی شکر جلالت اثر را دیده بقلب ایشان کثرت خود را مظهر
 کرده و حصار قلعه را امن عافیت ساخته سی هزار نفر تنجا و از سواره و پیاده
 رومی و نیکوچری را با توپخانه و استعداد تمام لیس کردگی احمد پاشای والی عصر و قرا
 مصطفی پاشای بمقابله فرستاد آن طایفه فوج فوج از اطراف شیران پیشه
 مصافات بصورت زبره شکاف طرح جنگل فکنده نخست اگر از توپچران و مأمور
 گشتند که دست به تمشیر بر قلب آن گروه نازند و در آن مکان پرمعاک که از کثرت
 چاه و سوراخ حکم خانه زنبور و پشت به پیش سنان لذت شهنشندی را در کام
 ایشان تلخ سازند پیا دگان رومی که فتیل را بر داشته تفنگ سوار کرده و در کنگ
 انقطاع بودند دفعه شلیک تفنگ آتشین م و دلیران شیر فاش مانند شیر آتش
 رم کردند پس ترکمانیه کوکلان را بمقابله مأمور ساختند ایشان نیز بهین متوال
 روی بر تافتند و همچنین سینه دسته با مژ الامرب جلا دست میدان تا خسته تاب
 التهاب نوایر تفنگ نیامورده باز گشتند سواهی دلاوران افغان که در جای
 خود شیوه پایداری پیش گرفته هر دفعه که در میان حمله و رمی گشتند
 سینه را به دقت تیر بلا و آماجگاه سهام قضا ساخته زبان سنان و دمان
 تفنگ جواب نشان میدادند چون فوج رومیه اکثر پیاده و عدت نشان از
 حذر پیاده و توپخانه و استعدادشان آماده بود و سپاه انعطاف بهمه سواره و

و چند روز بود که در حقیقت و تدریج قدم فرساییده می از کار پیکار نیاموده بود
آن ز سینه افسر شهر یاری با هر فرقه در مقام دلداری برآمده ایشان را بصبر
و تحمل فرمودند هر چند معلوم دلاوران می بود که اگر از دشمن می می ترسیدند
و چله عدوی خویشوار در قفاست اما چون معامله کم با بسیار کمتر موافقت می نمود
دامن این حرف شکر بر آتش فشرده غازیان بجا اثر گشته نزدیک بود که
باصا به عین الکمال گرفتار کردند و خود بخود حوصله را این واقعه دل در بر
ماهی در شب که اضطراب افتاده لحظه لحظه در خاک خضوع جبهه سالی نیاز
و طالب امداد از خدای کار ساز بودند که در خلال آن حال کرد و سیاهی فوج
نانی که از آب گذشته بودند متعاقب می آمدند از چند میل راه عیان گشته سر
چشم ظفر و غبار دیده خصم خیره سر گردید پس خود به هر افسر که این جهان پیار
پیش تاخته فی الفور ایشان را برگرفته مانند صاعقه برق و نفخه صحرانیک سمت
و دسته افغان را نیز از سمت دیگر بجانب و میله حمله و ساخته بتابستند
الهی و سطوت اقبال نطل للی اساس قرار و میله منهدم و بجانب قلعه
منهدم گشته تیغ میانی تا پای قلعه سرفشانی کرده پنج هزار نفر متجاوز از ایشان
به آتش دستی سیف و سنان اکنون از نسبت باد پایان بخال هلاک افتاده
تو بخانه واثاته ایشان با کینه بغداد و سر حبه بر صفت آمده هنگام شام بانیل ظفر
و بلوغ مرام بحاذاثت و دوی ظفر فرجام که سکر و میله بود باز گشته نصب اعلام
کیوان مقام فرمودند و در آن روز طایفه افغان چون مصدر خدمت شایان
و در حقیقت نشاء این نسخ نمایان شده بودند بهره یاب جائزه و احسان

و مشمول عنایات یکبار گشتند و چند نفر از قراچور لودتر کمانیه را که روی
از دشمن تافته بودند عرض نمائیم یا سنا ساخته سرگردگان را بطعن سنان
زبان زخمهای کاری بزرگ و جان زدند و فوجی بضبط سامره و حله و
کر بلای معلی و نجف اشرف و حله و راجیه تعیین کرده یکی آن مجال
را بخیطه تصرف در آوردند و همان قلعه بغداد در تصرف احمد پاشا باقی
ماند که آن را هم توب و چپارهای سرکوب بسته که هر روز تزلزل در اسل
خاطر پاشا و قلعگیان می افکندند پس حکمهای یون صادر شد که بسیار
پل چوبی را از شهر وان اندر روی آب آن مکان آورده در برابر زانوینه نهادند
که ظاهرین بهمان طریق که مذکور شد از نولستند که تابسته شدن جسر افواج خلف
قرین با آن طرف آب آمد و شد نتوانند نمود پس از سران تپه کوچ کرده و نزدیک
خارا نام عظیم رستم قبه شنا در وان اعز و ملکین اسایه گستر فوق سپهر بین
ساختند و از جانب حله در راجیه کشتیههای بسیار فرستاد و ده جسر متین
ترتیب دادند و نیزه بچاری غنم برین قلعه محکم در جانب غربی کهنه لغز داد
و طرف سفلی و قلعجاست دیگر در جانب جنوب و سمت شرقی و همچنین حصن
استواری در کنار دجله صورت اتمام یافته بمحافظت هر یک از قلعات فوجی
مامور شدند و در سمت شمالی و ساحه در کنار دجله چلیچیه ساخته چینه را
بمحافظت آنجا مامور و کشتیههای فلک فعت علامه و ترغیب با و تفکیک
قادر انداز بر آنها سوار کرده در وسط شطرنج گرانداختند که بمهرت
راه مسدود بوده قلعه گیان از روی آب به سمت بصره و غیره تروند و نتوانند کرد

و در میان آردان شیخ عبدالعالی شیخ المشایخ نبی لام که صاحب جمعیت نیاید
و همیشه تابع بغیاد بود و اردو در گاه معیشت متفرست که با والی حوزیه متوجه
تسلیه بصره شود از صادرات امورا نکه غنی خان حاکم حیرم با امیرخان بیک
افشار رئیس فارس غاز مخالفست کرده از خود را بی برآمد و منیر را با قمر
کلانتر لاریز بنیر با جمعی از اعیان قلعه حوض را که مسکن شیخ احمد مدنی بود با خود
متفق ساخته بر سرولی محمد خان بیکدلی حاکم لاریز تخته اوار مقتول و اموال
اورا غارت کرده بیکر مسیرات نزد شیخ احمد مدنی گریخت لهذا احکام و سر
کردگان قشون حوزیه و کرمان با اتفاق امیرخان بیک تهنیه آن دو و مقصد
ما مورگشته بر دور این اودیة عدم فرستادند

در بیان وقایع اوایل مطابق سال فرخنده ۱۲۶۵

بعد از آنکه سرک کینه خواه دی از جوش و خروش سحاب اظهار عدو
برق و معارضه با والی خراسان زمین شرق نموده با قضاای تصاریف
زمان جنود گاشتن برانی بار و برگ و ترکان ویرانه جنگ چین را نیز کناری
عاری از جوشن و ترک ساخته بود سپهدار انجم احتشام جبرخ چهارم
سوم ششم شوال ۱۲۶۵ هجری بمقدید اوضاع جهان لیستریل حمل تحویل
کو کسب غرضشان کرده ساز و برگ قوای ربیعی نمود کردن فرازان گلستان
را از غیرت مومی خا بر تن راست شد و خون حمیت دیعروق افسرده
لاله و شقایق بجوش آمده نیزه داران شاخسار بقصد کینه جوی شاخستانه

بر خجاستند و لیسا قیام آذرا افوان جریا حین را در ساحت شست و گلزار صفا
 بر آید استند یلان نیکو فرور دین با عسکر بهمن آغاز مقاتله نمودند و
 در میان تیر منقر سر مارا اساس ثبات و قرار خراب و نیکو یان فتنه انگیز
 برفت و نیج را از ظه و طریقه اردوی بسته زهره آب کشته راه عدم پیچیدند
 جیشن نور و زری لصد نور و سبب در خارج بغداد ترتیب یافته زمره
 کامل عیار در خشان مرا از اختران در طبقاتی سپین صافی تر از اطباق
 آسمان بر اهل بزم ایشار و بهفت هزار دست خلعت مهر شعله و اثواب
 خورشید شعله لبران لشکر و عظمای عکرنایت گشت در آن اوقات
 از شدت محاصره کار تله گیان بغداد بجهت نظر را انجامیده نوعی آتش
 غالب بالا گرفت که هر روزه جمعی از قوط کر سگی خود را از حصار و برج بریزانند خسته
 وارد معسکر غیر دزی اثر می گشتند و از جانب خوان سالار فوت و احسان
 قاتانی سیر چشم مواید گوناگون شده مطلق العنان در اردوی بهایون می گشتند
 در اواخر محرم ۱۱۰۰ را غلبه فندی دفتر دار و محمد آقای کنه زای بغداد
 از جانب محمد پاشا بر سه استیمن وارد دربار سپهر مشال و در باب
 سپردن قلعه بغداد تا آخر ماه صفر قلمه و استمهال کردند الفقه بکلید آمد
 رفت صفر ابواب گفتگو در میان احمد پاشا و امنای این دولت اید پیوند
 مفتوح بود در خلال این احوال توپال عثمان پاشای صدر عظمی سابق که
 بسعری مأمور بود با صد هزار نفر از سپاه کینه خواه روم از جانب
 موصل وارد کرکوک و جو کمیس در لباس مبدل بن خبر راجه قاهره رسانیده

احمد پاشا در ایفای عهد شست و در قلعه اری سخت گردید بعد از ورود
 سر عسکر مزبور بسامه حضرت ظل الهی دوازده هزار نفر از جنود قاهره را
 بیکر کردگی امیران کارگاه محاصره قلعه و محاطت برج و قلعه بجائی که در
 اطراف قلعه ترتیب داده بودند مأمور ساخته بجدی ضابطه مضبوط کردند
 که بر مشلعه گیان مفهوم نکردید که قطره ازان بجز بیکران و ذره از خود نشیند
 تا بان کم گشته پس فواج نصرت پزوه جوق جوق و گروه گروه قبل از
 حرکت ایات از دایمیکر متعاقب و متوالی یکدیگر قراول منقلای لشکر
 ساخته روانه و خود در شب پیکر شنبه ششم ماه صفر با بقیه فواج بجز
 امواج از ظهر بعد از برسم ایفای حرکت کرده روز دیگر حوالی صبح بقشونهما
 پیش بلخ میگردید و در آن طرف نیز کوکبه سر عسکر در کنار آب دجله نمودار
 گشته چون رومی از کوکب همه جا کنار دجله را معبر خود ساخته می آمدند
 همین که آن دو بجزو بخوار و دودریای آتشبار قرین یکدیگر میگشتند در
 همان مکان که موضع شکسته ناهموار و سمت غوی آن محمد دجله و خار
 نصب خیمام قرار و سه طرف دیگر را بموریل و مطریس استوار ساخته قلعه
 آهین و حصار آتشین از عاده توب و باز لیج در اطراف مطریس بنا نهاد
 قوایم آنها را بجزیرای گران بیکدیگر پیوند داده مقام قامت و استقرار
 توپچیان و تفنگچیان کردند پس پیشتر از ان ایشان بمقابله پرداخته چرخیان
 لشکر جلالت اثر که همیشه مانند ستاره سحر پیشرو کوکبه خورشید نورند بجهت
 که ترک نیزه گذار هر سپهر شامی ظلمت انهمیت دهد بیکت حمله ایشان را از

پیش برداشته بشعشع سیف و سنان برق خرمن هستی همه از ایشان
 گشته تیره بدون اینکه به پناه لوامی سرعسگر گزیند از جهان دارا حسی
 بجانب کرکوک شتافتند و دلیران طرح با شماره والا مانند فوج نجوم یاد
 چرخ چیمان انجم کو کبکلب و میبه سب انداز هجوم گشته آن طایفه عنان پایداری
 از دست داده بمطریس خود تخصیص جسته از اطراف آن شروع بافرود
 تایره توب و تفنگ در پشت گرمی تو بجانده آتش افشان آغاز جنگ کردند
 زمانی ممتد هنگامه گیر و دار کرم بود تا اینکه حضرت ظل الهی بضبط تو بجانده آتشی
 میان همت بسته پیادگان گفتیم بر از سته طرف مأمور به یورش ساخت
 خود با فوجی از تفکیحان چالاک و فاغنه بدیاک بر سرخص آتشین حمل و گشته
 چند نفر از رومیه خیره سر را تارک مخفی ضرب شمشیر برقی از در هم شکافت
 داخل تو بجانده و بعضی از تو بجانده را تصرف کرده و از سمت دیگر متوجه
 مطریس ایشان گشتند مقصود آنکه در جهان روزگار ایشان را بفیصل رساند
 و رایات عقاب پیکر تیر که قول بزرگ در سایه جناح آن استقرار آتشینه بلبان
 پروازی سرگردگان جلادت گشته بهوای طغرا از پرچم زین بصید گاه هم فانی
 بال پر کشوده بدون امر قدر نمون از مکان مقرر پیش آمده سواره و پیاده یکدیگر
 آمیخت و هر کس تمینای خود است اعتنائی ایستاده بر ایگنجت القصد زمان
 حربه و آوان طعن و ضرب از چاشنگاه تا عصر تنگ است و ایافت چون موضع
 جنگ در سمت شرقی و معسکر رومیه در جانب شت اتفاق افتاده و
 آب دجله در تصرف رومیه و موسم شدت نمود و از یک طرف لشکر شد

وصولت سورت کړاوازي کجا نب سپاه قلب سوز عطش يدي نايه کين ا
اشتغال داد که حوت در تابه فلک بريان و عين الثور بر تنه کامي شيران
بيشه و غاگر بيان مي شد خط

که بود آب آن چشمه آتش هميه	ز خورشيد گردان مشوش هميه
که نامش زبان در دهان سوختي	چنان آفتاب آتش افروختي
ز تاب خورش سوختي بال و پر	چو مرغی شدی در هوا جاوه گر
سر کوه را چشمه آب بود	دل خاره کاب از لغت و تاب بود
اگر سوي آب آمدی سوخته	سمند کرد آتش افروختي

القصه خدیو بهمال در صینی که با فوج پیادگان در سر مطربین مشغول گردید
بود و نفر از پیادگان رومیه در زیر دست پای شصت زرین مشام آنجا
در آمده چرخ سفده چو را شاه اندازی بخاطر رسیده هر کب تازی ترو تالون
در زیر پای آنجناب دارد درایت سکندری یافت پس چابکی کرده به شکستی
تایید و عنان داری را فیض قبال سوار و متوجه کارزار گشتند چون شعت
طلعت شمع یاب هر گستر در میان آن جهان لشکر پشایه خورشید افور در
برابر فوج اختر ظاهر بود مشهور دیده رومیه کشته دیدند که خدیو بحسب
مانند سمند را از آتش و شرر و بر مینا بدگرم ستیز گشته از اطراف آنجناب تفنگ
پر خالی کردند اما حفظ آبی سپرداری و عنایات باری نگهداری نموده گزند
یادت مقدس نرسیده و خدیو تالون فیروز در جنگا میکا سفینه شمشیر بیاد
بانی قوایم باد پای بجز فیروز در بجه آتش در یابی نبردشنا و بود و چند نفر از سواران

رومیه از خاد زین بنوک سنان بجاک پلاک افکند. یک نفر را نیزه زدند که
مرد و مرکب هر دو بصدقه ضرب آنجناب لیسر غلطیده ابرش پر یوشن پنهانی
کرده بر مرکب پوپیکر آن شخص خورده دوباره بسرد آینه جنبیت کشان از جناب
خاص پیش آورده آنجناب باز قدم بر حلقه چشم رکاب گذاشته سوار گشتند
و چون نوا بر عطرش التهاب افکند شمع و شاک قلب سپاه چون قلب سپاه بیتاب بود
غاطیدن اسپ گردون خرام آنجناب نیز علاوه علت گشته دلیران کمان
آن شد که مکر سرور کشور تاجداری را از خم کاری و گل قبالش اراد کشن و رنگ
جهان موسم خاری رسیده زمام اختیار از دست دادند سپهچیان زحل سیکر و
یسا فچیان میخ منتظر نیز از ضبط و نظم شکر عاجز شده دست باز داشتند
خدیو گردون توان ناچار از مشاهده این حال جنگ کنان عطمت عمان
کرده کس فرستادند که اردوی هایلون و االی تلجات از اطاعت بغداد کوچ
کرده بموکب هایلون ملحق گردند و خود بجانب بهرنیزه توجیه فرمودند و در آن معرکه
جمع از دلیران از بس آب دل در یکا کرده خود را آن دریای آتش زده جسم
نوش فت گشتند و برخی دیگر از بی تابانی بادهان خشک و زبان تفسیده بلب
دجله روان گشته دست از آب روان زندگی شستند و شخص بنیکه به هم
جست دو هزار نفر سواران لشکر و سپاهگان تفنگچی عرضه تلف گشته و عملاً تونجا
هایلون نیز تصرف رومیه در آمد جمعی که در سمت مشرقی دجله بودند بمیان
آغاز کوچ کرده در بهرنیزه بموکب الایو بستند و چون پیش از وقت یکت نفر از
رومیه که خنیه انجیرا ب بغداد برده بود جمعی از قلعگیان برآمده حیرت دجله را

قطع جمعی که در جانب غربی قلعه و بلجات آن سمت اقامت داشتند
 عبور را بسته دیده جمعیت از راه حکم و حمله با عانت طایفه بنی لام و بلد شیخ
 و او دخراعی خود را با من عافیت رسانیدند سر عسکر بعد از بنیوا افتد
 بعد از دو سه روز ملک کرده را به غریمت را بجانب کرکوک افرخت و موکب
 همایون بعد از ورود و رسیدن به ابواب مشاوره بر روی سران و سرکردگان
 لشکر کشف و فرمودند که این شکست امری بود مقرر در پیرده غیبی
 سر از رشته تقدیر نتوان پیچید و از حکم قضای توان رنجید چنانچه با تلقی گفته
 بمن کرد بخت و دولت قران
 کرم سلک و ملت نیفتد بدست
 همگی بالقای باقت عجیب با عقیده صاف و اخلاص خالی از ریب عرض کردند
 تو آن سایه بر زمین از خدا
 اشارت ز تو کین گذاری ز ما
 نداریم اندیشه از روزگار
 که دارد در آن سایه منزل بها
 بشارت ز تو جان سپاری ز ما
 تن ما وقت دیر پروردگار
 پس آنجناب با اخلاص کیشان باین عزم فائحه خوانده از خیمه و دواب و اسباب
 و باقی ما بختیج که در آن سفر عرضه تلف و تاراج شده بود بولایات حواله گشته و این
 موکده در باب سرانجام آنها با طراف ممالک در قلم آمد و نیز با کمارستان فیلی
 کرمانشاهان و بعد از آن حکام صایب اندیشه و امینان اخلاص بدین تعیین
 کرده ایالت کوه کیلویه را به محمد خان بلوچ که تا آن زمان به نیابت اشتغال
 داشت بعلاوه شوش و دزفول مکرمت و مقرر فرمودند که با اتفاق

امیرخان بیگ قرقلونا سب فارس دانه گشته تا مدت و ماه تجدید و مصالح
 سپاه خود کرده بموکب الاطیح میشوند و نیز امر بهایون بنقا و مقرون شده
 که طهاسب بیخان جلایر سردار تبار با حکام فراه و قاین و تون و غیره
 و شش هزار نفر از لشکر فیروزی اثر که تابع فرمان او بودند در موعد مقتضی
 در بهمان حاضرنشده پیر محمد خان بیکلریگی بهرات باشش هزار نفر قشون
 مقرر می خود بصیانت حدود و قنار برادر از دینچین جمعی از جوانان غیرت مند
 خراسان که بیست یا فته و کارا موخته رکاب خود یوثر یا جناب بودند به استعجال
 وارد دوی نصرت اشغال کردند و از مندیج عازم بهمان و در بیست و دوم
 ماه صفر وارد آن خطه نزمیت بنیان گشتند و چون سالقا برای کوچانیدن ایل
 افشارا رومی و تدارک ایشان صد هزار تومان نر زرد و موصلاان موجود بود و بعد
 وقوع این سانحه کوچانیدن افشاریه و الوار قبیل و اگر دار دلان را سپید
 اینکه این کار در سمت عراق اتفاق افتاده تخلیه حدود و عراق را از ایلان
 احتشام مقتضای مقام و مناسبت هنگام نبود و تبعولقی انداخته عازم بهمان
 و در بیست و دوم ماه صفر وارد آن خطه نزمیت بنیان گشتند و بعد
 هزار تومان برای تجدید و مصالح و جید تقصیران مندرج بدست و جو و بخت
 بخیر و مسعود از خزانه احسان مکرمت گشتند و امان آمال از نفوذ
 عنایت مالال و هر یک که اسب ده توانی استقا شده بود و سب بیست
 توانی خطا فرمودند و همچنین از اشتهر و است و بیاد و شمشیر و سپر و جوشن و غیره
 و باقی آلات حرب و اسباب منفعتی لعل و پنج دوا بجزئیات و دیگر

که بروفق فرمان و بهرستی قدر از ممالک محروسه وزیر و زوار میشد فیما بین
آن کرده جلالت پر و بقدر قسمت انقسام و در عرض شصت روز جمیع
اموری که موقوف علیه حضرت آیات ظفر فرجام بود صورت انجام پاشد
لشکر فیروزی اثر و افواج حجت گستر در میعاد مقرر متوالی یکدیگر مانند ابر
بهاری و سیلاب کوه ساری که به بخار پیوندد وارد داد و بی نصرت پرورد
و داخل معسکر شکوکه لشکر کشند از ستوان خیرت انگیز آنکه در ایام توقف یکب
والا در همدان بوقوع پیوست که تیموریان شای ملی حاکم و آن بعد از سنوج
واقع بغداد از جانب سرعسکر با فوجی از اکراد و جنود و موبه عازم تبریز گشته
از سمت تراچه داغ توسن جلالت جلوه داده تبریزیان با قشون مأمور
بمحض شنیدن آوازه حرکت تیمور در صد تحلیله قلعه و شهر تبریز در آمده آواز
کوچ کردند هر چند لطف علی بیگ نایب تبریز بیما نعت پرداخت بود
مقید نیفتاده شهر را خالی و اظهار افرانی و بدسگالی کرده لطف علی بیگ
آن روز تا شام با معدودی از افشاریه و ملازمان خراسان که همراه دست
در شهر بند حیرت لبس برده چون سیانت قتلعه را باین جمع قلیل در خوا
امکان خویش نیافت ناچار با اتباع بجانب مراغه شتافت عبدالرزاق
خان مقدم که در آن وقت از جانب آبخناب حاکم آن مملکت بود در بروی
لطف شلی بیگ بسته راه بدبختی کشود ناچار لطف علی بیگ عازم خلخال و
حقیقت حال را بعرض والا رسانید پس از موقوف فرمان بعضی از عساکر
منصوره بمجا فطنت محمد و دار المزمور و بیگانش قرقوعم آبخناب که در

می بود بخطاب خانی و سرداری دارالمرز و ایالت استرآباد سرقزو و با جمعه از
 سپاه خدایسان لیسرت روانه گیلان و بسیاری از ملازمان آذربایجان
 را که بر بزرگان هنگامه دولت گشته از معسکر لطفعلی بیگ فارسی و درز و آقا
 جنگل دارالمرز متواری شده بودند بموجب امر والا بدست آورده در ازای
 این بیعاری تنیع سیاست بر ایشان جاری ساخته جمعه بهم در اطراف
 ولایات در دست شصت تا دویست گشته گشتند و نیز طایفه بختیار که در
 کوهستانات خود را ویه نشین بغیله تواری بودند از اجتماع حادثه بغاوت
 سران گریبان خمول بر آورده یکباره ترک طاعت فرمانبرداری کردند و چون
 پیوسته میشنهاد همت الا آن بود که بعد از فراغ از مهمات و مهمات حضرت
 شاه طهماسب جلالت سیر سلطنت ساخته بمقادیر آذوقه و اسب و
 شاهباز بلند پر از کشورستانی را در هوای فضای اقلیم دیگر بال کشا
 سازند در ایام توقف کوکبه نظیر در بغاوت که کارها صورت نوعی و کسوت تکمیل
 ظاهری یافته بود ملا علی اکبر اباشی و میرزا کافی خلفا را برای آوردن حضرت
 شاه به روانه اصل اقدس ساخته مامورین نیز در پیچده ماه سفر آنجناب
 از مشهد مقدس حرکت داده در عرض راه بودند که سانحه بغاوت حادث و
 قهقری طلب باعث شده چون سلطنت او در چنین وقتی که عزم بهالیه
 حضرت ظل الهی مقصود بان مقام و کین خواهی بود از مصلحت دور و عاقل بعضی
 امور می نمود فرمان والا عرض دهد و ریافت که مامورین از راه دامغان در
 موکب شاه طهماسب اردمازندران و محذرات سراییده سلطنت نیز

باشاه عجماس که در آن آوان سکه مافسر بنام او بود از قزوین حرکت کرده
روانه مازندران گشته آن خطه تربت بنیان را مقرر کرد که عزویشان سازند
و طهماسب قلی خان جلایر را بجای کومت اصفهان سر بلند و زمام مهمام عراق
را بقبضه اختیار و تفویض جمعی از سپاه نصرت پناه را بمتابعت او مامور
و روانه ساخته مقرر شد که ده هزار نفر دیگر از ایلات و احشام عراق
در سلک ملازمت انتظام داده در مملکت عراق که وسط ممالک محروسه
است مهتاد مستعد بوده اند هر طرف که فتنه جوئی بسر کشی گردان انصاف از
با جمیعت خود تبذیر او پردازد و جمعی بهم بجهت و دسلطانیه معین و مقرر فرمود که
بیکتاش خان سردار گیلان و لطفعلی بیگ با حکام افشار و مقدم و غیره هر یک
از حدود ولایات خود را خبر دار بوده در هنگام ضرورت با عانت یکدیگر اقدام
نمایند

علم افزای خامه رست مبانی در مضار شیوه بیانی
تذکره قضایای سفر بغداد و مرتبه ثانی و فتنه موکب والا
بر سر کر کوک

بعده از اجتماع سپاه منصور و انتظام فالتاق امور و طسیت و در و شمس
ربیع الثانی به معنای تائید سبحانی با شوکت اسکندری و قمر سلیمانی
بشوق ملاقات عثمان پاشای سر عسکر از بلده همدان رانیت افزایه لوا
کینه جوئی و ملک ستانی شده و در روز و دیگران شانان با نهایی

منهیان راست بیان خبر رسید که فولاد پاشای والی اوزنه و حمش پاشا
و چند نفر از پاشایان معتبر و بیست هزار نفر از جو دروم و سپاه آفرز و بوم
از جانب سرعسکه که در قلعه کرکوک توقف داشت در کنار آب دیاله دست
فرستی از باب در مکانی که بجز شاه اشتها دارد نصب خيام اقامت کرده
منتظر اند که موکب الا که بجانب تبریز نفست کند ایشان بسمت کرانشایان
را بابت جلالت افرازند و چنانچه متوجه کرکوک و بغداد شود بمقابله پروازند
خدیو فریدون نیز بجز دستمعا اینجمنه و آغروق را گذاشته با فوجی از یل
کرزین و بهادران طفر قرین ابلاغ و هشت منزل را در دو شبانه روز
موطای خیمول در قنار ساختند هر چند مطمح نظر آن بود که روز را بشینون
بر آن طایفه تیره سازد اما بر عادت لشکر و تنگی معبر افواج که اکثرا
جاده مدارات فکری و در گذشت ماهچه لوا می سپید اکتبی فرزند پیش
از عبور کرکوبه فیروز جابه که عرصه نلور و در گذشت آن نیز جهان افروز سپهر
کشورستانی که همه جا اند طفر پیشاپیش لشکر نصرت اثر بود و برانهمانی
رای آفتاب پیوند بر فراز تپه بلند که در آن نزدیکی واقع بود صعود و بربود
تحقیق ملاحظه فرموده آن دریایی لشکر را که در کنار آب دیاله بروج چهار
نیلگون متوجع نمید و در کنار آن خیمه را در فوج قیامت اعتبار بسیار
نگو نسا آن بجزو انقلاب دیده داشتند که آن گروه از بیجان غبار و گرد
بر چرخ تیز گرد می رسید و تنگ یا طول خصم کرده از غلبه و در دست
از عنان و پا از کابینه شسته شسته و سیمه به نیست تو سر بر آید و اند

دلیل آن خون آشام به اشاره و الا جلور نیز بان طایفه سب انداختن چرخ و سنج
ایشان را تعاقب سرورنده بسیار و اخترمه بیشمار بدست آوردند و
جمع احوال و احوال و خیام و اسباب آن طایفه را بجا بحیطه ضبط در آمد
دلیل آن که دو شبانه روز با اسب و تاختی در حمله بجای وادی طلب قدم فرسای
وادی تعب بودند ساکت قطار و فرهاد شده آسایش گزین خیام راحت
و ساینشین شادروان استراحت گشتند و بعد از دور و دور در بهان مکان
خیر عریض افزای طغیان محمد خان بلوچ و مراجعت او از عرض راه بعین
والا رسیدند قسید بط این مقال آنکه محمد خان مزبور بخوبی در ضمن صاوت
افاغشته محظوظ استارت رفت با اتفاق محمود علی از قندهار آمده بعد از آنکه
نوبت سلطنت به تعاریب اشرف رسید از جانب او بسفارت روم مأمور
گشته ابرگشتن او بجهت اشرف نیز برگشته بود محمد خان چون دست خود را
از دامن دولت افغانی گسیخته یافت لابد وارد اصفهان و از آنجا با نامه و
تخایف و هدایائی که برای اشرف آورده بود با قدم امیر واری بایندرگاه
والا نشافت خدیو فرزند که در عرصه خیر دولت نادره اش محکم اسرار
نور بانش نه نشیب فراز و است بلند است با او از در عاجز نواری برآمده
بایالت کوه کیلویی عزمین از شن او بدو بعد از معافودت موکب الانجریسان
آن روسیه که در میان اعیان دولت شاهي با ظهار جوهر خود نمائی کار
تبیخ سیستاب میکرده بجهنمادی خود را ظاهراً بختی در جنگ ایروان و
همدان منش و شکست و زیبا نشین و مصد بهیسا بات شده در حین درو

مسعود کو کہ والا کہ حقیقت حال و بعض ہمایون رسید اگر چہ اختر خورشید
چند روزی افول یافت لیکن در روز حرکت جہانگشاہ از اصفہان نیز ہما
لطف خسروانہ کہ ذرہ پروری بساں خورشید علم و فرغ بخش صاحب حال
نیک بد عالم است دوبارہ بدر شہستان تیرہ روز پیش کشند اورا حاکم
کوہ کیلویہ و شوشتر و در قول کرد بعد از واقعہ بغداد کہ امیر خان بیگت نایب
فارس و محمد خان باقشون کوہ کیلویہ مامور برکات گشتند برای آنکہ آن دو را
از وجود شاخصہ خالی نباشد از ہمدان احمد سلطان کہ لوی مروی را بفارس
و قاسم بیگت قرقور کہ بر تہ مہداری سرفراز بودہ بکوہ کیلویہ تعیین و در
ساختہ در حینی کہ محمد خان خاں با امیر خان بیگت بعزم اردوی معلی دارد
جاہد فیلی شدند سر پنجہ برگشتہ بختی گریبان گیر حال محمد خان و خاں خازیر
دم عزتش گشتہ بافتنہ جویان فارس و شوشتر و بلوچ و ہزارہ از کعبہ
مقصود و در و گردان و بہوای فساد بجانب فارس روان و امیر خان بیگت
باقشون افشاریہ و خداسانی کہ ہمراہ او می بودند عازم دربار معلی گشتند
اگر چہ در چنین وقتیکہ ہنگامہ یاری و زمان خد متگذاری بودہ صدرا تحرکت
فساد انگیز را اہل آذر با بجان در تخیلیہ نیر و ظہور این امر جہت آمیز از فارس
در موافقت محمد خان بالیست کہ در عزم قوی اساس مورث و ہن و قصد و
موجب خلل و فتور گردد اما چون وقوع این گونه حوادث در پیشگاہ دل دریا
حوصہ آنجناب حکم جنبش خار و خس در برابر کینہ زرد و لطامت گیاه در
جنب بجز شکر دار و مطلقا و ہنی در عزم و تزلزل و رای متزلزل دادہ

متوکل علی الله با همت اسلخ و نیت ثابت بعد از شش روز که بنه و اسخ و
 بموکب همایون ملحق شد بقصد مقابله سرعسكر کوچ کرده در پانزدهم جمادی الاول
 وارد حوالی لیسان سه فرسخی کرکوک گشته روز دیگر که سلطان خاوری ماهیچ
 بمنحوق بروج حیوقی فراخت تمناهای لغای سرعسكر بالشکر جهان و جهان
 لشکر در حوالی موضع موسوم بعلمداران که در مجازات قلعه کرکوک واقع است
 آسویه صفوف ظفر و تسوید چنود شوکت و فرکرده عساکر فیروزی نال را
 بآیین روز قتل فوج و کوه کرده نظرم لیسال دادند منظره دلاوران
 و ولوله زرم گستران و دید بیه کوس وین و غریوای ز زمین بدر و جیح
 برین رسید کوه و آیینی از ان سبک و نظره و فرشتکوهی از ان رای و
 عزم مشهود دیده ارباب زرم کردید که آسمان با هزاران چشم بنظر آه آن
 حیران و زبان و دست و دشمن در عالم انصاف بناده کاری آن همت
 بلند آفرین خوان گشت **انقطاع**

سلیمان بدینگونه شکست داشت	چنین دستگاہی سکندر زنده داشت
کسلین رسم و ترتیب آیین ندید	فریدون در ایام خود این ندید

عثمان پاشای سرعسكر که بعد از معاودت از بغداد با انواع مبالغات و افتخار
 در قلعه کرکوک و خارج قلعه یکسورت لشکر ظفر شعار نصب می قرار و
 رفیع الواسی اقتدار و اطراف اردوی خود را بجز و خندقی استوار کرده بود
 صحت کار را در تمارض دیده و از معارضه پهلوانی کرده سر به بستر ناتوانی
 نهاد و جمعی از سران لشکر و مینه بفرمان او پشت قلعه رو بچنگ آورده دست

دلاوری یازیدند از نیطرت نیز دلیران رویین چنگ بقولت شیر و جرات
 پلنگ بدون تامل و درنگ بمعمر که کین هم رنگ مبارز و تیغ و سنان و
 انداختن توپ و تفنگ آتش افروز نایره جنگ شدند جمعی از آن طایفه را
 سرانند کوی در خم چوکان قوایم مرکبان غلطان و فوجی دیگر سر خود بر
 گرفته از جهان راه بسمت نازدن روم شتابان گشته یقین در قلعه حصن
 جستن را بمت منصووز تا حصرتک و سعتگاه جنگ قامت اقامت
 افرشته به پیغمبر گوهر نگار آن گروه را بمیدان کین اشارت میکرد چون از
 از عکرو سر عسکر بظهور رسیده در همان مکان نامه کشنده تراوشید و
 برنده تراز شمشیر به مسکت و گلوله گیر بجانب سر عسکر بسکت تخریر در آورده
 مصحوب بیک تن از گرفتاران فرستادند مشعر بر اینکه بشوق ملاقات با شما
 راه دور و دراز را طی کرده آمده ایم اگر از هر دی نشان دارند بمعمر که قدر مخبر
 ساختن آن دنک و جاق عثمانی را بر خود حلال سازند پس با نظر
 جواب زمانی درنگ کرده از آنجا که وقت مانند دال عدالتنگ بوده عطف
 عثمان مستقر عروشان فرموده دور و در دیگر بهین متوال بر دست سله رفتند
 چون کمیت عزم توپال پاشا را در مضار گیر و دار رنگت دیدند متعبد با انجام کار
 اونه گشته تسخیرت سوره داش را که محل متع در دو منبر که کوک بر
 قرار کوهی بلند اساس و مقام جمعیت اکراد بیه یلباس مشجون بند خیره و غله
 سبب قیاس بود و جنبه همت سپهر ماس ساخته از راه آبی در بند متوجه
 آن سمت گشتند که شاید این معنی محرک سلسله جرات سر عسکر شده

از در مقابل درآید در رویه موب جهانگشایان وصول بان مکان می افکنند
 قلعه مزبور بحیثیه تصرف درآمده جمعی از اکراد با ایلاتی که از محال بعید هستند
 متناست حصار از بیم سیلاب شور انگیز سطوات جنود قاهره پناه بان قلعو
 استوار برده بودند معروض تیغ آبدار و بسیاری از ذکوریات بقید امار
 گرفتار گشته غنائیم موقور بساحت آمال سپاه منصور که بافضای جهان
 برابر بود انتقال یافت و چون محاصره بغداد پیشینهاد همت قوی بنیاد
 بود و فرابین مطاعه بغیر فدا و بیو بست که امیرخان بیگ باقشون خراسان
 افشاریکران که در طاق وسطای کرمان شهبان مستظرف و بان بودند آمده
 در کنار آب دیال در جمشاه آرامگاه اردوی فولاد پاشا بود در حال تمامیت اخته
 بروج مستحکم در آن مکان ساخت حکام اردلان و کرمان شهبان نیز با
 جمعیت خود در غلات شهر نورد و تواربع را برای راتبه ایام محاصره بغداد
 ضبط و از گردستانات و نواحی آن دواب و آلات گرفته غلات مزبور
 را نقل معمر امیرخان بیگ نموده در بروج ابناء نمایند و بعد از سه روز
 اعلام طفر از آن مکان آغاز اهتزاز نموده در منزل دوم مجمع نگارش
 انعقاد داده در باب غریمت سمیت بغداد و تبریز استشار کرده فرمودند
 که اگر حیه اهل خراسان را راه صعبه است که پیش و بار کرانیم است که بر دوش
 خویش گرفته اند اما هلال لاغر تان بسیر سفرند به در کامل نگردد و قنطریسیان
 تا دل دریا نکرده با بحر ذخار در دنیا و نیز دگر بهر شایهوار نشود درین حالت که
 اهل قلعو از معاونت سر عسکر یایوس به تشویش محتو و غلامایوس اند

هرگاه این سیل خونخوار تخریب قلعه بغداد روان آن مکان محاط طحیط لشکر
بمان شود قلعه حکم خانه جناب و بنیان توانائی قلعه گیان صورت نقش
بر آب خواهد داشت بیست

بازى ماکر چه اول خار مى آید بحشيم و عقب دارد تماشا نامى رنگين نمى دما

پس بهکى متفق اللفظ عرض کردند که ما را تا جان در تن است یا از طریق
سربازى نخواهیم کشید و در جان سربازى و فرمانبرى نخواهیم کوشید بعد از این
مکالمات امر والا بقصر صدد و ریوست که اهل دود و آب زانده خود را روانه
شهر بزر و رو غلگیت ماه را حمل کنار دیال نمایند که بعد از ورود و موکب والا
بغداد از آنجا بدفعات نقل معسكر نصرت بنیاد شود

در آمدن عثمان پاشای سرعسكر بجانب قمرایه و
وقوع محاربه فیما بین قسطل رسیدن سرعسكر

پس موکب الا وارد محل موسوم بقبرایه گشته اگر ادلا حفظ کردند که سپاه
نصرت پناه ذخیره و غلگین اردباله جمع و آن نواحی کشش کرده میروند کمان کردند
که ضعف و قصورى بحال این طرف راه یافته یا امری در جانب ایران حادث شده
که موجب عطف عثمان غریت اقس کشته سرعسكر از این خبر آگاهی دادند
او نیز این معنی را قبول و بر ضعف حال این طرف محمول ساخته بمش باشتا
ناحی را که محله پاشایان بود بادوازده هزار نفر فرستاد که همه جاد و منزل بمش باشتا

اردوی هالیون توسن جلالت جولان میداده باشد چون قرآنی مقرر گویند
جلال بودا و نیز آرق در بند هفت فرسخی سوره شش را که مکان مستحکم و در میان
دو کوه واقع و معبر آن منحصر بیک راه بود و امن ساخته خیمه اقامت بر آن
این مژده و دلپذیر بانها را و اولان بعرض خدیو کشور گیر رسید و روز پنجشنبه
غره جمادی الاخری طرف عصر با فوجی کزین از راه پچین یا سرکه جاده خیر
متعارف بود و منطقه عبور از آن طرف نیزت موکب بالا ایغار را تیر تیر ساخته
از اتفاقات خواب غفلت دیده بصیرت تو اولان رو میگرداند که در خارج راه
بودند بر لبه بود از عبور موکب منصور واقف نگشته هنگام صبح در
وقتی که جهاندار مهر انور بدر بند افق کوکب وصول قلند به بلیت
خدیو عهد بند کشور گشای

نخست جمعی از جزایر حیان شیر حصولت پلنگینه پوش و تفکیک برق
دست رعد خروش را از دو طرف بر فراز کوه جاداده داخل در بند
شدند و متیبه سر اسیمه تبسویه صفوف پرداخته از طرفین نیزان قتال
اشتغال دست و بازوی دلاوران بخصم افگنی و خونریزی اشتغال
یافت از اتفاقات نادره اینکه سرعمر بعد از دوانه کردن ممش پادشاه بحال
اینکه مبادا ممش پادشاه بجزیره شلال للمی غالب آید و کوی نیکنامی از میدان
ریا بدست اجل بر افتایش زده بتقریب امداد و متعاقب روان گشته
در عین گیر و دار که بارتدای دلچ و لذت چشم مهر و ماه خیره و کرد و نجار عرص
کارزار روی سپهر نیلی چهره تیره ساخته بود طلیعه را بیت سرعمر نمودار

و سیاهی لشکرش از حاد ذات آق در بند ترجمان مسدود و کج یوچ اللیل
فی النهار کردید هر چند که وصول کوکبه سر عسکر و رسیدن چنان فوج
بیحد و مرئی هنگام و بی خبری که نشور و شراب است موجب لیری و دمیست
تفرقه خاطر دلیران ظفر اثر کرد اما بعد لول انیکه

رنج راحت دان چو شد مطلب بنی رگ اگر دگر تو بیای چشمم گرگست
انجباب این معنی را عین تداعی است جنود غیبی با عانت آن داور جهان
پرو کوکبه ران ظفر گشته بعد فستین بمسافت ربع فرسخ رسیده بود که
حکایت مردانه و صدمات دلیرانه افواج نصرت قرین صفوف و رمیه
از پیش برداشته بقلب سر عسکر سائیدند از مشاهد این حال در احوال
عسکر سر عسکر اضطراب و در سالک و ارشاد انقلاب راه یافته سرریای
اسب گزین گداشتند سر عسکر با کمال شوکت و شان در تخت و آن مآمل
ناچار به جنبیت برق رفتار سوار و عازم فرار گردید که دلیران همگی و بیلان
عرصه کین متعاقب رسیده با ایشان در آم و نختند چون حضرت ظل
اللی بعد از ورود به در بند فوجی را با دلیران ابدالی از جانبین گوه
به منتهای در بند مأمور ساخته بودند که بعد از امارات شکست سر راه
بر این طایفه بنده مأمورین نیز از دو جانب بجم افغانی پرداختند و سرسینه
انطاقد را حواله کاه تیغ و سنان ساختند و قریب ده هزار نفر از آن گروه
شمشیر بسته هزار تن زنده اسیر سلسله تقدیر گردید و سر عسکر را در آشنای
نهر میت الله یاد نام کرایلی از مرکب هستی افکنده سرش را بر سر در آستان

منظور معنی سرداری ساختن جمیع اردوی همش پاشا و احوال و افعال تو بخانه و خزان
 سرعسکر بکسیر حضرت لشکر نصرت اندر آمده و چون انوار ارسلان بر گردان سرداران لایق
 بود سرعسکر از عیش و بخت و محبوبی و لذت و عیش قاضی عسکر عثمانی که از گرفتاریان
 آنمحرکه بود با نجات و آن وان ساختند که او را برده در محکمت و مذهب و سازند و از آنجا
 باز تفرقه نشد که مستقر موبک عز و شان بود و مظهر و کامران عطف عنان کرده بابا خان چاشلو
 یکبارگی از استان ابا حنیف تعیین فرمودند که در حوالی سمرقانی ایصال ملک است به از و جهنم
 و حله و نجف اشرف و کربلائی معلی از بحیطه مضبوط آورده راه دخیل هر
 از آن طرف آب بر قلعه گیان بغداد مسدود ساخته منتظر ورود موبک
 و الا باشد چون اساس خصم قوی برانداخته و ساخت ملک ساز دشمن چیره دست
 پرداخته شد به نسبت تیمور پاشا که در میان رومی بود و هر چه جلالت مشهور
 بود و جازم و با فوجی از بهادران جریده و ستبای بجانب آذربایجان عازم
 گشتند بعد از ورود در ایات جهان کشا بیانه از ساد و جملات مکرری خبر رسید که
 تیمور پاشا بجز وصول خبر شکست فولاد پاشا که در کنار دیال بوقوع پیوست
 تبریز را خالی کرده به دیار روان روان گشته لطف علی بیگ نایب تبریز که در آن
 آوان در مسئله مراغه توقف داشت از تبریز قلعه را تصرف کرده چون
 این خبر بدست تحقیق یافت عثمان غنیمت بجانب قرائیه که تزار گاه اردوی
 بیاوین بود العطف داده از راه لیالان از خرماتو گشتند و در آن مکان
 خجالتدار محمد خان بدست تیمور از معرض سده والا کردید مفصل این
 محل آنکه بنحوی که سبق ذکر یافت بعد از آنکه محمد از منزل جاوید بر گشته

بعد از قسارایت استبداد بر فراشت در اقل و به انشای خبر اراجیف کرد
 بقاسم بیگ که در قلعه دز فول بود بمقتضای سرشت زشت دروغنمایی
 مکر آمیز نوشت قاسم بیگ از ناصیه حال حکایت و خطوط او استنباط آثار نفای
 کرده از دز فول عازم شوشت گشت شوشتریان با شاره هموار تکلیف نکردند
 قاسم بیگ روانه بهبهان گشته بعد از چند روز محمد پسر او رفته و او را با اتباع
 بدست آورده محبوس کرد و ابو الفتح خان حاکم سابق شوشت خویش محمد علی
 خان قوللر آقاسی را بجاگومت شوشت فرستاده مالی انجام مقدم او را مغتنم
 شمرده جناب آساکلاه نشا طبر بر هوا انداختند غافل ز اینکه آسمان غرق
 این هوا را از سر ایشان بیرون خواهد آورد و بپاداش این خیال خام آتش
 طرفه پخته در کاسه ایشان خواهد کرد اعراب و مشایخ حوزة نیز با او مسلم
 موافقت پیش آورده دست متابعت دادند و او حوزة البعید الرضا
 برادر سید علی خان و کوه کیلویه را به شیخ فارس آل کثیر تفویض نموده آهنگ
 شیراز کرد و در یکت فرسخی شیراز احمد سلطان با جمعی از قشون خراسانی
 و غیره که عددش بستمیزان نفر میرسید بمدا فعه برآمده و مغلوب گشته قلع
 تحصن جست و بعد از سیزده روز که در قلعه مزبور محصور بود بعد از فقدان
 آب و ذخیره عاجز شده طالب نجات گشت محمد قلیا که در احمد سلطان
 بالضروره با اتباع از قلعه برآمده روز دیگر او را بار نقا تاراج و در محبس
 ناکامی پهلوشین قاسم بیگ ساخت مالی و اعراب بناد ز شیر جمیع
 با او موافقت در زید و شیخ احمد مدنی و شیخ جبار که از روسای آن قوم

مقصود وان گشته مالی حله و اماکن مقدسه تمامی باج گذار را هالقیاد شدند
 موکب جهان کشای از مرزهای عازم بغداد و پیشتر ششم جمادی الاخری سنکر
 قدیم مقرر کوبه فیروزیه بنیاد گشته سرادقات جلال بجای یک دستیه فرارشان
 موکب قبایل از نثری سر بر تپا افراخته اطراف و جوانب آن منزل محل قرار
 و مقام استقرار عساکر طفر شعرا شده احمد پاشا بعد از سه روز معتدلی را از
 راه اعتذار بدربار فلک مدار فرستاده اظهار عجز و خجالت از دولت عثمانیه
 در باب استقرار حد و سنور قدیم و رد ولایات ادعای کفالت ابراز فرمان
 و کالت نموده بعد از تکرار معاهده که چند روز این عهد و ملتس بر زبان نیاز مصرین
 خدمت خدیو عاجز نواز میگردید مکارم خسروانه پیرایه این مسئول تنبای
 او در پیشگاه رای انور قزین قبول گشته احمد پاشا فرامین موشع بخط
 شریف بقانون عثمانی بیاسایان کج و شیردان و ایروان و قفقیس
 در باب تخلیه قلاع نوشته بامعتمدان خود همراهی گاشندگان این دولت
 روانه کرد اگر چه در باب برآمدن از قلعه که منافی قانون دولت عثمانی بود
 معذرت خواست اما پیش کشهای لایق گذرانید و گرفتاران این طرف
 را که در جنگ همدان از لشکر شاهیه و در جنگ عثمان پاشا در کنار شط تبصره
 رومیته در آمده بود بموجب عهد الله اندی قاضی بغداد و رانه ساخته لوازم مست
 بتقدیم رسانید از بیطرف نیز تمامی روسا و سرکردگان او باقی طبقات
 رومیته که در محاربه عثمان پاشا و آق و ربه گرفتار گشته اند این طرف معینه
 شده بودند تخلع و مخصص گشتند اگر چه در سفر اول منظور نظر آن بود

که بعد از فتح بغداد توفیق زیارت نجف اشرف و کربلا محلی در یاسند آن
سعادت همیشه گشته بود در نیوقت که این امر فیصل یافت بلا فاصله
عازم زیارت کاظمین علیهما السلام و از اینجا از راه حلب بادرک طواف مشهدین
شریفین عازم گشته عطف عنان فرمودند

در بیان توجیه موکب الالبان جانب فارس بعزم دفع محمد بلوچ
و شکست محمد و وقایع آن آوان ۴

رایات جهانکشی روز پانزدهم رجب در عین اشتداد زمستان از ظاه قلعہ
بغداد کوچیده توجان را از راه خرم آباد فیلی روانه اصفهان ساختند چون
ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر بنحو یکایمانی بآن شدند و سیاهی بر
جبین خط بطلان بر صفحه دنیا و دین کشیده از جانب محمد قلعہ شوشتر را
ضبط کرده مشایخ حوزہ نیرباد و همدستان و لفاق اندیشین آن استان
گشتند و طایفه کعب بنی تمیم هم حوالی دز فول را غارت و افشارت کرد
بودند و کار سردار حوزہ نیر معلوم نبود که بکجا منجر شده لہذا از راه باغبانی
لوی گیتی کشای اتر از یافته بعد از ورود بقلعہ بیات بنه و آغوق را
روانہ دز فول جمعی را بر شوشتر تعین نموده خود با فوجی از راه بیابان بجانب
حوزہ شتابان گشته روز دیگر طرف صبح وارد حوزہ گشتند محمد حسین خان
سردار که تا آن روز گوشہ کلاه جلا دت بر شکستہ در میان قلعہ سبت
با عراب مطیع ترکنازی میکرد بنسبہ فارس آل کشید که در قلعہ خود مختص و

و در مقام مخالفت مکن دست مأمور ساخته و سه روز نیز در آن مکان بنظم
 مهمات پرداخته عطف عنان بجانب شوشتر فرمودند و در عرض راه
 خبر رسید که ایالی شوشتر از آوازه وصول توجیه موثب بهایون شمشیر
 حیرت افتاده جز اطاعت چاره ندیده اند پس حدود چهار چمبند و از آن قلعه
 سپهر پیوند گشته و روز دیگر که سلطان سیارگان در خلوت سرای
 افق بلباس سرخ شفق جلوه آرا گشته بصندلی فیروزه منام فلک قرار
 گرفت فرمان تهران قهر قتل ابو الفتح خان و تاراج شهر صادر گشته بعد از
 غارت شوشتر و قتل آن بد اختر حاکمی از روسای خراسان با کولایت
 تعیین چون طایفه بختیاری بنحویکه ایالی بآن شده در کوهستانا سیه
 خود سری برداشته بودند با باخان بیگلربیگی فیلی را با حکام اردلان همراه
 و کرانشما مان بپست چهار هزار نفر ملازم و ایلجاری تبندیه آن طایفه
 مأمور ساخته از راه ده دشت که دارالملک کوه کیلویه است متوجه شیراز
 گشتند و آغز و قرا در راه مرز گذاشته مقرر داشتند که منزل منزل
 متعاقب مکه منصور وانه شود و در یک منزلی بهیمنان خبر رسید که طماسب
 قلی خان از صفهان و اسمعیل خان خرمی بیگلربیگی کوه کیلویه از مقر حکومت
 حرکت کرده اند که یکدیگر ملحق شده بدفع محمد پیردازند و محمد نیز با جمعیت
 خود از شیراز به دفعه ایشان می آید و اندک به تعجیل از بهیمنان گذشته وارد
 خیرآباد و امروالا با حضار خوانین فریور و سپاه ایشان اصدار یافته مأمورین
 نیز در محل موسوم بدو کتبه ان بهار دوی ظفر نشان پیوسته شدند و در آنجا

معلوم شد که محمد آمده در در بند شولستان توقف جمعی را مقدمه پیش
خویش ساخته پیش فرستاده فزادان این طرف بالیشان دچار و بازبان
نیزه و سنان بهر عضوی از اعضای ایشان شرح در جدالی را تکرار کرده
جمعه از قرار بیان نیز عنانی کرده خبر ورود خود مسعود را بدربند سامعه محمد
رسانیدند محمد چون از توجه موکب قدس خبر داشت و سوای دلیل آن نظر
کیش در منی مانند کفران نعمت فی نعمت خویش داشت آن فوج بلاد را
طلیعه سپاه سردار تصور کرده با شش کام در بند و عدت خود مغرور گشت
اطراف کوه را با تفنگچیان پیاده و جمعیت از حدزاده فرود گرفت سراه
عبور بر لشکر منصور بست آتش خدیو نیزه زنند در نیم فرسخی در بند توقف
و صبحگاهان بعزم دفع بلا اعلای لاهی جهانگشا کرده با خنجر که از آن سرخ
صولت و نیزه داران سماک سطوت در مجازات در بند راست سعادت
افراختند و نخست جزایر حیان بهرام کین تفنگچیان صلابت قرین را از
جانب شرقی و غربی کوه پیورش با مورس ساختند فرمان بران بموجب امر
والا از دو طرف کوه نایره کین افروخته مانند شعله آتش که میل میکرد کنند
آتشک صعد کرده هر چند تفنگچیان محمد از فراز کوه تراله آتشین از عنان
تفنگ فرو ریختند و در آن آنرا قطرات بهاری و رشحات سیاح کوهستانی
تصور کرده تیر دستی قدم برتر گذاشتند و بیای استعدا بر آن قله بلند
که سه بر سه پیرمیز دست استیلا یافتند و یک ساعت کامل از جانبین
نوازش شور و شین اشتعال داشت تا اینکه محمد بعزم نظاره شکست نظر

سبالای کوه برآمده همین که حقیقه زمره زنگار به یون مشهور نظر افغنی خصال
 گشت دیده اقبال را کوه و چراغ زندگی را بی نور دیده دانست که توسن
 بنخش پی و مرحله عرش طی شده این المفر کویان شب بیدار گیر را به همین تیر
 انگیز داده دلاورانی که مانند دوشنبه بخون او تشنه بودند بیکم والا فوجی از راه
 فلیان و جمعی از راه تنگ کراتیغافیش بر داخته تاده منگسرخ شهب
 دلاور بر یغان و دزدان و سبک کشتن و افکندن سپاه آن روسیاه
 دست از قبضه تیغ و سنان باز نه کشیدند چون محمد از سیاه بدر رفت بود
 هنگام شام صرف رام بمقر و مقام کرده سه هزار نفر متجاوز از تفنگچیان محمد که
 فرصت قرار نیافته در فراز کوه بیک اضطراب جنگ گریز میکردند تمامی دستگیر
 دلاوران و از کوهی هستی بطوره نیکی روان گشتند و جمیع اسباب مالیرت
 آن فتنه جو و لشکرایش محض کسب درآمد در از جهان مکان طماسب
 قلی خان سردار را با فوجی متعاقب او و امور ساختند اما و از راه حیلوری
 با چند تن از اعوان خود را بکوه کشیده شب همه جا بخلاف جاده از راه
 باشط ممتنی سب تا زوار د شیراز شده زنان خود را بر دشته از راه
 جهرم عازم لاگشته سردانیر روز بعد در شیراز چون محمد سالفاحال و
 انقال خود را با جباخانه و آذوقه وافر در قلعه شیراز گذارشته جمعی از افغان
 و بلوچ را بمجا قلات اینجا گماشته بودند فطین زباب استیمن در آمده قلعه
 تسلیم و قاسم بیگ احمد سلطان را که بان امر نامقتد عقید داشتند فرخص
 ساخته بجای دست سلطان که بستند سردار یک و زنه بانظار جمعیت سپاه بکشت

و باز بقایا و باکیه تازان کرین تو سن عزم رازین کرده روانه شد لیکن
محمد بعد از ورود بحالی لاریجی خان بلوچ را برسم استمالت نزد امالی آنجا
فرستاده که تو ال تسلیم یی را بار فقار او گرفته محبوبس محمد را بر پیام
تیر و تفنگ از اعانت قلعه گیان مایوس نمود محمد ناچار بجانب کر مشیر شافیه
مقارن آن سردار که تا خطه لاریجی نام ایلغار نکرده بود وارد شده گرفتار
را روانه دارالبوار ساخت و ریات نصرت طراز بعد از شکست محمد منزل
بنزل عازم شیراز و در بیست و ششم شعبان وارد شهر و در وی هایلون بنیر
که از راه مهر مرز جدا گشته بود در بیست و ششم ماه صیام بمکب والا پیوسته خبردار
محمد سمیت که مسیلعرض خدیو کردون سر رسید امر هایلون بغرض فدا و مقرون
شد که طهما سب خان سردار عساکر نصرت شعار را در فسا و جهرم گداشته
خود بجایاری عازم درگاه جهان پناه شود سردار بنیر در بیست و ششم ماه وارد
و با او امر علیّه و سفارشات بهیته ارشاد یافته مامور شد که باستعداد کامل
رفته از روی انتها فرصت به تنبیه محمد و دفع شیخ احمد مدنی و باقی سرکشان
اعراب که مسیلعرض قلاع ایشان پر دازد و بنیر در شیراز علیضه از جانب
سردار حویره رسید مشعر بر اینکه سرکشان و مشایخ اعراب که در قلعه
کعبی سکنی داشتند با فارس آل کثیر طالب امان و متحد خدمت گشته اند و مشعر
که مشایخ مذکور را با اولاد فارس کوچانیده از راه ختم آباد روانه استرآباد
ساخته خود با عساکر منصوره از راه شوشستان وارد اصفهان شود و در آن
آودان شاهزاده رضا قلی میرزا که بر وفق قوام از خراسان مامور بحضور

شده بود و وارثش از وی تقبیل بساط گردون قماط اقدس سرفراز گشت

در بیان وقایع سال فرخنده نال او دیش ۱۱۷۰

در چهاردهم شوال در بهنگامی که خطه دلکشای شیراز مفر موبظ فطر از بود
خسرو فلک اوزنگ یعنی مهرینو چیر به ایوان حمل خرامید و بر تخت جم سپهر برآمد
کو که سلطان بهار لغرم جهانگیری بهضنت نمود طفل عیجه از مشیمه گلبن قدم
بهر صحنه ظهور گداشته در عهد بستان از لیستان دایه ایر بهجاری شیر
نوشین نوشید و برید صبا از گس شهلا را ازین مرده چشم روشنی گفت
فساد پیشه کان دی که رخنه کرباغ بودند بکرم قهرمان قضا از بندر هستی قلع
گشتند و خاقان گیتی ستان نوای بیعی لغرم داغستان لاله شقایق کیران
سبک خیز صبا و شمال را جولان داده و قلعه شماخی قلل شامخه را که آرامگاه
جنود تپاقل شهاب بود هجوم جنود خرداد مسخر ساخت و لشکر بهمن از غرضه
ملک چین بر انداخت جشن نوروزی ترتیب یافته هر یک از سران سپاه
امیران لشکر بخلا ع زرتاری آراسته پیکر و از شعشعه لباس و خفتان
باز رفعت پوشش آفتاب هدوشن همسر شدند چون از جانب احمدباشی
والی بغداد که بوعده دو ماه برای آوردن وثیقه صلح از دولت عثمانی
استمهال کرده بودند خبر صحیح و جواب صریح نیامد و بوضوح پیوست که
اولیای آن دولت بسبب اخبار انقلاب فارس در امضای امر صلح و
استقرار سنور بدفع الوقت میگذرانند لهذا قبض و بسط مدام خورستان

و بنادر فارس و کرمان بطما سب قلی خان سردار موکول و تمام مهم محمد و شیخ
 احمد را با و محمول و میرزا محمد تقی شیرازی را که آن زمان باستیفای فارس
 سلوازی داشت بنیابت آن ولایت سرملندی داده و خاطر از انتظام
 امور آن سمت جمع کرده در چهاردهم ذیقعد به بزم اشترع ممالکی که در تصرف
 رومی و روسیه میبود ریاست نصرت طراز از خطه شیراز بجانب صفهان
 اهنتر یافت و در منزل آسپاس من محال نیز درخواست چای از خراسان داد
 و خیر بخت اثر ولادت نوباوه بهارستان دولت و جلال شاه رخ میرزای
 خلف از حمید شاهزاده رضا قلی میرزا را رسانید که یوم الاحد یازدهم شوال
 مطابق ۱۲۶۳ بعد از انقضای سه ساعت و کسری از بطن مطهر مخدرة
 سراق سلطنت فاطمه سلطان بیگم بنت خاقان شهید شاه سلطان
 حسین قدم بعرض وجود گذارشته از وزیدن نسیم بخت شمیمین مرده روح
 پرور گلهای زنگارنگ نشاط و شگوفهای شکفته در حدائق دلها شکفته
 گشت و مولف این تاریخ در حین وصول بن نوید دلپذیر در حضور اقدس
 مستقبل حال فرخنده مال آن عرصه برومند حلیقا قبال القرآن مجید
 اقبال نموده این آیه آمد که وَ كَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ
 وَلِنُعَلِّمَهُ مِمَّا نَشَاءُ وَيُلْهِ الْأَحَادِيثَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ وَلَدِينِ
 أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و حسب الامر هالین بضبط آیه مبارکه
 مأمور شد و از منزل فرور در کمان بخت و سرور نهضت کرده در مسیت و بخت
 ذی القعدة اصفهان را مقرور که جهان کشا ساختند و مالی اصفهان

بگریزید و لشکر نشاط پر و اختند میدان نقش جهان در ستمه بازار آن خطه از منشا
 را از دروازه خواجواالی طویغی بچراغان و آذین بندی بساط گل و فوری
 کشیدند و اهل نغمه و آریاب طرب فوج فوج در هر جا مشغول را مشکری
 و رونق شکن بازار زهره و مشتری گردیدند و در همان اوان عید الکرام
 افندی قاضی عسکر و مکر در محاربه عثمان پاشای عسکر دستگیر و نعش
 پاشای مزبور مصحوب او ارسال شده بود از جانب زیر اعظم دولت عثمانی
 بانامه اخلاص آمیز بر سر سفره بدرگاه جهان پناه آمده در صفاخانه توقف
 داشت و رخصت تقبیل بساط مقدس یافته چون مضمون نامه وزیر مشهر
 برین بود که عید الله پاشای کوی را و علی از دربار قیصری بسپرداری نامور و
 به صلح و جنگ مآذون و در دیار بکر توقف دار و معتمدی نیز ازین طرف نزد
 پاشای مزبور رفته اموری را که مقرون به مصلحت و لنتین باشد طی نماید
 هر چند که بر ضمیمه الهام پذیر الاالاتج بود که عرض دلیای دولت عثمانی تاخیر
 و دفع الوقت است که شاید رای جهانگشای را ازین قصد منحرف ساخته
 بهمانه اظهار دوستی شکستهای کار خود را درست نمایند اما چون انجمن
 میخواست که ابواب این مطلب بمقتلح کار سازی مفتوح شده بدون تضییع
 نفوس و منفعت مآذین دعا بمحصل پیوند برای اتمام محبت احدی را با آنها
 افندی از راه بغداد نزد عبدالعزیز پاشا روانه و پیغام دادند که مقصود ما ولایات
 آن طرف ارس است اگر تبرک دادند بهما و الا مهیا و همان پذیرش باشند
 که ما خود انشاء الله تعالی ملاقات ایشان رسیده بنای کار را میگذاریم و

و چون قبل ازین که اعیان دولت روسیه گیلانات را بموجب اشاره ازین
طرف خالی کرد و سپرده در باب تخلیه یا د کوبه و در بند تا استرواد و قلعه
ایروان استعمال کرده بودند در صفا همان کتاب معتبری از جانب پادشاه
والاجاه و سلسفارت نامور وادود در اربعی و مقرر شد که همه جا و موکب هالیون باشند

در بیان حرکت موکب هالیون از اصفهان بجانب
شیروان و وصول خبر گرفتاری شیخ احمد مدنی و
محمد بلوچ و وقایع عرض را ۴۵

بعد از انتظام امور اصفهان در دوازدهم محرم ۱۲۷۴ لواء غنیمت از راه همدان
بجانب مقصد افراشته در عرض اه خبر رسید که طماست علی خان سردار بعد از
رخصت از درگاه همان پناه کبیر قلعه خنج و قلعه عوض که مسکن اعراب نندربو بود
بعد از انجام کار ایشان بمحاصره قلعه باغ مشغول شده چون قلعه شکست
منعلق به شیخ احمد مدنی و مومی الیه اسلار رئیس مخالفان ذی بود و جمعیت
کامل از اعراب سیمعانی و افغان و در کرینی دشت محمد بلوچ که در آن آوان
در قلعه نشینی میبود از ورود سردار آگاه گشته بغیر مستعانت از شیخ احمد
عازم کشک شده در یکفرسخی آن با جمعیت خود که عدتش پانصد می رسید
رایت قمار افراخت پس در ازین معنی خبردار گشته جمعی را بمحاصره قلعه باغ
و گوشمال آن طایفه یاعنی تعیین نموده خود با فوجی بر سر محمد بلوچ ایلیغار و جمعی

از اعران او را قتل گرفتار ساخته محمد با بعد و دیت سوا حل فرار کرد
و چون شیخ احمد از مبادی حال همیشه منشأ اختلال امور سوا حل و بنادر
و مفاصل کلیه آندها در می شد سردار قنبر قلعه او عازم گشت و در اندک
روزی سیم بر قلعه منتشر گشته شیخ احمد با تمامی قلعه گیان دستگیر
جمع قلاع و مسکن آنجا که در بنادر می بود تبصره جنود مسعود در
در آمده سردار بفرمان والا قلعائی را که آشیانه فساد بود ویران و اهل قلعه
را که کوچانیده از راه کرمان روانه خراسان و احمد فرزند را با چند نفر از
سومانی اشرا دیدر بار سپهر افتاد فرستاد که در روز و روز دیگر
مسعود لذت سیاست چشیدند و سرگیریان سستی کشیدند اما محمد با بعد
فرار از حوالی قلعه کشک که راه چاره را مسدود یافت بجانب سوا حل گشت
و در آنجا به کشتی زخمیه بجزیره قلیس که مسکن اعراب هول است گریخت شیخ
علاق دلدرا شد هول که کوچ او در بندر مخیلان گرفتار غازیان شده بود
محمد ابا رفقای او اسیر کنند تقدیر و دست آویز نجات گرفتاران خود
ساخته در ازای این خدمت بنوازه سن و احسان و حصول مطلب بهره مند
گشت و سردار محمد ابرو فوق فرمان مقید و روانه اصفهان ساختند چون
مکر حضرت ظل الهی از تقصیرات او اغماض عین فرمودند و منظور نظر
عنایت و صاحب مملکت و ولایت ساخته بودند در اول و بلکه که غنیمت
بغداد و او را بنیاست کوه کیاویه تعیین کرده روانه می ساختند و الا فاکونان
او را یک یک شمرده فرمودند که اگر این دفعه مصدر خیانت و شور بختی

شوی چشمهای تو نمک گیر این اوجاق خواهد شد و نیز انگشت قبول
 بر دیده نهاده مرخص شد و درین وقت که این فساد فاحش از و بطریق
 پیوست بعد از ورود او با صفهان به اشاره همایون در هاجا که این
 وعده و وعید لعل آمده بود چشمهای او را عیناً لایق از حدی
 او بر آورده چون از حق احسان مولای خود چشم پوشیده بود جزای عمل
 را بچشم خود معاینه دید و بفاصله دو ستر روز بکوری قدم بر راه عدم
 گذاشت و در سیزدهم ماه صفر موکب همایون از همدان حرکت و چون مقدر
 شده بود که عاشور خان پاپا کوکه در آن آوان حاکم ارومی بود ستر نیز از
 خانوار افشار ارومی را کوچانیده در صاین قلعه که محل عبور موکب منصوب است
 حاضر نماید مشا را لبه بروفق فرمان عسل کرده رایات جهان کشار از راه
 سنگدج وارد آن مکان و خانوار بهای نه کور را تدارک دیده روانه خراسان
 ساختند و از اینجا عازم مراغه و میغان گشته چون معتمدان احمد پاشای
 والی بغداد که با فرامین قیصری برای تحلیه ولایات رفته بودند پشایان بکرم
 مخالفت ایشان را جواب داده در تبریز معطل ساخته بودند و در و در موکب
 دالامرا خدی افشان بحالت سعادت تقبیل عتبه خاقین مطاف
 و رخصت انصاف یافتند و بیک تاشخان قرقلوسه داردار المزر را با جمعی
 از خوانین حکام مأمور به تبریز و حکام افشار و مقدم و مکر برانیر مأمور بددم
 ساختند که هر یک با جمعیت خود در آن ناحیه توقف کرده منتظر تحقق خبر
 صلح و جنگ و مترصد و رانم مجتبه باشند و چون جمیع از طولانش که در حدود

استارادرجایهای سختی همیشه مای پر درخت مسکن داشتند از راه زبونی تخت
در اوامخاقان فیروزه تخت کونیه مخالفات بطور میسرسانیدند لهذا حکام
استارادردبیل و گیلانات با جمعیت آن نواحی و فوجی از جزایران
جلوی ظفر پیشرو به تنبیه ایشان معین گشته آن گروه را که در بغیرها
جنگل و کرویوهای کوه تخصص اخفا اختیار کرده بودند بر وجه بلین کوشال اند
و در نوزدهم ربیع الاول خطه اردبیل متفرک و کبره جلیل گردید

در بیان کیفیت تسخیر شیروان و غارت قزوین و تنبیه

لکنیه و انخستاد و فرار سرخای

بعد از ورود موکب جهان کشایه اردبیل تا تار و چا پار از جانب عبده الله
پاشای سرعسکر دارد و عرضیه رسانید مشعر بر اینکه تا دو سال مطاع البیه
ولایات را موقوف داشته بعد از دو سال پلجی معتبری بدر بار عثمانی فرستاد
ولایات را طلب نمایند تا اولیای آن دولت در برابر قبال فدرنگت
به نزارع و جنگ وضع منت کرده ولایات را به سپارند و از خارج بوضع
پیوست که فرستاده این طرف را تا رسیدن جواب حبس نظر کرده و سایر
پاشایان هم بنحویکه سبق ذکر یافت بفرامین قهری اقبالی نکرده فرستادگان
احمد پاشا را راه گفتگو ندادند و بدستکاری چاکت دستان سعی کنند بر حرم
این گفتگوها در کنگره دماغ بلند سرعسکر و پاشایان دیگر جای گیر نیست
قلع سخت بنیان قلوب ایشان بهجوم جنود نصاح رخنه نپذیرد در حین تسخیر

چون از جمله پاشایان مزبور که فرمان معنون بخط شریف با اسم ایشان
 موافق قانون دولت عثمانی اصدافیه بود سرخای خان لکزی بود که
 در آن آردان از دولت عثمانی ولایت شیروان و دواغستان را در حوزة
 اقتدار داشت موسی خان حاکم استارال موجب حکم بهایون آفرمان را
 مصحوب آدم خود برای سرخای فسرستاد و سرخای حامل فرمان را
 که شته جواب لاطایل که بر دمان حوصلاش افزون بود موسی خان شته
 در آنجا درج کرده بود که ملک شیروان را بضرب شمشیر شیران لکزیه تسخیر کرده
 احمد بغدادی و غیره را چه جدا است که ازین مقول امور دم و در وادی
 اطهار این مطلب قدم زنند و نمانند نخست کوشمال آن زیاده سرگرد را
 پیش نهاد ضمیر نور و فتح شیروان را بکلیه فتح الباب قللع دیگر ساخته
 در بیست و پنج ربيع الاولی در و دموک بهایون بجنار و و در واقع گشته
 سرخای از آواز و توجه آن دریای خوشخوار و لطافت جهان آشوب آن بحر
 و تخار که رو بدیار شیروان کرده بود درخت لقلل جبال داغستان کشیده
 و در بیست و نهم ماه مزبور با هیچ لوائی جهاگشای تو و وصول بر ساحت مشاعر
 شما نمی انداخته محمد قلی خان سعدو حاکم اردبیل بایالت آن مملکت سرلندی
 یافت و چون بعرض رسید که جمعی از لکزیه و اشتر در محل موسوم بیلغی که
 که در سه منزلی شما می واقع و صاحب مواضع است سلسله جمعیت را
 انعقاد داده در کمین فسادند فوجی از سپاه نصرت پناه را بتاخت ایشان
 تعیین نموده پانصد سرور زنده و اسیر بیاری از ایشان بدست آمد ثانیاً

عفو خطا پوش شهر یاری با طلاق سیران فرمان داده بیکدیگر بیگی شیروان
 آنها را بدستوری خدیو فلک سریر یحیی جهان واصل ساخت و چون بعد
 از گرفتاری محمد شیخ احمد و انجام امور فارس مرموک صادر شده بود که
 طهمااسب قلی خان سردار فارس با بعضی از خوانین بجای پاری وارد دربار
 سپهر قندهار گرد و مشارالیه هم در شماخی شرف آستان بوسی اند و قلعند
 و در خلال آن احوال خبر رسید که سرخای خان با فوجی کثیر از لکزیه در قبلیه
 جمعیت کرده و ای فساد اعتلاداده پس شهر یار کشور گیرنده و مغروق را با بشاهزاده
 مرتضی قلی میرزا در متعلقه شماخی گذاشته چون متوق که در پانزده منزلی شماخی
 واقع و منتهای دغستان است در آن آوان مسکن و مقام سرخای
 گریزگاه آن مغرور خود را می بود بنا برای اینکه او را بچار موجب اضطراب اندازند
 تسخیر و تدمیر آن مکان را وجهیه مهمت ساخته روز شنبه نوزدهم ربیع الثانی با
 تو بخانه جلو و دوازده هزار نفر از بهادران زرم از ما جریده و ستای آن هنگام
 متوق کرده طهمااسب قلیخان مأمور گشت که بعد از حرکت موکب فیروز
 باد دوازده هزار نفر از لشکر نصرت اثر بغیر متبذیه سرخای متوجه قبله و بعد از انجام
 آن امر مقید مجادوت موکب الا و اذن مجتهد گشتند از راه فارس و سیستان
 روانه هرات گشته بدستور سابق سرداری قندهار و سپهرداری آن ناحیه را
 مخصوص خویش دانند در یک منزلی قیرک من اجمال دغستان خبر رسید که
 سرخای در موضع دیوه باشد که مابین قلعه و شماخی واقع است با سردار جنگ
 کرده شکست فاحش یافته روانه قموک است تفصیل بن اجمال نکه سرخای

بعد از واقعه ششماخی جمعیت خود را از لکزیه و غیره منعقد ساخته و در قبله و در آنجا
 نیز لکزیه جار و تل را جمع و از علی پاشا و الی کینه و اسحق پاشا و الی افلیس استمداد
 نموده اسحق پاشا بنا بر مخالفت و الی زادهای که حستان از اعانت بهلوتی کرده
 اما علی پاشا و ولد خود را با مصطفی پاشا و نوز پاشا و فتح کرامی سلطان تاتار
 و هشت هزار نفر از رومیه و تاتار بمعاونت سرخای ارسال داشته بهمه حربه
 بیست هزار کس در معسکر سرخای فرار هم آمده سردار نیز بر وفق امر بایون در
 روز مقرر از شماخی حرکت کرده سرخای پیش از وقت جمعی از لشکریان خود را
 در مکان موسوم بدیوه یا تن که از یک سمت بکوه و از یک سمت به بدیشیه اتصال
 دارد بسراخ جنود منصور تعیین نموده پشت ایشان را بوجود فوجی دیگر استظهار
 داده از این طرف پیش تا زان سپاه سردار به جمعیت اول ایشان برخورد چون
 میان جنگل بود از اینوهی خصم خبر داشتند تصور اینکه قرات غلام سرخای است
 که بمقابل پیش آمده دلیرانه با ایشان بستنیز و آویر و ریخته ایشان را مغلوب
 منتهم ساخته نفوجی که در پشت آنکوه لوی قرار گرفته بودند در آنوقت
 لکزیه را مظلون آنکه حضرت ظل اللهی است که باین جرأت بسرقت ایشان
 رسیده عنان شکیبائی از دست داده روی بر تافتند و از نهیب آن گروه
 قلب لشکر سرخای و پاشایان بهم برآمده سلک قرار نشان از بهم گسیخت
 و جمعی کثیر از ایشان عرضه تیغ سید ریح گشته و میته بسمت کینه و سرخای
 با معدودی بجانب غازی موقوف کرخت و تمامی از دو و سه باب ایشان
 انجا و کسبب لیران ظفر ضعیب گشت از انجا غازیان قلعه خاچمر که احمد

سرخای و مکان بس معمور بود و در غارت کرده و آتش زده توده خاکستر
 ساختند و دیو هر افسر و اصول و نیز جمعی را به راه قرار یان و ستاده سرخای
 چون از غریت موکت هایلون بسیمت فوق مطلع بوده بعد از شکست پیچ
 ضبط عنان قرار نکرده مرکب کر نیز را نیز ترک ساخته و جهان شب راه میان
 کوه گذشته بود که دلیران هنگام صبح وارد آن مکان گشته جمعی از کزیه و
 تاتاریه که از راه وحشت طریق فرار را کرده بسیمت فوق افتاده از شیب
 فراز آن راه دور و دراز به ناتوانی قدم فرسای جیرانی بودند و چار لشکر منصوب
 گشته کردن سیصد تن بر نیز خم شمشیر حلقه کنند خصم افکن در آمد هنگامی که
 سلطان بلند اختر مهر از خنک سپهر آهنگ نزول کرد موکت والاوار دامن
 گشته بعد از لحظه درنگ با فوجی از بهادران نیره گداز و جزایریان خوشنوا
 بتعاقب سرخای آمد کوه پیکر دریا نور و را نیز رفتار و در عرض راه بسیاری
 از آن جماعت را کافتان و خیران طی مسافت میکردند و قریب هلاک و اسار
 ساختند و تمامی ایلی و اغنامی که در کوستانات سر راه بود تبصره لشکریان
 در آمد القصه در عرض ده روز پانزده منزل صعب المسالك و کوستانات
 سخت را با توبخانه طی کرده در اکثر منازل توب و آلات عاده بدوش
 پیادگان از قلل جبال بحر ثقیل نقل و تحویل میشد و برین پنج وارد قریه خسرک
 یک منزلی تمق گشته روز دیگر جواد با در رفتار ترین مقام بجانب فوق و آغاز
 حرام کرده در عرض راه عرضیه سرخای مشعر بر استمداعی عفو تقصیر
 و صد و منشور امان و تاخیر حرکت موکت نصرت توانان رسید چون در

دار الضرب طبع هالیون تقدروی اند و در حرف او قابل سکه قبول نبود حکم والا
صادر شد که در صورتی در پناه عفو و بخشایش خواهی بود که جین ساسی پیشگاه
حضور نشوی والا راه این سیل بر آشوب را بخار و خسار نیگونه جیل بتوان است
و به افسون و افسانه از دم این فوج از در محاسبت افعی سنان نتوان بست
اما سرخای با تمامی لکریه داغستان تجدید جمعیت نموده در کنار رودخانه
یک فرسخی قنوق سیه بسته و پل را که معبر منحصر در آن بود شکسته مهیتا
دفاع و جدال شد و آن رودخانه ایست از میان دره پس عمیق جاری
که آئینه موج روی آیش چهره نمای پشت ماهی است از تعمق قهرش
کار عفو اصل ندیشته در تپاهی بعد از زمانی که شعله از تشلیک زنبورک و
تفنگ از طرفین بهنگامه جنگ را گرم کرد غنی خان حاکم ابدالی با ظافیه مامولعیو
گشتند و سعی بسیار را همی بار یکتر از مرثکان دیده مورسید کرده چون تو
بصر طوقه العیسی از رودخانه گشتند سرخای و لکریه را از ملا خطه این حال
زمام قرار از کف رفته روی بر تافتند و کوه کیه نظر قرین متعاقب فوج افغان
آغاز عبور کرده نارسید لشکریان گروه ایشان خود را بکوه رسانیده هر چه
که جمعی انبوه از ایشان خانه زین را خالی کرده رخت بدیاری عدم کشیدند
لیکن سرخای که فرستاده بود با معدودی کورتج و کلفت خود را سبای و
جریده از قنوق برداشته به دیار اوار و چرکس آواره شد پس آن دریا
لشکر پشور و شتر در خانه و سرد ساخت و فضای قنوق موج زن و قهقهه
و هیوت غالبه اساس فلک گشته کج کاوی خنجر سعی دلیران زمین آلود

هر از نهفته و سرسبز است که در درون پنهان است آشکار کرد و خرنه و دینم
 بگنجینه سرخای دامالی آبجارا آنچه در ظاهر و باطن موجود بود در بسته بر طبق
 عرض گذشت و خاص فولادخان و لد عادل کرامی خان شهنشال که
 بزرگ داعستان بود در آن سرزمین شرف اندوز تقبیل عقبه سعادت
 قرین گشته منصب عال شهنشال و خلایع فاخره سر بلندى یافت و متعهد است
 و مستدعی عفو تقصیر مالی آن سرزمین کردید چون جنود همین و دمی پا
 بر کاب و وصول و در تنگنای جبال و طرق مانع عبور و فرول بود و کار
 سرخای تیر قابل آن نبود که خود را معطل و سازند بعد از یک بهشت که
 مال آن وادی اندوخته و بنیاد اعدای بر انداخته شد جمعی از لکنیه را
 که در قید اسار گرفتار بودند ذکور و اناثا به شهنشال بخشیده و رقم عفو جریه
 آن نام اهل تموق کشیده صرف زمام کردند و بعد از ورود بمنزل آختی
 پاره داعستان معلوم شد که گزینیه آنجا سطیفیان پیش آورده پل و ده
 سمور که معبر کوکبه منصور است شکسته قلعه کوه را ستفناق کرده اند و کوکب
 و الا آن روز در آن سمت و ذود آمده جمع کرون خوب و اسباب پل فرمان
 داده تا وقت غروب سپه در کمال ستواری بر آن بسته افواج منصوره را
 فوج فوج مأمور عبور ساختند هنگامیکه مهر زمین لواز و دسیل فلک گذشت
 آیات جهان کشایز با سپاه انجم کوکبه عبور و در دامنه کوه نزول نموده روز
 دیگر بزنگام صبح که فتاب جهان آرا از پشت کوه افق تیغ بر کشید بعزم تسخیر
 ستفناق آن کوه و صعود در جات آن کوه فلک شکوه بر فراز کوه زمین قرار

گرفته جمعی را هم از دامن کوه بموضع که زمان نسوان آن طایفه تخصن داشتند
روانه ساختند آن جماعت را پای تحتل از جا بدر زفته آغاز کردند آنجناب
با جمعی از دلوران بتعاقب فراریان پرداخته و آن روز را با هم تا شام طی است
و بلند آن وادی هولناک کرده بسیاری از آن طایفه را از شعاب جبال افکاک
هلاک افکند و جمعی کثیر اسیر کردند و دهنه لکنیه اطفال شیر خواره و پنج شش ساله
را از فرط دهرشت در میان دریا و آبها انداخته نیم جانی برای خود مغنم شمرد
خویش را بقدر قاف نجات کشیدند زمانی که خمر شیر سوار خورشید ازین قله
بلند رخت بس منزل غرب کشیدند و کشور گیر بعزم آسا بپیش از باره کوه مسیر
بزیزاده منزل کردند و چون بسبب کوهستانات آمدن اردوی همایون از
آن راه تعدد داشت امر والا بصدد دریوست که بنه و آن غرق از راه مشکبغ
و شاه داعی البرز روانه قبله شود و روز دیگر آنجناب از راه چاغمر منوجم قبله
گشتند و آن راهی بود غیر مسلول که گریزهای بعضی مواضع مگر کوه را از سنگ خشونت
و صاعوج برآورده احداث راهی کرده که پیاده یک در کمال دهرشت
خط از آن میگردد و ستر فرسخ ارتفاع و چهار فرسخ مسافت آن راه است
آنجناب با لشکران رکاب تمام آن کوه را پیاده طی کرده بهم دستی ناخن همت کرده
از رشته سردر کم آن راه پیچ و خم گشوده در شانزد بهم جادی الاول محل
موسوم بقول نقاشین من اعمال قبله را بحراب نقش قدم قبله گاه ختم ساختند
و بعد از سه و زبقیه شکر فیروز کار شاه داعی می آمد به اردوی بزرگ و بنه
و آن غرق که در شمانی می بود ملحق و بروفق فرمان موبک فیوزی نشان

پیوسته و چون طهماست لیخان که بیداری قندهار اختصاص داشت بعد
 از شکست سرخای پنجم مقرر از شهاخی عازم هرات شده بود غنی خان حاکم
 ابدالی را نیز با قوچی از ابدالی روانه ساختند که در راهی نوروز در هرات بطحاکم
 قلی خان ملحق شود و در منزل مزبور عرفیه از حاکم پیش میرزای دلد نظر علی خان
 والی سابق و علی میرزای برادرزاده او بقوایم سریر کردن مسیر رسید مشعر
 بر آنیکه در چینی که سرخای پید ب جنگ قبله از پاشایان گنجه و قفقاز ستان
 کرده بود اسحق پاشای والی قفقاز جمعی از عسکر عثمانی حرکت کرده باده و سرخا
 می آمده والی زادهای مزبور با قوچی از کریمیه جمعیت و در عرض راه کاخ
 بر سر ایشان ریخته پانصد نفر از رومیه تسلیل و اسیر و سلک جمعیت انجماعت
 نفر قهر پذیر گشته پاشا فرصت خود سازی نیافته لقله قفقاز و سرار می نماید
 والی زادگان در ازای این خدمت بخوار مهر شمع و انواع نواز شش و
 اصطناع بهره مندی یافتند بعد از بهفت روز از قبله بغیرم تسخیر گنجه لوامی
 عزیمت فرماستند

در بیان حرکت موکب الازشیروان بصورت گنجه

چون از انتظام امور شیروان و تنبیه لکنیه داغستان فراغ حاصل شد
 در بیست و چهارم جمادی الاولی اعلام ظفر قوجا بمصوب قلعه گنجه رسید
 کشور کشائی گشوده بامداد در محاذات ارس جسر متین ترتیب یافت
 کوکبه عزیمت بباغظرف قریب عبور در چهارشنبه ششم جمادی الاخری

از سمت کلیسا کندهی کجی قباب بارگاه عز و جاه بندروه مهرماه افراشته شد
 علی پاشا که در آن آکوان از دولت عثمانی بایالت گنجه منصوب و با فتح کرای
 سلطان تاناز جمعی از رومیه و تاتاریه بجای فطنت قلعه مامور بود و شهر را خالی
 نموده بنابر آن شخص و تعلقه اری گذاشت خود بسکندر در مقام کمیت چهار
 توان مجرّه لکام را بجانب قلعه بسکت خرام ساخته مکان سیدیه اطراف قلعه
 را بیدیده دید دیده و در دیگر از جانب جنوب از میان میدان شهر که تا
 پای حصا نخچینا صد و بیست گز فاصل بود طرح سیبیه بندری ریخت
 جزایر چیان خون آشام را دسته بدسته بر سر سیبیه تعیین از طرف دیگر
 مورچلهای معین و مقرر گشته هر فوج بسمتی و هر سرگروه بمکانی اختصاص
 یافت جمعی از جزایر چیان قادر انداز منارهای مسجد خارج قلعه اکثر بقعه
 و در تیررس آن حصن متین واقع بود و حواله گاه ساخته در منارها ایمن از
 کمانداری نموده نخست توپچیان رو میانه منارهای فرور را هدف گلوله
 آتشبار و به آتش ستی مهارت در عرض شهر و در سطح زمین هموار کردند
 پس توپچیان این طرف منارهای میان قلعه اگر رومیه سرکوب سیدیه ازان
 ساخته بودند نشانه توپهای صاعقه بار و در اندک روزی رایت سرفرازی
 آنها را تلون ساخته برات حیات بالانشینان آن بزم خاری را حواله قابض
 ارواح کردید آن نوارهای آتشین که در جو بیابان و بخواری سر بر فلک کشیده
 بود از جوش صاعقه باری تشکین دادند بعد ازان حوالیهایی بلند سپهر پیروزید
 که نازل منوره نازل سماوی بود در خارج شهر از چو بای قوی ترتیب داده

شبها بیای قلعہ کشیده سرکوب قلعہ گیان می ساختند اما همینکه آن
 قلعہ بای چوبین قامت استعلام عالم نگذرد از بروج قلعہ اس سر بلند می
 آید از ابد مدت تو بگران سنگ از پای در آورده چنان هیأت عظیم را نمونه
 خطم بریم میگردان پس مخفیای کرد و آن تو آن مرتب گشته از دمان مخفی و پنهان
 آیات و امطر تا علیهم السلام آگاه بر قلعہ گیان قرارست پیش و روان پذیران
 کوه کن پیشه بیرون جزو سیدیه کشیده از طرفین بکندن لقب از نوادوستی
 میدادند و سه دفعه از جانب سیدیه اراک لقب بیای حصار رسیده آتش
 زنده و خاک بنیاد حصار جمعی از مستحقان بیا و فنارفت و یک دفعه مفت
 لقب بنقبهای مختلف بنا گذاشته نقابان رومیه نهانخانه یکی پی برده
 باطل نمودند اما آتش شفت دیگر گشته هزار و پانصد من بار و دیگر از وقت
 بود غافل شدند و حوالی فجر که مستحقان ثوابت و سیار بر فراز این قلعہ
 بلند با فروختن مشعل نوری صبح کرم کار بودند و اولاً بجا و الا یک لقب آتش
 واده از اطراف قلعہ لوله و یورشش و بر کاخ فیروزگون فلک زلزله و شور
 در افکنده قلعہ گیان را تصور اینکه همان یک لقب بود که نایره شرارتش
 تسکین پذیرفت از خوف یورش بروج و حصار از دحام و هجوم عام
 کرده همینکه فراز آن قلعہ استوار مقام استقرار مردان کار گردیدند شرف
 از آن آتش جانسوز بنقبهای دیگر گرفته از اینجا و در نهاد قلعہ افتاده
 اختراجات هفتصد تن از حارسان بروج بالوکب عمر ولد علی پاشای
 والی کنجه احتراق یافت از آن طرف نیز رو میزد و در وقت بیای سیدیه

آورده یکی را سینه داران مطلع شده باطل کردند نقب دیگر عقده دل اشکاف
از آتش درون خاتمان سوزیدهستی سی چهل تن از جزایریان سینه دار
کردید و چند دفعه نقبهای طرفین سیگه بگرسیده در همان تنگنای نقب با کارد
و خنجر و طپا پنجه دست بگریبان شدند و یک دفعه تیر سنگم عصر در وقتیکه
مستحقظان در پشت سینه مشغول حراست بودند و میوه با خمپاره های دستی
و تیغهای آخته غفله از قله بیرون دویده و خمپاره ها را آتش داده بجانب
سینه داران انداخته با تیر و سنگ تیغ و تفنگ هجوم آورده اهل سینه داران
تا منتهای میدان دوایند ازین طرف سپرداران اگراد و دلیلان جلالت
بنیاد با تیغهای کشیده برو میوه در آویخته جمعه را در خاک و خون کشیده
تتمه را از سر سینه دور کردند چون شهر باز تاج بخش کشور گیر هر روز بر سر سینه
پای توجه رنج کرده بکار هر یک از کار گزاران و فرمان پذیران می پرداختند
اهل قلعه این معنی را یافته در آنوقت بخدی نایره توپ و تفنگ مشغول میشدند
که اگر حرم خدیو اولوا العزم دستی از دور بر شعله آن اخگر بر نشود و شرمیده است
خرمن عمر بسیاری از راه روان طریق جان سپاری بان آتش جانسوز در
میکرفت و دو دفعه چنان اتفاق افتاده که در وقتی که سرور گردون فراز
به پشت سینه وی توجه کرده بود بهمدستی اقبال پایدار سر رشته کار بدست
کار بنیان هوشیار میدادند گلوله توپ سر شخصه را پراکنده مغر و خون آن شخص
بر سر و صورت و لباس آنجناب پاشید که درها بخا تخته چار کردند و یک دفعه
نیز در سجد بیرون قلع که آنجناب از سر سینه بروز با آنجای آمده آسایش

میکردند گلوله خمپاره از قلعه میان مسجد افتاده یک نفر از غلامان را از پای
 در آورده و بهین هیچ مدتی نیران جنگل انتاب داشت و از هیچ طرف تقصیری
 در زد و خورد نمی شد اکثری از رومی ها بل مستلحه را بگلوله توپ تفنگ و
 خمپاره اساسی مستی فرو ریخت از آن جمله قوچلی پاشا حاکم بر کشاط بود
 که در سر حصار بضر بگلوله توپ از پای درآمد دیگر ولد علی پاشا بود که پیش
 لقب سوخته پدر را کباب کرد از منظر نیز علی خان بیگ توچی باشی که در سر
 سیدیه میبود بگلوله خمپاره قلعه گیان راه فنا پیش گرفت و تا غره رمضان
 اوقات شبانه روزی صرف بیرون سیدیه کشته خندق قلعه ایچو بهای
 ضمیمه سنگهای عظیم انباشته سیدیه را از خندق گذرانیده بیای شیر حاجی
 رسانیدند چون بسلب کثرت بر وقت و باران توپهای سیدیه متلاشی شده
 توده خاک شد دست از بردن سیدیه باز داشتند رنگ تدبیر دیگر آب کشیدند
 برین هیچ که سمت ما بین مشرق و جنوب قلعه آب میگرفت سد سیدی
 ترتیب داده آب بستند و دیوار شیر حاجی با حصار و برج آن سمت اندام
 یافته نصف قلعه آب فرو گرفت انبیه و عمارات در روی آب نمونه خانه
 حساب شد اما محصورین با منتظار آمد عید الله پاشا کوپرا و علی که در آن
 آوان لیسر عسکری منصوب و آوازه آمدنش روز بروزی آمد پیش پادشاه دیوار
 امید واری داده دست از دامن تسلط واری بر میداشتند و درین چند
 ماه آنچه لازم که کوشش و تهیید بود در باب تسخیر قلعه بعمل آمده از آنجا که کلید
 کشایش امور در دست کارفرمای قضا و مفتاح ابواب متفحصه در کف قیصر

ایزد بهمن است تسخیر صورت تسخیر یافت چون یورش به جگه راه درسم
 خاریو کشتور کشتا بنوده فوجی از دلیران خون آشام و عساگر بهرام انتقام
 را بسز کردگی چندی نفر از خوانین کرام و رؤسای انجم اختشام با طراف قلعه مامور
 و انحصار استوار در محال شدت مخصوص ساخته جمعی را نیز بسز داری صفی جان
 بغایری روانه قلعین فرمودند که با اتفاق تا وادان و ناداران کرخیه قبول
 محاصره قلعه قلعین شدند چون تسخیر قلاع منوره بزر و سر پنجه اقبال بنیوال خسرو
 داد گرد در سال بعد میسر میگردد و مجاری حالات آن داستان انشا الله العزیز
 در ضمن قایع آن سال نگاشته قلم صدق مقال خواهد شد ساقی و اعلیکم
 منته فی ضحک و از تنایج قوت اقبال نیکه در ایام محاصره کجی چون اردوی
 همایون در تیررس توپ واقع شده بود سه سدی در برابر خمیه خسروانی کشیده
 که تیر مراد توپچیان بسنگ می آمده باشند از اتفاقات در خمیه حرم محترم رفوی
 در بستر سالی شش بسته بودند غرم دیوان سمرای همایون کرد و چنگلار بجا برخاسته
 راهی شدند بدستور یک در ایام محاصره هرات اتفاق افتاد فی الفور قلعه توبلی
 انداختند که گلوله در پهلوی مسند مبارک بر زمین آمد و چنان آفتی بنگهبانی
 حفظ الهی از ذات بهیمال گذشت ۴۰

در بیان تنبیه سرکشان لکرتیه جاوئند و باقی صداوت الامور میسر

در حینی که ایات جاه و جلال در خارج کجی توقف داشت جمعی از رؤسای لکرتیه
 جاوئند در دریا شوکت مدار گشته بیست سوز تعهد کردند که جمعی لازم برسم

یساق در رکاب خوشید اشراق حاضر سازند چون در آن موعده اثری از و
 بظهور رسید جمعی از خوانین حکام سپاه نصرت پناه را که در حد و آغوش
 مستعد منتظر فرمان بودند بنیبه آن طایفه تعیین کرده فوجی از معسکر فیزی
 اثر بجای آورد ایشان نامزد و جمعی از کرجیه کاخست نیز بسردگی علی بنیر اولاد
 امام قلی خان از آن سمت و دخانه کرمانی امرامور گشتند و مامورین بعد
 از انعقاد جمعیت متوجه مسکراتی گشتند آنطایفه نیز از قلاع و مساکن خود
 رخت تحویل کوهی که مهین فرزند البرز بلکالبرز پرورده دامان رعش بود
 کشیده مانند کوه مکر غریم جنگ بسته دست بخیره ستری کشودند و علی الغفل
 با سواره و پیاده خود معسکر لشکر فیزی اثر هجوم آورنده اردوی احقر حشم
 آماج گاه گلوله انفک ساختند اما خود را نشان شیر ملاست کرده جمعی کثیر از ایشان
 بمحض تلف در آمده روی بر تافتند و بسقناق خود شتافتند پس سر و گان
 یکصد و پنجاه تن از آن طایفه که در دست داشتند از پای در آورده یکصد و
 کوب بر زفت و رو ب آن ناحیه پرداختند و تمامی قومی و مساکن ایشان را
 آتش زده اموال و اسباب ایشان را عرضه نهیب خسار و ذکور و اناث آنطایفه
 را که فرصت فرار نیافته بودند مورد قتل و اسار ساختند چون موسخر مستان
 رسیده و خیل سر مار که ز مهریه اگر میسر شده به ییلاق آن مکان رخت و
 کشیده راه آن نیز مختصر یک ممر بود که آنرا لکریه بدرختهای غلیظ و حیوهای
 قوی مسدود نموده آب بسته بودند هر چند که این بنده آمینست قتل گشته بود
 ایاورش صورت امکان نمی نمود لکن با حکم والا غازیان بر گشته جمعی هم از دست

آن گروه که در اردوی نصرت پیرو بودند پس از رسیدن قید گرفتار آمده اینجام
کار ایشان حواله بوقت دیگر کردید و نیز بعضی رسید که جمعی از طوایف بختیاری
که مأمور بخراسان بودند از عرض راه فرار و در کوهستانات بختیاری اظهار
سرکشی و استکبار کرده از توقف علی بابا خان چاوشلو بیگانهگی قبیله تنبیه
آن طایفه خیره سر مأمور گشته در محل موسوم بزرد قلعه کوهی که ستفاتیان بخت
بود پیاده از اطراف منگوه پورش برده بعد از کشتن و کوشش بسیار از طایفه
مغلوب و جمعی از ایشان در رودخانه آن ناحیه غرق و برخی هم ببارقه
شمشیر صاعقه بار دیران حریق گشتن و قتل با عمیال و اطفال دستگیر شده باشند
والا و اتمام سرکردگان بالوار سکنه بخیل آباد کوه چیده روانه خراسان و در
حدود جام پلوشین ایلیت فقاگردیدند و همچنین حکام کرمان و سیستان
را با فوجی تنبیه بلوچ و دیگر مأمور ساخته بودند بانها عرایض حکام مزبور
معروض عقبه علیا شد که پیاپی مودی بخت چیره دست قاتلانی سرکشان
آن ناحیه را قرین خدایان و هوای جمعی را ببلای تیغ کج برده است عدم
روان ساختند و قلعه ویزک را مسخر نمودند

در بیان قایع توشقان میل مطابق علی الله و انعقاد مصحح
بار و سیه و استرداد قلعه بادکوبه در بند تبا بید خداوند
بمثل و مانند

چون وقت آن شد که دارالملک رسالتین قلعه‌های شکوفه و ریاجین که در
تصرف لشکر بیگانه دی بود هجوم سپاه ابرآذری و قلعه‌کشای نسیم‌بازی
گشوده گشته از دریا با قوه نامیه آب رفته بچوبیاب عروق اشجار آید و بی
الاضطرار بمن که غارتگر گلهای اسبین و احمر گلشن است راه دیارناکای پیماید
سلطان ستیاریگان روز سه شنبه بیست و پنجم شوال ۱۲۷۲ هـ عالم افراز خطه گل
گشته باب الابواب لاله و گل را که گشایشش در کینه نقل و تحویل او بود -
با تهنیت از جوشن رایج بر روی باغ و لیستان کشاد و طنطنه کوس نو فزنی
و غلغلان فتح و فیروز میزده بجهت و عالم فزونی بد و روز نزدیک در داد
و مجلس خمرانی که گلزار بهار استعاره آب رنگ از آن گلشن نگین باغ ارم
الکتاب نرسیده از آن حدیقه خلداتین میکرده و داغستان لاله و شقایق
دایم رنگ آن بردل میسوزد و سرخای گل سرخ از خجالت صفای آن
قفا با خن خا میخارید و بنفشه از غیبت کبود گشته در لوبه سست میگذشت
مشغول با انواع خواسته و بر دوش روسا و سران سپاه از ابواب گلگون
و خلایع زرتاری گوناگون آراسته گشته بهارستانی دیگر در نظر آمد و بعد از
انقضای جشن نوروزی نوبت آرایش گلزار بر رنگ بومی دولت پدید
رسیده در آرزو فیروز نخست قتل قلع گری با ستاد ولایت در بند و
باد کو بکردند مفصل این محل آنکه سابقا سمت ذکر یافت که کناس ایلی
که از جانب پادشاه روس بشارت در صغمان بهر یاب تقبیل عقبه
علیا شد و از ملتزمان رکاب همایون میبود چون بعد از تسخیر قلعه شمشای

خیال شناع قلعه در بند و غیره که در تصرف روسیه بود از ضمیر او میگرفت
 ایچی مزبور از غریت خاطر اقدس گاهی یافته در باب انجام آن امر سطر ماه
 استعمال بدولت روسیه بیان حقیقت حال کرد پادشاه خورشید کلاه
 نیز چون دانست که اهل و تعلل در اسوس و عاقبت کار را بهبودی نیست
 و با بساختن لایحه فرمان فرستاده کناس ایدادن ولایات مازون دست
 لنداران و زمینستانند و عقد مصالحه فیما بین دولتیین بوقوع مییست
 ازین طرف قرون الشرف حکام ولایات در بند و باد کوبه و سالیان لغین
 و روانه و مقرر کردند که اسرا را که در تصرف روسیه باشند جمیعاً باز یافت
 و ولایات را تا قلعه سولاق که راس الحیدر مالک جانبین است تصرف کرده
 سرداران روسیه را بدین مزاحمت روانه روس نمایند و مأمورین بنحو مقرر
 فرمان پذیر گشته ولایات را بجزه ضبط در آورند و بعد از طی مرحله این عا
 چون اصل بنای شهر و قلعه شماخی در جای نامناسب اتفاق افتاده دست
 تسلط لشکر بیگانه سرکوب حصار آن میتوانست شد همت الایه تغییر آن مکان
 تعلق یافته بوقوت و بلدی دیده و ران صایب نظر در چهاره فرسخی محل مرسوم
 به آفسوکه باین رود و در شهر قدیم واقع و بحسب مکان امتیازی داشت
 معین و مقرر گشته بدستور و الانبایان مهارت پیشه و مهندسان درست
 اندیشه با تمام آن بنای خیر فرجام دست اتمام یازیده در اندک روزی
 نگاره آن حصن متین را به روشن فسلو ذات البروج چرخ برین سکا ختند
 و سکنه و اهالی قلعه قدیم را کوچانیده در آن مکان نرسیت نشان مسکن

و آن قسعه را دارالملک حکام شیروان قرار دادند و نیز از اخبار بهجت پرور
اینکه ایلبارس والی خوارزم حسین وکیل میوست را با ستم هزار نفر از ترکمان خشت
حدود و خراسان فرستاده و آن جماعت و فرقه کشته کردی بچوهای بانه و
فوجی سبب الاداغ و سملقان که مسکن اگراد چشکر است رفته در جیشی که
آن طایفه منشغول کوتازی و سرگرم دست درازی بودند حکام آن ناحیه
با جمعیت کامل بسر وقت ایشان رسیده جمیع کثیر را عفره شمشیر ساختند و
ازای این خدمت بنوازشات خدیوانه اختصاص یافتند

در بیان حرکت موکب الالباقب قارص هزم محاربه التمد
پاشای سرعسکر و قتل رسیده سرعسکر و خراج قلعه ایران

چون مدتی بود که عیسای پاشای سرعسکر و م با افواج قضاة هجوم آن فریب
ازوان بقارص آمده هر چند آذانه آمدن دشمن بسیل کوهساری مساعت
وام میداد اما کوه پایرجای از نصفت موکبش که انجانی بعارت میکرد بعد از
نور و زسلطانی که ایام محاصره کجوا امتداد یافت و سرعسکر سرانگریبان محمول
بر نیایورده فوجی را اولالتناخت نواحی قارص تعیین فرمودند که شاید سلسله
جبنان عرق جمیت سرعسکر کشته از قارص متوجه کیه شود و سرعسکر بجای
پرداخته از معارضه عراض کرد پس غریمیت توجه بآن سمت در خاطر داشت
یافته جمعی از دلیران کیوان مهابت و نیزه گذاران هر پنج صلابت البرکری

چند نفر از خوانین بر تسدید طرق و ضبط ضابطه محاصره گنج مأمور ساخت
و فوج را بهم مقرر داشتند که زفته در آغوش توقف کرده هرگاه کزیه چای
یا داغستان که همیشه در کین میدان خالی اند انگیز فساد می نمایند با یکدیگر
شیون و حکام آن ناحیه تنبیه ایشان پر دازند و گروهی را نیز برای محافظت
و صیانت ایروان بجانب نخجوان تعیین نمودند بعد از انستاق این امور
و انتظام کارهای نزدیک و دور در روز جمعه سیزدهم ذی الحجه طرف عصر از
حوالی گنج به خوار دوی های یون در جوش و آن در بای لشکر سیران در خوش
آمده در منزل الاکور من محال شمس الدین و بعضی اقدس رسید که تیمور پاشای
ملی حاکم وان باشش هزار تن از عسکر و م و اکراد وان روانه تفلیس است
خدیو جهان پرور باستماع این مرده بهجت اثر با فوجی از دلاوران زرم زان
بعزم اینکه شاید که سر لاهی بر آن خیره سر کزیا گزند عازم تفلیس گشته و اردو
همایون را مقرر داشته که کوچ بر کوچ زفته در قلعه لوری با اقامت کشاده
منتظر انظار موکب الایمان باشند بعد از ورود ریاست همان کشا بسته فوجی تفلیس
معلوم شد که تیمور پاشا برای محصورین ذخیره می برده است کار را انجام
داده و مراجعت کرده آنجناب سر مودند که از میان کوه مشهور بقایغولی
از سیرا به غفله بر سر قلعه قازا پچائی که در نواحی قارص واقع و محل توقف
جمع از رومیست زفته آن طایفه را تنبیه نمایند با وصفت اینکه در آن زمان
یکه تازه آفتاب در درجات نور گرم کو تازی بود میان کوهها و دریا بخدی
الامال برین بود که کوه از دشت و جاده از راه تشخیص سیاحت آنجناب

پیادگان را در آن کوستان بکوبیدن برون مأمور ساخته و در شبانه
 روز آن فوج فیروز قدم فرسای سعی گشته سپاه کینه خواه دی را که در آن
 وادی هونناک کوه کوه بر روی هم مترکم بودند یا مال نمودند که شاید بیشتر
 عبور بدست جود منصور افتد متین نشد و چند مرکب مامون نور دراز و
 آسپاد بانی قوایم تیر کرده بآن دریای بیکران انداختند چنان غرق
 شد که تحت پاره از آفتوان تبدی سیکر بچیک بکند یا مدلس عطف عنان
 کرده در قله لوری بار دوی هایلون پیوستند و از اینجا عزیمت ضمیر
 مقدس را محبوب یکی از گرفتاران رومیه بسر عسکر نوشته و در آن توجه
 موبک منصور بآن سمت آگاهی داده باد و از آده هزار نفر عساکر نامدار و
 یکم تازان عرصه گیر و دار عازم مقصد گشته در غره ماه محرم ۱۱۶۱ هجری
 قارص را مقرر دوی انجم حشمت ساختند و سحر گاهان که نزد چرخ مملکت
 زرتیرین کوس کوس جلالت کشت آردای نامی و غریو کر نامی غلغلده در چرخ
 برین آناهخت و اعلام طفرات و ریات از دلا سپهر بقیه ساک و بقیه افلاک
 افراخت بضابطه و آئینی که می بایست فرو شکوهی که بیشایست در برابر
 قلعه تسویه صفوف کرده پرچم اعلام زرنگار کشودند چون عسکر پیش از
 وقت با اعلام خدیو مهر افسر از کهنفت کوکب طفره واقف گشته حصار قلعه را
 را مانع عافیت ساخته و به استحکام درون و برون شهر پیرداخته خود را قلع
 توقف و عسکر رومیه را که شمار آن فوج بیشمار یکصد و بیست هزار رسید
 بایمور پاشای ملی بخارج حصار فرستاده بود که از روی خرم نیت بدو باز میم

نمائید تا عصر لغت بنه زرم سازان و شورا نگیزی جان بازان سعی و تلاش شد
 که شاید آن طایفه از حصار بند قلعه دور و بهم آوردن که منصور گردند مقید نیفتاد
 چون وسعت قلعه قارص توقف آن عسکر پیشور و شش را بر بنی تافت +
 جمعی از ایشان در فراز تلی رفیع که مشرف بقلعه بود نصب خیمام قرار و
 اطراف آنرا بمطربین خندق استوار کرده بودند لایقانه جلورایار
 بهایون بخواستی سلمه کشیده بقلب عسکر بیرونی ایشان بستند و بعد از
 آتش افشانی آن از درهای ثقبان دمان نوبت کار بر سر چشم تیغهای
 افعی پیکر رسیده سواران و پیادگان با سیف و سنان صاعقه بار
 بر آن طایفه حمله ور گشته محض تهاجم ایشان رومیه روی بر تافته فوجی
 دیگر از همان خارج قارص بجانب وان و از زن الزوم شتافته تنه خود
 را بقلعه کشیده با تاختن گشودند و چون شب سیاه خیمه اطلس مشک فام
 ظلمت را از برای آسایش طنباب در کشیدند یوزر و زعطف عنان
 بجانب اردوی سپهر بنیان کرده ستر روز دیگر آن مکان را مقرر کوه
 کروی احشام و تمامی لواحق قارص را با مال سم سمند جنود ظفر فرجام
 ساختند و مکتوب شتافته بخدمت سر عسکر نوشته مصحوب یکی اگر رفتن
 رومیه فرستاده و را بمیدان جنگ دعوت و ترغیب کردند جوابی نیامد
 معلوم شد که بنای کارش بر تافتل است چون قلعه کنج نفیس محصور
 منصور و بهمت و الالباجامه قلعه ایروان مقصود بود و صرف زمام توجه بجای
 ایروان کردند که شاید سر عسکر سبیم امداد یکی از حصارهای محصوره جلوه گر

میدان ظهور شود و کوچ بر کوچ جنب میج کلیدار را با فراختن قبه بارگاه
 پهلوشین اوج مهر و ماه ساختند و بعد از چند روز یک فرسخی ایروان
 تزلزل کوکبه جلال شد و دند حسین پاشای والی ایروان لقلعه داری
 پیرداخته و فوجی از دلیران رزم ساز بوجیب حکم سرور کردن قلعه بایزید
 معرض تاخت و تاز ساختن عثمان آقای حاکم آن مکان را دستگیر و
 با سرور زنده بسیار پایی تخت کردن نظیر بنایند عبد الله پاشا
 سرکر از کار سر عسکر سابق تخریب براند و زنده گشته بمقاداد **إِذَا بَلَغَ الْقَدْرُ**
عَمَّا الْبَصَرُ انصراف موکب نصرت اثر را بر ضعف حال دلیران و فوج
 حادثه در بلاد ایران محمول داشته مجردا جمعیت آن لشکر شکسته را
 درست کرده یا کثرت و عدست تمام که موافق ثبت دفتر و میده و تقییر
 محمد آقای ذخیره چی که در عمارت بدست آمد هفتاد هزار سواره و پنجاه هزار
 پیاده و یکچیزی بود عازم ایروان شد و بعد از آن عسکر و موبد آریه چائی این
 نوید و پسند و فترو بهجت پیوند معروض خدمت خدیو ارجمند گشته
 برای سبکباری غازیان بنه و آغوش را با اردوی همایون روانه کوچ
 و نیکو ساختن موکب والا که عدتش پانزده هزار میشد بقتدا استقبال حرکت کرده
 سر عسکر که با هزاران کوکبه و فرسخی آمد و وارد محل مونسوم بهبا غادر و من اعمال
 ایروان گشته چون دست ساز و امن جنم کشیده نمیکه پشت آن شب با
 آن کرده انبوه در و امنه کوه فرود آمده کوکبه و الانیه شب را که در و و فرسخی
 آن کوه در جنب قرینه اخنی کنده ایروان واقع و بین العسکرین میدان

مسطح بود برای نزول اختیار نموده سر عسکر که طایر نگش در هوای خیال
 معارضه از آشیانه عارض می پرید بجنبه چین باد بروت در قلع قاف
 بلند پروازی قرار گرفته انشب هر یک از شیر شکاران را صید فتراک و
 دلیری را گرفتار کند نوید بیا کی تصور میکرد اما حضرت ظل الهی که کوه پابر جا
 جهان یلی و لنگر کشتی در یادلی بود آمدن ایشان را دلیل آمد کار و از عطا یا
 حضرت کرد کار دانسته بادل قوی و حوصله شکر و عزم ثابت و همت شرف
 تا نصف شب بانتظام امور لشکر پرداخته منتظر ظهور صبح فیوضی بودند
 آنشب در عالم واقعه دیدند که جالور مهیب که بجادیش داشت پلنگ شباهت
 دارد در میان خیمه رشیدی که مخصوص آنجناب در منازل زده میشد به
 آنجناب کرده خود پوشیده صولت نیز با حمله در گشته قفای گردن او را گرفتند
 آن جانور هم شروع بتلاش کرده او را محکم کشیده برانودر آورده اند اما پاهای
 جانور قایم بود آنجناب با و در آویخته لشکر را که در اینجا حاضر بودند با و نشان
 کردند هنوز از ایشان اعانتی بظهور نرسیده بود که آنجناب بقوت بازو و
 شیب فک او را از پای در آورده و صبحگاهان سران و سرخیلان سپاه را احضار
 کرده اولاً جام کوش و ساعره پوش ایشان را از باره لب تلخ این بیان شنید
 که دشمن سر مست می غرور باد و جمعیتش بر زورست که در پیش رو نشسته و
 دو طرف اردو نیز قلعه ایوان و زنگی چائی پیوسته گرفته و در عزم و
 قصوری در زرم واقع شود راه نجات از همه جهت بسته خواهد بود
 و بعد از آن خواب شبانه را بیان کرده دلیران را بفرموده چشم فکنی و دلیری

و بفتح و ظفر امیداری دادند مقارن آن در میانه ز قلعه برآمد از پشت سر
 اردوی هاپون کنار زنگی چایی را فرو گرفته که هرگاه کوکبه والا از بالای تپه
 بمقابله پرواز ایشان بمسکرت اتر در آورند و اردوی سرعسکرت نیز از پیش
 رو آغاز کوچ نموده همین که با کوکبه از دو حام راه افتادند خود یو بلند اقبال
 که با افواج خوخواه محمل و راسته هتایی کین در تمیز ایستاده بودند از تپه
 مانند رعد بهاری خروشان و چون سیل کوهساری جوشان آهنگ نشیب
 کرده رو به لشکر و میته آوردند سرعسکر و م تو بخانه خود را دو دسته کرده
 یکدسته را بجانب یسار و دسته دیگر را بر سر تلی که در فضای میدان واقع
 بود قرار داده و خود در پناه تل ایستاده از دو طرفت ابرخرو نشسته جنگ
 یعنی توب و تفنگ اصاعقه بار ساخت شهر بار کشور گیر نیز بانو سجی از
 جزایر چیان بهرام صولت بر سر تو بخانه بالای تل که سرعسکر آن را پناه خود ساخت
 بود و کورشس برده جمیع را نیز بر سر تو بخانه جانب چپ مامور ساخت قول
 هاپون را بر سر قلب لشکر و میته در حرکت آورده تو بخانه های جاو را بر ایشان
 بستند نخست جزایر چیان بهرام کین به پشت کرمی اقبال ظفر قرین متجاوز
 کشته تو بخانه روی تل را تصرف کردند و بنیان پایداری قلب سرعسکر
 نیز از صد است تو بهای کران در هم شکستند و یوادی از هم آمیخته اند یکپاره
 جلادت آتین نیزه گذاران ظفر قرین که در طرح و کمین و تپه های کین بودند با شاد
 سرور روی زمین از بسیار و همین بقایب سواران پرداخته فوجی نیز پیش
 روی بیا و کان در آمده آن صید های بدام افتاده را جر که وارا حاضر کرده

لیسر افشانی دست یازیدند کار بجای رسید که یک نفر حریک ه تن بی کجری
 بیلتن را زنده پیش انداخته می آورد سواران لشکر تا که آمدن سپیدی از عقب
 ایشان شتافته در آن روز پنجاه هزار تنجا و از آن کرده عرضه تیغ هلاک اسیر
 خم فترک شدند و حیدر الله پاشای سر عسکر استم نام قواچو روی مغا ویزی
 عنان گیر گشته زنده می آورد و جمعه او را شناخته چنانکه عادت او باش
 سپاه است با و در آن و نهند پاشای ناتوان بهجوم کشاکش ایشان از سب
 در غلطیده سرکشش بسنگ آمده نیمجان گشت و او چو روجون صیده خود را
 نیم بسمل دید او را فریاد کرده سرش را بنظر رسانید و چون طالعش در محافطت
 آن بزرگ ناسازگاری کرده بود بنوازش کامل سرفرازی نیافت و سارو
 مصطفی پاشای والی دیار بکر که بمصاهرست سلطان محمود خان پادشاه دیجیه
 روم اختصاص داشت جلیل بیک پیش مست خراسانی او را از سب اند
 چون از خم کاری یافته بود در عرض راه وفات یافت که نقش او را بار دوی ظفر
 قرین آوردند و ده دوازده هزار نفر دیگر از پاشایان و میر میران چین پنج
 سربسراین ستیره رانی گذاشتند و تمامی توخانه و خزانه و احوال و اقبال و
 خیام و دواب و آلات و اسباب سر عسکر و لشکر با لش فزون از حیطه حسنا
 بمعرض الکتاب در آمد و این فتح روز یکشنبه بیست و ششم شهر محرم ۱۱۴۸
 اتفاق افتاد اما تیمور پاشای ملی در آن غار اشتعال آتش جنگ با کرا و دان
 سبقت بهر میت جسته از جانب اوج کلیسای و فوجی از راه نمب کزنی و لشکر
 حازم فرار شدند در مینه دات در دره حوالی اشترک سر راه بر ایشان گرفت

ارامنه از پیش و بچوب سنگ دلیران از قفای تیر و تفنگ سبب مستی ایشان را
 نرم داده سته چهار هزار از ایشان را نیم جان بان در سه پایان انداخته مرد
 و مرکب بچاه سار عدم شتافتند و حاصل دوروز برای ضبط و تعمیم
 غنائیم و اعطای جوایز و عطایای در آن مکان فیوزی نشان مکتب آن
 مکان را بمراد پنجم موسوم و نعش سر عسکر البیلر و ملحق ساخته مصحوب تهر آقای
 ذخیره چی بقارص نعش سار و مصطفی پاشا داد مادر القلعه ایروان روان کردند
 و جمیع گرفتاران رومیته را خرجی داده و بدرقه همراه نموده و از اوطان
 فرمودند و چند نفر از گرفتاران رومیته را برای نقالین سرگزشت بجانب
 گنجه و تفلیس و ایروان فرستادند پس بمعنائی فتح و ظفر و همکارانی تابید ایزد
 داور که کوبه فیروزه ای اثر بجانب میلاد ایروان بنضت یافته تپه تخمک این
 را مقرر کوب نصرت یزده و بشوکت آسمان فرسا کوه الیز رشکوه ساختند
 و باباخان چادشلو بیکری فیلی را که بعد از واقعه فتح بموجب امر و الا بار دوی
 معلی پیوسته بود با شش هزار نفر از بهادران نرم گستر محاصره قاعه ایروان مامور
 و مقرر فرمودند و در آن مکان شاهزاده رضاقلی میرزا که با حرم محترم از ارض
 اقدس مامور بدرگاه علی شده بود و او را و لشرف تقبیل بساط اقدس فاشید

در بیان تسخیر قلاع گنجه و تفلیس و ایروان و محال و قایع آن آوان

چون مشتقت ایزد داور را کسب و کشتا به حصن حصین جهان بسط بهام قلع متین
 چهار ارکان در دست قدرت اوست بحسب سوال مرئی تعلق گیر دیون

سعه و طلب کلید دارالملک مطلب بدست می‌آید و رخنه‌های کشف شده از ششست
 بسته گشته در مای بسته از هر باب کشتایش مییابد مصداق این معال
 مقدمات قلاع مزبوره است که درین چند سال نهال پاپرجای طایفه رومیه
 در آن زمینها ریشه تصرف دوایند بجدی شناخ و برگ سرکشی افراشته بود
 که بکشتاکش از راه آمد و رفت پلچیان و دهره حرف و صوت سفر هیچ وجه از با
 در نمی‌آید و درین چند وقت نیز کراین همه از سرکشان رومیه بسیاری مردی
 جلالت سر در پای قلعه گذاشتند دست از قلعه‌داری برنداشتند و درین
 که خبر قضیه سرکشان بچشم رسید اولی پاشا و الی آنجا میزرا پاشای را با چنان
 از روسای ادباجی بدرگاه کیوان و اراق فرستاده طالب امان کشت این
 مسئول در حضرت ظل‌اللهی موقع قبول یافته عبدالباقی خان زخمه را بهرامی ایشان
 با فرمان امان روانه ساخته بعد از وصول فرستادگان مزبور پاشای مشاوره و در
 به همدیگر صفر قلعه تحلیه و بموجب اشاره اقدس با تو بخانه و جمیع اسرای ایرانی
 تسلیم نموده مستعدی شد که با فتح‌کرای والی زاده تاتار کام‌ال از تلیم قلیه علیا
 در یابده و بعد از حصول سر بلندی بجانب مقصد شتاب مقرر شد که پاشا
 و فتح‌کرای سلطان با اتفاق عبدالباقی خان و آنه در مابسیر بنیان جمعی از غازی
 نیز رومیه و تلیم اسلام از آریه چالی که ابتدای سنورست گذرانیده معاود
 نمایند پاشا و فتح‌کرای سلطان بعد از دراک سعادت کوشش و تسلیم و شرف
 پاپوش تلیم پیشکشیهای لایق گذرانیده بنوازشات خاص عراختصاص یافت
 علی پاشا متعاقب لشکریان خود را از راه قاصم فتح‌کرای سلطان تاتار که در آن

دارالملک قرم بود از راه تعلیس طریق مقصد پیچیده بعد از تخلیه گنجه سلطنتی پاشای
 والی افلیس از باب استیذان در آمده او نیز بهین پنج مورد امان گشته در بدست قلم
 بریج الاول متسلع داخلی و کلیه قلعه ابا انسرای ایران و کرجی و تونجان و قونخانه
 تبصره سرداران این طرف داده خود بار و میته قلعه عازم اخسته کرد و بدینا تسبیح
 پاشای والی ایران در سپردن قلعه ایران چهل روزه استیذان کرد چون این
 عهد از پاشا محمول بجا رسیدند لهذا تسخیر قلعه را عجله مامورین نموده در دوم ماه
 بریج الشانی از سیلاق تخاق خان بجانب قارص لوا ای کشور کشانی افرا
 و در دهم ماه مرزور بجانب غری قارص که معبر از زن الروم است میخیزد و وی
 کیهان پوسه گشته تیمور پاشای ملی حاکم دان که از مهر که پیر آشوب جنگ ایران
 بسای مروی سعی تیز دستی کرده و سر عاقبت بدر برده در قارص میبود با حاکم
 قارص پاشایان قلعه داری پرداختن و از کنار آری چانی الی از زن الروم تمامی
 اینیه و قری و مزایع و توابع آن مرز و بوم عرضه غارت شده چون بعد از مقدمه
 قتل سر عسکر ثانی اعیان دولت عثمانی احمد پاشای والی بغداد را که بهت
 تقصیر منسوب ساخته از ایالت بغداد مغرول کرده بودند بر عسکری منصوب
 و بجنگ صلح ماذون ساخته و نیز در آن اوقات در از زن الروم توقف داشت
 عریضه فرستاده متعهد انجام این امر شده و پاشایان و والی قارص از زن الروم
 عریضه ضراعت آمیز باید با علی فرستاده عهد کردند که کار ایران را صورت دهند
 مشروط بر اینکه خود یونینال فسخ عریضت آن دیگر کرده پیرامون ایداد و اضرار ایشان
 نکرد و چون بهت انصاف کردن آنجناب که از علو بهت طبع خطا خبر بخاقان

و شورش مرده موجب حکم و الا انهدام یافته بود از آن چند دفعه سبقت آن
بندام فرمودند آبی بروی کار نیامد طمیرالدوله ایراییم خان که مأمور به بتن
آن بند گشته بود و بند را بسته و آب را بقلعه جاری ساختند شنبه کامان
مزایع و یسائین آن سرزمین از درو و آن رود سیرالی و کامیابی آمدند و
و نیز کناسل پلخی روشن گشتی که سبق ذکر یافت در اصفهان شرف اندوز خدمت
اقدس گشته در موکت بهایون میبود در حین که رایات نصرت آیات از یسائین
ایران عازم قارص میشد او را خصم انصاف داده میزاکافی نصیری خلق
بسفارت تعیین و یک بخیر فیصل بعضی بهایا مرافقت او روانه فرمودند

در بیان حرکت موکت بهایون از قارص بجانفلس

و در بند و انتظام مهمام گرجستان

بعد از استرداد قلعات ثلاث چون انتظام امور گرجستان پیش نهاد
اقدس بود در پیجدهم جمادی الاولی از قارص خلف عثمان بجانفلس کرده مقیم
داشتند که سرداران افلیس با طعموش میزرا و سید صدیق از تاوادان و
از ناوران کار تیل و کاخت برای بنای کار گرجستان روانه دربار فلک
بنیان شونده و مأمورین در عرض اه ادراک خاکبوسی آستان عز و جاه نموده
هر چند طعموش میزرا تفویض و الیکری اولی و احق بود و به ملکیت داری
القول با چون علی میزرا از فرقه که جبهه شرف اسلام ستسعه و بهادرش

محمد میرادر جنگ عثمان پاشای سرسکر قتل رسیده بود و والی کربل
را با علاده کاخت بعلی میرا عنایت او را بخطاب خانی سرافراز و با جمعه
روانه ساخته مقرر فرمودند که طهموت میرا با تا و ادان از ملتزمان رکاب
بوده در ظل جناح های عاطفت خسته انه لبس برمد و در دوش منگلی قفلیس از
مکان برای تلی طهموت میرا را مرخص ساختند که رفته کوچ خود را از کاخت
به قفلیس بیاورد و طهموت میرا که توقع و الیکری را با سم خود داشت و در
مقدمات اسحق پاشا خدمت کرده صاحب شمشیر و تیر بود این معنی از قوه
بفعل نیامده مایوس بود و باروسای کر جیه تو طیه کرده بدون اینکه وارد قفلیس
شود و بجای خود شتافته جمعی از تا و ادان نیز از همان منزل فرار و کوه های
خود را برگرفته بسیمت قرقان و روس چوکس که امکانه اصعب المسالك است
بد رفتند خدیو پچال ابد از ورود بمنزل غاتوق سیاه نصرت پناه را
فوج فوج ساخته هر فرقه را بسیمتی برای منع و استمالت مطلوب کر جیه تعیین
در بیست و نهم ماه فروردین ششصد و هشتاد و پنج قتاب قباب پر تو و وصول بجانفلیس
افکند و از انجا عت جمعی که در مقام اطاعت بودند مورد امان گشته سرکشان
بمعرض مواخذه در آمدند و شش هزار خانوار ایشان را کوچانیده روانه خراسان
ساختند و بیست و دو قفلیس مقرر کرد که نصرت قرین گشته از انجا بعزم تبسم
والی و تدیم را بیت نهضت بجانب در بند افرات کنند تبسمین این معانی که
در حینی که عبد الله پاشا کور پیل او علی از دولت عثمانیه لبس عسکری منصوب و معارف
حدود ایران کردید فرمان دولتیان قیصری بنفاذ اقراران یافته بود که خان قند

سکسک جمعیت از فرقه تاتاریه معتقد ساخته از راه سولان و در بند متوجه ایران
 شود و خود یوسه بهال بعد از استماع این خبر علی قلی خان ساریو لیلو و یکبارگی شیروان
 را با حاکم و قشون استرآباد و فوجی از جنود مسعود پیش از وقت بدر بند نامور
 ساخته اند که اگر از خان قدیم اثری ظاهر شود و در آن نواحی مشغول خود در آن
 بوده معارضه و جنگست و بر درامت موقوف داشته مترصد طایفه نیز قبایل
 بنیر و آل متطوع اشعه مانجه را با استظفر اشتغال باشند و قلیس معروض شده
 و الا شد که خان عزلو بر با عساکر غیر محصور و دسولان که سنور ملکات ایران
 و روس است و از ذکر دیدار پادشاه سکندر جاه و روم بعد از آنکه مطلع
 میگردد که ولایات خواهی نخواهی از تصرف آن دولت بیرون رفت این
 دفعه نسبت حواشی روم خواهد بود علی پاشا والی گنجه را که از خدمت با قتل
 مرخص گشته بدر بار عثمانی رفته بود و کالت آن دولت علیه وانه سالت
 که با طالع سر عسکر حد و ستور را بدستور قدیم بین الدولتین استقرار دهد و فرما
 هم بخان قدیم بنظر شریف نوشته مصحوب اسلام کرامی سلطان برادر زاده
 خان عزلو را که در دربار قیصری میبود بجا پاری فرستاده اعلام داشتند که
 چون حال در میان این دو دولت بنای صلح است آمدن خود را بجانب
 ایران موقوف دارد اسلام کرامی سلطان در عرض راه سر عسکر ملاقات
 و سر عسکر نیز معتقدی را رفیق او ساخته با علفیه اخلاص میزاید نگاه معطی
 روانه کرده کیفیت حال و مقدمه آمدن علی پاشا را از دربار قیصری اطلب
 صلح معروض شده جلال ساخت سلطان و فرستاده سر عسکر و قلیس

شرف اندوز تقییل در گاہ سپہ منظر گشتہ سلطان مزبور برای ایصال
فرمان اعلیٰ حضرت پادشاہ والا جاہ روم از خدمت ہالیون رخصت طلب شد
و چون صد و راین جسارت از خان قدیم آتش افروز مزاج مقدس
گشتہ بود مانع رفتن سلطان مزبور شدہ فرمودند کہ ہمیشہ بہ آب شیشہ
تیر آتش فتنہ را فرو نشانیدہ ایم و خصمان شورانگرا از لشکر آبی کہ در میانہ
ساختہ اند شربت فنا چشانیدہ ایم برای کشتن خان قدیم شفاعت فرمان
قیصری در کار نیست و این حکم را چون تقویم پارینہ اعتبار نہ لیس سلطان مزبور
را روانہ کنجہ و بعد الباقی خان نہ کنہ را مامور ساختند کہ در قلعہ قوت قف کردہ
علی پاشا را کہ برای مضاحکہ از دولت عثمانیہ می آید بکجہ برودہ منتظر فرمان مجاہدان
و رایات جہانگشاہ روز شنبہ نوزدہم جادی الاخری از قلعہ حرکت و از اہ جارتلو
عازم مقصد شد بعد از عبور از آب قانیچہ چون لکزیہ جارتلو را نیز گوشمال در کار
بودارد و ہالیون را در حوالی آب گذاشتہ عازم تنبہ انجماعت شدند و ایشان
پیش از وقت مساکن خود را خالی کردہ بر فراز کوہ البرز کہ در رفعت و صعوبت
مشہور عالم است سقناق نمودہ بودند باشارہ و التفکیکی ان خبر ریحان
از اطراف کوہ پیورش بر داختہ بان کوہ قلک شکوہ صعود و بہ آتش افروزی
نایرہ جزایر تفنگ قلہ زمہریری جبل را کہ نار نمودہ یک سمت سقناق
را تصرف کردند لکزیہ چون آن فوج بی امان را با خود دست و گریبان
و بر خلافت عادت پلار از زمین صاعد آسمان دیدند لشوار مخموز و آقا
جبال متفرق گشتند و خود را بجانب آوار کشیدند و جمعی کثیر از ایشان

تقیل و اسیر بیوتات و منازل ایشان احراق شده از انجا عازم اردوی
نصرت شعار و از راه شکی وارس ده نوردادی ایلفار گشتند بعد از ورود و کسب
هالیون لشماخی خبر رسید که خان قدیم که بخارج در بند رسیده بود آوازده توجیه
موبک جلال را شنیده عنان غریبت بر گرفته و دو منزل را یکی کرده و بجای قدیم
نشانیته لهذا حکم الانفاذ پیوست که اسلاکرای سلطان که در کنیه توقف در از جهان اه و مع
و فرات فیضی را برده بامنای آن دولت الالبسار و چون خان مکرور بعد از ورود و کسب
ایلدان نامی از شینال زادهای سابق را شینالی و غستان منصوص البت شیری الالبسار
و حکومت در بند اباجر خانی سمی تفویض و دوزیر پانصد تومان با شمشیر و تکرش و کورک و طوغ
با و داده سرخای نیز و له خود را با پانصد نفر لکزی بهرامی خان مکرور تعیین و بی
از اشرا آن طایفه هم عرصه را خالی دیده با خان دمه از وفاق زده بودند
هر خید که ابتدای رستان و جبال و غستان را تمام برت فرو گرفته عیو
از معا بران با سانی مقدم و رنبو و اما حضرت ظل الهی که بیست بلند جهان
مانند آفتابان در نظر نور کیسان می شمارند بعزم بلند و همت ارجمند
مقتید سخی راه و ششاد ششاد گشته تپیدن طایفه که فرست ایشان نهاد خاطر
اقدس ساخته از راه آلتی آخاج روان و بعد از ورود و بنیاد و رو کشدی
فرمان هالیون بفرمان و مقرون شده که در ایالت غستان از در بند آه و در
منزل و ره من علی شهر بران گشت و مشغول جمع غلایات باشد و بنام غورق
را در موبک شایان و ده و غلای منیر از راه شینال را از دهنه و با فوجی از
شکر نصرت شرا و از عازم تبعید و شرا به آن خاوی گشته شش بنای غلای

افواج منصوره را نیز به سمت دو قوز پاره و آلتی پاره و آختی پاره لعین
و جمعی را هم مامور ساختند که در سمت قبر سر راه برقرار بمانند و بجز از آنکه
لواز مکتل و نمک تنبیه را در پاره آن طایفه بفرستند و عطف عنان کرده
در منزل کلبه رفتند و در وی نظیر قوت پیوستند و در پنج رجب به سمت شمال
تقلید در بند مشرب خیام سپید نمودند که چون بعضی رسید که ایستاد
شمال جدید و اوسمی و سرخای و محل نمازانش را مسدود نموده و نظم ساخته
از او را زدند که بر سر تپاخص فولاد خان شمال بروند و از ارباب چهارکشتای
در بنده مشرب بگذرند و از مجالس کرخان محمد لادوسی در آنجا توقف داشت
گفته همان محله شیراکان نیز در مجالس او فرو گرفته آغاز ستیز جمعی از ایشان
قتیل را بیکر کشته و تیرا که در پیش گرفته اند و تمامی اعمال با مال و ذخایر از تصرف
لشکر و زنی غلامان و آزاد و دیگر از آنجا حرکت منزل منزل بهین سر منزل
زینب میرزا را قاضی و محلی کلان میباشند تا او را در قریه کیدن که متعلق به خاص فولاد
خان شمال بود و در آنجا رسیدن رخای و اوسمی و ایله را از وصول کوکبه منصوص
آگاه گشتند و بیکر سرخوش را فرستادند که به سمت فولاد خان با اتباع
خود برویدند و بطلب از او و ثمن ایشان و جبهه سالاران و غوستان
سر فرستادند و در آنجا رسیدن از آن بعضی به سرخای بجانب قوق
فرستادند و در آنجا رسیدن از آن بعضی به سرخای و در آنجا رسیدن
به سمت فولاد خان و در آنجا رسیدن از آن بعضی به سرخای و در آنجا رسیدن
از آنجا رسیدن از آن بعضی به سرخای و در آنجا رسیدن از آن بعضی به سرخای

آنگهی از چهار طرف مأمور بهورش ساخته او را دست افغان و از کوه
 از دست لکزی گرفته آتش جنگ تیر و احداث شور ستیز کرد و هنوز افواج دیگر
 از دامن کوه در کاخ خود بودند که لکزی تاب مقاومت نیافته داری و یکم از آن
 کزین در کمن کین بتعاقب پرداخته تیغ تیر را بر ایشان جاری ساخته و روزند
 بسیار بدست آمد چون باعتبار تنگی وقت ضعیف معبر عبور عسکر فیروز در آن زمان
 از آن تنگنا میسر بود جزایر چیان رحل شمال البصیانت قتل جبال مأمور و
 جهان مکان را محل نزول کوکب منقذ فرمودند در آن اثنای ایدار از لکزی
 دختان و آواز جمعیت بسیار منعقد ساخته از سمت دیگر معاونت سرخای
 می آمد چون از شکست سرخای واقف نبود جزایر چیان سر کوه را لکزی سرخای
 تصور کرد در کمال طمینان آمدنی شد بعد از آنکه کاشف بطل آمده خود را
 با اجل دست و گریبان یافت ناچارم غار زرد و خور کرده باندک کوفه فرستاده
 باران خویش پیش گرفته جمعی که سرشان سر بار دوش بود کردن زیر تیغ نهاده
 سبکبار به دیار عدم شتافتند روز دیگر لوی جهان کشا بجانب قوم قفقازان
 نهضت شده که مقدار آن رؤسا و معتبرین قوم دارد دی همایون
 و طالب امان گشته بعضی رسانیدند که سرخای کوچ خود را مدتی پیش ازین
 بجانب آوار فرستاده خود نیز با او ایستاده و بعد از مقدمه شکست بسبب آوار و کس
 گریخته و باندگان خود از سال گذشته آزاد کرده عفو و بنده احسان خود بجهان
 چون فرار سرخای بسبب حقیقت پیوسته ابل قوم را نیز در سال پیش در امان
 ساخته بودند لهذا بکار ایشان پرداخته لغیر تنبیه احمد خان او سخی طغ عثمان

بجانب قلعه قریش فرستاد و چون در وقت توجیه موکب هایون بجانب
 غازی قنوق قاضی آق قوشه و االی آنجا در سر راه از دست یمنان در آمده
 بعد از گذشتن کوکبه منصور در مقام مخالفت در آمده جمعی را خبیثه با عنایت
 سرخای فرستاده بودند این معنی در وجه جنبان نایره غضب قانی گشته
 جمیع به تنبیه قاضی و جماعت قوشه مامور و قاضی با جمعیت خود در حدود
 جدال در آمده شکست فاحش یافته و مغمور و تمامی اهل آق قوشه غارت
 زده و اسور شدند و روز دیگر قاضی بعد از خواهی ایام باغی شمشیر نامت پرا
 آویزه کردن بندگی ساخته و اردو می معلی گشته با الحاسل و اسرای آق قوشه
 که در تصرف سپاه بود آن طایفه را گردن سپس حوالی قلعه قریش مضرب سر و قاتل
 جلال گشته اوسمی جیل و در دختر خود را به بندهستان دولت و چند نفر از معتبرین را بدین
 معطی فرستاده مستعدی عفو و بخشایش متعدها متثال حکم و فرمایش کردید اندک
 تقصیر او بعفو مقرون گشته نیاید بلکه لکزه بیست و قوز یار و نیزه را به سب
 العنوان پیشکش و خانواری های معتبر برسم کرده و همچنین که خدایان طبرستان
 هم خانواری های قریش را بمحصلان این امر سپرده متقبل خدمت انقیاد گشته
 بودند و امور داغستان به رحمت صورت انجام یافته بود خاص فولاد خان
 شتمال و باقی سران داغستان را که موکب و لایموسه بودند و نیزه از شتات
 شایسته بهره مند ساخته و خدمت انصاف داده و خانواری های دخترا
 و طبعی سران امور بدربند و اشتهای ستم را از راه شیر و ان بجانب صحرای
 دلکشای مغان منعطف ساختند

در بیان ورود موکب مسعود بخان و طرح بنای سلطنت در آن موضع بمنبت نشان

در هنگامیکه سرابوستان نرسید نشان ایران با سبیلای خزان حواری
رو با فسرده گی گذاشته از هر طرف سرکشی قوی شاخ مانند شجره سحر افراخت
و بهجوم سبزه بیگاه را جبین پر رنگ و بوی گلستان را در میان گرفته باغبان
سبزه اندیشه و بستان پیرای فضیلت پیشینه از پیرایش باغ نبوی زرخش و فراغ
و صغیر باغ گلزار شغول گشت اگر چه خدایکوان فزاید که سرتاج سلطنت
صوری فردونی آورد و پیشینا دهناد و الا آن بود که بعد از استرداد ولایات
مغصوبه این باغ را با آن باغبان از زانی دارد و ملک ایران را با تسلا
مفتوحه در دست به صاحب ملک سپارد و خود در کلات و ابیورد که مسکن
مالوفت آنجناب است بر او رنگ از و انست سیه پادشاهی عالم معنی پرواز در این
آوان که بقوت سرخچه تائید الهی و نیروی باروی سعی و غیرت این خدیو عالم
آگاهی کلید فتح تمامی ممالک از دست رفته بازست آمده و در انبساط
همایون فال پیرایان از ریا برگران این رنگ در آورد و دست پیش
و توینج اختیار را بشمشیر بران عزم بلند از سر این فرقه ملامت کش کوتاه گردید
برای کنکاش آن امر خلیج چون حوصله و سنگند هیچیک از میدان توقف
موکب گردان سبطت را بر می یافت جوکای معانی که عرصه دلپایه و در
دو فور آب و غلف و وسعت حرافت است مکان بی نظیر بود بقشلا مشی

مقرر گشته فرامین مطاعه بجمیع ممالک محروسه غرض صد دریافت که حکام رؤسا
 وقضات و علما و اشرف و اعیان هر لایست در پانزد بهم جاری در صحرای
 میخان در پایتیه سریر فلک مسیر بقورلتائی حاضر شوند و نیز حکم بهایون بنفاد
 مقرون شد که نزدیک بحسب جواد در مکانی کرده و کردار بس بهم می پیوند دو دوازده
 هزار رواق منظر و سرای نزهت پر دراز چوب و نی برای خاصان رؤسا
 لشکر بانضمام حمایات و لکشا و مساجد روح بخشا و رابطات باصفاء
 میدان و بازار وسیع الفضل ترتیب داده و عمارات عالیه تیر مشتمل بر جریم
 و بیوتات که شایسته چنان خدیو کیوان الیوان باشند برای نزول انجناس
 با چوب و ستون باین قبلی ستون برافرازند در نیوقت که از بنایب کرنتان
 و انتظام امور دغستان فراغت نوی داده عطف عثمان فرمودند بعد از
 ورود بحسن قلعه سی با معهودی از خواص از دوی بهایون پیش افتاد و شش
 منزل صعب المسالك را در یک شبانه روز طی کرده وارد قلعه آقشوشه
 از آنجا در شب بیستم شهر فرخنده و جام صیام صحرای میخان را مقرر ایات جهان کشا
 ساختند و علی پاشای والی موصل که از دولت عثمانیه بطلب صلح آمده به همراهی
 عبدالباقی خان که در کجه توقف میداشت مقارن آن وارد گفنه ششرون
 جبهه سالی آستان سپهر بنیان دریافت ما مورین ولایات هم آغاز آمدن
 کرده بهروزه فوج فوج سرسرا فزسی از قبیل سده آسمان اوج بروج
 آسمان میسوزند و در میعاد مقرر جمعیت کل آن طایفه که عدت ایشان
 اجمعه هزار میر سید و درگاه سپهر اشتیاد نظم العقاد پذیرفت پس از لطایف

متسا با دیگرگاه جهان سپاه احضار و بوساطت معتمدان کمون خاطر
 اقدس را با ایشان اظهار کرده فسر مود که شاه طهماسب شاه عباس هر دو
 پادشاه و پادشاهزاده و ایشان در عهد و سرپرست موجود اند ایشان را با هر کس
 که برانده افسر و سربازی دانش بریاست و سلطنت بردارند اما آنچه شکی نیست
 بود و درین چند سال بجای آوردیم و ولایات ایشان را با اسرای ایشان از دست
 افغان اوس و رومی خلاص کردیم که حالیا مصلحت وقت در آن می بینیم که
 که گشتم رخت پیچانه و خوش نشینیم | بعد از ابلاغ این پیام هگی انجماعت
 دست بردار من عجز و ابرام زده عرض کردند که تا ز پیچانه و می نامد ایشان
 خواهد بود که سرانجام پیرو مغان خواهد بود و امر در پادشاهی حق انجمن
 است که بر آب شمشیر آتش بار خاک ایران را از دشمن بادی پادشاهت و برق
 تیغ صاعقه آتش در خرمن هستی اعدا انداخته هرگاه حضرتش دیده از
 خاکساران برگیرد مایده از خاکت درگاه او بر نیگیم که از آستان پیر مغان
 سر چرا کشیم که دولت درین سر او کشایش درین درست بد انجمن فرمود
 که ما را هوسل تاج و افسر و هوای سروری در نیست این نوع مغان را
 موقوفند از آنکه منافعی ضایع خاطر و دور اندیشه اطن و ظاهراست تا یکماه
 گریبان این مطلب در کشاکش سر بجه گفتگو می بود چون بمالعه از حد گذشت
 حضرت ظل الهی مشهورند که از زمان رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم
 چهار خایفه بعد از یکدیگر متکفل از خلافت شده اند که بنده و مردم در گستان
 هگی بخلاف ایشان قایلند و در ایران هم سابقا همین مذمت این و متداول

بود خاقان گیتیستان شاه اسماعیل صفوی در مبادی حال بنا بر صلاح
 دولت خود این مذهب را منسوخ و مذهب تشیع را شایع و مسلوک داشته
 بعلاوه آن سبب و رفض را که فعلیه بوده و مایه مقاسد است در السنه و افوا
 عوام و او باش دایره جاری کرده نشر شرارتها بچاق دو بر بهتری بر سخت
 و خاک ایران را بخون فتنه و فساد آمیخت و مادام که این فصل نه موم افشار
 داشته باشد این مفسده از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد هرگاه اهل
 ایران بسلطنت ما را غیب آسایش خود را طالب باشند باید این ملت را
 که مخالف مذهب سلاطین کرام و ارفع عظام نواب و پادشاهان است تارک
 و مذهب اهل سنت و جماعت ساکت شوند لیکن چون حضرت امام جعفر
 صادق علیه السلام را که روح اعم و طریقه اهل ایران مذهب آنحضرت
 آشناست او را سرفراز مذهب خود ساخته در فروع و عادات مقلد طریقه و جهت
 آنحضرت باشند ایشان نیز متفق الا را این حکم را بسمع اذعان نهادند
 کل جعفری این مذهب حقیقت را آری بشناختند و روزگار ساختند و وثیقه بر
 نوکب و استقامت این مطلب فرمود و بهر یک اعتقاد می نمودم ساخته بخیرانه عام
 سپردند آنجناب نیز مسئول ایشان را پذیرای قبول گلوشتن از روی ایشان
 بار و میوه حصول ساخته فرمودند که چون پادشاه آسمان جاه و روم خادم خیر
 شریفین است این عهد که از جانب شما بعمل آمده من هم بحضرت پادشاه ایلچی
 فرستاده بشرط قبول پنج مطلب بنای مصالحه میگذازم که رفع اختلاف
 صورتی و مخفی از میان است محمدتیکشته من بعد رسم الفت با بین روم

و ایران مسلوک باشد اول چون شما از عقاید سالفة نکول و طلق
 اهل سنت را بتقلید امام جعفر صادق علیه السلام که از ائمه حق است اختیار قبول
 کرده اید قضایه و علما و اندریان روم از عنان صحت آن کرده آنرا خاص
 مذاهب شمس اند و ویم چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام
 بهر ائمه مذاهب اربعه تعلق دارد ائمه این مذاهب نیز در یک کن بالیشان
 شریک بوده بآیین جعفری نماز بکنند پیوم اینکه هر ساله از طرف
 ایران امیر حاج تعیین شود که بطریق امیر حاج مصر و شام در کمال اغاز و احترام
 حجاج ایران را کعبه مقصود رسانیده در دولت علیه عثمانیه با امیر حاج ایران نیز
 بدستور امیر حاج مصر و شام مسلوک شود چهارم اینکه اسرای
 دود و ملت نزد هر کس بوده باشد مطلق العنان و آزاده بود بیع و شری
 برایشان روا باشد پنجم آنکه وکیلی از دولتین در پای تخت
 یکدیگر بوده امور مملکتین بر او فیصله فیصل میداده باشند اما ای ایران نیز
 در ازای این مواهب خاص سزترین عبودیت را نقیض چنین کلر زان
 ریاحین شکر گذاری ساخته بدعای بیغایت و ملت نیز وال بر افتند

در انجمن سازسی محفل آرائی و شرح جلوس مهمت

مانوس خدیو عالم و نشر وایح و قایع آن آوان بنجو
 قدسیه غنبرتسم و مجمره کردانی دوات مشکین و تسم

ساقی بیا که یاز رخ پرده برگرفت	کار چراغ خلوتیان یاز در گرفت
بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود	عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت

رصد نیدن دق فیه یاب و اختر شناسان بطلموس نعتاب روز پنجشنبه
 بیست و چهارم شوال مطابق توشقان میل ۳۱ که دوازده و نیمه بود
 فیروز مانده بود برای جلوس هایون معین گشته کارکنان قوامی بناتی
 در صحن چین سبزه مرز و دام سبزه گسترده رنگین قبا یان بریا چین دشو
 بدوش در بزم گلشن صفت آرا گشتند و کردن فرزان اشجار از عیقه و از نامه
 تاج و طوبار بر سر گذاشتند و در لباس مشجری توبه دار در حاشیه مجلس گلزار
 از نو بریانوش مستند بزدگان چهار دستهای نیاز بر کمر زده در پیشگاه چین
 مینای کوشش گشتند و یسا و لان سرو آزاد کنگ بر دست به بندگی بر سر پا
 ایستادند همیشه کشیکان کلهای همیشه بهار بر لب بخوبی بار صفت کشیدند و
 جار چیان بلند آواز عروص و صویر تو پوز و شمشیر از بار خویش بردوش گرفته
 در یکپایان بید مجنون یکلاه توفی شلال دار و قبا ی کوتاه دامن شناخ سرو
 بر آراستند سقایان ابر آذاری تبر دستی بر دامن چین را تازه و در سناختند و
 فرشان باد بهاری ساحت گلزار را بسکرو حی از خار و خس دی پرداختند
 پس فرشان با فروشان با فراشتن بارگاه انجم و نادر مجروح طناب و آراستن
 بزم فلک شکوه خورشید قبا یست و بازوی کار نمایی از استین آورده
 اورنگ کوهر نگار شهر بار جهان را در صمد انجمن همدوش و فقدان خستند
 سران سپاه و عظامی بارگاه و خدمت گذاران جان سپار و حجاب

و خدمت پیشگان در بار خصیت بار یافته مانند انجم هاله بدر آن دایره گشتند
در آن روز فیروز به از انقضای هشت ساعت و بیست دقیقه طالع
یستش در جبهه اسب خدیو گردون و قار فرقی فرقد سار با فسر گوهر نگار آراست
با فرسیدونی و شکوه سیلانی تقدم بر فراز تخت فیروز بخت جهانسانی
گذاشته زبان حال را باین مقال گویا فرمودند

نوبت من افتاد بگوید که دوران	آرائشی از لو بکنند مسند جم را
عزیزت نیست از نقار خانه و لوله میار کبا دانگوس و کور که شاد دایانه برخواست	وقفنه مانی که در ایران برخواست بود فروشت به دست تائید الهی
دست و بازوی قدرت کشود و دست آشوب مانه را ریشیت بست	مقدمش یارب مبارکباد بر سر و زمین
افسر سلطان کل پیدایش از طرف چین	تا نشیند کسی اکنون بجای خوشنشین
خوشن بجای خوشنشین بودین	

روس منابر و وجوه نمای بنام نامی و القاب گرامی آن خسرو داد گزین و فر
یافت و الوار آفتاب جهاندار لیش بر در و دیوار شهبستان معموره جهان
تافت و میراقوام الدین محمد فروزینی آنکس فیما وقع تاریخ جلوس یافته
و بعضی از نکته سنجان لاخیر فیما وقع خوانند و تاریخ قوامی را سکه دار الضرب
کرده بروی دیگر آن السلطان نادر نقش کردند و چون غریزه قلی بیگ را دخواست
اند خود من اعمال بلخ که از افشاریه آنجا بود در ابتداء ای حال به ارض
اقدس آمده و از مستظلال لوی جهان کشا گردیده بود و بعلی مردان افشار
جهانگم اند خود حکم والا نافر شده بود که در عالم ایلی کوچ وایل و راروانه این

اقدس ساز و علی مردان خان از قبول این حرکت سر باز زده این معنی بر طبع
 بهایون کران آمده بنیبه او نصیب العین صمیر افو گشت در نیوقت که آغاز
 بهار سنبلستان دولت بر و منور هنگام پیرایش باغ و گلزار سلطنت والا
 از شوکت شوکت سرکشان قضا و پیوند بود ز نام قبض و بسط امور خراسان
 را بسپارند اقتدار شناهزاده رضاقلی میرزا تقویض و اختیار محلات آن سرکار
 بطعما سب قلیخان جلایر که از معتقدان این دولت ابد بنیان بود و عنایت
 و با فوجی از جنود ظاهر نمود در روانه و مقرر فرمودند که در ارض اقدس تنبیه ستند و او
 تدارک احتشاد کرده از راه باو غیش و مار و چاقی بجزم تنبیه علیمردان متوجه
 اند خود شود و سپهسالاری و اختیار کل ممالک آذربایجان ابطیمیرالدوله
 ابراهیم خان برادر والا عمر غنایت و مقرر داشتند که تمامی بیکلر سیکان و
 و حکام آذربایجان از حد قتلان کوه الی آریه چاقی و منتهای دغستان
 و کرجهستان تابع امر وی او باشند و ایالت هرات بتبیینی میر محمد خان به باباخان چا
 و شلو محرمت گشته و میرزا محمد تقی شیرازی بایالت فارس و ممدی بیک
 خراسانی یوزباشی زرنور کچی بایالت شیروان فائز و خطاب خانی و امیرالان
 سرفرازی یافتند پس علی پاشای والی موصل که بطلب صلح آمده بود و مشمول
 عوالمف خاقانی گشته رحمت انصاف از رانی داشتند عبدالباقی خان
 زکمه را که امرای معتبر بود و بسفارت تعیین بانفاق میرزا ابوالقاسم کاشانی
 صدر و ملا علی اکبر لایباشی بانام بهایون و یک رنجیر فیل و هدایای نفیسه دانه
 دربار عثمانی و خبر جلوس منیت مانوس بهایون را با صورت ماجرا با عالج

پادشاه سکن در جاده روم اعلام و انجام امر مصالحه را متعلق بشیر ایط
 خنمسه مذکوره فرمودند و ایچی نیز برای تبلیغ این خبر بجا پاری نزد پادشاه
 خورشید کلاه روس فرستاده و بناقلی میرزا و ابراهیم خان امر خص و رو
 مقر حکمرانی ساختند و یکی حکام و قضات و اشراف و اعیان ممالک محروسه
 هر کس شرف تقبیل ستوده و الا یافته بودند بخلاص و انعامات فائض گشته
 رخصت انصراف یافتند

در بهار آرائی قلمخسته رقم باطهار از بهار و ریاحین
 و وقایع بخت قرین اوی میل مطابق سال سعادت شمال

دگر باره جهان از بخت نرسد	طراوت یافت چون ایام نوروز
بهار دگشای کامرانی	انشاط افروز چون روز جوانی

خسرو گردون سیر نیز اعظم بنا بر پنج روز سه شنبه هفتم ذی القعدة بعد از
 انقضای هفت شاعرت و پنجاه و هفت دقیقه از حوت بختگاه حمل خرامند
 بر اورنگ جهان آرائی نشست و گامای افروز و زیبای قوه نامیه
 بنشاند برخواست لطفه کوس نور و زری و در بهار جوان افروز می آوازه
 فتح و فیروزی بدر فلک اشیر پیوست حکم هایون مجلس خسروانی آراسته گشته
 قوام سیر فلک سیر شکوه طاعت خدیو شریان نرات سر بسپهر برین بود
 صنادر بدلوک و اعظم امر و سران سپاه و سقران بارگاه و طبقات نمایان

مانند گامای بهاری سرور را با نواب رنگارنگ و خلیع زر تازی آراسته
چون غنچه جیب و لعل را از تارهای سرخ و سفید آن انجمن پر زریستانه
و بعد از آن قضای مجلس که هنگام شکفتن گل های اردی بهشت دولت
والا و آرایشگری بوستان نرسبت بنیان سلطنت علیا بود بیتنا
استفلاح کار و اقتلاح سخن تند برفتن و تشخیر قلعه قند بار فرموده افغانه
را که بلدیست و استحضار داشتند احضار و کنون خاطر اقدس را اظهار
و کیفیت منازل و آب اذوقه و معا بر راه استفسار و روسای لشکر را
با مورتبیه و تدارک آن سفر خیر آثار ساختند و چند روز که از اشغال اجابت
فراغ روی نمود بارگاه فلک حماس سلطانی را که نقش بدیع طبع بهمنیت
قرین بود و سدوش خیمه زرنگارگون فلک ساختند آسمانی دیگر بر روی
زمین افرافتند و چیخ اعظم را که حاوی این نیلگون قباب بود و محوی آن
خیمه کم نشان طناب ساختند و در صدر بندان اختر شناس را از لغت و
فلک اطلس در شب به حیرت انداختند چند روز به روز به زم بهر سلطنت تهرج
اقبال راح ارواح ریحانی پر داختند

در سرای مغان فتنه است آینه	نشسته بر وصال بلیغ و ثناب ده
صبا و کاشان همه در بند کیش بیکر	ولی ز حیرت کله چپ بر سر حجاب ده
شعاع جام و قح نور ماد پوشیده	عذار منجیحان راه آفتاب زده
صحرا سی مغان چون سرای مغان نشاء حیر گشت و طبع جوانان چون	دم پیر میخا نشا طانیام در دوم ماه ذی حجه آن سال فرخنده فال رایات

نصرت اشتغال بعزم تشیخ دارالقرار قندار از چو لکاه خان و
 اهنرا آه از راه کرم رود و هشت رود و اردار دهل که بود آب و علف
 شهرت داشت روانه قزوین و فران هاپون بعز نقاد قرین شد که لیلیه و
 ابراهیم خان در منزل قراچین که از محال کرم رود است با سپاه آذربایجان
 بموکب نیروی نشان لغتی شود و این از و رود کوه مسعود بعز اچین
 ظهیر الدوله تیر سعادت اندوز خدمت گشته چون ملاک فزون از قیاس
 بلباس که متعلق پنجاک روم است مصدر بعضی حرکات شست اساس
 شده بودند فوجی از حکام کرام و سپاه انجم اشنام را بسر کردی نصر اسه
 میزرا با جناب ظهیر الدوله از راه ساوجبلاغ مکرری برهم سپاسی بناخت
 آن جماعت امور ساخته مامورین در عرض دوشنبه روز چهل و پنج
 راه را طی کرده وارد مسکن آنجی اعمت گشته بنرا خانوار آلفا لعه
 را که فرصت فرا نیافته بودند تاخت بلنج کرده برانسی ابقا نکردند و بقیه
 ایشان در موضع مشهور ترکش من اعمال مکرری سرکوه استقنائی کرده و در
 برترکش جلالت زده میبای مدافعه گشتند و لیران نصرت قرین از اطراف
 کوه پورش برده استقنائی ایشانرا که مکان بس سبب بودند بنامه نیرداسه
 در کمال آسانی بحیطه تصرف در آورده بنرا نصرت تجاوز از ایشان با و نصرت
 سر کرده عرصه شمشیر تیر گشته تتمه خود را بقلل جبال شبیه فرار کردند و
 موکب شاهراده با فتح و ظفر برگشته و ابراهیم خان با عا که از ربا بجان
 روانه تبریز و شاهراده با شئون رکابی در روز و رود کوه هاپون بقزوین

بار و می ظفر قرین پوست و از اخبار سرست افرا که در خلال این احوال حروض سیده
 سپهر مثال شند فتح بحرین بود و قصبین این مقام آنکه در حینی که محمد تقی خان
 بیکلر یکی فارس کرد و جو لگامه مغان از درگاه عالم مطاف خصمت انصراف
 حاصل میگردد حضرت ظل لاهی در باب استخلاص و انتزاع بحرین که چند سال بود
 که در تصرف شیخ جباره پیوله بود و بلفظ مبارک تاکیدات بلیدیه فرمودند محمد تقی
 خان بعد از ورود و بشیر از فوجی از قشون فارس البخرم تسخیر بحرین بقلعه مبارکه
 نادریه فرستاده خود نیز در تصرف حرکت برآید چون قبل از ورود بیکلر یکی مشارالیه
 شیخ جباره عازم کعبه محطه گشته و قلعه را بناسب خود سپرده بود نائب اول بعد از
 مجادلات متواتره طاقت قلعه داری را از خود مسلوب یافته فرا و بیکلر یکی قلعه را
 تصرف کرده کلید قلعه را بدگاه معلی رسالت داشت و از اینجمله خاصه اختصاص
 یافته ولایت بحرین همیهای ولایات او گردید و نیز در شناسی آنحال ارضیه از جانب
 دلا و تاجمینی شش بر اطمینان دامت و سند عامی عفو و تقصیر پاپ سرگرد و من سرسیده
 توضیح بمقتال آنکه مشارالیه از قبیله الایام با ایل عجمی و محال چاچاق من اعمال
 زمین داور سکنی داشت و در ایام قبله ای فاغنه بنا بر سیه سری سر با طاعت ایشان
 فرو نیارده خود داری میکرد تا اینکه بعد از ورود موکب الابهات بخوبی که کوشید موسی الیه
 و منزل ناگهان با جمعی بکلی طغیان پیوسته بجاوت او و به شاقلان سرافراز گشت بعد از تسخیر آن
 که و ساسی اکثر او را قتیبا بضا بطرملکی موبسکنای برات شدند و باره او نیز بهین مان
 حرمان یافت او بنا بر استیضای گدشت ملها سبب بخان سردار و پیر خان بیکلر یکی مدتی
 با او بهادر عمل کرده چون دانستند که بنام ن کافر نعمتی سرزاده سری خاد و نا بیکلر

اقبال پاندار و رگوشال نه پند پاره ادب نمیکند اردو را با بشتن قصد نفر از کسان
 او گرفته مجوس کردند و لدان دلاور که در او پیر و شاکان می بود و بجزو آتباع ارباب
 خبر کوچ و بفرار با ایل و اتباع خود برگزیده بیت غریبان فرار کردند و چیزی که مویک
 و الا مشغول محاصره بغداد بود دلاور را بجزو الاله گاه معانی ایل و را که هزار
 خانوای بیشتر در دست بودند بچویشان و از ساخته بجزو و دشمنان الیه و کب
 بیا یون بر ملا خط حق سبقتی که در آمدن بفرمان بر کاب سبکتاب است او را مورد
 بخشایش و قبول نوازش ساخته تشریف خاص اسب کمل یازین و یراق طلا با و
 عنایت کرده خصمت مر جغت او و دشمنان الیه متعذر شد که در از می بن مو بیت بعد
 از ورود بهرات کس فرستاده کوچ خود و او را د خود را آورده در
 بهرات سکنی و در هر چند که از خط جبین او نقش تشویات در و نش معلوم
 و خوانان بود لیکن برای اینکه بر ظاهر بنیان عالم سورت که از کنه معانی
 بجزو حالت آن سیزه درون روشن گشته وقوع آن نوع سلوک را حمل
 بر نقص مروت نمازند او را روانه بهرات ساخته لبس در بر بیکری بی مقصد
 فرمودند که آنچه از مال او و دل او و بجزو تلافی در آمده باشد رو کرده او را
 با تمامی ایل او که در بهرات و خوش نشان می بانش مرخص سازند که روانه
 غریبان شده دشمنان الیه با موجب فرمان عمل کرده دلاور نیز بمقتضای
 با ایل اعوان کوچیده روانه غریبان شد و آنجا دست از آستین
 جرات و سراز گریبان خود سری بر آورده تخت با قوی بر سر آید
 نائب او را با صفت مقتدا و نفر از ستیخه طبرستان با علی الغفاری استیلا

دران او ان سردار را مور را بخارس کشته بود و حاکم هرات با فوجی از غازیان
 بتغایب او پرداخته دلاور از غرستان بسمت کوهستان بلخ گریخت
 حاکم هرات حاکم فیلیع و غفاران طائفه بمعرض نصیب و آورده مرا
 نمود و دلاور باز خود بمکان خود نموده مقارن آن سردار نیز از تمام امور
 فارس فارغ شده بود از راه کرمان وارد هرات و بهی را باد و نفر سر کرده و
 ساخر نمود که با حاکم ساخر بمحافظت آن ناحیه پردازند و لا و مجدد ابرسر
 ساخر رفته و کمین دست نشست آن دو نفر سر کرده با حاکم مزبور بیابان
 از قلع برآمده همین که دست ایشان از دامن قلعه گسیخت دلاور اسپ از یک گاه
 بیرون تاخته هر سه نفر سر کرده را با جمعی از مستخفطان از شمشیر گذرانید و از آنجا
 بجانب غرستان رفت سردار نیز بتغایب او پرداخته دلاور پای ثبات بند
 نکرده بسمت بلخ و نهراره گریخت سردار چون لغایب او را سودی ندید گریخته
 احتیاطات غرستان را که همیشه بسپاری کردن عصبیان می افراخته گوشه ها
 بلخ داده از آنجا بجانب میمنه و چپ توی بلخ رفته آن محال را غارت و نهراره
 خانوار از سکنه آنجا را کوچانیده روانه هرات ساخت بعد از آن که دلاور
 بطرف بلخ و نهراره گریخت افراخته قنار بار با عانت او آمده او را در محل
 موسوم بقنار جکل که در شرف فرسخی زمین دادر واقعست سکنا داد و اندر چون
 با حسین غلج و در موافقت نیز حسین تزویج دختر او را پیشینا د خود ساخته دلاور
 نیز بطریق مبارزه قبول این معامله کرد حسین از نخواست بر آشفته جمعی ثبات
 او تعین نمود او چون روی توقف ندید باز فرار کرده افسر حستان آمد

در آنجا شاهراده رضاقلی میرزا را شفیع گناباد ساخته عریضه اعست دار
آمین بر رگه معلی فرستاد بنا بر اینکه رایات همانکشانانم قندار بود کار او
حواله بوقت دیگر گشته جوابی المواقف استله اصله را نیافت

در بیان توجه فزائنده لوای شه پاری بجانب کوهستان

بختیاری برهنائی تائید حضرت باری

سابقا کیفیت احوال طائفه بختیاری نکاشته کلک قانع نگار شد که بعد از
تمنیات مکرر محال جام و لنگه سکناسی آن جماعت مقرر گردید مجدداً جمعی
از حبشه گزینخته های آن طایفه که در رویای خیال یکسان خمول متواضع
بودند جمعیتی منعقد ساخته از مازان رکابی ایشان نیز حجت بر ورا یام ایشان
پیوسته علی مراد می نمودند فایده راه و سیاسی و پیش آینه طسریق
گمراهی ایشان گردید نخست از دربار علی جمعی به تنبیه ایشان مامور گشته
در محال زلزله آن جماعت مغلوب شدند و نایابا باخان چادشاه و جمعی از
خوانین و حکام دفع ایشان نامزد گشته با ایشان محاربه و غالب آمده
علی مراد می با سعید و وی سالک طریق فرار گردید بعد از آنکه با باخان حبیب
مطلع مامور بدربار سپهر اطلاق شد علی باز فرصت جست و جوی جمعیتی
داده و رسمت کوهستان دست بدزدی و افشاد برکشاد و بعد از آن سلطان
ولی بیگ امپوری و نجفقلی بیگ شرباشراک با فوجی با اتفاق ماکم شوشتر

و نایب کوه کیلویه باموالا حازم گوشال ایشان گشته در پایی کوه مشهور
 بسالم نزول و چون بسپرد وضع میسر شد که علی قلعه کوه را که سر بر بصر برین
 میرد سقناق خویش ساخته و در آنجا بخشین پرواخته قشون شوشته و کوه کیلویه
 در پایی کوه توقف و سلطان ولی بیگ و خفقلی بیگ بیایمی بیایکی آمینگ
 فرار کوه کرده بجز از آنکه آن شکلاخ صعب را بقدم سختی طی کرده به نیمه راه رسیدند
 آن طایفه جمعی از جانب قلعه و فوجی از کوه ایشانرا گرفته بانداختن تفنگسده
 و غلطابندین سنگ مشغول گشته و هر دو سر کرده را با جمعی از غازیان مقتول
 ساخته بقیه سپاه که در پایی کوه بودند سر خود گرفته روانه ولایت خود شدند
 چون در آن آوان موکب جهاگشای مشغول تسخیر قلعه ایروان بودند دفع ایشانرا
 برفع الوقت انداختند در نیوقت که کوه کبه بیا یون از قزوین حرکت کرده وارد
 محال جالینق و بر و رود گردید علی مرادی سر اسیمیه روسی بوادری نامراد سه
 گذارشته با جمعیت خود که ضلالتش بچار پنجزار غول دیو با فکن سلیمان میر سید
 در محل موسوم بایروک که صعب المکنه بختیار لیست سقناق کرده بخشین گزید پس
 همت و الا حازم تنبیه آن کشته گان بادیه ضلالت گشته فوجی از غازیان کابل
 را با قشون فیلی وارد لان و هزان از جانب ولایاتی که متصل کوهستان
 فیلی است و جمعی از جزایر چیان کوه نور در اسپاه شوشتر و کران شمان از
 از طرف دشت کردگان و نبات تازه و فرو عظیم از افواج قاهره را از صده
 ماروت و گروسی انبوه با عساکر کوه کیلویه از سمت کوه کیلویه و جمعی کثیر از راه
 اصفهان بجاناب نهر ارجمند باری مامور و تفرقه شدند که هر فوجی از سمت خود روانه

جبال و بنیولهای کوه را بیای سعی در نورزد و جسته گونخته اش را را اگر
 شرار آسا در میان سنگ باشند بر آرند و بنه و آغزوق را با اتفاق شایزاده
 نصر الله میرزا در منزل چرایس برورد و گذشت خود بسپارده و تلف در ششم
 بیج التانی ۱۳۱۰ از منزل فرلور عازم کوهستان گشتند و همان روز
 سجوالی کوهی که جمعی از آن طائفه سنگر ساخته پای قرار استوار کرده بودند
 و اردو گشته جمعی از اکراد و افغانه را مبعوث ایشان مامور ساخته انطا لفته
 بتناست مکان مخرو شده و بهر افعیم پیش آمده مغلوب مغرور شدند و شب
 در آن موضع بسنگه گیر و ک که قلعه و سقناق اصلی ایشان بود شتافته از اینجا
 جمیعت خود را برگرفته از آب لیر و ک که بد ز غول جریان دارد
 عبور کرده پل را شکستند و چون جمعی از لشکر منصور مامور بودند
 که از راه هزارچیم از آن طرف رودخانه آمده بضبط پل برآیند
 مامورین اگر چه در وقتیکه خرا آن طائفه از آب گذشته بود
 بسر وقت ایشان رسیدند اما باز مجادله پیدا گشته ششصد
 نفر از آن گروه را معوض قتل و اسیر آوردند و دیگر کوکبه مسعود و اردو
 پل گشته فرمان پذیران با شاره و الالباضتن پل پرداخته عبور و فرار کوه
 غار پناه را مقرر موکب منصور ساختند و در اینجا عساکر فروری قرین را متعجب
 ساخته دشنه دستة بختجوی احوال انطا لفته لقلل جبال آسمان مثال تعیین
 فرمودند و مامورین جمعی از ایشان را در گوشه و کنار و کوه و سنگ بناک
 ملاک انگنده بقدر سه هزار خانوار بقید اسار گرفتار نمودند و از آن مکان محصل

موسوم بدار و را متوجه گشته فوجی را بکوه مالی آنگاه گماشته از آنجا بگذرگاه
 ثلاثی وی توجیه آوردند و از آن مکان فوجی را با قشون الواح بحال
 سمت نند و بمیدان تاحه و و لرستان با مور ساخته بار عطف حنان بجان کعبه
 سالم فرموده لبه منزل وارد محل کرد و پیشه شدند و با نظام ضابطه با مورین
 آن خار و دیرداخته بنوار را مطلع با پیچ راست خورشید انوار ساخته از آنجا
 بدو منزل وارد و لکه گشته از مویات اقبال و حسن اتفاق اینکه علم ادبی در سمت
 کورکش که با لکای فلی پیوسته است در مغوله کوهی چنان گشته چندین زن زرقا
 او بطلب آب به سو قطره زن و عرق ریز شتاب بوده اند که بیای آن کوه گدا
 و جمعی از غازیان که گشته کام جستجوی او بودند و دو چار گشته او را با کوه
 و جمعی دیگر گرفته بخت اقدس آوردند پس فرمان قهرمان لقطع دست و پا کردند
 چشم او صا در گشته دور و در صحرا سیستی بیدست و پا دست و پایی زد
 تا جان بقا بقض ارواح سپرد و قلیله از الینان که در زوایای کوه ازین خطا کار
 سر بر سنگ میزدند بالماس و اندامی رو سای بختیاری که در کاب پایون منفرد
 قلاده جان سپاری بودند و عفو خود بود را اختتام و بدستور سائر طوائف
 خود را مور لبکنای جام گشته و بهیچت بکاه کوهستانات آسمان پیوند بختیار
 مسیر اشهب خورشید خرام خدیو گردون سر بر گردید و از آنجا وارد حشر چشمه
 زنده رود و بار دوی مسعود پیوسته رایت نصرت آیات را بجاناب امفهان
 نهضت داده و در نیم جادی الاخری خاک اصفهان بتا شیر مقدم اقدس سر
 دیده مهر ماه که در دیو چون تنی و نیر سر کشان بلوچستان نیز مطلع نظر نور می بود

پیر محمد خان بیک بیک ساقی ہرات و سلسل خان بیک بیک ساقی قلعہ را
 بسرداری بلوچستان لغمان و باتو بخانہ و استعدا و کامل روانہ ساختند و در
 ہند ہم نام حبیب از صفہان از راہ ابرقوہ و کرمان و بیابان کرک کو اس
 گیتی ستانی بجانب ہند را فراختند و در حوالہ ستان ہرا و سلطان
 استاجلو حاکم در بند را بسبب سانحہ قتل ہمدی خان بیک بیک شیروان
 مقتیدہ در بار فلک اقتدار آوردند کہ بیا رسید نفیضیل ابن اجمال اینکہ
 در جینی کہ موب ہالیون از کوستان بختیاری منصرف و وارد سر شیمہ گردید
 بعرض رسید کہ ہدیخان برای نظام بعضی امور بجانب در بند رفتہ بود مرا و سلطان
 استاجلو کہ دران آوان بکومت آنولایت سرافرازی داشت بنا برالقبہ
 نقاری کہ فیما بین او و ہدیخان بودہ امر بجایہ را دست آورید و ساختہ
 مردم آنولایت را کہ بسبب مجاورت لکڑیہ بہرہ درائی و باد پیاپی معتاد
 بودند در جزو و تحریک بشورش کردہ ہدیخان را بقتل رسانیدہ اند و در این
 از ایالی در بند دین زن آتش غضب خدیو فیروز من گشتہ سردار بیک
 قرقلو توپچی باشی جلوی ظفر پیشرو را با یالت شیروان لغمان با فوجی از جزیر چیا
 ہرام کین روانہ و حکومت در بند را نیز بخت سلطان قراچور بوعنایت و
 مقرر فرمودند کہ سردار بیک مر بیکمین را بہت آوردہ نادیت گوشمال
 کامل دادہ بخت سلطان را شکنج سازد و در صفہان چند نفر از روسا
 در بند و از در گاہ معلی و معروض شدہ والا ساختند کہ بعد از انکہ چاہیہ عمر
 ہدیخان در دست ایالی در بند گشتہ بود آنان کہ ساقی این نزم و مجلس

آراسی این قصد و غرض بود و از دستنی غفلت پیشیار گشته دانسته بودند که
عاقبت کاسه بر سر ایشان نخواهد گشت و احتساب شحنة بازخواست خدیو
جهان دست مراد ایشان را بر قفا خواهد بستند فرار کرده با حیدر خان اوسمی
فیطاق توسل جستند بعضی هم گریخته بارگ قلعه در بن مختص گشته جمعی از اهل
در بند که درین امر سرازیر یافتند ایشان بپیچیده بودند ایشانرا اندازد
بنارین قلعه عدم روانه و مراد سلطان را نیز که سرمایۀ فتنه بود گرفتند
در بند دارند فرمان بهایون خطاب با اوسمی هر روز از موقف اعلیٰ عرصه و
یافتند که جمعی را که با توسل بسته اند مقید ساخته نزد سردار بیک و از نامه
اوسمی بروفق فرمان عمل کرده و سردار بیک ایشانرا بالقیه اشترار که کوه چپر کرد
شهرستان فساد بودند بر سر بازدار سیاست از یاسی در آورده اجساد ایشان
طعمه کلاب ساخت و جمعی را که شایسته سیاست نبودند بکمالا کوجانیده
در قلعه جدید شیروان فرستاد و طایفه صور را از شیروان بجای آنطایفه
آورده در قلعه در بند سکنا و نجف سلطان را در امر حکومت مکن داده و مراد سلطان
را مقید بدربار سپهر دار فرستاد که مشاور الیه در روز و روزه تیغ نیز صبر
آستان التیلم گذشت و بعد از روز و دو کوبه کیتی شان لبستان حرم
مخیم و بنه و آغوشی اردوی بهایون را بر سر گرفته امام و روی بیک
فرق که دران اوقات لشغل نظارت بیوات سلفرازی دشت با جمعی از
تفنگچیان رکاب نظر امتساب در سیستان گذاشته در دوم ماه شوال الفیروز
و اقبال از سیستان رایت افراز اوسمی بهایون فال گشته از راه دلچک

و دلارام روانه و در یحیی هم ماه مزبور خارج قلعه کتر شک را مضرب خیام
 سپهر احتشام ساختند و آغشته آن مکان از در قلعه داری برآمده تو بجهان
 فرنگی نژاد آتش دست باشاره چایون تو بهای کوه توان را از تو بجا نهاد
 و الا با طرف قلعه کشیده رعد آوا و صاعقه بار ساخته زلزله در میان قرار
 بروج و حصار انداختند قلعه کیان از بیم جان بردن استخوان آویخته
 قلعه را سپردند و از اینجا کلب علیخان افشار و لدا با علی بیگ را بسرداری
 هزار جات و زمین داور سر فرزند و با فوجی به تسخیر قلعه زمیندار را مأمور جمعی
 از لشکریان را به تسخیر قلعه است تعیین با تو بخانه و استعداد تمام روانه و
 در بیست و یکم ماه مزبور کوکبه منصوب از آب سیریند عبور نموده چون بسبب
 سوزن زمستان صحرا را خالی از علف و چمن غلات را حسین پیش از وقت
 بقلعه کشیده و همه را آتش زده و ناف کرده بودند از کتر شک حاجز شاه
 مقتصد کشتن که دو باب ایل دارد و رفته از هزار جات غنایم و نقل معسکه
 فیروزی اثر نماید شاید باین تقریب حسین نیز جلو گر میدان جلادت گردد
 دو از ده روز آن مکان مقرر کوکبه عزویشان کشته از اینجا کنارا ز غنایم
 محاذی هزار بابا ولی مضرب خیام دلیران عرصه یلی گردید در آن شب
 حسین با فوجی کزین شهر بنگ جلادت را بعزم شیخون زمین کرده از گذرگاه
 آب تبر دستی سبل بهاری بر سر اردوی ظفر شعار آمده در حوالی معسکه فیروز
 اثر شورش هجوم در انداخت طلایه داران خنجر گدار که مانند شرکان از
 عین بیداری در اطراف اردو و نیزه و سنان برگشت خود بر صدف پیوسته

و لبسان دیده انجم و اختر طرفه العینی از گنجبانی نظرنه لبته بودند ایشان
 در آوینجه جمعی را بنجاک هلاک افکندند و بقیته خایب و خاسر بجانب قندمار
 فرار کردند اگر چه آن شب در حوالی اردوی گیهان پوسی های و هوای
 بلند اما صبحگاهان که نیچه خورشید پرده از روی کار برداشت معلوم
 که حسین بوده و بقصد بنجون آمده پس آیات نصرت آیات ازان مکان
 در آتین از آمده چون آخر سال بود و آنها طغیان داشت سرور بلند خست
 بطلب معبر اشهب گردون خرام را در لجه سعی نشناور ساخته برانتهائی حد
 و فراست از برابر قلعه کوکران دو فرسخی قندمار گذر مید کرده آن لشکر
 انجم حساب بانبه و اسباب سالما از آب گذشته از جنب کوه لکی که یک
 جانب قلعه بر فرازان واقع است آغاز عبور کرده اگر چه نوپ قلعه تنیب
 لشکر نصرت اثر میرسید اما خدیو ثریا جناب رعد و برق توپها را صد
 ذباب انکاشته بدون اینکه چینی در حسین صفوف فوج خوشخوار و یا موحی
 دران بحر جهان آشوب و خار پیدا شود در کمال شوکت و وقار گذشته
 در سمت شرقی قلعه با فراشتن بارگاه عزو شان پایه زمین بر آسمان سنید

و بیان قالیع میلان میل مطابق سال ۱۲۵۷ هجری

شب پنجم بنوز دهم ذی القعدة المحرم بعد از انقضای پنجاه و هفت
 دقیقه و اور خاور مقام شرقی انتساب اعمی آفتاب عالم تاب بخت نه و نه ماه

فلک قرار گرفته جنود قوای ربیعی بمحاصره دارالقرار چین احاطه قلعه
گلشن پردخت و از منته و ساعات بهمن دی را نوبت بستی رسیده افواج
سبکروح نسیم فرور دین فاش قلات غنچه و قبیول شکوفه کشته سر صفا بهار
از هجوم لاله و ریاحین شکر صفا ساخت بکرم خدیو زمین و او مجلس خلد آیین
برای جشن نوروزی در کمال فروغ و فیروزگی تکریم یافته آن بزم مینو مثال
از طبقه های زرین رخ و سفید گلزار شمعون بلاله عباسی کشتی سران و سرگردان
لشکر از جامه خانه همت میشار بخاجت های گرانمایه آراسته بکمر بند و پرواز
دیگر فتحعلیخان افشار را که بخرمچی باشی گری لشکر فیروزی اثر سرافرازی و ادا
بافوجی از چاکب سواران جنگجو بناخت قلات مامور ساخته شب سوم اسیر
از قلعه فرار و خبر آورد که حسین از رفتن غازیان بجانب قلات خبر گرفته
بنگاهم شب سیدال را با چهار نفر از نفر از جوانان نامی افغان متعاقب ایشان
روان کرده خدیو بهمال فی الفور پامی فلک فوسار با جلقه چشمه رکاب آشنا
ساخته سوار و با جمعی از دلیران کینه خواه عازم ایلات گذشته از شهر صفا عبور
و از انفاقات امور اینک فتحعلیخان ناخت کامل کرده بی یاسان و قراول و
نگهبان و چند اول در دامنه کوهی بار نزول کشوده سیدال نیز متعاقب ارد
چون غازیان را از اندیشه خرم عاری و خواب غفلت را بر ایشان طاری دیده
بود و قصد اینکه علی الغفله بر ایشان تازد و نظم جمعیت ایشانرا از هم اندازد
در کمین کین بخود سازسی پردخت مقارن آن طلیعه رایت ظفر آیت
آتشکار گشته افغانه تنگ فرار کردند و دلیران متعاقب ایشان مرکب خاک

نور و آتشین سیم را باورفتار و بسیاری از آن گرده را عرضه تیغ آید ساخته
 جمعی از افغانه بدامنه کوه متفرق و لقیه باسیدال خود را بقلاات رسانیده
 شخص من اختیار نمودند و خود یونان را در مظفر و کامکار عطفه غسان بمقراتند
 کرده اسپر مزبور را که این خبر آورده بود و موسوم بر سول و دهن آمال اورا به
 نفوذ و حصول فرمودند و در ششم ذی الحجه الحرام از مکان مزبور تخریب کوه
 منصور کرده در مکان موسوم بسرخ شکر که بالفعل بناور آباد داشتند و در و شاور و
 عروشان را براج آسمان افراختند و در آن مکان تزیینت نشان بهمار
 رای زرین و مهندسی طبع سعادت قرن قلعه وسیع و مشتمل بر عمارات رفیع و
 بازار و چارسو و آب انبار و حمامات و رباطات و مساجد و فتوه خانه طرح
 افکنده آب قورنو که در لطافت ابروی کوثر و نیم برده آن جاری ساختند
 و بنایان چابک دست که از اطراف ممالک محروسه در محک نظر اثر جمیع آمد
 بودند دست و بازوی اهتمام یازیده آغاز کار کردند و در اندک روزی قلعه
 مزبور در کمال متانت و استحکام صورت اتمام و ابنیه و عمارات آن بر وضع
 و نشین سیم انجام یافته شهر معمور و خلعت مثال که سواد آن طعنه بغیره بضای
 شکر شوال میزد و بعرضه ظهور آمده مانند ماه نو بخوبی طاق و انگشت نمائی فاق
 گشت و بناور آباد موسوم گردید و در شب سیدیم ماه مزبور اشراف سلطان
 غلجه که در عهد سلاطین سلف حکومت غلجه به پیران او اختصا صحت داشت
 از قلعه فرار و سببه ساسی در بار سپهر افتاد گشته شد و نظر عنایت شد و متغنا
 آن معروض سده والا گشت که فوجی از غلجه بعزم و سببه و بکنار ارغنداب

برآمدہ اندھیمی از دلیران بدفع ایشان نامزد گشته طواریات بسیاری
از ایشان را بنزال سیف آبدار آب مالیدند چون چند روزه میدانی
با ایشان داده شده بود که شاید قدم حرات از قلعه بیرون گذارند بعد از
وقوع این شکست دیگر سراز گریان انمول درینا ورده بسپرداری نشست
حصار بخود داری پرداختند پس همت والا بحاصره قلعه قنداز تصور گشته
در اطراف آن قلعه پیرمانند بفاصله ربع فرسخ قلعات محکم کد امره محیط
آنها شش سفین فرسخ میشد ترتیب ایدہ قلعہ فوجی مامور و در سر صدم قدم
برجی استوار احداث کرده و بہر برجی جمعی لنگہ پیچی سجاست نامزد گشت و ثانی
الحال چون پیادگان افغان در ظلمت شب بعنوان دزدی از میان جربا
میگذشتند باین سربرج دو برج دیگر بنا گذاشته راه را با کلبہ بقلعه کیسان
سد و سداختند و ہر یک از ایشان کہ بتحصیل غلہ و دانہ مانند دانہ سر بر می آورد
مستحقان بروج ایشان را بداس شمشیر چون خوشہ از یادری آوردند و
در سیزدہم ماہ محرم شلہ اعرضہ از جانب سرکردگان کہ مامور بہ تسخیر قلعہ
بست بودند رسید کہ توپ و خمپارہ بقلعه بستہ افغانہ آسجا از دراستیمان
درآمدہ قلعہ را سپردہ اند از موقف اعلی حاکم برای ضبط قلعہ بقبر حکم والا بجز
لقاذ فرنگی گشتہ لشکر فیزی اثر افغانہ قلعہ را برگرفته وارد دربار بصر
افتند از شنیدن چون در حینی کہ متعاقب سیال از جنب شہر سفا عبور گوید
منصور واقع میشد توپخانہ ہمراہ نبود بکاران پرداختہ بعد از مراجعت فوجی
باتو پخانہ واستعداد و تسخیر شہر سفا معین گشتہ در چہارم ماہ مذکور معروض

واقفان عتبه علیا شد که مامورین آنجا نیز توپهای کوه توان و خمپاره های
 آتش افشان را برقی خرمن جان قلعه کیان ساخته و عرض یک روز
 قلعه را مستحضر و افغانه آنجا را اسیر و فرمان بر ساخته اناجمعی از دلیران بصیا
 قلعه مذکوره و لقبیه شکر انصاف مامور شدند و در آخر ماه فروردین محرم
 و بنه و آغزوق که در راه شوال از موکب نصرت اشتغال جدا مانده چند سی در
 سیستان و از آنجا آمده در فرار توقف میداشتند بنگاه والاوار داد و
 معطی شدند چون سیدال که قبل ازین از قندار برآمده از صدارت دیران ظفر
 شعار فرار و بقایات شخص اختیار کرده بود با محمد ولد حسین جمعی از روسا
 افغان در قلات می بودند فوجی از بهادران عرصه و غار البکر کردگی امام فیزی
 قر قلاو ناظر بیوتات پشته بخر قلعه فروردین مامور ساخته امام و روی بیگ بعد از
 چند روز یورش برده برچی را که در سمت شرقی قلعه بود تصرف و افغانه
 در ارک شخص بسته مدت دو ماه بخود داری پرداختند چون دیدند که سیلان
 مرور زمان کوه البرز شکوه قرار دلیران را از جادو منی آورد از باب استیذان
 در آمده قلعه تسلیم نمودند و امام و یری بیگ با اشاره اقدس مجمع از
 لغنگیچیان را بجا فطاک قلعه تعیین کرده محمد ولد حسین اباسیدال می روسا
 افغان که در قلعه می بودند بار دوی معطی فرستاد چون سیدال تبجی که در ناو
 صدارت احوال اصفهان و سرات ذکر یافت مرو و سواد پیشیه بنگاه طلب
 بود با اشاره والا وید قیج بین او را از حدقه بر آورده بصیانت حال
 ولد حسین از روی اعزاز پر و خستند

در بیان احوال بلوچستان مال کار میرا ران سرگرد کان

سابق ذکر یافت که اصمغان پیر محمد خان و اسلمس خان را بسرداری بلوچستان
 تعیین و باتوجه و استعداد موفور به تنبیه انشراحان را مامور ساختند بعد
 از آنکه ساختند در مقترار دوی عزه و وقت مار گردید محمد علی بیگ سار یولینو
 نائب الیشک آقاسی باشی را در نیم ذی الحجه با جمعی به تنبیه طائفه شیرخان
 بلوچ و بلوچیه شورابک که در مقام شورانگیزی بودند تعیین نموده مامورین
 بدو فرسخی شورابک رسیده طائفه بلوچ از ورودشکر مطلع جمعیت
 کرده با عساکر فیروزی آثار آخان ستین و آوین و مقصد لفر ایشان غرضه
 شمشیر تیز گشته است و اشتراب یار بحیطه ضبط و کسب آمد و بعد از
 استیصال آن طائفه عازم تنبیه طائفه شیرخان که باین جای و اشکی سکنی
 دارند گشته اینجار و طرف صبح بر سر ایشان رسیده فوجی از ایشان را پیشرو
 سر کرده آن جماعت از تیغ گذرانیده و تمامی مساکن و اماکن ایشان را
 بمعرض نهب و اسر در آورده و حکم و الا بفرزاد پیوست که محمد علی بیگ
 با مامورین رفته در جایی و خاران بسرداران بلوچ ملحق و باین ازا انجام کار
 عازم شورابک و به تسخیر قلعات آن لوحی پردازند در سیوم ماه محرم سنه
 امیر محبت خان و امیر نیاز ولدان عبداله خان که حقیقت اخلاص زیبا
 و نسبت باین دولت ابد پیوند سابقا گماشته کلک اجمال شد که وارد در با سیم
 مدار و بخلاف و سب و مشیر و نواز شانت دیگر قرن افتخار گشته مجدداً امیر محبت خان

بر رتبه ایالت بلوچستان سرفرازی یافت و حکومت شورابک بمحارب سلطان
 بانی که بقدمت و خدمت القضا و دشت عنایت گشته و با جمعی از غازیان
 مامور گردید که بمجاافت قلعه و ضبط غلات قوشچ بر دزدان و دود و مسه بنزار
 نفر از فرقه کاکری و تنی جمعیست کرده آماده قلعه قوشچ را محصور و از تسلط
 تیر فوجی بمجاونت محارب سلطان و دفع اشترار مامور گشته جماعت اشترار راه
 فرار پیوندند اگر چه سرداران مصدر کاری که در ایام سرداری شده ندان
 بود که قلعه بجایق را که بمنابت حصار اشتها بدشت یورش برده بخوزه تصرف
 در آورند اما چون پیر محمد خان که سردار بزرگ بود و مردم عقل یاده سرد
 بنا سازی و ستیزه رانی مخم بود بمحض الحاح از اسلمس خان جدا گشته و بر سر
 خاران نرفته غازیان را بدشت و کوه برده بهمالک خطیر انداخت و جمعی از
 ادرشکران را از تشنگی و بی آذوقه کی تلف و دواب و اسباب ایشان
 را بر طرف ساخته انداخت علیخان چرخچی باشی و محمد علی بیگ قرقلو الشیک
 آقاسی باشی بجا و الا بجا پاری رفته پیر محمد خان را گردن زده سر او را با قشون
 مزبور به دربار سلسله آوردند

در ذکر تسخیر ولایت بلخ و وصول عمر بن جوانان از غره بلخ

سابقا صورت تحریر پذیرفت که شمانبراده کامگار رضا علی میرزا از قفق
 اعلی مامور به تنبیل علی مردوان حاکم اندخود که در وادان کوچ عزیزی قلی بیگ

و او خواه باقی اقتاریه اسجا از باب امتناع در آمده بود و گردید بعد از آنکه
ساحتها قند را بمقر الویه نصرت شمار شد شش هزاره نیز در خراسان تدارک
تو بخانه و مستعد و مسراجام احتشاد کرده از راه بادغیس متوجه اند خود
گشت چون ولایت اند خود که معظم مالک بلخ بود و بسکنای ایل افشار
اختصاص داشت بود و کوکبه مسعود شاهزاده بدو شته منزلی افشاریه
اسجا علیمردان حاکم خود را دست آویز اختیار ساخته باستقبال موکب
شاهزاده پرداخته کلیه قلعه را سپردند و سکنه شارغان نیز چون طائفه
جلالت بودند در عالم ایلی از باب اطاعت در آمده رسم انقیاد بجای
آوردند شاهزاده بعد از انتظام امور آن دو ولایت علیمردان را
با چند نفر از روسای آن طائفه روانه دربار فلک مار ساخته و خود
متوجه آنجه شده امانی اسجانیز شتر طحیبت بتقدیم رسانیدند در غره
ریح الاول بنه و آغروق را با فوجی از لنگیچیان و شش فرسخی بلخ
گذاشته و خود در شتر فرسخی نزول و صبح روز سیوم که خضر و خاوری
علم بر طارم چهارم زو با کوکبه و احتشام و استی اود تمام رایت توجه
بجانب بلخ افراشته طلیمه سید ابوالحسن و ان بلخ نیز در یکفرسخی شته
در میان باغات ظاهر شده چون جمعیت مشارالیه موفور و هنرهای
عجب و در سر راه مانع عبور شاهزاده کامکار افواج منصوره را دست
دست پیاده کرده در میان آن هنرهای شکسته و باغات شتر اکمل بتیتر
و آویز مشغول ساخت مخالفین وی بزافته بیالاسی بروج و حصار

برآمده بهدافعه پرداختند و لیکن سپهر جلالت بر روکشیده بتعاقب ایشان
 قدم برقرار از حصار گذاشته دست و تیغ خصم افگنی بازیده بسیاری
 از اوزبک به راز شهر بندستی دور و دروازه را تصرف کردند ابو الحسن
 روسای بلخ به بارک شخص بسته بخود داری پرداختند ازین طرف نیز فرمان
 پذیران حکم شاهزاده توپهای قلعه کوچه چهار بار بارک بسته سه شبانه روز
 رخنه افکن نیکیان حصار و آتش افروز خرمن ثبات و قرار سکنه می بودند
 تا اینکه قلعه کیان را با کلیه سلب صبر و توان کشته و باب استیمان کشود
 والی و تمامی سادات و قضات و اکابر و اهالی از روی اعتذار جبهه ساسی
 در بار شاهزاده و الا تبار کشته قریب عفو و بخشایش و بکلی سران سرگردگان
 او و بکسی و طوائف بلخ و توابع نیز فوج فوج بموکب عالی پیوسته مشمول
 نوازش گردیدند و جمعی از خوانین که بعد از شکست والی پشیمان و تاخت
 سقتا قنما موگرشته بودند اکثر محال را نهب و سر ساخته حصار شادمان
 قلعه مار و مور را بحیاط تشویر در آوردند اهالی قندز نیز که در دست و پنج
 فرسخی بلخ واقع است تاحد و دبدخشان از انتشار آوازه غلبه و قهر سپاه
 ظفر دستگاه در صدور انقیاد درآمد آن ولایت ضمیمه ممالک محروسه گردید
 و روز هفتم ربیع الثانی آن سال خجسته آل چا پارا از جانب شاهزاده کاسگان
 وارد و خبر فتح بلخ را معروض عاکفان سده جلال ساخت اگر چه شاهزاده
 خزان و خلایع و سبایی که چنان سرکار عظیم القدر را لایق و شایسته همراه
 داشت لیکن در ازای این فتح نمایان و و افکار و چیل نه بر نادری که با صطلحا

متعارف و دوازده هزار توان باشد با سیصد دست خلعت و چند راس
اسب مکمل با زین و بیراق طلائع و نشانها ده عالی لوای ارسال داشته
که فراخور درشت بهر یک از سران و سربازان سپاه عطا نماید اما در باب
عبور از آب آمویه امری از کس فرمان صادر نشده مقرر گردید که اوضاع
بلخ را انتظام و آذوقه یوا فرسرا بنجام کرده و تدارکات باینجه عمل آورده
چگونگی را عرض نماید نشانها ده بانتظار جواب پذیرداخته و بلخ را فی الجمله انتظامی
داده از آب آمویه گذشت از راه قرشی عازم بخارا گشت از آن طرف
نیز ابو الفیض خان پادشاه بخارا از ایلمبارس خان والی خوارزم استمداد
و جیل و پنج هزار نفر از اوزبکیه و ایلات ترکستان را در ساسا جمعیت انتقاد
داده در کمال استعداد و اردو قرشی گردید هر چند که تعداد جمعیت لشکر نصرت
اثر زیاده از دوازده هزار نبود لیکن لفجوائی الکشتیل یخچل و عین الکاسد
شاهزاده عدت خصم را در برابر آن فوج نصرت اشمال بان فوج غراب در
جنب شبهاز نیز جنگال دانسته و مشهورانه بکوشش پرداخته پادشاه
بخارا مغلوب جمعی کثیر از لشکر او مقتول گشته در قلعه قرشی متحصن شد و لشکر
خوارزم نیز بدون تلاش و رزم بسمت نصرت عزیمت نمودند این نشانها ده
بعضم تسخیر شلادک در نزدیکی قرشی واقع و در سر راه سپاه نصرت پناه بود
رایت حضرت افراخته از چهار جانب طح یورش انداخته بقهر و غلبه بر قائم
مستولی شده ایالی آنجا را عرقه شمشیر و آتش ز بلخ محبطه کشید و راه
لیکن باباخان چاو شلوکاز و ساسی لشکر بود در شناسی یورش بعضی سگلول

و دایع هستی نبود و از اتفاقات در میان او ان که از کار قرشی فرغت
روی داده بود شخصی از اشقیای فتنه جوئی اوزبک از جوئی روان جان
و دست طبع شسته خود را غفلت برد و خواه رسانیده او را بزخم کار د از
پای در آورده حاضران نیز فی الفور با او در آویخته او را در میان پاره پاره
و بی تیغ خونخوار از دیار هستی آواره کردند و چون این خبر بعرض مولای
داد خواه یعنی خدیو دادگر رسید فرمان همایون خطاب بشاه افراسیاب جاه
بخارا و بزرگان ترکستان عرضد و ریافت مشعر بر اینکه چون آن سلطنت
آب سلیل سلسله چنگیز خان و دودخه خاندان ترکمان است مقرر شد که شاهزاده
بکار بخارا نیرد از آنجا که در عالم اعلی تمکن او بر وزنک سلطنت موروثی
منظور نظر اقدس می باشد چند نفر از روسای آندیار را برای بنای کار و
استقرار امور آن مملکت روانه دربار سپهر اقتدار نماید و نیز حکم همایون
بشاهزاده مرقوم شد که دستور عاطفت را برای شاه و الاجاه ارسال داشته
و خود معاودت ببلخ نموده با انتظام و انساق امور آن مملکت پرواز و
هرگاه توران راه فرمان با اقدام اغفال میوزند فوالم را و الا بتایید کسی از
دست جنود فضا شمال گوشمال خواهند یافت پس شاهزاده حکم همایون
را فی الحال برای شاه و الاجاه ارسال و ترک محاصره قرشی کرده از رود
آمو عبور و ساحت بلخ را مقرر که بمنصور ساخت اما حقیقت حال نمیداد
اینکه قبل ازین مرقوم کلک و قالیع نگار شد که در حین ورود کوکبه مسعود سردار
زمین داور و هزار جات بکلب علیخان کوسه احمد و غایت گشته با تو بخانه

واستی و تمام او را روانه ساختند و مشارالیه تا نه ماه محاصره آن قلعه
 پرداخت و کاری نشاخت در آخر کار یک دفعه بنای یورش گذاشته بعضی از
 افغانه نفاق اندیش را که در معسکه او بودند نزد خویش طلب داشته با ایشان
 محمد و محمود نموده بودند که رفته افغانه را که مستحفظ بر وجه بودند با خود
 همدستان سازند که در حین یورش برج و دروازه را تصرف دهند آن
 جماعت باین بهانه رفتند و قلعه کیان را خبردار و تکی را در وقت محمود
 آماده کار ساخته بعد از آنکه غازیان در شب معین بجمع قلعه گیری دامن
 جلادت بر میان زده و سپر بیابکی بر رو کشیده با قرام تور سجا شب قلعه
 دویدند و هر یک خود را هدف چندین گلوله جان سوزنده بدسیر امتحان
 تلفدیر یافتند و جمعی از قشون و چریک کذیه فراهم از انحرکت پیشگام قتل
 رسیده آمدند و در ازای این نقص و قصور عزم مغزول و بدرگاه علی
 طالب فرموده چوب تازی که در فراش حکم جیب چینی داشت بر او جارسه
 ساختند و دیوان قلی بیگ افشار علی را با نشی را با اتفاق یار بیگ سلطان
 توپچی باشی آن خدمت نامزد و با اسباب نقب و کند کوب و آلات یورش
 روانه کرده مامورین از روی جد و جهد بکندن نقب و بردن سیبیه پرداخت
 در دهم شوال آنسال خسته آل ندا خان افغان که از جانب حسین بکومت
 زمیندار آور منصوب بودند ای امان کوش غازیان رسانیده و له خود را بفر
 استیخان بیایه سر فلک بیان فرستاده و قلمه تسلیم کردگان نموده بموجب
 حکم هایون با افغانه که مستحفظ آن حصار بودند اتفاق یار بیگ سلطان بدرگاه

معاملی شتافت و از جان و مال بخشش یافت و چون افغانه قند را چند سال
 بود که در جمیع ذخیره و تهیه اسباب قلعه داری میگوشتید بکثرت آذوقه و
 عدت خود و متانت مکان مستظهر گشته پشت بدیوار اطمینان داده و در
 پناه حصار قلعه داری تحصن داشتند تا مدت ده ماه امتداد یافت و در نیم
 شوال عزیمت یورش در خاطر اقدس تقسیم یافته اولاً جمعی از سربازان بکار
 جلالت به تسخیر برجهای خارج قلعه که در حیطه تصرف نبود و موگشته یکبار
 سجزه ضبط و تصرف در آوردند و از آنجمله برج عظیمه که در فراز تپه رفیع واقع
 و فوجی از افغانه با چند توپ مستحفظ آن برج بودند آنرا نیز بتأیید لکمی
 مسخر کرده تمامی مستحفظان را زنده بست آوردند و بعد از آن به تسخیر برج سنگین
 پروا خند و آن برج در جانب شمالی قلعه در سمت چپل بنه در قلعه کوه بسیار
 بلند می و قسمت که بقاعه قند را اشراف دارد و نیز آن حکم پایون و امن
 جلالت بر میان زده پیاپی مودی عزم بلند آن برج را با چهار برج دیگر که
 از برج فلک افزون و در فراز آن کوه سپهر نمون طعنه زن چرخ نیلگون بود
 و سبب نفوذ از افغانه قادر انداز محافظت آنها اقدام داشته یورش
 برده تصرف و بلند افتاد بر شرفات تسخیر آن قرار گرفتند و افغانه بروج
 تمامی بمعرض قتل و و اسر در آمدند و خمپاره های شعبان دمان و توپهای کوه
 توان را که کلونه هر یک بوزن هفت هشت من بود از چنان راهی صعب
 که پیاده را عبور از آن راه سهولت ممکن نبود سبخر تقیل بالا کشیده بر قلعه کیان
 و بر برج دده که جانب غربی قلعه داری باشد بستند و الحق عقل محال

اندیش ازین امر غیب در وادی حیرانی و تنگنای سرگردان نیست هر کس آنرا
تنگ فضای پریچ و خم آن کوه سپهر شکوه آسمان توأم را بر ای الحین دیده
باشد یقین خواهد داشت که بالا برون توپهای کوه مانند از چنان مکانی که
عقنای فلک سیروس هم از تصرف قاف قله اش پر میزند منوط بقا و امر
پادشاهی و چنین حکمی البته ثانی حکم الکی خواهد بود الفضا از برج سنگین توپ
و نمپاه را بر حال قله کیان بظهر فوجی و قو دها التماس و الحجا سراج
ساخته بیلک بیولانی برج دوه را از صورت جسمی انداختند و بعد از آنکه
بنیان قرا برج تزلزل پذیریت چون جماعت نجاتی که با ستخفاظ آن
شب اقدام داشتند مکرر داد طلب مستدعی ازین یورش نویدار طائفه مزبور
و اگر ادعیه شکر و افغان ابدالی از سر کدام سبب نفر در شب بختیست
و دویم ذی القعدة با مرها یون میبای کارگشته هنگام طلوع فجر بجانب
آن برج یورش بردند چون افاغنه پیش از وقت مطلع گشته میبای دفاع
بودند قریب و لیت نفر از داد طلبان مقتول و مجروح گشته عروج بر شرفات
قصر مقصود و سیر نکرد پس دوباره بعزم یورش مصمم گشتند

ذکر وقایع یونستان مطابق سال سعادت شمسال

هنگامیکه شهرستانیان سیاه و سفید بیالی و ایام شهر ذیقعدة الحرام را ماه
طالع از غره سیاه میوست نوروز کامرانی در رسید یعنی در شب جمعه سلخ

ماه مزبور از انقضای شش ماهت و کسری داور زرین افسر مهر بر شمشیر
عزم دار القدر جهان کرده بر سرچ حمل راه و افواج سبک روح صبا و شمال احضا
لوانی دلاور جری القلب صنوبر و رایت افرازی در چیره دست چنار میا
یورش گشته بجانب دارالملک گلشن وی آوردند نیلوفر باصوالت و نسیم
قدم بر فراز کنگره شاخ بلند گذاشت و زین بر سر چهار برج حصار چین برین
برج برافراشت افغان غراب و کلاغ بنغمه قمری و عندلیب تبدیل یافت و طوطیان
ننگر خاک از شور انگیزی دای تلخ مذاق بودند و رفتند مارشیرین بیانی شکر
افشان شدند و افواج زلغ و زغن که در عرصه چین سکن گرفته بودند بیاد
وطن مانند فاخته کوکوزان گشتند و روزه جمعه که خیر کیتیستان آفتاب شد
عظمت را سحر دار اختلافه جهان را بنور وجود خود منور ساخته جنود هندلی انجم و
کواکب از مدارات بروج راه تواری گزیدند مالک محروسه بهار نور روز
و قاعه ظفر بر روی جهانیان کشاده گشت و از دیوان قضا صوبه بهار و
بلا و سنبل و حصار فیروزه سبزه و قلعه چناره گلشن جاگیر نفس نباتی مقرر گردید
فریشان با فروشان با فراشتن بارگاه سلطانی و منصب او رنگ جهان
یایه زمین را بر آسمان افراختند و مجلس آریان محفل ارم نگار در کمال فتح و ذ
بیتظیم و ترتیب بزم نور و زری پرداختند و ساسی لشکر و کبری عسکر
وامرای نامدار و علمای کامکار از جایا خانه همت سرشار مانند زین کمان
انجم و اختر و نورانی لباسان ثوابت و سیار خجاعتی طلابان و البسته تار
بر و دوش آراسته در حواشی آن محفل بنوشال فراخور رتبه و نشان نشسته

و ایستادگان طبقهای اشرفی چون اطباء حیح هشتین شاران بزم
 میمنت قرین ساختند و بعد از غنچه کشائی باغ و گلزار نوبت قلعه کشائی
 اقبال ابدیدار گشته در همان روز فیروز تهیه اسباب یورشش پرداختند
 چون طائفه بختیاری در اول دله داد طلب گشته کاری ساختند بودند باز
 ایشان را باین امر مامور و سه چهار هزار نفر از دلیران خود بخوار و سبزان
 عرصه گیر و دار انتخاب کرده در شب دوم ذی الحجه همراه برده در اطراف
 قلعه در بنیوهای سنگ و زوایای کوه و خفایای حصار در کمین گزیدند
 و خود نیز آن شب در جانب برج چهل نیز در پناه کوه در جائی که از نظر قلعه گپ
 مستور بود بانتظار صبح فیروز که غیرت روز نوروز و رشک شصت و شش
 دل افروز بود توقف فرمودند روز بعد که دوم ماه مژبور باشد در اول
 ظهر که اعدای عصر دولت بی نوال را دم سپین بود نماز ظهر را ادا و استعانت
 از اینزدهمتا کرده نخست از جانب برج دوه سوره انداخته ستورش
 یورش در افکندند چون سینه آن منت بطایفه بختیاری تعلق داشت
 آن گروه را بخت یاری کرده قدم بر فراز سالم مقصود گذاشته برج را تصرف
 کردند و از آنجا بجانب برج مشهور چهار برج هجوم آور گشته تا مستحفظان
 آنجا بخود میسر داشتند بقیه استیلا را در آن مکان افراتند و فاغنه سه
 مرتبه بیات مجموعی بجانب چهار برج متهاجم گشته لازم خیرگی بقتل هم
 رسانیدند اما چون فوج فوج از جزایر چیمان و تفنگچیان آتش دم و
 پسو اراک خنجر گزارد میخ توام برسم کوکب بدلیران قلعه گیر میسر شدند و دفعه

آن طالع از چهره دستی جنود قاهره سرکوب یابنی یافته رومی تافتند بهادران
 نصرت قرین نیز که در گمین بودند از اطراف قلعه زور آورنده پای مروی تاخت
 از نزد بانهای که تریب یافته بود بجهت قلعه صعود و عروج و ضبط دروازه و
 بروج کرده قلعه را بجهت تغییر در آوردند حسین چون راه چاره را بسته و دست
 تدبیر را شکسته دید باطلی از افغانه فرصت جست بعضی از زنان خود را
 برگرفته بقتول که در جانب جنوبی قلعه بر فراز کوه واقع بود و گریخت و لقبیه
 آن طالع ذکور و انا ناعرضه شمشیر و اسیر کن تقدیر گشتند پس با اشاره
 و الا تو بهایی را که در بالای کوه در بروج و حصار قلعه بود بقتول بسته از آن
 آوازهای رعد خروش اندام اساس و لوت و قصه قصه شوکت او را باو
 اخبار و از خواب گران غفلتش خوابی بیدار کرد و روز دیگر که شمس
 جهان خورشید از شبستان لیل از زیر پرده احتجاب را آمد زینب نام خواهر
 بزرگ خود را که عاقله او بود با چند نفر سرگردان غلجه بستم نوات که باصطلاح
 افغان عبارت از خیل باشد بخدمت اقدس فرستاده فرمان امان از موقف
 عفو و احسان خدیو زمان حاصل کرده روز بعد با ولدان محمود و اقوام و اتباع
 خود و تمامی رؤسای افغانه آن منشور نجات را تاج تارک افتخار و سر برآید
 و استظهار ساخته در بارگاه زرین قبا که در خارج دروازه بابا ولی مخصوص
 نشین آنحضرت بذروه عیوق افزاشته بودند بشرف پای بوس سر بلند و
 و بنوید جان بخش و محبت بهره مند گشت و محبت بحر خاصیت و الا نظر قبول
 مال و غنائم قلعه کیان که از تقدیر اندیشه محاسبان بیرون بود و نیکند

ہمگی آنہار ابد لیران جان سپار عنایت و حسین ابا اولاد و اقربا و بنی اعمام
و مالی کہ مالک بودند روانہ مازندران سکنا سی ایشانرا در آن ولایت مقیم
ساختند و چون ذوالفقار خان ابدالی را با احمد خان برادرش کہ سابقا از شہر
فرار کردہ آمدہ بود حسین گرفتہ و رفتہ مار مجوس میداشت در روز فتح قلعہ ایشان
نیز از مجس سخات و بدارا لاماں عنایت ظل اللہی توسل جستند اندام رحمت
سکیران خاقانی ایشانرا نیز مامور سازندران و از مالیات دیوانی و جمعیت
لقد رکھاف در وجہ ہر یک معین فرمودند و طائفہ علیچہ مشتعل بر دو کردہ میباشند
یک گروہ موسوم بہ تکی و متعلق بحسین فرقتہ دیگر توخی و سوسپ باشند سلطان
بودند چون اشرف پنجی کہ سبق ذکر یافت در احراز کوی سعادت سبقت
جستہ در بدو ورود و موکب الالبقہ ہمار شرف اندوز خدمت کامکار شدہ بود
حکومت ایل توخی بجاوہ قلات با و تفویض قلعہ قندہار کہ سمت غربی آن فرار
کوہ کی واقع و فی الحقیقہ در نحوست اساس تثلیث بنا لکہ رخسار دیار و امصار
بود حکم والا ویران و با خاک نیزہ یکسان ساخت و همان نادر آباد را دارالملک
و مقر حکومت حکام ساختند و چون عمدہ کردہ بودند کہ سن بعد از اہل اسلام
احدی را گرفتار قید اسار نسازند امر والا لفاک قاب تمامی اسیرانی قلعہ بجا ل آنها
بصاحبان اصدا دریافت و ایالت آلولا بیت را بعب الغنی خان حاکم ابدالے کہ
سالک طریق اخلاص و درزی و خدیت سگالی بود و محنت و کبر شک و بخت و
زینہ را و نیز از روسای ابدالی حکام لغین و جمعی از جوانان کار آمد علوہ راسان
و بدیہ انتخاب و ملازم رکاب ساختند نادر آباد و توابع را بسکنا سی ایل ابدالی

کہ درنیشاپور و باقی محال خراسان توطن داشتند اختصاص داده مقرر
داشتند کہ ابدالی کوچیدہ آمدہ در آن مکان توقف و غلجہ ہو تکمی بجای آید
رفتہ درنیشاپور سکشی نمایند و آن جماعت را در سبت چہارم ماہ مزبور از
غنداب گذرانیدہ و آنہ مکان مقرر ساختند

دربیان و رودایلیان پادشاہ سکندر جاہ روم
باتفاق سفرای آن دولت بدینہدیر بار محلی

سابقہ سمت تحریر پذیرفت کہ بعد از واقعہ شورای کبرای صحرای منغان
عبدالباقی خان زنکنہ باتفاق میرزا ابوالقاسم صدر و ملا علی اکبر بلاباشی از
دربار آسمان قدر ہمای علی پاشا بسفارت روانہ دولت علیہ عثمانیہ
شدہ بودند از طرف قرین الشرف پادشاہ سکندر روستگاہ روم لوازم
اعزاز و احترام نسبت بایشان مرعی و مبتدول و مصطفی پاشای واسطی
موصول کہ از وزرای معتبر آن دولت بود باتفاق عبداللہ افندی صد ناظم
و خلیل افندی قاضی اورنہ بایچی گری یقین بہ بیت سفرای این دولت از
راہ بغداد و ارداصفہان گشتہ از سمت کرمان ماہور بدیر بار فلک مدار
شدند در نوروز ہجری ۱۰۸۰ کہ پنجاہ روز از نوروز گذشتہ بود سفرای
دولتین وارد نادر آباد و بعد از دو روز بار یافتہ پیشگاہ حضور اقدس
گشتہ اسپان کوہ توان تازی نژاد کل بساخت مکمل و ہایای نفیسہ

که پادشاه والاجاه روم تهنیت جلوس پهایون مصحوب پاشا فرستاده بود
از نظر انور گذشته و تبلیغ پنیایات لسانی و سفارشات زبانی گشته با حاکم
کورک شور و سپ با زین و یراق طلا سرافرازی حاصل نموده زیاده بر موم
سلف مشمول عافیت و احسان شدند چون در نامه پادشاه والاجاه
روم در باب سرزمینی حضرت امام جعفر از غان صیرج نکرده در خصوص حضرت
رکنی از ارکان مسجد الحرام با ائمه این مذہب شمسک بعدر گشته اعلام نموده
بودند که هر رکنی از ارکان اربعه از سوابق از مذہب یکی از ائمه مذہب اربعه
مخصوص است تعمیر آن مودی بمقام دیگر و در وقت امیر حاج ایران از راه
شام متضمن وقوع فتنه است و خواستش کرده بودند که عذر دواده او لے
متعلقه بقبول گشته مقرر گردد که امیر حاج ایران از راه نجف اشرف هر سال
حجاج را کعبه مقصود رساند حضرت ظل الشی رفق امیر حاج ایران را از راه
نجف اشرف پذیرفتند بشرطی که محافظین بعد از آن راه را آباد و ایمن
حاج را هر سال حاضر و آماده سازند و الیمپی را با آفتابان عظام مورد اعزاز
و اکرام ساخته بواسطت بندگان درگاه این امور را بایشان گفتگو و بوجه
شرعیہ اقامه و لائل و بر این کرده از نقد و خمس و فواخر اسباب اصفافه بر
انچه و بر سواف زان بالیمپیان روم عطا می شد بایشان حرمت و چون
مقدمه تخمیس شد اہب تعیین رکنی که از دولت عثمانیہ مجاوز شرعیہ و
مجازیر لکیہ محول و موقوف شد بود در کن اعظم بنیان مصالحه بود و اندر اسرار
مذکره آنها علیم در آن خان بیکر یکی را بجایست تعیین و رفیق مصطفی پاشا

و آن فزریان ساخته در غره ماه رخصت نهضت از زانی و روانه در بار شوکت
مدار عثمانی منبرمودند

در ذکر بواعت نوحه مکتب منصور بجانب هستان
فتح و تسخیر غزنین و کابل

قبل ازین پنجمی که نگارش یافت علیرودان خان شالمورار روانه هندستان
و بحضرت پادشاه و الاجاه اعلام فرموده بودند که چون تنبیه افغانه
قندیار مطمح نظرست بناظم صوبه کابل و آن نواحی مقرر گردید که سدر افغان
اشرار نماینده پادشاه نیز در جواب نوشته بود که درین خصوص بصورت داران
تاکید و خزانة و فوج ارسال کردید که در سر راه منع مفسدین قندیار نمایند بعد
مراجعت علیرودان خان برای تجدید یادآوری محمد علیخان قوللر آقاسی
ولد اسلامان خان را که عمده امرای ایران بود و بسفارت ماسور و پادشاه
و الاجاه همان جواب سابق را عاده و مذکور ساخته بودند و در اوایل کار
قندیار که افغانه اندر با رسمیت کابل آغاز فرار کرده بودند فوجی از غازیان
برای تسدیر راه و تنبیه آن طایفه بجانب قلات و غزنین ناهز داشتند
اما تاکید است بجلل آنکه نظر بدوستی قدیم که فیما بین هند و ایران تحقق دارد
از حد ملکت نجا و زکمره سامان جمعیت را از دست انداز خود فتن محفوظ و
مراعات حال رعایا و اهالی آن دولت ابد پیوند راسری و ملحوظ دارند سر

سرکردگان لشکر منصور منزل کمانکسپا فرسخی قلات را تا منتها
 کوستان آن ناحیه ناخنه و از آنجا با ولنگ مراغه چپاول انداخته قریب
 هزار نفر از افاغنه علیجه را که در آن نواحی بودند معروض تیغ هلاک ساخته
 و مال و اسیر بسیار از ایشان بدست آورده تتمه بسیمت غزنین و کابل فرار
 می نمایند و در خلال اینحال معلوم میگردد که از دولت علیه کورکانیه کسی بسرا
 مامور و مانع عبور و مرور آن فوج مقتدر نیست چون غازیان بنا بر اینکه با ذوق
 نبودند که از مقام مقر قدم فراتر گذارند در آنجا کشت و چگونگی را بعرض عاکفان
 عقبه و الارسانیدند بعد از وصول اینخبر محمد خان ترکمان را برسم سفارت برای
 استفسار علت خلف وعده تعیین و در یازدهم محرم سال قبل برسم چایپاری از راه
 سندروانه دیار بند فرمودند و ضمناً اشارتی در باب ولایت کابل غزنین
 بکار رفت اما امر موکد بصدد ورمیست که زیاده از چهل روز در آن ولایت
 مکث نکرده زود جواب و خبر بخاتان سحر و بزر و خدیو بیغت کشور رسانند
 محمد خان وارد بند و ابلاغ نامه همایون کرده پادشاه و الاجاه از جواب
 تجامل و از خص ساختن المیجی تغافل نموده او را رخصت انصراف نداد چون
 یکسال کامل از رفتن محمد خان منقضی شد در اوایل محرم ۱۱۰۵ اله بعد از فتح
 قندهار فرمان موکد خطاب بمحمد خان عرض شد دریافت که به وصول حکم اشرف
 مرخص است برگشته هر نحو جوابی که از دولت علیه کورکانیه صادر شده باشد
 بعرض رساند و حکم همایون را مستحب سه نفر جلودار چایپاری از راه سند
 روانه ساخته لیس عزیمت حرکت بسیمت کوستان غزنین و کابل در خط

اندرین تصمیم یافته و رغبه ماه صفر که ایلیان و مرامرخص مروانه آن مرزو
 بوم فرمودند برچم الویه طفر از بجانب غزنین اهنرازیافته از چشمه
 منصور که حد مملکت ایران و هندست عبور و منزل قرا باغ شش فرسخی غزنین
 را مسقر کوکبه منصور ساخته از آنجا شاهزاده نصرت لواضر آمد میرزا را به
 تنبیه افغانه غور بند و بامیان مامور فرمودند باقرخان نامی که حاکم غزنین
 بود از ططنه آمد آمد موکب هالیون مغلوب حشمت گشته فرار و قضاات و
 علما و روسای غزنین سلبه می قافله سالار و نیاز با پیشکشهای لایق
 روی امید واری بدر بار عاجز نو از آورده مشمول عنایات خدیو گردون
 فرار شدند کوکبه والا از منزل قرا باغ رایت توجیه بجانب غزنین افزاخته
 در محبت و دویم ماه ماچیه اعلام بهاگشار که آفتاب اقتباس نوازان میگردد
 ضیا بخش ساحت ملک غزنین ساختند و در حین حرکت موکب نصرت شعار
 از قندمار فوجی از افواج ظفر قرین به تنبیه نهاده رای کنندی و رای رنگه
 و باقی نهارجات که در تقدیم خدمات دیوانی سالک طریق نافرمانی شده
 بودند مامور گشته غازیان تمامی ساکنین اوطان ایشان را پامال سم
 ستور و بسیاری از رجال را مقتول و نسوان را ماسور ساخته این مترا
 را بجزین والا رسانیدند حکم محکم بجز صد و سیست که اسرار طلق العنان
 ساخته فوجی از آن و جماعت ابرای ملازمت برکاب نصرت انتساب حاضر نمایند
 و همچنین افغانه و نهارجات کوستان غزنین هر یک که لبر کشی گردن فرار
 به نیروی بازوی شوکت قاهره از پای درآمده و هر یک که پا بجاده انقیاد

گذاشتند سیرافرا از غنود یونیده و از شترند و از اسخا لو ای نوجو بجانب
 دارالملک کابل فراتند اعزه و مالی کابل در دوشترلی طریق است بمال
 پیچیده ادراک تقبیل عقبه سعادت پرو و تیشیر لقات فاخره پیرایه شرف
 در بر کرده خصصت انصاف یافتند بعد از مراجعت ایشان تا بمی از افاعنه
 و سپاهیان کابل از جاده القیاد کول و شتره خان و حیم و ادخان توانان
 قلعه در پناه حصار نادانی در آمده به قلعه وری پیچیدند و در شش پیچیدند
 که پیشخانه دشمنان موکب های یون پیشخانه و الارا بحوالی قلعه رسانیدند و بسته از
 قلعه کیان از در شتر پاسبان حصار دوت پیرون گذاشته آغاز حاصنه کردند
 حاملان پیشخانه چون مامور بکجک نبودند بحال ایشان پیرو افتند و نصیبان
 گردون شکوه و وضع احمال ردوی انجم کرده و ادراکات نیم فرسخی سمت
 شرقی شهر نموده کوکبه جهانگشای نیز روز بعد وارد آن مکان گشته روز شنبه
 پنجم ماه مذکور بحرم سیر سواد شهر و ارک بجانب کوه سیاه سنگ آهنگ و نظایفه
 باز بهوای روز پیش باز و حاتم نام از قسعه برآمده مبادرت بکجک و شروع
 بانداختن توپ و تفنگ کردند و بمی مادی غضب خاقانی گشته جمعی را
 که در آنوقت در رکاب قدس حاضر بودند بتنبیه آن جماعت اشاره فرمودند
 مامورین بجانب آنجماعت اسپ برانگیخته و با شمشیرهای آخته با ایشان
 در اوخته تاپای قلعه سرافشانی کردند و همان روز غم بمانند یون هفت کشور بخیر
 قلعه کمر بسته اطراف شهر را محصور نمودند و سواران و کبابان بکام های یون پست
 قلعه کوب را برافراز کوه کشیده برج شهر و بقایین را که هم پرو از شتر نظایر و قسم

آشيان عقیاب رین چنگ چرخ دارست هدف توپهای برق آتار نمودند
 و از یک جانب بر میطیر خپاره را بر حال قلعه کیان صاعقه بار نموده زلزله در میان
 ثبات برج و حصار و اساس قلعه کیان انداختند چنانکه روز ازل قلعه مانند سون
 آتش دیده میان شعله شورش و شر بر خولیش چیده چون تاب و توان را از خود
 مسلوب بیند روز دوشنبه دوازدهم ماه بهرامی کاروان عجز و ناتوانی
 دارد در بار سپهرسانی گردیده نربان نادانی باو ای آنکه کنگر آفعل الشفا
 حینک اعتراف بقصور از فرمانی کرده قلعه را سپردند و پیشکشهای لائق از
 پیشگاه نظر گذرانیدند و خزانه و جبانان و فیلیخانه پادشاهی که در ارک فلک شمال
 می بود بفضبط سرکار خاصه تعلیق پذیرفته پس چهل روز و یکال محض بخیام عساکر
 انجم انشام گشته همت کشته رکشائی قافائی بانظام و انضباط مهمان کابل توجیه
 بر داختند و شانبرده نصر الله میرزا که سابقا از منزل قرا باخ به تنبیه سرکشان
 نجات و بامیان و غور بنده اسیر گشته بود و شمر دین را به تنبیه و قطعیات ایشان را
 تصرف آن جماعت را بخوذه اطاعت در آورده در سبت و چهارم ماه مذکور
 از راه چهار یک کار شرف اندوز تقبیل بساط خدیو کامگار گشت مقارن آن
 عرض محمد خان بوساطت قاصد لمحوظ نظر فرخنده مقاصد شد مضمون آنکه
 از دولت کور کابینه او را نه جواب میدهند و نه رخصت ایاب لهذا احدی از
 یساولان دیوان بجا پاری بقین نامه هاپون به پادشاه و الاجاه نگارش
 یافت مشعر بر این مضمون که قبل ازین علیمردان خان و بعد از او محمد علیخان به
 سفارت روانه در بار سپهر اقتدارشاهی شد و مخصوص سدره فرار اشتران

شاه و الا تبار اشعار و از جانب آنحضرت نیز نعمت آن بطلب بعمل آمده بود
 بنا بر وعده آن پادشاه در سباجه کوکبه عز و جاه دارد و قندار کشته اجرا تا آنکه
 خلف و عده ظاهر شد ایلمچی دیگر برای تجدد امر مذکور روانه ساختیم کیسان متجاوز
 شد که اورانگ داشتند و بخواب نامیده پذیرا شدند لادران باب عده کردن و تا آنجا خلف
 و عده بعمل آوردن و بعلاوه آن ایلمچی را بر غلات قانون سلف محمد شستن و
 جواب مکتوب همایون را در عهده تعویق گذاشتن همانا ناشی از مخالفت و
 بیگانه گلی و منافی آثار دوستی و یگانگی خواهد بود و بعد از رفع و تسخیر قندهار چون
 دهن و قصور که از افغانه بایران صدور یافته بود زیاده بر آن برکات
 هندوستان واقع شده مظلون آن بود که البته تنبیه الطائفه مرعی طبع
 اقدس شاهی می باشد و این دولت را موافق خواهد یکدیگر میباید استیتم شود و تنبیه
 آن جماعت گشتم مردم خرمین از باب آداب در آمده مشمول نوازشات
 گشتند اما مالی کابل قطع نظر از آنکه بایست و در ایام حضرت آیات
 را منتقم شمرده در عالم اتحاد بین الدولتین به لوازم خدمتگذاری رعایت
 پروازند و سعادت بروی خویش بسته با افغانه اتفاق و اتفاق را بر سر
 اتفاق کردند چون این حرکت منافی با لایق ادب پاسداری حرمت مکتوب
 کوکب بود از راه یگانگی که بین آنحضرتین تحقق داشت در مقام تادیب آن
 طائفه در آیدیم ثانی الحال که بر نهانی قاید بنیاز روی امید بدینار معدت
 طراز آوردند ایشانرا بنا بر خاطر آن پادشاه در سباجه مورد عفو و مشمول احسان
 ساخته مقرر فرمودیم که احدی مستعزیز حال مال ایشان نگردد و اما از مبارک

از مبادی حال لی الآن سوا سی تنبیه فاعنه منظومی نبود و باز جهان دوستیها
 منظور نظری باشد و چارم فرور را با چند نفر از اعیان دارالملک کابل دوست
 و ششم ماه فرور و از شاه جهان آباد ساختند که بسیار بود و ساطت نامه
 بهایون فال و کابلیان بزبان مقال حقیقت حال را مفهومی پادشاه سلیمان
 خصال سازند بعد از ورود کابلیان بجلال آباد حاکم آن مملکت ایشان را مانع
 و به پیشاور راجع ساخته بسیار که بجایاری میرفت و له میرعباس نام افغان
 در عرض راه قتل رسانید و چون غله و محصولات آن ولایت کفایت
 باحوال سپاه نصرت پناه نمیکرد اند افوجی از افواج منصوره را بجا فطت
 فتلعه وارک مأمور ساخته در دوازدهم بیج الثانی بهمراهی تائبه نیردانی
 عازم کوپستان چهار یک کار و بخار و صافی که موضع حاصل خیز و مکان
 معمور آب غلغله و مسکن طایفه افغان بودند شد که هم گوشمال سرکشان
 آن ناحیه بعمل آید و بهم توسعه در غله و ذخیره بهم رسد فاعنه آن سمت بقبل
 جبال تحصن بسته دلیران نرم از باجکم والا کوه نورد و دشت پیا گشته
 ستناق و مسکن ایشان را پای مردی جلادت لکد کوپ سرکشان را
 مقهور و منکوب ساخته آن طایفه بعد از آنکه خود را گرفتار ممالک بیدران
 صدمات آن فوج و ستناقات خویش را ستغرق لطافات آن دریای
 آهین موج دیدند بخودی خود خدیو بجز و بر که قتلگاه کنایه آن کشی شکستگان
 طوفان حوادث بود و توسل بسته بکنار عاقبت و ساجل انیتیت پیوستند
 و بهی سرکردگان در و ساسی آن طایفه با سعد الله و ملا محمد ولد میا جیوا قوا

بدرگاه معلی شتافتند و خدمت رکاب قدس احلقه کوش غلامی اولاد خود
 ساخته جمعی را بتقریب بندگی این آستان پشاه راه آزادی رسانیدند
 و بیست و دو روز در آن مکان پایه سریر مینوچهر مرکب بزم پیچیدند
 ایوان ماه و مهر گشته در بیستم جمادی الاولی لوائی توجیه بجانب کندک
 که در خوبی آب و هوا و وفور زیربخت و صفا طعنه بر سر آستان جنبت میزد
 افراتخند افاغنه آن سز زین نیز جمعیت کرده در قلعه کوه با شش کام ساس
 خود داری پر داخند دلیران نصرت نشان با مراقب بر سر ستقاق ایشان
 عازم شده آنظرافیه چون دشت و کوه را در زیر پای یکبار تهور غازیان
 یکسان دیدند طالب امان کشته رؤسای ایشان وارد دربار فلک مدار
 ز ایشان مشمول عفو خود جهان شدند و افواج بجا مولج که ما موزیم
 هزار جاست بودند خدمات مرجوعه را انجام و جمعی از اولاد آن طایفه را
 در سلک غلامان انتظام داده در بیست و ششم ماه مزبور وارد دربار غوجاه
 گشتند و از آن مکان جمعی نصیبط علیه جلال آباد و تادیبه لدر میر عباس نفعان
 که مرکب قتل بسیار و ایوان شده بود و امور گشته حاکم جلال آباد که مانع رفتن
 کابلیان شده بود و فراد باقی امانی آن دایر طریق اطاعت پیچوده و فرستادند
 سیم جمادی الاخری بقدم استقبال پیش آمده قلعه اتبصرف دادند و چون
 ولایت میر عباس پیش از وقت در فرار کوه احداث ستقنای محکم کرده و
 جمعیت عظیم از مردان کار و دلیران کارزار فراهم آورده اساس آنها را بلوازم
 اسباب خود داری استحکام داده بود و غازیان دست و دستبسته قوای

او پیوستہ آن بنا بامی قوی اساس ابدستباری سر پنجم شوکت قاهر و دہم
 شکستہ تصرف ورجال ایشان را عرضہ تیغ ہلاک و زمان ایشان را ہمیشہ
 و لشوان و لدمیر عباس سیر قزاق ساخته بدرگاہ معلی آوردند و بعباز
 ضبط و ربط امور آن نواحی بہار سفلی را کہ پنج پونجی جلال آباد واقع است
 بچچن آرائی قدم فروردین اثر رشک بہار و ہر گل زمینی از آن وادی را
 زیب گوشہ دستار روزگار ساختند

در بیان ویرودشاہزادہ رضاقلی میرزا در منزل بھار
 سفلی و سراسری با فسرپاہ و آرائی ممالک ایران

چون درین اوقات کہ رایات نصرت آیات عازم ہندوستان و سفر
 بعید المسافت پیشینہا دہمت خاقان گیتی ستان بود خیال نصب تعیین
 یکبارہ فرزندان فرزندانہ کامکار و شاہزادگان آزادہ نامدار بہ دارائی و
 فرمان و آئی ممالک ایران از خاطر اقدس میگذاشت لہذا از کابل مرعیان
 بعضی فاضلیو است کہ رضاقلی میرزا کہ اکبر وار شداد و لاد و در آن اوقات
 بر سر ری حکمرانی بلخ تگمن داشت ولایت بلخ را بیدرخان افشار بیک بیگی
 ہرست و حسن خان بیات حاکم نیشابور سپردہ و فوجی از غازیان بجا فطنت
 انجام گذشتہ و ضابطہ آن ممالک بہ مضبوط ساخته از راہ صفا کہ بامیان
 وارد کرد وی نصرت نشان شود و چون بعد از وصول خبر فتح بلخ کہ

هنوز موبک پهلون از نادر آبا و توقف داشت بشانزاده امر و الا نافر شده بود
 که در ایامیکه افواج طفر شکار از کارزم و پیکار پیکار باشند متوجه نشدند که شسته
 امور آن ناحیه نظم ساخته مضبوط نماید بشانزاده بر وفق فرمان راست افراز
 متوجه بآلایه گشته یوسف نام قاتل اغان که تا آن زمان در مقام مخالفت
 اقامت داشت با سایر پسرکشان آن ناحیه تاب توقف نیاورده سالک طریق
 نهیمت شده بشانزاده آن ولایت را خالی از اضا و عاری از فتنه و نباد
 و روزه اقتدار و استبداد آورد و در شناسی آنحال امر پهلون بشانزاده وکیل
 گشته چگونگی را معروض قوایم سر بر سر بردارد و حکم مبارک با حضار و عرض اصدار
 یافت بشانزاده راه نور و طریق تهتال فرمان گشته بعد از و در کابل نیز آنوقت
 در کابل گذاشته و بدست و چهارم چرب ارد خدمت خدیو کامگار گشت و در دیگر حضرت
 ظل اللهی بجا خطه عساکر گنج که در موبک بشانزاده آمده بودند پیردخته تا چند روز
 انجمت برسم سان از نظر آفتابسان گذاشته و چون آب بسیاری از ایشان در سفر
 بلخ بمعرض اسقاط در آمده بود بکلی اسبهای تازی نراده و الحمر عنایت و
 نیابت و دارائی ایران و اختیار عزل و نصب بیکایگیان فرمان دهمان را
 بشانزاده کامگار تفویض و در روز جمعه شعبان بعد از ظهر بدست مبارک
 تارک او و بشانزاده نصر الله میرزا را بر سیاه فسر بلند می داده مقرر فرمودند
 که در عهد بشانزاده کی حقیقه را بسمت چپ پیرده بعد از آن پادشاهی بهر کاینه و لاد
 بحکم قضا تعلق گیرد حقیقه بدست و ملوک بطرف راست بزنند و روز یکشنبه
 سیوم ماه رتبه قلای میرزا را مخصوص با فرشتگان نشان و انده ایران ساختند

روز دیگر لوازمی جهانگشا بجانب جلال آباد حضرت یافته در دهم ماه از جلال آباد
گذشته بجانب شرقی و بفاصله نیم فرسخ قباب بارگاه عروجه چاه بیابان مهر و
ماه افراسشته شده و در آنجا دوازده هزار تن از میان سیال گان بریم منتقل
مقرر گردید که دو منزل پیشتر رایت افراشته شوند و قریب باشند شش هزار کس نیز
به پیش خانه کشی موکب هالیون اختصاص یافتند

در بیان توچه موکب والا بجز تنبیه ناصر خان قزوینی پیشوا

چون از دولت علیه کورگانیه صوبه اری کابل پیشوا وریان ناصر خان میبود
بعد از تسخیر غزنین کابل که آن ممالک از حوزه تصرف کورگانیه بدر فرست
ناصر خان در حدود پیشوا و رسلک جمعیت مسلک ساخته مشغول خودداری
شد و در حین آنکه اعیان کابل باذن هالیون عازم شاه جهان آباد شدند
مشهور عنایت از موقوفه قبایل در باب روانه کردن ایشان با سم ناصر خان عز
صدر و ریافته بود ناصر خان بملاحظه پاس حقوق آن دولت ابد پیونده راه متعال
بر فرمان هالیون بسته در حضرت سلطنت کورگانی بر وجه جنابانی دامن
تحریک بایز کردن آتش جنگ پدید آخته بعلاوه این معنی بیست هزار نفر از
افغانه خید و لشاور را در ناحیه جرد و اجتماع داده بمجا فطرت در بند خیمه
اشتغال و زبید روز دوازدهم که منزل موسوم بر کیاب مضرب خیمه
سراقات انجم و تاج و مجرّه طاب گشت بنه و آغوش اردو موکب نصر الله میرزا
در آن مکان گذارشته خود طرف عصر از راه شهر لسته چوبه که کوه بسیار بلند

و راه بس صعب و دشوار بود و با فوجی از غازیان جزا و دلیران نیزه گذار شبای
 و جزیریه لغزم تنبیه ناصر خان ایلغار و صبح روز دیگر دو ساعت از راه روز
 گذشته سی فرسخ راه را طی کرده از بیراهه بسیر وقت آنجا بخت رسیدند
 ناصر خان از آمدن طایفه های یون خبر در ارگشته تنبیه جنگ برنجوست
 و صفوف لشکر آراست پیش از آن سپاه جلور نیز به قلب ایشان تاخته
 در طرفه العین سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساخته جمع کثیری عرضه
 شمشیر ناصر خان با جمعی از رؤسای هند نیز زنده دستگیر شدند و بقیه
 راه قرار پیش گرفته تمامی اردو و آسیاب ناصر خان و لشکرانش
 بحوزه ضبط دلیران انتقال یافت و بعد از سه روز که آن مکان مقبره کوه
 فیروز بود بنه و آن عروق نیز موکب الا پیوسته و متوجه پشاور شدند آن
 مملکت دکنش و عرضه ترست پرواز پر کوما بهجه الویه ظفر رشک مال قمر گرد
 و ساخته ملال فز در پشاور معروض سمع داور دارا فرکر دید آنکه چون بجای
 لکزیه جا و تکه که در البرز کوه سکتی دارند بنا بر اینکه ساکن ایشان مشتمل بر
 کوستان و بگل پردخت راههای بسیار سخت با سنگها و چاه
 مکان بعضی اوقات از در نا فرمائی بیرون می آمدند ظمیر الله ابراهیم خان
 سپهسالار آذربایجان بحکم والا اعازم تنبیه ایشان گشته او را ششصد سیصد
 درخشان غازیان سایر پرواز هستی اهل سقناق و مساکن ایشان از
 اخگر شعور و شردلیران احراق گشته مغلوب شدند ثانی الحال جمعی از ایشان
 که قرار کوه را کمین گاه کین قرارگاه ننگیجان کرین ساخته بودند از اطراف

آغاز جنگ و سستگه نرم را بدلیران کار آزاره ماتنگ کرده ابراهیم خان بحکم
 قضایه فنگ گلوله تفنگ شد پس من و قصوری ازین قضیه سر نشو و بر
 بنیان عزم ملوکانه راه نداده امیر اصفهان خان و قتلور ابایالت آذربایجان
 صفی خان بغایری را که سردار کرهستان بود و بسیاری آذربایجان بعین
 روانه و مقصد فرمودند که با عساکر آن سمت بقدر امکان بتادیب آن طایفه
 و محافظت آن نواحی پرداخته منتظر انصراف موکب مسعود باشند و در
 پانزدهم ماه فرخنده فرجام صیام پرچم نصرت انجام بجانب شاه جهان آباد
 اهتر از یافته ام بهایون بغرض در مقرون شده که روداتنگ اجبرستین بسته
 افواج قاهره چند روز فوج مانده خیل بخوم از رود مجرّه از ان جسر
 کمکشان شان گذشته کوکبه منصور نیز متعاقب عبور کرد اگر چه تا حال معلوم
 نزدیکی و نزاع شده که در هیچ موسم از رودخانههای پنجاب بدون سفینه کشتی
 عبور نمیشد اما کسی را که تائب آبی یار و مددگار باشد بر و بجز یکسان کاس
 سختی صعب بر او آسان میباشد بر اینهمای اقبال خمی در هر یک ازین
 رودخانهها که نمونه بجز خار و شجبه دریای غوغا بود معبر گذر پیدا شده است
 و در آب ببار و اسباب از آب گذشته و پنج شش هزار کس از سپاه لاهور
 در آنطرف آب وزیر آباد بسر کردگی قلندر خان قلعه کاچه میرزا مامن
 عافیت ساخته راست خود داری افراخته بودند قراولان موکب بهایون
 بهدافه ایشان پرداخته در اساس قرار آن مشت خاشاک کار سیل بی
 امان کرده کوکبه و الامتعاقب از آب گذشته در آن سمت رود نصیب

سراوقاست سپهر نمودند و مقارن آن فوجی کثیر از جنود هندیه بسروگی
 زمینند را دینیه کرسلسله جمعیت انعقاد داده بامداد زکریا خان حاکم
 صوبه لاهوری آمدند در ملک پوششش کروپی لاهور مشهور دیدند و فراوان
 گشته فیما بین کار بستیز و آوینرا بخامیده ایشان نیز بسیاران گذشتند و پیوسته
 مگر معدودی که با قفقزای قضا از حلقه دامکن در لیلان رمانی بختند و بعد
 از ورود و موکب هالیون بجوالی لاهور که باغ شعله ماد مقرر کوکبه عز و جاه
 گردید زکریا خان چون معارضه نمود را با فوج منصور از قبیل معارضه
 ظلمت بانور دیده کفایت خان وکیل مهات خود را بطلب امان به دربار
 عز و شان فرستاده خود نیز بر و زد بیکر بجهت سانی آستان فلک بنیان
 فایز گشته بیست لک زر و چند زنجیر فیصل کوه پیکر با نفالین و برای دیگر
 برسم پیشکش از پیشگاه حضور آورگذاشته و از خدمت و القیاد
 بتفخیم رسانیده خلایع فاخره خسروانی و سبب نازی نژاد با ساحت
 وزین زرین و کمر و خنجر و شمشیر و صاع با و عنایت و لوازشات دیگر در باره
 او میندول و ایالت لاهور بدستور با و محمول و موکول گشته فخرالدوله خان ظم
 صوبه کشمیر از حکومت او کناره کرد وادی اطاعت بودند و بی سروسامان
 در لاهور توقف داشت باز با یالت آن ملک سرافراز ساخته و آنه اولاد
 و ناصر خان صوبه دار که از جمله گرفتاران و در رکاب نصرت اقرار میبود
 محمد ابوبه اری کابل و پشاور و سر بلند و فوجی را تعیین فرمودند که
 بها فقط معبر و ضابط گشته های پنجاب پرداخته متدین را روانه اردو

ظفر قرین نمایند

دربیان وقوع جنگ سلطانی فیما بین اعلی حضرت
خد یوگیتیستان و حضرت محمد شاه پادشاه هند و سنان
و کیفیت تسخیر شاه جهان آبا و وقایع آن ایام محبت بنیاد

بعد از آنکه دار السلطنه لاهور و محیطه تسخیر در آمد بعد از لیستادگان پایه سر
کردن نظیر رسید که حضرت محمد شاه پادشاه و الاجاه هند و ستان را طر
ممالک مشغول جمع آوری سپاه و عازم مقابل موکب نصرت بنده است
شرحی نگارش یافت مشتمل بر این مضمون که چون نواب بهایون اکثر کما نیم
و آنحضرت نیز از دوحه ترکمانیه و سبیل ساسله کورکانیه و سوای
دوستی امری مرکز خاطر نبوده بنابر آنکه از افغانه نسبت بهندستان
بیشتر از ایران بجا اعتدالی واقع شده بود مطمئن خاطر دانیکه البته تنبیه
آن طایفه مرغوب طبع امنای آن دولت خواهد بود باین عقیده ایلمچیان
فرستادیم و در باب سده راه قرار آن طایفه اظهار نمودیم متعهد گشتند باز
ایلمچی دیگر یادآوری کرده همان جواب را شنیدیم و ثانی الحال که خلاف آن
ظاهر شد محمد خان را روانه کردیم یک سال و را نگه داشتیم بجواب نپذیرفتند
از قاری که معلوم میشود جمیع در سرزمین آن دولت ریشه تصرف و در
پادشاه و الاجاه بر این امور تکلف می سازند و الا آنحضرت را بمقتضای

بزرگی از نیکو نه مواد مضایقه نخواهد بود ایمان آن دولت در اراده خود
 راسخ بوده جمعیت خود را درست نمایند و آن والا جاه نیز از خزان و لشکر
 تقویت نماید و ایشان کرده در استعداد ایشان کوشند انشار التقدالی
 بعد از آنکه خود آزادی کرده خوب ضرب دست جنود مسعود را در پائیند انچلاز
 مسکو راه سلامت پیش گیرند باز اگر عفو در باره ایشان بعمل آید سبب
 خواهش و التماس آنجناب خواهد بود و بعد از روانه کردن آن نوشته موکب
 جهان کنش از جمعه بیست و ششم شوال از لاهور نهضت و از رودخانه های
 ظرف عبور روز دوشنبه بیستم ذی القعدة وارد سرهند شد و در آنجا
 بسره تحقیق پیوست که محمد شاه با سیصد هزار مرد نامی و دویست هزار زنجیر
 جنگی و ستم هزار عراده توپ از در دمان برق آهنگ اسباب و اثاث
 رزم و آلات جنگ در محل موسوم بکرنال بیست و پنج فرسخی شاه جهان آباد
 گشته و چون رودخانه فیض که علیمردان خان آنرا بشاه جهان آباد جاری
 ساخته در جنب کرنال روان و اطراف دیگرش بچگونگی پیوسته است در آن
 مکان حصن حصین و قورغان متین ترتیب داده تو بجان ناما محیط اردو و خود
 ساخته بغیر مقابله توقف دارد و دیو بهمال شش هزار نفر از سپاه
 خون آشام را افرادلی تعیین فرمودند که تا حوالی اردوی محمد شاه
 دستبرد می زده و تحقیق احوال و نموده چگونگی را بعرض رسانند و بعد از
 روانه ساختن ایشان موکب می شان روز سه شنبه بیستم آن ماه از
 سرهند حرکت و وارد منزل راجه سراسی دوازده کوهی و چهارشنبه

نهم وارد قصبه انباله هشت کروبی که تا کرنا ل سی کرده مسافت در شب
گشته حرم مخترم و بنه و آغروق را بسر کردگی فتح علی خان افشار خیرجی پاشا
و جمعی از سرکردگان در آنجا گذارشته روز پنجشنبه در آن انباله حرم گشت پانزده
کرده را طی کرده شاه آباد را محل نزول اردوی ظفر بنیان ساختند و
قراولان در همان شب پنجشنبه بحوالی اردوی محمد شاه رسیده موافق
کیش سپاه گری در گوشه کمان کین زده کرده بهم دلیری در سر توپخانه او
جمعی را قتل و چند نفر ازنده دستگیر کرده بسیار عظیم آباد هشت کروبی
تختانیر برگشته توقف و شب جمعه یازدهم دو ساعت از شب گذشته چند
نفر از قراولان وارد گرفتاران را محض و الا آورند که تحقیقات زبانی از
ایشان بعمل آید پس معتمدی را روانه سرای عظیم آباد و بقراولان اعلام نمود
که در بهانسر می توقف و جمعی از یک تارزان جلاد است نشان در آن حوالی از
روی حرم و بنات عزم بقراولی پروازند و چون از سرای مزبور تا کرنا ل
شش کرده مسافت او چهار کرده آن تمام جنگل و شتمل بر یک ماه بار یک
و دو کرده دیگر فیه بجمه خالی زبیشه در هاشم هوار بود سرکردگان شش با شتران
دو دسته کرده از جانب شرقی و غربی اردوی محمد شاه فرستادند که
هر یک سمت خود را ملاحظه و جا و مکان نزول و همواری زمین کیفیت جنگل
و میدان جنگ تشخیص داده در سرای عظیم آباد خبر بگویند الا رسانند و
روز دوشنبه دوازدهم رایت جهانکشی از شاه آباد روانه تختانیر شده
کروبی گشتند و روز یکشنبه سیزدهم هنگام صبح از منزل فرور آوا آسمان سا

نهضت یافته قول هاپیون بشا هنزاده نصر الله میز را تقویض جمعی از خوانین را
 سایه گردین جناح های لوای هاپیون فال شانه زاده ساخته خود با فوجی از
 دلاوران یک ساعت و نیم از روز گذشته وارد ساری عظیم آباد شدند چون
 محل مرز مشترک بر باط غلطی بود که بنگ آجیر آورده بودند حاکم بناله و امالی آن
 مکان باستو کام قلعه در باط مغرور گشته بسیر کشی پرداخته اند بحکم والا توب
 بحصن آن جماعت بسته بمل ایشان از بیم جان طالب امان گشته پاپوس
 هاپیون سر بلند شدند و آنجا سرکردگان قراول با دوفشر باشران بر دوقی فرمان
 حاضر گشته مجدد اهریک سرورنده که از اردوی محمد شاه بدست آورده بودند
 بنظر اقدس سایندهند و از گرفتاران برای لوازم استخار بعمل آمده بوضوح
 پیوست که محمد شاه از دست برد قراولان پاپوس حصن کرنا ل کشیده جهان
 مکان را که جای محکمی است مامن عاقبت ساخته شراشر انانیر که ملاحظه
 سمت شرقی و غربی اردوی او کرده بودند بعرض رسانیدند که هر دو وطن
 بدیش است و زمین مسطح که شایسته نزول کوکبه نصرت آهنگ قابل میدان
 جنگ باشد نیست چون راهی که باز دوی محمد شاه میرفت منشی بیکل صعب
 می شد و مرضی طبع اقدس نبود آنحضرت را ده کردند که به سمت شرقی اردوی
 او متوجه گشته در طرف پانی پت که مابین کرنا ل و شاه جهان آباد واقع است
 در میدان وسیع و غرضه همواری دوستانه روز نصبت کوکبه فیروز و رفیع
 ریات عالم افروز نموده اگر محمد شاه بمقابله آید بجنگ پردازد و الا از جهان
 راه ریات توجیه بسمت شاه جهان آباد از دیو کب هاپیون در روز

دو شبانه چهاردهم قبل از طلوع قیام از منزل مزبور حرکت و از رودخانه فیض گذشته در دوفرشک اردوی محمد شاه مکان هموار مسطح دیده خیمه قلعه حشام را در آن مکان افراشته خود با چند نفر از دلاوران طغر فرجام تا نزدیک محکم محمد شاه جانی که علیها و بیترهما توپخانه ایشان نمودار بود یاد پیامی جهان نور در اصاب رفتار ساخته و به لشکرگاه ایشان نظر تحقیق انداخته بمقدور دولت بازگشتند هنگام شام بعضی رسید که بران الملک سعادت خان که صوبه دار چند ملک و معظم امرای هندوستان بود باسی هزار نفر قشون توپخانه و استعداد تمام بفرموده محمد شاه و از پانی پت شده فی الفور جمعی از سپاه طغریناه بمقابل او با موشدند اگر چه همه جا با فاصله نیم فرسخ کما بیش از طرف اردو محمد شاه جولانگاه سپاه نصرت کیش بود که از کوشه و کنار سرور زنده گرفت می آوردند اما باز فوجی را بهمان شب بر سر معسکه او فرستادند صبح روز شنبه باز دریم از آن منزل حرکت و چون رودخانه فیض که بشاه جهان آباد جاری است تا دریای جمون یک فرسخ و نیم فاصله دارد کوکبه جهانگیری آغاز نهضت کرد و قشون نصرت نمون راسته قول قرار داده شاهزاده نصرت میرزا را تعیین نمودند که از جانب شمالی دریای جمون تا حوالی کراچال آه فرایت قرار افراز شهر یار کشور گیر مابین رودخانه فیض و جمون امسیر بکران کردند نظیر ساخته با جمعی برای ملاحظه جای یورت و موضع جنگ عازم اردوی محمد شاه شدند و در عرض راه قراولانی که شب بر سر راه بران الملک

سعادت خان ماه مور شده بودند و در و خیر آوردند که سعادت خان
 بنیم شیب از بیله خود را بار دوی محمد شاه رسانید و قزوین را لعقب او
 رسید و بسیاری از کسان و اسباب او را اسیر و غارت نموده اند پس
 آنحضرت نیز از محاذات معسکر محمد شاه گذشته سمت شرقی اردوی او را
 بفاصله یک فرسخ که میدان مسطح بود برای نزول اختیار و بر وفق امر
 اقدس تشریف میز با قول بهایون ملحق و در آن موضع نصب لوای قرار
 کردند در انشای آنحال سعادت خان آگاه می شود که پیش از آن بنوع
 بنه او را تاراج کرده اند و حوصله غیر نشلین معنی را بر نرفته از راه غرور آماده
 جنگ گشته خان دوران و سپهسالار هندوستان با داهی خان سبزر
 قشون خاص پادشاهی جمعی از خوانین عمده با عانت او از جا برآه و قشون
 خود را دسته دسته کرده با توپخانه های سنگین و اخشام رنگین آهنگ میدان
 جنگ نمودند این معنی محرک عرق حمیت محمد شاه گشته او نیز با نظام الملک
 که صاحب هفت صوبه ممالک دکن و امرای اعظم آن دولت بودند و قسطل الدین
 خان وزیر الممالک و بقیه خوانین و صوبه داران و جمعی از خدا فزون فیلمان
 مست با نس توپخانه و اسباب آتشخانه بنیم فرسخی میدان جنگ بیرون آمد
 تا بقورخانه خود و پشت به پشت تسویه صفوف و ترتیب را باب سیوف کردند
 از دحام و جمعیت ایشان بخدی بود که از نیم فرسخی که میدان جنگ بود با معسکر
 ایشان پشت به پشت صف بسته و همچنین طول سپاه آن کرده بنیم فرسخ
 بنظری آمدند و کشور فیوزی که آرزو شد چنین روزی بودند فی الفور جمعی

بصیانت اردوی هالیون مقروض و بر آراسته در ع و مغفر ساخته بر شهب
گردون خرام سوار و قول هالیون مستقر صولت نصر الله میز را جمعی از خوانین
نامدار کشته تو بهای کوه توان را که میدان جنگ تحمل آن لغابین برقی
آهنگ نمی شد درخت لوای شان براده والا تبار گذاشتند و رایت آیت
یَوْمَ هَمَّ لِيْقْمَ الْحَمْدَ الْمُؤْمِنُونَ يَقْضِي اللّٰهُ دَر عَصَه زرمگاه افراشتند و خود با
افواج نصر تفرین و مبارزان عرصه کین تو بخانه جلوتو جه میدان نبرد و
عازم محرکه زرم و آور و گشتند

زین بعد ادشکر بیکران بود	سراشت کواکب خون چکان بود
برون رفت از هجوم صف کشیده	فره برهنزدن از جنگ دیده
شد از آمدن مرد سپاهی	عنا حشر من مه کا و ماهی
فلک چند آنکه دامن بر کشیدی	سرا بجم بنوک نیزه دیدی

غیر و خم روین و لوله بر چرخ مشتین انداخت و پرچم ایات گلگون بپزند
سپهر اشفاق گون ساخت نخست چرخ چیمیان طر فین مانند چرخ فتنه جو
ایشور انگیزی پیداخته میازان جزا و بهادران خونخوار دست با استعمال
آلات حرب کشودند سرهای دلیران مانند کوی در خم چوکان قوایم اسبان
غلطان شد و روس سرکشان مانند حباب در دریای خون سرگردان
هر قبیل که سواران نشسته فلک میشد چاک سواری ملازم کبستی پیاده
می ساخت و هزار داتو بی که همان آتش فشان می کشا دزبان شر برقی هستی
خشک تر میکردید القصه از ابتدای ظهر تا انقضای چهار پنج ساعت نایره

حرب و آتش طعن و ضرب اشتغال و سیف و سنان دلیران بپوشانی و خشم و
 اشتغال داشت و از زبانۀ قاتل حاصیه و صف حال میکرد زمین
 از کوفه سوار و پیاده تفسیر از آن لزلت الکرامه فی لیل البهائم
 میگفت ضحیر صدای قاتل شهابت تاقب در گوش جان می انداخت
 و برق سنان جان ستان صورت یگاد البقی یخطف البصائر
 هم در دیده و دل جلوه میداد کاوره تفنگ مرگ آهنگ تفسیر است
 و جعلها رجوماً للشیطان بران حال دایمی نمود و زبان بیخ
 مستحوا بالشوق و الاغناقی بران قاطع باد امیرسانند را فتمت

از خون کشت کلگون سرای زمین
 فضای جهان کشته چون سپاه
 شده چشمه چشمه زره سرسبز
 شده پشته پشته چون کوه قاف
 در آن عرصه خالی بید جای پا

شدا فروخته آتش رزم و کین
 گرفته ز گرد سپه مهر و ماه
 ز نوک سنانهای خارا گذر
 ز غلظیدن کشتگان در مصاف
 ز بیاری کشته و خستگاه

تا اینکه سعادت از لشکر نندیان روی برافتنه یکبار به جانب انزلی
 شتافتند بران الملک و نثار محمد خان برادرزاده او که در مودج بمیل
 قرار داشتند بهمان نحو با اقربا و اتبلا خود زنده گرفتار و خان دوران که
 سپهسالار و مدارالیه سلطنت هندوستان بود زخمی گشته پس او با
 مظفر خان برادرش مقتول و میان عاشور خان و لیدیکر شایقیدار
 درآمده خود شش نیز روز دیگر بعلت آن غم که کارگزاران او بودند درگذشت

و صلی خان سردار قشون خاص پادشاهی با شهیداد خان افغان و یارگان خان
 و میر حسن خان کوکه و اشرف خان و اعتبار خان و هاقل بیگ خان علی احمد
 خان کلازا امرای معتبر بودند با قریب صد نفر از خویشین و عظامای دیگر و سی هزار
 تن از لشکریان ایشان عرضت نمائید بر آنگون گشتند جمعی کثیر زنده به سلسله
 گرفتاری پیوستند و محمد شاه با نظام الملک و قمرالدین خان و وزیر اعظم چون
 قریب به اردوی خود تسویه صفی و اعلام مصلحت نموده بودند به یکدیگر
 خویش بازگشته دست یزدیل تحصن زدند و خزان بیحد و مرفعیان کوه پیکر
 و توابعانهای پادشاهی و امرائی که بر صحنه جنگ آمده بودند با غنایم بسیار
 اسباب و اثاثه فزون از شمار بحیطه تصرف در آمده تا عصر تنگ عرصه
 میدان از وجود سپاه هند خالی و باجساد گشتگان مشحون گردید بعد از
 وقوع این فسخ نمایان چون محمد شاه اطراف غورغان خود را بموچل
 و خندق و توابعان استحكام داده بود و حشر کرد و شکوه سپاه انجم کرده را
 اذن یورش نداده از چهار طرف بمحاصره اردوی او مانور ساخته بتسدید راه
 قرار میداد و چون کار تمام شد شاه با صفا را اینجا میدوخته که راه
 بان پادشاه در حیا نگارین یافته بود که چون فیما بین حضرتین نسبت ترکمانی
 اتحاد و سلسله جنسیت تحقق دارد بعد از جنگ و خود آرمائی بهرگاه عفو
 در باره اعیان آن دولت بعمل آید باز با التماس آنجناب خواهد بود همان نوشته را
 وثیقه تشفع و وسیله اعتذار ساخته روز سیوم خلع سلطنت از خود کرده و
 افسر سردری از سر برگرفته با خوانین امر با استظهار تمام و درگاه سپهر

اخشام کردید و در صحنی که پادشاه دیجاه عازم دارالامان حضور اقدس بود و بر آن
 نسبت ایلی که فیما بین حضرتین تحقق داشت از جانب نعل اللهی شاهزاده نعل الله
 میرزا تاجا بیج اردوی هالیون با استقبال آن پادشاه فرخنده خصال شتافته
 هنگام ورود و در پیشگاه سعود آنحضرت نیز تلبیرون عظیمه مبارک راه و رسم اغزان
 پیموده از آنجا که دستگیری دینین مقامی شایسته آئین سرور است دست
 آنحضرت را از روی تملط گرفته در مسند هالیون بنشین خوش ساختند
 و در حقیقت کلیه سطح کل ممالک هندوستان بدست نصرت دولت نادریه
 در آمد و محمد شاه چاشت آن روز در غیمه مقدس همان آنحضرت بوده اگر ای
 که از جانب چنان میرزا در جوین میمان بود و بعمل آمده باز محمد شاه بعد
 از ظهر معرکه خود مراجعت کرد اما انواع منصوره همان پنج دست از ضابطه
 محاصره باز داشتند محمد شاه روز ثانی با امرای که داشت از اردوی
 خود کوچ کرده عازم اردوی تفرشعار و بلا خطه پاسداری حرمت
 آنخاندان و الاتباع خیمه نشین پادشاه و الاجاه و سرپرده حرم محترم او
 و در حوال معرکه نصرت اثر قرار یافته عبدالباقی خان که از اعظم امرایو ذمه
 مأمور گردید که همه جا بملای رکاب آن پادشاه و الاجاه نموده باشد و
 بلوازم هماننداری و شرایط خدمتگاری پرواز و از آنجا روز پنجشنبه
 غرة ذی الحجه رایت جهانگیری بجانب دهلی که بشاه جهان آباد شتار
 دار و نهضت کرده روز چهارشنبه بیستم ماه باغ شعله ماه مقرر گردید
 عروجه گشته روز دیگر در آنجا توقف و حضرت محمد شاه برای تدارک لوازم

مهمانی مخص شده پیشتر و آنه شهر گردید و روز جمعه نیم از باغ فریور سواره و غازیان
از ابتدای باغ تادرب و کشترا خاص پادشاهی لیسان بسننه پاندهای قیمتی
از زلفیههای گران بها و اقمشه نفیسه از سرکار پادشاهی انداختند قلعه اکثری ثبات
طبع پادشاه معدلت بنیان شاه جهان و دارالخلافه سلطین و اداتین
هندوستان بود و مقرر کرد که دولت ساخته محمد شاه را نیز در میان جهان
قتلعه جای داده و در روز و روز و در موبکب قدس جناب محمد شاه سفره
افتادگی در بزم ضیافت گسترده خدیو جهان دار بعد از انقضای مجاس
بیدجوائی آنحضرت پرداخته فرمودند که موافق عهدیکه و زاول قرار یافته
سلطنت هندوستان باز جناب پادشاه تعلق دارد و آنچه شرط امداد و
رسم و داد است بمقتضای ربط ترکمانی در باره دولت گورکانی
بعمل خواهد آمد محمد شاه مراسم تکریم و تعظیم و تسلیم تقدیم رسانیده بشکرانه
این عاطفت که تاج بخشی را علاوه جان بخشی یافت تمامی جواهر و خزان
اثاثیه پادشاهی و ذخایر سلطین سلف را که در دستگاه سلطنت موجود بود
مفضل معروض عرض در آورده بر رسم نیاز نثار و ایتار کرد هر چند که همت
کان خاصیت بجز نوال خدیو به حال نظر اعتنا بر آن کنوز و خزان که جمیع
مخازن سلطین و می زمین با عشری از اعشار آن برابر می نمیکرد و بیگانه
دامان نیاز مندی از آنها در حید فاما بنا بر مبالغه پادشاه و لاجا که بینه
این منول نقش پذیر قبول گشته معتقدان این بعضی
حضراتین وجوئات تعیین نموده اند

در ذکر وقایع قوی سیل مطابق سال فرخنده مالک الهی

چون افواج خنک روی شتا و سپاه سرد مهرستان سا که باد پیا میان
عرصه جهانند به هواداری اسفند یار اسفند ارسی قدان ریاحین کرد در
دار انخلاند گلزار بر طرف جو یار باز نزل کشوده بودند دست یافته شاخ
و شانه اشجار را بشا جره در هم شکستند و رونود و او باش بهمن از محلات
خیابان چمن دست تطاول فراخته سینه گل ازخهای کاری چاک چاک
و گلگون قبایان چمن را از لباس یار و برک عریان و هلاک ساخته از غنیمت
همیان زرد در آورده شب شنبه هم دی الحجه عید نوروز و صبحی مقدار آن
افتاده بود و سرترین افسر هر قصد دفع فتنه شتا از خلوت ساری حوت
بیسری خاص حمل خرامیده نوخواستگان قوی بازوی قوای ربیعی
یغاکر آن صبا و شمال را بنه آن شهر غارتگر یعنی دی ماه فرمان داده
تا بابت قدمان اشجار بهاری را از غنچه و سته بر که عمود بر گرفت و صاحب
کلامان لاله کل از تاب غیبت چهره برافروخته از جای جستن تیغ بند
درختان از شاخهای تیز نیزه و سنان برداشته میان ستیزه چسبیدند
قوی وستان چنار بگو شمال فوج پر خاشجوی رستان ساز و برگ خویش
کردند و بدان صاحب شوکت گلستان و دلاوران صنوبر لای گلگون نرنگ
عرصه گلشن افراخته بپا روی باز از فصول روی آورده و خار و گیاه که
جنو و سلطان دی بودند از غلبه هجوم لشکر بهار حیرت رده بر جای خویش

خشک مانند حریت زمستان چار آسا آتشی که خود فروخته در گرفت یعنی
 گلهای آتشین خود از نهاد سر درونی زبانه در آور در ورز سه شنبه طرف عصر
 خدیو عصر نزل محمدر شاه را بقدر و تمهیت انتساب رشک بیت الشرف
 آفتاب ساختند و شام آن روز در درون گشتنه عجب بخت و نقش طرف
 برانگیخت **تفصیل** این اجمال آنکه در شب یکشنبه یازدهم
 بدون اینکه از جانب محمد شاه اشاره از طرف معارف تحسین
 واقع شود و لوله فتنه و غلغله آشوب بلند گشتنه جمعی از عوام و اوایل
 در میان شهر با اهل رده و پرخاش کرده بعضی از جن منصور که در اصل
 شهرزول نموده بودند در آویخته در مراسم دست درازی کوتاهی نکردند و
 چند نفر از لشکر ایرانی را به تیغ نافرمانی و خنجر نافرمانی ساخته خون
 ایشان را حای شب عید و خضاب دست امید نموده سر نیجه دلیری
 را بهمان کشی رنگین کردند و از آنجا بیای تهور بر فسیلخانه شنای رفته فیلان را
 متصرف گشتند حکم و الاصار شد که جمعی از دلیران در سردر و ب محلات
 مانند خیل نجوم که پاسبان محلات مدارات فلکند تا صبح گاهان دیده اند
 خواب بسته بسیار و ثابت قدم باشند و نگذارند که احدی از غازیان پا
 از منج خود داری بیرون گذارد تا فردا بدینچه مقرر گردد عمل نمایند هنگام
 طلوع آفتاب که قمران قمر کو صبح همراه دل بدر کرده بقصد انتقام
 تیغ از نیام بر کشید و خدیو خورشید از سر کین سرور را لباس سرخ شفق
 آراسته با چهره برافروخته و عارض تانباک بر پشت خنک فلک بر آید خسرو

به حال بابینا خجسته گلین صورت به گلین سوار یکان جهان پیاو خجسته گلان
 نیزه دار و بهرام صولتان کیوان آثار مال به در کاب هلال آسا گشته مسجود
 میان بازار با قدم اولادین مسجود خاص جام ساختند و در آن مکان بجای از
 تحقیق اینکه حرکات و دوشینه از کدام محله و چه جماعت صادر شده دلیران
 را فوج فوج بتنبیه آن کرده تعیین امر بقتل عام آن محلات فرمودند و مشهور
 و آشوب فرغ اکبر در میان شهر پدید آمد و سفاک و در دیوار عمارات
 رفیع نقش عالیها کسافیکها گرفت و مساکن صحاب شان صفت
 خانه زینور پذیرفت بناهای دلکش بزور نشانه شراب نادانی عوام مست
 خراب افشاده و کور و انانیت سلسله مانند زو ماده زنجیر شیون در گرفتند
 سرانی که طعنه بر قصو حجت بنیر دایم در کج کاوی پلان قصور یا حوضها
 که از حشمت سار لطافت کوثر آب میخورد نواره جوش خون شد بازار جوابه بان
 و صرافان و رسته بازار و دکانین تجار و ارباب مکنت و تمامی اسواق
 شهر بحیثه یغادر آمد عاقبت آن کرده باغی چنار آسا آتش خود سوختند و
 ازین دیوانگی مانند شاخ سید محنون آونجه دار سیاست گشتند و بشماره
 این شرارت دوازده دوازده دوازده و سوز و آه دلهای افروخته چون
 شعله وجود خشک تر بر فلک کشید اسکا اصل از دروازه اجمالی در
 مسجود جامع و چند محله دیگر صغیرا و کبیرا عرض شد شمشیر شد از بنگاه طلوع
 نیز غلظت از آن غروب زان این حال پیشور و شسته زبانا میسید و در کنند
 کوب و رفت و روپ و قتل و نهیب اسرو سبی تقصیری نشد بنگام شام که

نصف آن معموره لکه کوب جنود قهر آش جبل عوام برق خرمن زندگانی
سی هزار تن از خورد و بزرگ شهر فشرده بود امانی آنجا در مقام آستینان
و پادشاه و الاجاه بوساطت نظام الملک و قهرالدین خان در صدد شفاعت
برآمده التهاب آش جهان سوز غضب پادشاهی نیرلال عفو بخشش فرود
نشست و فرمان داری فتوت راه بر بغاگران لشکر شور و شر بست و
اسیرانی که در تصرف شکران بود تمامی استرداد و بایای ایشان
تسلیم شد کویادمانه بدفع کردند چشم بد از سر و مساکن آن طایفه
سپید کسوخ و چون در شب شورش سید نیاز خان داماد قمرالدین
خان و شاه نواز خان که از اعظم مهند بودند بر سر فیلمانه رفته مرتکب
قتل فیلیان باشی و بردن فیلیان شده در خارج حصار شهر در جایی
متخصص گشته بودند عظیم الله خان و قولاد خان که از اعیان دولت کورگان
بودند بجای والا مأمور بکشتن ایشان گشته موی الیه را با چهار صد و هشتاد
نفر گرفتند و بار دولت حاضر کردند که همگی عرضه تیغ یا ساشند و از قلع
بهجت افزا اینکه محمده سر پرده کورگانیر را بجهت شایسته نصر الله میرزا
خطبه کرده بنهیم اسباب سور و آرایش نیم سرورید اخته کناره و همچون
محاذی ایوان دیوان خاص اهر شب چراغان مطمح صد نفر را بدو تا
یک هفته ایام و لیالی عشرت را رشک روز نور و زو غیرت شب قدر
ساخته هر روز فیلیان کوه پیکر و گاهای فیلیان نظرو شیران اثر در مهابت
وارنه های صاحب صلابت بختک انداختند روز یکشنبه دینیم

ماه فروردین شاهزاده بدیدن شاه و اجازه رفت بعد از انقضای مجلس موافق
 آداب آئین آن سلسله عالیخفتان مروارید و در فرین بجواهر شاهوار نیل
 قامت شاهزاده و الا تبار ساخته خنجره قطعه الماس نیز تکلف و دست زنجیر
 نیل و پنج راس سبب با ساخت مرصع برای سواری شاهزاده به پیشگاه جلوه
 کشیدند و شب دوشنبه بیست و هشتم ماه فروردین مقارنه سعدین واقع
 شد احوال در عرض چند روز که ضابطان خزان و بیوتات از انجام
 شغل مقرر فارغ شدند حاصل بحر و کان و ظرف زرین و سیمین و الوانی و اسباب
 مرصع بجواهر نئین و اجناس نفیسه چندین بقلم ضبط درآمد که محاسبان او نام
 و دفتر نویسندگان اتمام از حصص و احصای آن عاجز آمدند از جمله تخت طاووس
 بود که کنوز کیکاووسی و خزانه دقیانوسی و زینای جواهر شاهوار از نامی و قیمت
 و در ایام سلاطین سابقه هند وستان دو کور و جواهر که با اصطلاح اهل هند
 هر کور وری صد هزار لک هر یک عبارت از صد هزار روپیه است صرف
 ترصیع آن شده بود و همچنین آلی غلطان الماسهای رخشان که نظیر آن
 در خزانه هیچ یک از ملوک سلف و سلاطین عهد وجود نداشته بخیر
 دولت نادری منتقل شد و امراء و خوانین دولت و اعیان داران خلافت و رایان
 خود رای و صوبه داران ممالک آرای نیز کور و با و لکها از نفوذ و جواهر مرصع
 آلاست و نفایس اسباب بر سر پیش کش بدیه بارگاه حضور ساختند و بعد
 از فوت سعادت خان محصل بصوبه رود و کهنه و فرستاده یک
 کور و زر که با اصطلاح ایران پانصد هزار تومان باشد با فیلمان کوه توان

و سبب بیکران از صوبه مزبور که متعلق به عبادت خان بود و نیز از عامه
 رسانیده و در ایام توقف از خزان سلطنت و پیشکش امرار صودی از آن
 دور و نزدیک مساوی پانزده روز و یکسره کار بهایون انتقال یافت از جواهر
 و خزان و سبب کار خانات و اثاثه سلطنت مقداری خطیه که فزون
 از حوصله تحریر و نشانیست سرکار جهان پادشاه بی نظیر کردن سریر باشد
 بسرکار پادشاه و الا جاه گداشته بآن وسیله ابواب منت بر روی بیرون
 عامه گورگانه کشودند و بعضا و در و سار که که مصدر خدمت شده
 بودند انعامات شایان عنایت و لعموم غازیان و ملازمان خلعت قرین مسای
 موجب که از دیوان داشتند و بخدمت کاران اردوی هایلون نیز بقرار
 نفی شخصیت و پیرو و پیوسته بر سر انعام مرحمت کردید از خواص و عوام
 اردوی سپهر احتشام و خورد و بزرگ موکب نصرت فرجام هر کس فراتر بود
 و حال از خزینه وجود و گنجینه احسان خدیو بهمال ادراک حظی جزیل و دریافت
 نصیب نموده حبیب دامن آمال را از زر و سیم حصول بالمال ساخت و از تمام
 مرحمت انجام یکی ولایات ایران غرض و ریافته بالوجوهات ستم ساله
 ایران عموما تخفیف مقرر گشت در روز سه شنبه ماه صفر یکی امرار و خوانین
 دولت گورگانه خلاص فخره و شمشیر و کار در صرع و اسبان تازی نژاد عتبات
 و مجلس سروانی آراسته محمد شاه را طلب بدست مبارک تارک اورا بافسر
 سلطنت سر بلند و متفادات خاص بهره مند ساخته و شمشیر صرع زیب
 میان او فرموده برود و در ویش و در ایجا هر گران بهما چنانچه معتاد سلاطین

بنده است ز نیت اندوختاج و نگین پادشاهی هندوستان را کماکان
 بحضور تشرف کزنده محمد شاه بعد از آنکه سرباقس سر فرسی آراست استند عا
 کرد که چون با لطاف جناب نادری دوباره صاحب تاج و تخت و در میان
 سلاطین جهان فیروز تخت شده ام ممالک آن طرف آب آنک از دریای هند
 از حدت و کشمیر تا جانی که آب دریای مذکور به دریای محیط اتصال می یابد
 بعلاوه ولایات تتمه و بنا در و قلعیات تابعه بر سیم پیش کشش ضبط
 و بمالک محروسه شاهای انضمام یابد چون اکثر ممالک سمت شمالی و غری آب
 آنک از قبیل غزنین و کابل همیشه داخل ممالک خراسان شمرده می شود
 آنحضرت نیز قبول ضمیمه لم و قدرت فرمودند و در جهان مجلس بهیگی امراد
 واعیان کورگان نیز را بخدمت گذاری در ضاحوی خاطر مقدس الاجاه عسب
 و لالی شاهوار نصایح مشفقانه که بکار ملک و دولت آید و رسم سلطنت ایشان
 آونیره گوش سپه نبوش پادشاه واعیان آن دولت ساخته مقرون داشتند
 که در سربوستان هندوستان به تازگی گلهای محمدی فراین محمد شاه را
 کل دستار اطاعت نموده سکه و خطبه که تا آن زمان در ممالک بنده بنام نامی
 شاهنشاهی جاری بود باز باسم سالی محمد شاه رایج سازند و احکام مطاع
 مشعر بر خدمت و انقیاد آنحضرت خطاب بعوبه داران اطراف و راجها
 اکانات از موقوفه اعلای عهد و رسال یافته محمد شاه را بر او زندگانی
 نکلیده و جمعی از میر و ران و ارباب صنعت هندوستان را بکرامت رکاب
 بهایون مقرر ساختند در روز سه شنبه بمقامه صفر الف و طفره از

شاه جهان آباد را بیت مراجعت افراخته باغ شعله ماه را مقهر توایم سرسبز
 غر و جاده فرمودند و بهیچت پنجاه و هفت روز توقف را یات جهان کشا
 در شاه جهان آباد اتفاق افتاد و بعد از وصول کوکیمه هالیون ایستادند
 را منحرف ساخته همه جا رودخانه های پنجاب و آنک را جسر بسته از دامنه
 کوستان که نسبت بسایر مکنه میلاقیست داشت مشوجه مقصد و در
 بیست و هفتم ماه صفر کنار رودخانه جناب مشهور به وزیر آباد مضر بنیام
 سپهر بنیاد گشته بعد از آنکه نصف سپاه از آب گذشت چون موسم برسات
 و شدت طغیان آب بود حوصله جسر طاعت آن بحر رفت را بر تاقیه گنجیت
 و بحکم و الا کشیه از اطراف جمع و افواج قاهره با کشتی و قایق برآوردند و کوه
 چهل روز مویک فیروز در آن طرف آب رود و انتظار گذشتن جنود و مسعود
 لنگر توقف انداخته و در هفتم ماه ربیع الثانی بنا خدای لطف خدای خود نیز
 به کشتی نشسته از آب گذشتند با وصف اینکه همه جا عبور و مویک با تخم شکوه
 از دامنه کوه واقع می شد باز گرمی هوا بخدی استمداد داشت که از شدت
 آن مرغ نفس از طریق باز می ماند و جوشن آهن در بر و لیران تنور نفیسه
 میشد زکریا خان صوبه دار لاهور و ملتان تاسر و در جناب در رکاب
 فیوزی انشای بلو از خدمت پرداخته از آنجا خصت انصراف یافت
 و چون پیشنها د خاطر قدس آن بود که بعد از فتح و تسخیر هندوستان
 بانجام کار ترکستان و خوازم که منبع فتنه و آشوب خراسان بود پیرانند
 اند از شاه جهان آباد بخارای مابه کشتی سازای صاحب و توقف

روانه بلخ و مقرر فرمودند که کشتیهای فلک منظر در ساحل رود آموییه
مرتب میسازند تا رایت جهانگشا وارد آنجا رود شود ابو الفیض خان
پادشاه بخارا از شنیدن این خبر در بحر تحیر غوطه ور گشته تبقریب استخبار
حالات موکب هالیون حاجی بوقاشی نام مقصد خود را بر سر سفارت با عریضه
اخلاص نشان به دربار عز و شان و شان و ان ساخت فرستاده او در بیستم
جمادی الاخری وارد پیشگاه سپهرنمون و فرمان هالیون در جواب او بنفاد
مقرر گشته احدی از ملازمان در بار را با او رفیق ساخته نزد پادشاه فرستاد
روانه و اعلام فرمودند که چون آن سلطنت آید از خانواده قانی و نقاوه
دوران چنگیز خانی است مگر او و خویشی هکلت منظور نظر اقدس تو جه
جانب ترکستان مقصود ضمیر مقدس میباشد هرگاه با اعظم توران لقب
فرمان بری پیش آیند فبها و الا آنچه در مشیت الهی گذشت باشد از قوه
بفعل خواهد آمد و بعد از ورود بمنزل حسن آباد من اعمال نگار کنون خاطر
در یاد فایران بود که برای ایصال خبر مستح هندوستان و انصراف موکب
کیتیستان ایلچی روانه ممالک روم و روس نموده در عالم قرب جوار از
جواهر نفیسه آن ولایت رصد بجهت پادشاهان ذیشان فرستند و قرار
آن چار و عریضه اخلاص آنرا از جانب احمد پشای والی بغداد
مشعر بوقاش علی مردان خان قلی ایلچی روم در سیواس و توقف
رفقاسی او در صدور حکم مجدد و بنظر واقفان درگاه فلک حماس رسید
اندا حاجی خان چپشکر که چپسرجی باشی را بسفارت روم و در بار پیکر قلی

تو بچی باشی جلوت نصرت پیشرو با ملک و س تعیین مساوی دوازده هزار
 توان که بحساب این زمان دو الف و چهل هزار نادری باشد جوامع و صبح
 آلات با چهارده زنجیر فیل برسم تحفه و از مغان بخته اعلی حضرت پادشاه
 سکندر جاه روم و معادل آن برای پادشاه خورشید کلاه روس
 ارسال و در بیستم حبیب الیچیان عازم مقصد گشتند و نیز از اخبار
 بهجت آنار اینکه در آواخر همان ماه عریضه شاهزاده رضاقلی میرزا بنظر
 انور پیوست که ایلبارس خان والی خوارزم از حرکت موکب الایجاب
 بنده وستان آگاهی یافته و میدان را خالی تصور کرده جمعیت موفور
 از اوزبکیه ترکیمانیه خوارزم فراهم آورده بغرم تاخت سرحدات خراسان
 وارد طرین و در جینی که شاهزاده از خدمت اقدس مخص گشته عازم مشهد
 مقدس بود در بهرات این خبر را شنیده با فوجی از غازیان بغرم مقابل او
 وارد و سرخس ایلبارس نیز از طرین به پنج فرسخی سرخس آمده بود و در اول
 طرفین بیکدیگر برخورد و دوتن از لشکریان این طرف دستگیر و زبکیه شده
 از قرار تقریر گرفتاران و در و موکب شاهزاده بخرس معلوم ایلبارس
 گشته دیگر پایی جز است پیش نگذاشته بسمت ابیورد روانه و قلعه موسوم
 قاخلان را که ما بین نسا و ابیورد واقع است محصور و بطرح یورش افکنان
 شورش اساس آن قلعه محکم بنا را گرفتار بجهت شورش ساخته اگر چه امانی
 آنجا در قلعهداری میکوشیدند اما هانوقت داروغه آن محل در شهر ابیورد
 بوده برای خبر گیری حال قلعهداران با جمعه غریمت سمت قلعه نموده از

اتفاقات در انشای گیر دار جمیعت داروغه نظرا یلبارس در آمده بتصور
اینکه کرد موکب شاهزاده است که بوقت اورسیده بر فرق دولتش غیا
ادبار می افشانند سر اسیمه ترک قلعه گیری کرده مانند بخت خود برگشته بخوار
رفت و جمعی کثیر از اوز بیکه که آن لواحق دست لطاول کشوده فرصت
نیافته بودند که جمیعت خود ملحق شوند در کوشه و کنار عرصه شمشیر آبدار گشته
پس رایات جهانگشا بجانب مقصد اعتلایافته بحکم بهایون رود و اتماس
نیز جسر بسته جنود مسعود ظفر نمود و فوج فوج آغار عبور و مرور کردند و چون
کوهرستان آن ناحیه لیکنای افغانه یوسف دالی اختصاص داشت
و آن طایفه جمیعت موفور و عدت غیر محصور و در عهد سابقه همیشه مقصد
الواع فاتح شهر و روپادشاهان سلف از تنبیه ایشان معترف بقصود بودند
رای جهان آرا بتادیب آن جمع دیو سرشت وحشی خصال کرد در حوزه
ممالک محروسه مسکن داشتند تعلق یافته افواج قاهره را کرده کرده بساکن
ایشان و جبال آسمان تعیین نموده اکثر انطایفه پابست سلسله
پاداش عمل و کردن عمر آن سرکشان هم آغوش تیغ اجل گشته تقییر و
در خیلان ایشان پابراه انقیاد گذاشتند و فوجی عظیم از آن طایفه بلامست
رکاب ظفر انشباب امتیاز یافته موکب بهایون از راه پیشاور و خیبر و
جلال آباد و غره ماه مبارک رمضان وارد دارالملک کابل و در آنجا
تمامی سرکردگان و سرخیلان افغانه آن ولایت شربت اند و بجهت
استان و مورد عنایت بیکران گشتند و به جهت از ولایات سمت غربی

آنکه که بدلت علیته نادریه اختصاص است و چهل هزار از طوایف افغان
پشاور و کابل و جماعت هزاره و باقی ایلات کوه نشین در سلک ملازم
انعتاد داده روانه بهرات و کس تعیین فرمودند که در اینجا مشغول سرانجام
ضروریات و مایحتاج دستعدا و آجاحت باشند تا ریات نصرت آیات
وارد بهرات شود و شششوز کابل مضرب سردقات خلافت گشته
به انتظام امور آن نواحی پرداختند و جواهر خانه و خزاین مروارید سبزا
سرکار خاصه احوال ردوی بهایون با فیلیخانه و توپخانه های بزرگ روانه بهرات
ساختند صوبه داری کابل و پشاور و کماکان در باره ناصر خان برقرار و
او را با جمعه از خوانین نامدار و عساکر ظفر شعار را مور با نظام و اساق
مهام آن دیار ساخته عازم سمیت می شدند

در بیان حرکت موکب بهایون بجانب سمرقند و گرفتاری
خدایار خان عجمی و وقایع آن سمت

خدایار خان عجمی زمیندار سمن در ایام توقف موکب بهایون در آذربایجان
و همچنین در زاد آباد که طنطنه جهانگیری و بدیه گیتی ستانی آنحضرت و اطراف
آفاق است تدارک داشت همیشه عرایض بدر بار معطر فرستاده دم از دو تنخواهی
میزد و در این آوان که هندوستان مسخر گشته ممالک سمنه بجلال و بعضی ولایات
باین دولت روز افزون منتقل شده بایست که سنک کفران را از دامن باطن

فروریخته روی عقیدت بقبله جهان آورد اما از غلبه خوف و هراس و هجوم
 تشویش و وسواس خیالات شست اساس بخاطر راه داده از جنبهائی
 کرباس سپهر ماس سر باز زد چون محال سنده از ولایات کرسیه و تبارکی
 ضمیمه ممالک خدیو کشور گیر گشته موسم زمستان نیز آغاز سرد روی نمود و فصل
 اقتصادی سفر کرسیه میگرد و غریبت آن سمت پیشنها و خاطر خیره شده فرمان
 بهایون بنفاد اقران یافت که محمد تقی خان بیکل بیگی فارس با قشون فارس
 و کرمان و کوه کیلویه و بنادر و حکام مابین که متهیای سفر مستقط بودند از راه
 خشکی و توپخانه و زواید قشون با غرابات و کشتیهای دیوانی از روی دریا
 وارد سنده و تحفتها شود پس ایات جهانگشا در هفتم ماه مبارک رمضان از
 کابل حرکت با توپخانه جلوار راه نکش و دیر جات وانه سنده و شکش وکیل و وزیر
 از برای ضبط داخل مالیات صوبه ناصر خان و گرفتن ملازم و ملاحظه سسان
 قشون او تعیین با اتفاق ناصر خان وانه پشاور فرمودند و همه جاموبک بهایون
 کوچ بر کوچ بر سیم استعجال راه نورد طریق مقصد گشته باوصفت اینکه تمامی
 آن سمت مشتمل بر جنگل و کوچهستانات صعب بود یعنی است که از روی
 بهمت شاهنشاهی توپخانه را در کمال سهولت از آن موضع گذرانیده و نیم
 ماه شوال اردیبهře اسمعیل خان گشته اگر چه اسمعیل خان اول دلاوتی
 پرداخت اما چون ثبات و قرار خود را در برابر خدیو فریدون اقتدار او قبول
 معامله مشت خمس بالتهاب نار و مالی آن سرزمین را مانند گیاه علفه
 داس تیغ آتشبار یافت بار و ساسی دیره بدایره اطاعت درآمد هر چند که

در کنار دریای انک که غریب است سمت سند مقصود ضمیر جهانگشا بود و شش هفت
 کشتی را بنا بر ملا خطه از مفاصل شکافته حمل فیضان کوه توان کرده همراه آورده
 بودند که در حین ضرورت بیکدیگر اتصال دهند تا چون دیر از اسمعیل خان
 نزدیک به دریای انک بود کشتیهای بسیار جمع و سفاین بهلری را نیز بهم پیوسته
 تو بجان بهایون و عکله و مستغفان تو بجان را با کشتیهای از روی دربار وانه و از
 منزل مرزور لوی جهانگشا از بجانب بیره غازی خان نهضت داده در بانه بهم
 ماه مذکور دیر مرزور مرکز دایره دولت ساختند غازیخان و سرکشان
 آن بیاروی نیاز بدیدار فلک اقتدار آورده تمامی قلعات آن نواحی و
 عرض راه که از سوابق زمان لبکشی مقدار و در مقام خود سری و استبداد
 بودند مقلد قلاده انقیاد گشته مورد عفو امان و اسمعیل خان غازیخان
 هر یک بدستور سابق زیرمندی دیر جات خود فایز شده مشمول عاطفت
 احسان شدند از آنجا که خود یو بهمال را از مبادی حال شیمه کریمه آن بود که
 ساکنان طریق ضلالت را اولاً بمنجی اطاعت لالت نموده بعد از اتمام محبت
 بتبئیه او پروازند و از انشا امت سرکشی آگاه سازند فرمانی خطا به
 خدایا بخان صادر گشت که در هر باب خود را در بدو رعایا را گرفتار و طه
 شور و شر نساخته حکم مبارک الهوید بازوی نیاز مندی و همیکل گردن
 امیدواری و سر بلند می ساخته بدو گاه معلی شتابد در چهار دهم ذی القعد
 محل موسوم بلار کانه مخیم سرد قاست سلطنت گشته چون در آنجا بعرض رسید
 که آن آیه نجات در گوش خدایا رخا از مفاد و انقیاد نصیحت خبر داده و بانغوی

بعد از آنکه کروموب فلک کوکبه غبار دیده مرادش گشته استنباط در درایت
 عقاب پیکر نموده مانده مرغ لکنده و طایر پرکنده از قفس طلعه برگوشه با
 فراخته آغاز پرفشانی نموده که شاهبازا و ج و شمن شکار یک پیشیا ان
 لشکر جلالت افزو زد در خارج قلعه باور رسیدند و مانند صعوة پر شکسته بال
 تدبیر ایستاده دید خود را بقلعه رسانید و بعد از آنکه بغیر از نیکه از صدمه جنگل
 شاه این حوادث آشیان خفص جناح کز در راه بجائی برای خود کمان تکرده
 با سران قلعه انطالیفه دست برد امن آستینان زده پیاپوس قدین سرافراز
 جست و تمام خزاین و سیم و زر و شاد لالی و کوبه که در زانوایای زمین نهان
 داشت بخیطه ضبط در آورده بهر حجت یکت کرومجا و زنجیریل کنجوران کنور
 عامه انتقال یافت پس موب هایلون روز پنجم ذی القعدة از عمر کو عطف
 عنان کرده خدا را رخاں برسم حبس بهر ای رکاب نصرت انتساب مامور گشته
 در شانزدهم ماه فروردین بتالیف خدا سیکانه با فتح و قیام نری
 وارد لارکانه شدند

دربیان قالیچ پی میل مطابق ۵۲ هجری نبوی

سلطان ندرین افسر سپهر عظیم و ز جمعه بیست و یکم ذی الحجه ۵۲ هجری
 تخنگاه حمل گشته عند لیب باغی که از خدا با چپان مرغ آشیان که کرده سرکردان
 کوی حرمان میبود باز بهزار نواصیت کامرانی در اطراف باغ بلند آوازه
 ساخت و فاخته زار که در دست دارالملک گلشن کو کوزمان می گشت بطوق
 بندگی سرکردن آزادگی برافراخت سول نسیم بهار با بهر شمیم مشکبار از

جانب دایای فریدون فرور دین با وصول سپاهی تخت گلزار کشوده
 و سلطان یا قوت افسر کل تخت زمره قلم گلین نکیه زده بر خم خمی و شکفته
 طبع بروی جگر گوشکان گلشن آریست و ملک دینار غنچه قلعه خود را بروی
 لشکر بیج کشوده از خورده فشانی متقبل مال و خراج گردید و مساحت گلزار
 از رستن کلهای عجباسی بندر عجباسی شد و توران زمین همین ترک تازی جنود
 قوای نامیه تبصره قزلباش کل در آمد خوار میان دی که غارتگران صحن چین
 و پنجایان دارالملکت گلشن بودند سر بر پوشتین کشیدند و اوز بجان تنگ چشم
 شکوفه و از بار بجاگری کوشیدند کلهای نافرمانی فرمانبری اختیار کردند و ترک
 صحرائشین یا چین دست و دست روی اطاعت بدر بار سلطان بهار آوردند
 چون از ابتدای کار که مشعل عالم فروزانید و ملت نادره از پیر توانوار تا پید الهی
 روشن و بر ساخت حال جهانیان ضیاء افکن گشته طریقه منبسطه جناب است
 که هر یک از گرون فرزندان که با این دولت خدا و او سر بسکشی بر آورده غایت
 زور و بازوی اقبال شاهنشاهی از پا آور آمدند ایشانرا بازار عین مروت و شجری
 کرده بر صدر کامیابی جامیدهند در نیوقت که خدا یار خدا گیر و اسیر سلسله
 تقدیر شد طافت خسروان که در کام بخشی دوست و دشمن بر سر بهانه است
 با او از در احانت در آمده بحکم فتوت ولایات سند و تهمتا را بیه قسم انقسام
 داده تبهتمارا با بعضی از محال کنند بخدا یار محبت و او را بشاه فلیخان مخا
 و سرافراز ساختند و یک سمت سند را که بیلوچستان اتصال داشت بمحبت
 خان حاکم بلوچستان غیایت و شکار پور را با بعضی از مواضع سند که در

جانب علیا واقع شده بخوابیدن او و پوتره تفویض قیامت ایشان را
 بخلع نوازش و اصطلاح آراستند چون حیات الله خان و لدز کرای خان
 ناظم صوبه لاهور و ملتان در سفر شاه جهان آباد از ملتان رکاب اقدس
 و بینایت والد خود بصوبه داری ملتان فائز و روانه ملتان گشته بودند در
 اوقات بموجب امر هایون مجتهد در لارکانه بخدمت والا پیوسته در سفر عمر
 کوت نیز طریق ملازمت پیچیده و در حین که کوکب والا از لارکانه عازم عمر کوت
 میشد فرمان هایون با حضار زکرای خان اصداد یافته درین اوان که انصاری
 کوکبه والا از عمر کوت اتفاق افتاد زکرای خان بموجب حکم اشرف شرف
 اندوز تلمشیم عقبه سعادت شمول و مطالب مسئول ایشان در حضرت
 خسروی بجز انجاء موصول گشته در باب خدمت و انقیاد حضرت محمد شاه
 بایشان تاکیدات مکرره و سفارشات بلغیه و حیات الله خان که استبداد
 خلاصی نموده بود و مخاطب بشاه نواز خان گردیده خصمت انصاری یافتند
 و در آن مکان عربینه از طرف محمد تقی خان بیکریگی فاس پیچیده آمدن
 بسمت سند صورت تمسیر پذیرفته و در کوچ و کران و در انجا ملک نیار حاکم آن
 محل در مقام قلعه کشی برآمده مشارالیه فوجی را بر سر قلعه او تعین نموده بر او تسلط
 و او را بقلعه اطاعت در آورده بنا بر احتیاط از انقضای موسم دریا غزبات
 را از راه دریای بندر عباسی برگردانیده خود در کوچ و کران توقف و ارد حکم والا
 نافذ شد که چون کار بند بوجه اتم و اکل فیصل یافته قشون را منحصراستعمال
 و ارد رکاب بهر متعال شود و چند روز بنظم مهمات آنسر زمین و انجام امور

آن عرصه سپهر زمین پر و خفتد هر چند که کامیابان میوه کام رس جهان بینی
 که کلبه باغ کامرانی عرصه جهان در دست باغبان اقتدار ایشان است
 بیخ گاه از لذت اندوزی میوه های رنگارنگ مستلذات جسمانی و سیرستان سرا
 مستحبات نفسانی فارغ نیستند اما و چیز بیشتر از سایر چیزها مخطوط و مرغوب
 طبع این خدیو کامگار می باشد از جنس فوا که خرپوزه است که آن خست تمام
 دارند چنانکه در ایام توقف در بغداد که کار نیز بهرات که فالیز آن بر تبه
 مزیت بقالیز سائر بلاد است خرپوزه بغدادی آوردند و در اوانی که رایت
 عالیات در ملک هندوستان می بود از بلخ و سهرات و در این قافایه جلالت
 در راه و مطایای کوه پیکر گرانبار خربزهای انیس آن بوم و برگشته چاشنی بخش
 ذائقه و در نزدیک بندگان درگاه میگردد و یکبار پ غولست که پیوسته
 مرضی راییض ریاضت کش طبع هایون می باشد و چون این معنی مفهوم آشنا
 و بیگانه و معلوم دوست و دشمن گشته فرماندان اطراف اسپان تازی می شود
 را پیش خرام کاروان پیشکشهای خویش ساخته باین وسیله بحضورش راه
 تقرب می یابند و باستان خواقین سجده کاهش توکل میجویند و در ایام توقف
 موب و الا در سنده فرستاده پادشاه و الا جاه محمد شاه با تحف و هدایا
 مرغوب وارد درگاه جهان پناه گشته چون شانه زاده رضا قلی میرزا نیز در
 خلال آن حال اسپان متناز و والی بلخ نو باوه خرپوزه را از بلخ برسم
 پیشکش انقاد خدمت خدیو کردن فراز نموده بودند چند سر اسپ کوه توان باد
 شتر خرپوزه بلخ بجهت سرکار پادشاه و الا جاه هندوستان ارسال و فرستاده

آن دولت را مغرر ساخته رخصت انصراف دادند

در بیان انصراف موبک به ایون بجانب ایران و عزیمت
سمت بخارا و ترکستان و تخریب آن مملکت نزهت بنیان

بعد از انجام کار بند و فراغ از نظم مهلت سند میان مهلت به تخریب
ممالک توران بسته فرامین قصداً آیین بنفاز پیوست که از جمیع ممالک
محرور و ساسپ و کباب و اسلمیه و لمبو و آنچه میسر شود بجیت فازیان
نصرت نشان و تدارک سفر ترکستان و مهلت حاضر نماید و چون شاهزاده
رضاقلی میرزا بنیابت سلطنت ایران فائز بود دوران او ان بموجب امر
اقدس در طهران که وسط معصومه است توقف داشت که هم ایام قشلاق را
در آنجا بنهایت رساند و هم مهمانهای را پذیرایی انجام گرداند و مقرر شد
که شاهزاده با قشونهای خود در برات موبک و الاپیوسته و شاهزاده گان
کاسکار را برای ملاقات از ارض اقدس همراه بیاورد و در سیر و هم محرم شد
مطابق پیچی میل اعلام جهان کشتا بعشرت و کامرانی و شکوه سلیمانی از لارکان
آسمان ساکنان از راه سیس و داور و شمال و قوشچ من اعمال باو جستان
عازم نادر آباد و روز پنجشنبه هفتم ماه صفر چمن خوبی را که در یک فرسخی نادر آباد
واقع است مضرب خیم عروشان ساختند و ایام سفر میمنت اثر بند و نشان
از تارنج خره صفر شد که روز حرکت از نادر آباد به تار و روز و در آنجا
دو سال و هفت روز و مدت حرکت از شاه جهان آباد تا و در و نادر آباد یک
سال کامل اتفاق افتاد و چون پیچی که سبق ذکر یافت در چین توجیه رایت

نصرت آیات بجانب هندوستان در پشاور خبر طغیان لکهنویز جارتو
 و سانحه مرحوم ابراهیم خان بعرض اقدس رسید از الوقت عزم انتقام
 و تنبیہ آن طالعہ مرکوز خاطر مقدس می بود بعد از ورود و موکب والاینا
 آباد غنی خان ابدالی بیکدیگی نادر آباد را از سفر ترکستان معاف و بفر
 فرمودند که در ابتدای میزان با قشون ابدالی از ناور آباد مخصوص روانه
 شیروان و در موسم ترستان که کوه البرز بارف فرور گرفته که راه فرار بر آن
 طالعہ مسدود میگردد و تنبیہ ایشان پردازند و همچنین فتحعلی خان کوسه
 احمد لوی افشار چرخچی باشند و محمد علیخان قرقلو سردار آذربایجان را
 باجمعی از خوانین و حکام و پانزده هزار نفر از لشکر نصرت اثر خراسان
 باین امر نامزد و حکام کرختان و آذربایجان را نیز بموافقت و همراهی
 ایشان مامور ساختند پس در دوازدهم صفر موکب مظفر از نادر آباد
 رایت افرا ز طفر گشته روز دوشنبه دهم ربیع الاول وارد هرات و چون
 که درستان یکفرستی شهر مقر الویه گیتیستان گردید چون بسبب
 مشاغل ملکی تاخیری در ورود شاهزاده رضاقلی میرزا و بوعده مقرر بوقوع
 پیوست حکم و الانافذ شد که شاهزادگان نادرشاه میرزا و امام قلی
 میرزا با علی اقلیخان ولد اکبر ابراهیم خان که با یالت ارض اقدس
 افرازی داشت مقیم بودند و رضاقلی میرزا گشته زودتر وارد هرات
 شوند و رضاقلی میرزا از راه زوآباد در قریب باده غنیش بموکب هالیون
 ملحق گردید و شاهزادگان نیز با علی قلیخان در سحیریم ماه وارد خدمت

خدا يوار چمن و لبشرف التقييل بساط مقدس سر بلند گشتند چون تخت طاووس
 که در ايام سلطنت ساله دهند و شان صورت انعام و بعد از تسخير شاه جهان
 آباد سجاوهر خانه همايون انتقال يافته بود و همت بلند شاهنشاهی که او رنگ
 نه پایه فلک را پست ترين پایه درجات شان خود ميدانند بران تعلق فیت
 که در برابر آن سر سري ديگر با خيمه که لایق آن و شایسته چنان شاهنشاهی
 فیر و درخت باشد مکلن سجاوهر آبدار و آلی شاهوار ترتيب دهند آنها بعد از
 حرکت از شاه جهان آباد به حکم همايون استادان صنايع کار و مهارت
 پیشگان جواهر نگار مهندسی و ایرانی بسیر بنجام آن تخت و خيمه گوسر آگین
 پرداخته و در مدت یکسال که ايام راه بود و همت خسروی از آلی غلطان گوسر
 درخشان که هر یک با خراج آتشی برابر و در بها با گوسر شجر مرغ ماه و فصل
 درخشان آفتاب همسر بود و در کمال زيب و فر ترتيب داده خيمه نیز و درخور
 آن مکلن بر و آید آبدار و گوسر های شاهوار نقش پند بیا بنجام ساختند و تخت
 نادرى موسوم گردید روز ديگر آن خيمه و تخت را با تخت طاووسى نصب
 کرده چند روز مجلس نشاء بروی شاهزادگان آراسته حایلهای گران
 بها و باز و بند های مرصع سجاوهر بنین که فرون از حوصاه قیاس و تخمین
 بود و شاهزادگان و علی قلیخان خطا و دار السلطنه هرات را چون تختگاه
 خاقان مغفور شاخ میرزا ولد امیر تیمور کورکان بوده بسبب آسمانی بقرة
 العین خلافت و جهاندارى شاخ میرزا که مهین فرزند شاهزاده رضا قلی میرزا
 بود و عنایت و مکه دار الفرب هرات را بنام نامی آخنباب فرمودند و بعد از

ملی این مقدمات شاهزاده گرامی را با انصاف میسر از مقرر ساختند
 که سه ماه در سیرت کشت کرده و در ابتدای میزان که بود اعتدال یابد روانه
 ارض اقدس شود پس ایات نصرت آیات و نسبت و پنجسم ماه مذکور
 با صولت بهمنی و سطوت نهمینی از جولا کای کمدستان حرکت و در
 کازیکاه که از منزهات مشهور آن ولایت است نزول و روز یکشنبه غره
 ربیع الثانی وارد قریه بارغیس گشتند و در روز و روموبک جهانگشا
 رخصتای میسر با سپاه آراسته در سر راه بآمین شایسته از سعادت
 تقبیل رکاب اقدس بهره ور گشته آن لشکر قیامت اثر که دسته بدشته
 و جوقه بجوقه در کمال رنگینی و استعداد صف بسته بودند یکایک از نظر
 آفتاب اثر گذشته خدمت شاهزاده کار مبارک موقع قبول و استحسان و
 با قسر و باز و بند گوهر نگار سرافرازی یافته جواهر نفیسه و لالی مشاهوار
 بان یگانه گوهر صدف سلطنت عنایت گردید و سه روز برای انجام مهم
 سپاه در آن منزل کشت و از راه مار و چاقی و پیکین و اند خود عازم بلخ
 شده و در هفتم جمادی الاولی موضع مشهور بقوشخانه یکفرسخی بلخ مغرب
 سرافقات اقبال کشته چون عزیز قلی بیگ و اوخواه سبق اخلاص خدمت
 و این دولت داشت و در شولودوک با خلاص کیشی نقد جان را بخته
 بود لهذا نیاز محمد قوش بیگی برادر او بوالیکه تی بلخ میبند و خطاب نامه
 بهره منده گشته حکومت اند خود بکراسطان ولد دادخواه عنایت گردید حکام
 و عمال بولایات تابعه تقدیر و در دوازدهم ماه منور بر بسیر بلخ و عماراتی که از

مستى ثبات طبع زرین شاهزاده نامدار بود تشریف برده چون سابقا هزار
 و صد فروند کشتی که هر یک و شصت هزار من بار بر میداشت سرور بلخ بامیربایون
 ترتیب داده در روی آب آموییه آماده کرده بود و مقرر شد که کشتیها را
 از غله و ذخیره پر کرده توپخانه و لانیز نقل کشتیها نموده اندر ایامی آتش را
 با غله و ذخایر سجد و قیاس از روی آب روان ساختند و در آیات نصرت
 آیات در هفدهم ماه مزبور حرکت کرده عازم کلیف و کشتیها نیز از روی آب
 بمعبور کلیف رسیده فوجی از غازیان بکشتیها از آب عبور نموده مامور شدند
 که همه جا از آن سمت آب محاذی اردوی بهایون راه نور و وادی مقصد
 باشند و در دست و مفتاح ماه نزول کوکبه بهایون بمنزل کوکی که بمعبور خجاست
 اتفاق افتاده و آنجا اولد جلیفلی آتالیق که در زمان سابق و در آن آوان
 عهد امرای توران بود با خاک هم صاف و حکام قرشی و کشی و اکثر وسای آن
 طرف آموییه وارد اردوی معلیه و بشرف آستان بوسی فائز و متقبل خدمت
 گردیده بخلاص فاخره و نوازشات اختصاص یافته و از منزل مذکور رضاقلی
 میرزا با هشت هزار نفر از لشکر فیزی اثر التعلیم برمودند که برهم منقلای
 همه جا و منزل پیشتر رفته در چارچو توقف نمایند تا موكب بهايون وارد شود
 و علی قلی خان اینزلیست شرقی آموییه ساخته و ششصد نفر که همه جا از محاذات
 معسکه شاهزاده مرحله پیاگشته از آیات و امالی آن سمت هر کس مقام ایلی
 و اطاعت باشد چنانست و ترمودین را تنبیه نماید بعد از عبور علی قلی حسان
 از آب جمعی ایلات کردن بقلاعه القیاد نهاده فوجی که از جاده صواب منحرف

و عازم فرار شدند بعضی قتل و نسب درآمده آن فوج منصوب با شیر غنائیم
 موفور اید و بعضی گشتند و مذاقلمی میزد که بسمت چار جوان بود چون آن
 ناحیه پیش از وقت بسمت حوازم و بخارا کوچیده رفته بودند صید
 از آن طائفه دو بدام آن شیر شکاران معسکه شاهزاده در نیامده در چهار
 هشتم ماه جمادی الاخر چاره جو مقرر و دومی گپیان پوی شده بکلم والا
 در عرض نکر روز جسر متین بر آب آمویه مرتب و افواج فائزه آغاز عبور
 کرده فوجی بجا فلت چهار جو و حیانت سر جسر و جمع و ضبط محصولات
 آن نواحی مامور شدند و در چهار دهم آناه آن حضرت با خلایق خاصان
 بکشتیهائی که از بخاران هنرمند میزد و ایران شتمل بر شین و عمارات در
 کمال صنعت و مهارت ساخته و مخصوص کوب مقدس بهجاری و طراح پخته
 بودند سوار گشته از آب عبور و حکیم فی التالیق که وزیر و مدار الیه سلطنت
 توران بود با جمعی از فقبا و اعیان بخارا در آن روز و در بار عز و شرف
 و تبلیغ غلبه علیا مشرف و بجای فائزه و نوازشات خدیوانه بهره مند
 گشته یکروز آنجا کشت و روز دیگر حکیم را بار قمار خص ساخته که ابوالفیض
 خان را مستظهر با شفاق شاهنشاهی ساخته بدر بار علی آورد و موکب
 هایلون از راه قراول کوچ بر کوچ عازم بخارا و یکشنبه نوزدهم ماه چهار
 فرسخی بخارا مضرب سرقا تبه جلال گردیده چون ابوالفیض خان قدرت
 معارضه را از خود مسلوب و سپاه ترکمانیه و اوزبکیه را که در آن مدت از تمامی
 ممالک خود فراهم آورده بودند در جنب چهره دستی شوکت شاهنشاهی مغلوب

یافت جز افتیاد چاره ندیده با حکیم التالیق و تمامی خواجه زادگان و
 نقبا و اشراف و قضات و امرای عسکان خود بحضرت تمام از باب
 اطاعت و خدمت پذیری در آمده روی امید بدرگاه سپهر اقتشام آورد
 بکفر سخنی اردوی معلی نزول و در روز دوشنبه بیستم طرف عصر از آن
 کورنش یافته بتقییل عقبه علیه فائز و نگین افسر سلطنت را سپرده
 چون از خاندان جنگینه و دودمان ترکمانیه بود خدمت جلوس و در
 مجلس بیرونشالافیه بصیقل تفقدات خدیوانه ترک زوای تفرق و تشوش
 خاطر او گردیدند و بعد از لحظه جمیع رؤسا و نقبا پارایندگان پیشگاه حضور
 اقدس و جبهه ساسی آستان گردون شان مقدس گشته خصمت انصراف
 یافته بخیمه و منزلی که بجهت خان و اتباع او مرتب گشته بود معاودت
 کردند و روز چهارشنبه بیت و دویم ماه موکب عز و جاه از آن منزل
 کوچ کرده نیم فرسخی بخارامخیم ششم و اردوی محتشم گشته ابوالفیض
 خشان بخارج خاص و بالاپوش طلا بان و کمر خنجر مرصع و اسپ تازی
 نژاد با ساخت و زین طلا سنبند و امرای عیسان او نیز بعطای خاص و
 خلعت شمشیر و خنجر و انعامات شایسته بهره مند شدند و در ایام توقف
 موکب جهانگشای ابوالفضل خان آنچه لازمه خدمت و فرمایشی
 بود بمقتدایم رسانیده جمع کثیر از ایلات ترکمانیه و اوزبکیه بخار و سائر
 ممالک توران را سواره و مسلح آورده از نظر انور گذرانیده هر طائفه
 با سرکردگان خود در سلاک ملازمان رکاب نصرت تساب نظام یافتند و بالا

نافذ شد که ایشان را پیشتر از توجیه رایت نصرت آیات همایون برده
 بنجر اسان رسانند و چند نفر دیگر از بکایر بیگیان عظام و خوانین را
 با فوجی روانه رسم کردند فرمودند که از ترکمانیه آن نواحی جمعی را بلا ازیست
 رکاب اقدس اختصاص داده از راه چارچو روانه خراسان شوند و احد
 را قدرت نشد که گردن از سلسله اقیاد بیرون کشد و بهمه جهت بسبب
 هزار نفر از ترکمانیه و اوزبکیه بخارا و سمرقند و باقی ممالک توران از
 کامیابان خدمت رکاب شرف اندوزان ملازمت اردوی میمنت
 لصباب گشته بسبب خراسان مامور شدند و در پانزدهم حجب
 بتمازگی برودش ابوالفیض خان بخلعت آفتاب طلعت زینت
 امتیاز و اعتبار و فرق دولتش با فسر گوهر نگار زیور افتخار یافته
 اختیار ممالک سمت شمالی رود آموی و ماوراءالنهر با و مرست چارچو
 و باقی محال جنوبی آموی را ضمیمه ممالک محروسه فرمودند که بدستور بلخ
 و ولایات تابعه آن بدولت علیه نادره متعلق باشد و چون سلاطین
 سابقه توران اباعن جد خطاب خانی مخصوص بودند از فرط کمزرت
 تارک نام ابوالفیض خان را با فسر خطاب شاهی سر بلند ساخته و حکام تمام
 ولایات ترکستان تعیین و جمعی که از روی اقیاد بدرگاه سپهر بنیاد
 آمده متعبد خدمات شده بودند باز بدستباری عنایت در کمین حکومت
 شکن دادند چون علی قلی خان که بشرف برادر زادگی آن حضرت سر بلند
 می افراشت و در آن سفر از سعادت اندوزان خدمت والا بود در خاطر

اقدس خطور کرد که در ره از صرف دودمان خانی در سلک از دواج
 او در آید ابو الفیض خان این معنی را بایه سیاهات دانسته بقاعده و
 قانون سلطنت از راه و رسم ترکمانی دوشیزه مقصود و بشبستان حصول
 پیوست و دختر دگیش که در حجله عفاف بود بخدمت حریم حرم حرمت
 سرپرده عصمت مقرر گردیده و در سفر خیر اثر خوارزم آن مخدومه خاندان
 چنگیز خانی در سلک پر دگیان حرم انتظام داشت و چون معروض شده
 خلافت شده بود که در حدود کابل بعضی از اغا غنه آسنا قدم از جاده صواب
 بیرون گذاشته اند طماس قلیخان جلایر را که چاکر قدیم الخدمت این
 دولت ابد پیوند بود و بسرداری یقین و زمام اختیار ممالک سمت شمالی
 آب آتک را آخر تنه او شدند و پشاور الی تنب که از هندوستان وضع و بان
 دولت خدا داد منتقل گشته بود با و تفویض و جمعی از بیکلیگیان و
 حکام و فوجی از غازیان بهرام انتقام را با او مامور ساخته روانه فرمود
 که از راه حصار رفته فشنون ترکمانیه و اوزبکیه حصار و قبادیان را که هر یک
 از سرکردگان آن طائفه متعهد انجام آن شده بودند ملازم کرده روانه
 خراسان و از اسنا عازم قصد گشته به تبئیه سرکشان آن نواحی پروازند
 و بصوبه داران کابل و سمنند و حکام آن ولایت فرامین مطاعه صادر
 شد که بدستور سابق و شغل خود مستقر بوده تابع امر و نهی سردار باشند
 و مقرر شد که زکریا خان صوبه دار لاهور و متمان از ان طرف آب آتک
 و سردار مزبور از این طرف با هم رسم اعانت و طریق مراعت

مساک دشت آئینہ منظم خیریت دولیتن ایشہ لعل آورند
 در بیان توجہ موکب اقدس سمت خوارزم و شیش
 آند بار بقوت بازوی عزم
 چون دراز منہ سالقہ سرحدات خراسان اکثر اوقات دست فرسودہ لفظ اول
 و پامال تضاول جنود اوزبکیتہ و ترکمانیتہ خوارزم شدہ آنولایت خراب
 کردہ آگرہ و قصہ قصاص ازان جماعت کموز ضعیفہ بودار اشکوه
 میبود خصوصاً در این آوان کہ ایکبارس والی آسجاد رغبت موکب
 ہمایون سراز کریمان زیادہ سری برآوردہ بغرم دست درازی قدم
 سجد و خراسان گذاشتہ بود دست والا نعمت بہ تسخیر و تدمیر ملک
 کمال تعلق داشت بعد از انتظام ترکستان در شانزدہم جب موکب
 فیروز سی حساب از ظاہر بخاراکوچ کردہ منزل بمنزل عازم خواہند و بعد
 درود بخواجه قلعه سی کہ نام حیر و وازدہ فرسخ مسافت داشت باہما
 مستخفطان خبر سامع علیہ رسید کہ تلماسی ترکمانیتہ خوارزم بسر کرد
 محمد علی اوشاخ با اوزبکیتہ آسجا اتفاق کردہ با جمعیت و استعداد تمام
 وارد شش فرسخی چار جوشندہ اند خدیو بلند اختر بجزر دشتین انجیر
 بنہ و آغروق را مامور ساختند کہ کوچ بر کوچ متعاقب روانہ شوند و خود
 با فوجی منصور ہنگام شب سوارہ و راہ نوز وادی ایلغار گشتہ یکجا عت
 از روز گذشتہ از حیر عبور و آنروز با انتظار گذشتن افواج قاسرہ در
 ناحیہ چار جو توقف و روز دیگر کہ پنجشنبہ بہست و یکم ماہ فرور باشد بغرم

تنبیه اجتماعت اعلای لوی خورشید ضیا کرده بعد از ظهر آن روز که علامت
 کرد و سیاهی لشکر و جمعیت خوارزم معلوم قراولان کشته خبر رسانیدند
 مقرر شد که غازیان شرباشران که مقدمه بجیش معسکه نصرت اثر و پیشرو
 لشکر فتح و ظفر بودند بان جماعت در آویخته ایشان از روی صدف و خرم
 بدستبازی مشغول سازند تا آنحضرت بسر وقت ایشان رسیده دستبازی
 آن گروه را بسر بازی انجامد پس ندیو بیمال از قول همایون جدا گشته با فوجی
 از یک تانازان کزین وجا بنانان ظفر قزین بمقابله کاو و انگیر عرصه تهور شدند
 یکمیدان اسپ فاصله مانده بود که حصار ثبات و قرار نظایفه مانند دیوار
 شکست که هوای لطمه سیل از پادراید نه در صدمه توجه آن سیل بی زحمار
 شکست یافته روی بر تافتند و لیکن جزا بر تانید آکی و فرمان شاهنشاهی
 بتعاقب ایشان پرداخته جمعی از ایشان راتف شمشیر تا بناک خض غار
 زندگانی در گرفت و فوجی را حلقه کند و لیکن بهم آغوشی در برگرفت
 و سرورنده بسیار به پیشگاه عرض پیوست بعد از آنکه تیغ نیز دلیران آن
 طائفه گردن کش را از سر واکرد و روز دیگر در همان منزل که تا چار جوششش
 هفت فرسخ مسافت داشت برای ملاحظه سر و آخر مه توقف و روز سوم
 عطف عنان کرده وارد ادوی همایون گشتند و چون رصاقلی میرزا را
 شوق دیدن نصرا صد میرزای برادر کار خود که از هندوستان آمده
 در بهرات توقف داشت غالب و ملاقات او را طالب بودند از منحص کشته
 با علیقلی خان روانه مشهد مقدس و رایات جهانگشای انتظار عبور لقبیه

افواج منصوره و بنه و آغروق را که در عقب مانده بود و پیروز دیگر در ایامکان
توقف و هزار و صد فروند کشتی که قبل ازین بحکم و الا برای سفر خوارزم تیر
یافته بود و تنوخانه هایون و غله و ذخیره از حد افزون که خوارک دشمن در دست
بود مشحون گشته از روی آب آموییه روانه رحد و خوارزم و کوه کبه و الاروز
پنجشنبه بیست و هشتم ماه بادر به خسروی از کنار آموییه کوچ بر کوچ عازم
گردید و در سیزدهم شعبان موضع مشهور دیوه بونی که ابتدا معموره خوارزم
است مضرب خیام دولت گشته چون ایلبارس والی خوارزم پیش از وقت
تمامی از زیکیه ترکمانیه دشت خوارزم و ارال را جمع و در قلعه هزار اسپ که
تا دیوه بونی سه فرسخ مسافت دشت مستعد جنگ و میهای قتال گشته بود
و در روز دیر دیوه بونی گشت واقع شد که شاید ایلبارس از قلعه بالعه صحره که گذارد
سری نگرفت دیوه بونی را غورغان ساخته و کشتیها و ذخایر مانده را با غور
وران منزل گذاشته روز شانزدهم بجانب هزار اسپ نهضت و نیم فرسخ
قلعه را مقرر از وی رزمجو فرموده معلوم شد که در آخر پور برای جهاد است پس کشید
و سر قلعه کشتی پیش آورده چون قلعه مذکور مشتمل بر خاک ریز محکم و حصار
استوار مستحکم بود و آب آموییه اطراف آنرا احاطه داشت و پوشش بخینین
متین از رویا حرم دوری نمود و انداخته یو کشور گیر کار قلعه نپراخته
روز دیگر لوائی جهانگشای بجانب خیوه که تخت گاه ولایت خوارزم و وسط
معموره مملکت بود نهضت دادند که شاید اینمینی سلسله جنیان حرکت
ایلبارس گردد بعد از آنکه کوه کبه مسعود یک منزل حرکت کرد و ایلبارس نیز از هزار

اسب آمده از کنار آمویہ عازم آن سمت شد هر چند که از استیلائی نحو
از کنار آمویہ و در نکت ته جرات بقابله نیکیه و اما طائفه بیوت و تکه و
باقی ترکمانیه آن ولایت که از کم خردی نریاده سری متاد بودند لبرزم و تنبازی
پاسی جرات پیش گذشتند آنحضرت نیز بمینه و میسر و قلیت قول لبرهان
ترقیبی که دشتند از رفتار باز داشتند خود بعبادت با فوجی از جان سپاران
جلالت پیشه و شیرشکاران درست اندیشه سر راه بر آنجا عمت گرفته سر بسیار
از آنها را گرفته و بقیه آن طائفه از ضرب و ست و بازوی و لیران گردان
فرمان سر خود را بر گرفته بایلیارس پیوستند بایلیارس از هاجا بلاکت و درنگ
خود را بقلعه خانقاه که از قلاع خمسہ خوانند و باین هزار اسب و خیره و
رسانیده لشکر خود را در خارج قلعه فرود آورده نصب خیمام اقامت کرد و موکب
هایون آنروز در همان جنگ گاه بکشت و روز دیگر صبح بر سر قلعه خانقاه حرکت
کرده سه ساعت از روز گذشتند حوالی قلعه جلوه گاه آتشب ترکاز و لیران
کشته بایلیارس نیز بالفنگی زیاده از حد و جمیع اوزر کتیه و ترکمانیه و تو خجانه
که داشت ناچار از ورستیز و آویز و آمده غازیان موکب ظفر نشان با شاره
اقبس جلوریز جمعیت آنکوه کا و را نکیز گشته بغایت باری و اقبال
بیزوال جهانداری آن طائفه را از پیش برداشته جمعی از ایشان را
به تندی شمشیر تیز روانه دیار فنا کردند و بقیه آن جماعت که در اجل ایشان
نماند غیر بی بود داخل قلعه گشته از همان راه فرار و فشان گرفتند و
ایشان را تعاقب نموده جمعی را نیز در آتشهای گریز عرضه تنیع بکاک و سوزنده

بسیار باسر کرده آن جماعت آویز تیرہ و بستانہ خیم فتراک ساختند واسے
نزہت و باوریکہ قلعہ متخصن گردید پادگان رکاب ہمایون از چار طرف
بیورش نامور گشتہ فی الجملہ تمامی خیم و توخانہ و اموال و اغنام اوریکہ
و جمعی از سپاہ و رعیت ایشان را کہ در شیر حاجی و خارج آن خیمہ نشین توقف
بودند بدست آورده شیر حاجی را تصرف کردند پس حوالہ ہا
آسمان لغت ترتیب یافتہ توبہای رعد آوای از در دمان و خیمہ ہا
ستارہ ریز آتش فشان را شہ شبانہ روز برق خرمین صبر و توان و
خانان سور حال قلعہ کیان ساختند و نقابان چاکہ بست از چند جا بشکافتن
زمین و حفر نقب برداشتند و یوار قلعہ بعضی توب قلعہ کوب ویران نقبہا
بایج و ہزار دست و گریبان گشتہ غازیان جلالت قرین و دلیران ہرام
کین جیہای یورش گردیدند ہالی قلعہ چون خود را از شش جبتہ در ورطہ ہلا
دیدند با اکثری اوریکہ از باب استیمان در آمدہ و رعیت و چارم ماہ
وارد و کار جهان پناہ و ایلبارس باوصف انیکہ گشتی خود را تباہ و روز دولت
را سپاہ میدید باز با اعوان خود بہ حالت ضلالت باقی و در آمدن قلعہ سوزید
روز دیگر با شہ اقدس رفتہ اورا بار و ساسی اوریکہ کہ با او اتفاق داشتند
خواہی نخواہی از قلعہ بر آورده در موقف معدلت حاضر ساختند ہر چہ کہ
محرمت شاہنشاهی اقصی عفو و اغماض کردہ اجزای تیغ سیاست را بر
دشمن زیبون رو انیداشتند اما در حین توقف موکب ہمایون در سنجار شاہ
ابوالفیض خان شاہ افراسیاب جاہ نوران حکم و الاچند تن از معتبرین

را نزد والی مذکور فرستاده او را براه ایلی و اطاعت دعوت و در حین عزت
 موکب اقدس بجانب خوارزم از چارچود و نفر از خواجگان آنجا برای
 اتمام حجت نزد والی مزبور رفته بودند و موسی الیه هم کلی راعضه شمشیر سیاهی
 ساخته بودند و اقرمان شایسته شاهی بکام عدل از دروغ و خواهی برآمده او را
 با بسیت نفر از رؤسای اشرار که در جمیع کمواد هنگامه آراسی فساد بودند
 بیاسار رسانیدند و والی کیری بطاهر خان نواده ولی محمد خان چنگیزی
 که با سلاطین توران بنی عم و از خدمتگاران این دولت ابد توأم بود و غنی
 و آتایقان و اینا قان موافق معمول آن مملکت تعیین فرمودند و از سوا
 اینکه با رجوعه حکم بجانب قلعه در میان اردو منتشر گشته و فوجی از رجاله و
 سایر الناس اردوی همایون خود و سربازان قلعه شتافته آهنگ تاج
 خانقاه کردند این مراتب معلوم راسی جهان ارگشته سی نفر را در رب
 کشیکخانه همایون بکام والا گردان زدند چون سابق بر این الیبارس
 بقزاق و ارال کس فرستاده استمداد کرده ابو انجیر خان والی قزاق با فوجی
 از قزاقیه و اوزبکیه ارال بقلمه خیمه که دارالملک لایت خوارزم می باشد وارد
 گشته چون مال را بدین منوال دیده بود عریفه اخلاص امیر مشعر را طاعت
 و انقیاد و مصحوب چند تن از معتبرین بدرگاه معلی روانه و بعد از ارسال عریفه
 و آدم فرصت جسته لوسن گریز را بجانب قزاق مهین زد و این خبر که لسمع اقدس
 رسید رایت جهان کشا بجانب خیمه نهضت یافته چون قلعه مزبور بتبانت
 مشهور و در آن قلعه اوزبکیه از خیره و جمعیت موفور بود و اوزبکیه آنجا پیش از

وقت تردستی کرده اطراف قلعه را آب بسته با عتقا و خواره غازیان جلالت
 پرور که از دریای آتش روان تر و از آب تند تر از سر میگذشتند مسدود
 کرده بودند ابواب مخالف کشته و ندی پس خارج قلعه مضرب خیمام سپهر
 احتشام کشته اطراف قلعه محصور و مقر شد که نه را حفر کرده آب را از
 کنار قلعه لاجر جاری سازند امورین با انجام این امر دامن بهمت بزرگ
 در عرض سه روز اطراف قلعه را مانند کام مرام قلعیان خشک ساختند
 و حواله ای کردون شکوه انجام یافته روز چهارم گلوله توب و خمپاره را از
 چهار سمت کف سفور ختند و در دوازده قلعه گیان برانجختن چون آن
 طائفه خود را بجای آب در بحر آتش غوطه در دیدند هنگام عصر طالبانان
 و اکلید قلعه وارد درگاه سپهر بنیان و مور و غفو و احسان گشتند و نصرت
 ظل الکی چهار هزار نفر از بکیه کاری و جوانان اعتباری قلاع خمس خوانند
 راسان دیده انتخاب و ملازم رکاب نصرت انتساب ساخته بخراسان بفرست
 و محصلان شدید از کمن بلال یقین و تمامی اسرار که در عهد سلف از
 ولایت خراسان پرده بودند کوزا و انا با جمع کرده هر یک از خوشیان و
 اقربای ایشان که حاضر بودند سپردند و همچنین سابقا جمعی از طائفه روستیه
 گرفتار قید اسار از بکیه شده بودند ایشانرا نیز مستخلص و بازاد و احله
 مرخص کرده روانه مقصد ساختند و عدد اسلحه خراسان به جهت
 دوازده هزار نفر متجاوز میشد که از آن جمله چهار هزار نفر آنداد قلعه خیره
 می بودند با گیر و داب بجهت ایشان مسلحان و جیره و اکول در وجه

ایشان معین ایشان را روانه خراسان ساخته در قلعه که در چهار فرسخی
 امپور در موضع موسوم بچشمه خلیجان که معماری همت بلند و سرکار
 نیت احمد آن حضرت احداث شده بود سکنا داده قلعه مزبور را بنام
 موسوم کردند و چند روز با نظر را مورخوارزم و انجام مهمات آنولایت
 پروا نداشتند چون گذشتن لشکر زیاده نزد والی باعث تکمیل سکنا و آسایش
 میشد لهذا روسای خوارزم خود متعهد تقدیم خدایات آنولایت و تقبل
 ادای لوازم ایلی و اطاعت گشته خدیو سیال نیز والی را با بعد و در
 دران مملکت گذاشته در همدسم ماه مبارک صیام از خیره صرف زمام
 نصرت فرجام کرده در چهارم شوال وارد چار جوشند و بعد از ورود
 الویه منصور پچار جو حکیم اتالیق که مشارالیه و متذکره شاه ابوالفیض خان
 بود از جانب والاحسبه مزبور با عرضیه و پیشکش وارد و شرف
 اندوز و تقبل عتبه علیه شاهنشاهی و بنایت خدیوانه مباهی گشته نخست
 انصراف یافت و از آنجا رایت جهان کشا بجانب مرو منت نموده در
 مرو نیاز محمد خان والی بلخ با حاکم اند خود و اکابر و اعیان آنخود و حسب
 الاشاره اقدس حسین سامی نیاز و در باب ضبط و ربط امور ملکی و اوامر
 علیه و ارشادات بهیه از موقف والا القاه گشته مرخص گردیدند و موبک
 فیروز انتساب از راه کلات و میاب و کوبکاب که مسکن قدیمی آن حضرت
 است متوجه شمس مقدس و بعد از ورود بکلات هر چند سابقا حکم همایون
 عمارات عالییه و انبیه رفیعیه در آنجا ترتیب یافته بود مجدداً طح از بار و چار

و حمام و مسجد و رباط و در آن مکان ریخته حکم معالی نافذ شد که کارکنان
در تمام آنها سعی جمیل نمودند و از آنجا بیکایه بیگی و محال خمیه
آباد لغین و برای هر یک از سکنه آنجا که بشیر اسرای خیمه بودند سر
رشته معیشت معین و امور آن ولایت را منتظم فرموده از راه عشرت
آباد خوشان وارد اذکان و چند روزی بسیر زیارت سرای آن مکان
پرواخته در او خشمه شوال وارد ارض اقدس و شرف انار و ز طوط
استان مقدس گشتند چون بعد از فتح هندوستان قندیل مرصع
بینا که در قبه بینائی سپهر بر قنادیل طلای ماه و مهر طعنه میزد و متخیرین بعد
از تسخیر ترکستان فضل طلای گوهر آنگین مرصع بجوهر شبنم ترتیب
یافته نذر بر وضه رضیه رضویه گشته بود و وضع هر یک در مکان موضوع
فرمودند و از وقایع ایام توقف اینکاه قبل از ورود کوکبه و الافر ستاده از
جانب پادشاه و الاجاه هندوستان با اخلاص نامه و تحف و هدایا و چند
ترنجیر میل آمده در ارض اقدس توقف داشت بعد از چند روز بار یافته
پیشگاه حضور و بدایا را از نظر اقدس گذرانیده نوشته و تقوید بعضی پرگنات
و محال متعلقه بصوبه تهنه و مصارف صوبه کابل را که در سمت جنوبی و
شرقی دریای اشک واقع و موافق عهدنامه بین الدولتین که پادشاه
و الاجاه هند تعلق داشت رسانیده تدبیرین این مقال آنکه بعضی از
پرگنات واقع در سمت شرقی دریای اشک و از منتهی سالقه مصارف
و اخراجات کابل مقرر بود در سینی که ولایات طرفین رود اشک فیما بین

دولتین محدود و معین می شد برگزینان فرخنده چون در سمت شرقی انک و در
صوبه لاهور واقع بود سه سال باین دولت روز افزون حواله شد
که باز دولت علیه کورکانیه متعلق باشد و همچنین بعضی برگزینان آن طرف
آب متعلق بصوبه تهمنا و سند میبود ناصر خان ناظم صوبه کابل در حالین
موبک بهایون از هندوستان عرض داشت و عاود کرد برگزینان متعلق به
مصاف کابل بطریق ابود و استمرار بدولت علیه نادریه قرار گیرد و مسؤل
او در حضرت شاهنشاهی موقع قبول نیافته این سخن بانهایی معتمدان
بعرض حضرت پادشاه و الاجاه محمد شاه رسیده بود و از آنجا که آنحضرت
نقاوه و دودمان بزرگی و حق شناسی بودند و از اسی حقوق عنایاتی که
از اعلی حضرت شاهنشاهی بدولت ابد میبود کورکانیه لعل آمده بود
انیمعنی را معتقد و استه برای مزید التیام بصوبه داران لاهور و تهمنا
و سند فرامین نوشته مقرر داشته بودند که برگزینان فرخنده را که صد و سیست هزار
توان متجاوز مالیات و داخل آنها میشد از ممالک هندوستان وضع و
بعلاوه تهمنا و سند و غیره داخل حوضه قدرت شاهنشاهی و ضمیمه حوضه مملکت
ظل الکبری دانند و همچنین از جانب قمرالدین خان وزیر اعظم و امرای هندوستان
و صوبه داران لاهور و مملکتان پیشکشهای شایان بدر بار فلک شان آمده
فرستادگان ایشان بنوازشات خدیوانه سرافراز و خصت انصاف
حاصل کردند و نیز از جانب ملها سب تلنگان سردار کابل که مورد برگزین
بقیه قشون توران بود در نصیحه ملاحظه نظر و اتقان عقبه جلال گردید که

اوز یکیه خاقان سکنه کولاب اولاهانه اطاعت را کلید باب تزویر
 ساخته از درجیل در آمده بودند سر و در بنجیالات باطله ایشان پی پرده
 آن جماعت را تنبیه بلیغ و جمعی را عرصه تیغ میدریغ ساخته ملازمان رکابی
 صدر آن طائفه را نظم العقاد داده روانه رکاب و خود از راه
 ملکستان روانه کابل گردید

دربیان نهضت ایات گیتی ستان ارض اقدس بسیمت اغشتان

چون سبب قضیه مرحوم ابراهیم خان تنبیه لکزیه جار قوله و غشتان
 منظور نظر آفتاب نشان بود بنحی که سمت نگارش یافت از ناد آ بادغنی
 خان ابدالی بیکو بکی آشجارا با افغانه ابدالی مامور به تنبیه لکزیه جار قوله
 ساختند در این اوقات نیز که از شیخ خوارزم فراغت روی داده فوجی
 کثیر با سردار و خوانین نامرگشتند که قبل از کوکبه بجایون روانه شیروان
 و در بند گشت با فروختن یازده گیه و دار نه گامنه کار را گرم سازند تا موکب
 والا وارد شود و لشکر اوزبکیه توران و خوارزم پیش از توجه موکب گیتی
 کشا بکام والا فوج فوج بهمراهی آندریای آهنبین موج روانه آن سمت
 شدند و دو ماه ارض فیض قرین مقتر کوکبه عزو تمکین گشته بعد از انجام
 نرم عیش و نظم حبش اختیار امور ممالک خراسان بشا بنده لفرامه میرزا
 تفولین و روز چهارشنبه بسیمت و ششم و یحجه هنگام غروب ماهیچه را
 جهان کشا از ارض اقدس طلوع نموده چون بسبب عبور و مرور سپاه نصرت

پناه و اوز بکینه تورانی و خوارزمی غلات راه نیشاپور و سمرقند و بصره
رسید و از اتفاقات آن سال غلات در اکثر ولایات شیوع داشت و غله
در ولایت سر راه کیاب بود و الویه فلک فرسا از راه خجوشان و استرآباد
و از ندران غارم مقصد گشت و در دوم ماه محرم سنه ۱۱۵۳ منزل علیا باد
خجوشان مضرب الویه عزوشان گردید

در بیان وقایع سخاوتی یسل مطابق ۱۱۵۳

شب سه شنبه سیوم محرم بعد از انقضای سه ساعت که خازنان
گنجینه تقدیر بکمال مالک الملک تقدیر برای مجلس شجول خسرو گردون میر
مهرنیز ز سرخ و سفید انجم و اختر را بر طبقهای سیحین افلاک چیدند
و فرشتان قضا از نمایش ریاحین و از بار ساطک و وزی در صدر ایوان
کشیدند سلطان سیارگان مربع نشین اوزنگ حمل گشته در پیش ابرازار
بجوش نر و ستی اسباب تجمل کل را با مال سیل طراوت ساخت و جرات نسیم
بهاری خورش گلبه و جود تخت نشین زمره نام چین یعنی لاله را که از بند قی
تراله و ریافته بود و الیام داده خبر یونو بهار بعزم انتظام داغستان لاله و
شقایق مرکب صرصر شراب را از برگ شکوفه زین کرد و در بیا ربی غبار
اندوده وی را که درو لهانمونه کوه البرز گشته بود و ز اعل نمودن جشن نوروزی
مرتبت گشته ششخال سروسی که بزرگ دغاغستان چین بود بیکرنگی قد برافراشت
و سرخای گل سنج خار خار از خاطر برافشانده و او سی سیاه اندرون لاله
رافسادی که در دل بود کل کردار دوی ظفر شعار مانند کوه سلطان بهار خیمه

بر دامن دشت و کوهسار زده عازم مقصد شدند و بعد از ورود
 بسطقان انقلاب و مزاج هوا راه یافته شروع به بارش و آنچه درین
 خم سربسته بود آغاز تراوش کرده فقدان ذخیره و علیق نیز علاوه علت
 باران و ناسازی هوای گشته چون سبزه و علف پا از دامن بحر کشیده
 مزارع برای جنود سیلانی از خانه مور دانه وام میگرفتند تا شهرک کرایی که
 که پنج شش منزل بودیده و دوازده روز طی و چارپای بسیاری از فرط
 گر سنگی از رفتار بازمانده پی شده و بسیاری از اسباب اهل اردو در
 حین عبور از آنجا ببا و قنارفت از آنجا که هر شیت را راجائی قرین و هر
 خزانی را بهاری و راستین میباشد بعد از ورود و بشهرک کرایی که دامن
 صحرا چون دامن گلچین سبز سبزه و ریاحین بود اردوی همایون
 را اتفاقا حاصل و ایام عسرو لقب زائل گشته هر روزه خدیو هفت اقلیم
 بنای حرکت را بیک فرسخ و نیم گذاشته بتانی طی مسافت کرده چندی
 روزی در جانب شمالی رود کردکان سمت دشت نصیب خیمه طفس
 اختتام گشت تا دواب از کار رفته بحال آمدند و در آن مکان عریضه خوان
 و سر کردگان که مأمور بجار و تله بودند بنظر اقدس رسید مشعر بر انیکه سپه نجبه
 اقبال و بازوی قوی نیروی بخت بیروال خدیو بممال آنطایفه را
 گوشمال بلینج داده و ابواب و مار و ملاک بر روی ایشان کشاده و ضمیمه
 این مقال آنکه لکنیه جار و تله به تقلب هنوز معروف و نفاذ انگیزی هنوز
 و ششمین ایشان در سمت جنوبی کوه البرز واقع گشته و آن کوه از جبال

مشهوره جهان و در بلندی و رفعت سر کوبی خج کردن است و خوانین
و سرکردگان بعد از آنکه از موقف اعلیٰ مرتضیٰ کشته بودند در پانزدهم و بیستم
واری و کنار رودخانه قانیق شدند و آن طائفه سه موضع را که موسوم بحبار
و جابج و آغزی پراشند استحکام داده در هر یک سر راه بر غازیان گرفته
بجنگ پرداختند و سرنگ اول که جاری بود غازیان زور آورد و کشتند جمعی
از آن طائفه تا جای مجاور قما کشتند سمت شرقی کوه در تصرف لکنزیه بود آن
طائفه تاب مقاومت نیاورده جاری را خالی و بجابج رفته بنا بر پیر خاش
گذاشتند بعد از چند روز که در جابج محاربات عظیم و جنگهای تنوالی بوقوع
پیوسته جمعی از ایشان بقتل رسیده خود را بسنگ سپیدم که در فراز کوه واقع
و اصعب مواضع بود کشیده مشغول جنگ شدند و آن مکانی است
بسیار سخت و مشتعل بر بیشه و درخت که در قله کوه اتفاق افتاده و بیکراه
انحصار دارد که مشهور است بدینه آغزی پرا اگر سپیده گرم روز خوشید بفراتر
آهنگ صعود کنند از سینه قدم سازد و اگر یک سر بیج السیر راه بر قله اش
آغاز بالاروی کند خود را از درجه اعتبار اندازد و لا و ران ابدالی و او طلب
کشته است عاگردند که پیش جنگ لشکر ظفر اثر باشند هنگام روز طرح
جنگ افکنده تا شام از طرفین جمعی بمعرض قتل درآمدند و نیم شب مانند
و عای مستجاب که آهنگ عالم بالا کند بیامردی جلالت آغاز صعود
کرده هر چند لکنزیه بخلط اندن سنگ و انداختن تفنگ بجافحه پرداختند
و ایران روی باز پس نکرده پای جرات پیش گذاشتند اگر چه صد تن از

ابد البیان مقتول و زخمی گردیده اما بتائید آبی سنگ را تصرف و چون
 از سمت شمالی کوه را بسو و دو طریق نزار بر ایشان بسته شده بود و جمعی زن
 طائفه از غلبه بر اسب سراسیمه از کوه پریده بنگاک نیستی افتادند و بقیه
 ایشان اسیر و دستگیر گردیدند مگر معدودی از ایشان که از میانه بدر
 رفتند و تمامی اماکن و مساکن آن طایفه از صدمه جنود مسعود و حالیه
 مسافران گشته اشری از آبادانی در آن نواحی باقی نمانده در ازاسی این
 فتح نمایان دولیت بنابر رویه بصنیع انعام و خلعت بها لیسر گردگان و
 غازیان عنایت و فرمان عاطفت مشتعل بر نوید و عطایای مجید از
 از موقف اعلا خطاب لیسر گردگان عرض در یافت و بفاصله دو سه
 روز عریضه مجید از سر گردگان عزیز رسید که با کزیه جار و تله مجادله
 بر آن طایفه مسلط و ایشان را تا کنار آب سمور و محل موسوم بقصور قوا قتب
 و جمعی از ایشان را از شمشیر گذر آینه عیال و اطفال ایشان را بقید
 اسار و آورده عرصه چار و تله را که سکنا سی آن طایفه بود با لکویه از
 وجود آن طایفه پرداخته اند اما در حین مراجعت بکمر قضا برفت و در
 وصاعقه روی واده قریب بدولیت نفر از غازیان در میان برف
 تلف شده اند پس موکب جهانکشی از کنار گردگان حرکت و از خارج شهر آباد
 عبور کرده وارد اشرف و سه روز آن مکان و پس بر حسب عزم و شرف
 گردیده از اینجا از راه سواد کوه عازم قصبه گشته و از سوایخ حیرت
 افرا نیکه چون ولایت مازندران تمام جنگل و بایچه و در زمان سلاطین

سلف جنگل را تراشیده خیابان احداث کرده اند که شارخ مختصر به بیان
 خیابان است اعلی حضرت شاهنشاهی در اوانی جنگل و کارزار
 نمی بود با حرم مطهری منازل فرموده جمعی از خواجه سریان و غلامان همیشه
 کشیکان بقبورچی گری می پرداختند آنرا را نیز بطریق معهود طی کرده
 در محال سوادکوه از پل سفید گذشته مابین زرباب و بچال نزدیک
 بقلعه اولاد که از مواضع قدیم و در شاهنامه نیز مذکور است روز یکشنبه
 بیست و هشتم صفر که مقابله شمس و مریخ واقع و هشت روز قبل از
 آن قرآن نحسین اتفاق افتاده بود در وسیاهی سیه گشته سخت درشت
 درخت در همین کپن نشسته در حین عبور ذات اقدس شاهنشاهی را
 بدف گلوله تفنگ ساخته از جانی که تخمینا بیست قدم فاصله است
 تفنگ را کشاد داده از آنجا که حفظ الهی در همه جا حافظ و نگهبان بود
 خدیو بهیال می باشد گلوله رد گشته زیر بازوی راست را بقدر یک
 انگشت خراشیده بر شست دست چپ و از آنجا بر کردن اسپ
 آمده اسپ لبس غلطیده رضاقلی میرزا و رانوز در سواری همراه بود خوا
 سریان و غلامان و فورچی و همیشه کشیکان رکاب را اخبار و ایشان
 سر اسیمه و قیاب بر کوه و محرم و همیشه و جنگل سواره و پیاده گرم جستجو
 گشته تا خبر درگشتن فدویان رکاب آن دعا بشیه خود را بمیان
 جنگل و همیشه زده بدر رفت چون آنرا در امنه کوه و جنگل بسیار انبوه بود
 اثری ناپدید از آنجا که مربی و کارفرمای این کارخانه خداوند گشته است

تا حال مکرر از اینگونه سهام حوادث از شست تیر انداز قضا کشاد
 یافته بسپرداری الطاف ایندوی از آنحضرت رد گشته و صصر این قسم بلایا
 یا هواداری فانوس حمایت سبحانی غباری بدامن شمع جهان افروز دست
 مقدس نشانده برید و **وَن لِّیَطْفُوْا اَنْفُسَ اللّٰهِ بِاَقْوَاهِم** و الله
 صَیْمٌ کَوْسَمِ الْقَصَبِ بعد از ورود بطهران رضا قلی میرزا الجزم میلاد می
 از رکاب اقدس مخصوص مامور توقف در طهران کشته الیات طهران به
 اخراجات سرکار شاهزاده مقرر گردید پس موکب هایون در واسطه رنج
 الاول وارد قزوین و بعد از پانزده روز از راه قراچه داغ و بدو و وارو
 قبله و از اینجا از راه شاهداغی متوجه قصد شدند در عرض راه تمامی رؤسا
 و سرکردگان طوائف لکزیه که در شواخ جبال البرز را کن ضعب المساک
 داغستان ماوی داشتند لشرف پای بوس سرافراز گشتند و در صد و
 اطاعت و فرمان بری در آمده هر یک بسراخجام لازم و یورغمه مال رصد
 خود پرداختند و در غره جامدی الاخری غازی قنوق که مقتضای داغستان
 بود مقرر موکب هایون گردید و از قضا یای سی ساخته که در آن مکان بعض
 خدیو و الا که رسید مقدمه انقلاب خوارزم و قتل طاهر خان والی آنجا بود
 و کیفیت آن واقعه آنکه سابقا در حین توقف رایات جهاگشاد در خوارزم
 جمعی از اشعار از کیه و طائفه ارال که در سمت شمالی خوارزم متصل
 بقزاق می نشستند از صدمات جیوش ظفر شعار فرار اختیار نموده بودند
 درین اوقات نور علی ولد ابوالنیر خان والی قزاق با آنطایفه اتفاق

کرده آمده قلعه خیره را محصور و بعد از چندی بقلمه مسلط و طاهر خان را با بعضی
از روسا که دم از هواخواهی آیند و دان میزدند مقتول و متقلد قلاده و الیکتری
گشته بعد از استماع این خبر نصرالدین میرزا را با جمعی از سرکردگان و افواج
قاهره خراسان بمنبیه اشتر خوارزم و آسترداد تشیخ آن ملک امور و محمد علیخان
قرقلو و حاجی سیف الدین خان بیات را از دربار معالی صاحب اختیار بیوات
سرکار شاهزاده ساخته دستور العمل مفصل که قانون کشور کشانی سلاطین آفاق
می توانست بود بایشان داده روانه خراسان فرمودند که تنبیه و تدارک آن
سفر ریخته در روز نوروزایت نیل در رکاب شاهزاده ارجمند عازم سفر
خوارزم شوند و موکب همایون یکماه در غازی قنوق کث و خاصه لاد خان
شخال و سرخای خان قنوق و احمد خان اوسمی قوافیطاق با جمیع عظمای و اهل
دعستان وارد اردوی معالی و شرف اندوز تقبیل عتبه علیا گشته به رویاب
عنایات شاهنشاهی و تجلای فاخره و عطایای سبب بازین و اسباب طلا
مباهی گشته و در ابتدای ماه رجب بعزم تنبیه سرکشان اواری که مساکن
ایشان در قتماسی دعستان است و بجد و در کس انضال دشت گردیدند
و طعوبت راه و سختی اماکن آن جماعت نه بجد نیست که پیامی مروی شهب
قلم طی وادی توصیف آن تواند شد در تمام آن روز و بوم که از ابتدا تا انتهای
دوازده روز راه است قطعه زمین مسطح نمیشد و راهی که دو نفر سیاه پهلوی
هم تواند رفت بصعوبت پیدا میشد و قطع نظر از آن بجدی بیلا قیت دارد که در
تالستان قلل جبال آن هیچگاه از برف خالی نیست و اکثر اوقات تابستان

آن بازستان اکنہ دیگر لاف مسادات میزند یا نذر روز دیگر دران نواحی
 بہ تبنیہ سرکشان و اشرا پر دختند و از سوانح اتفاقیہ اینکہ جمعی از جزایر جہان
 را بہ تبنیہ قرقہ از لکنیہ مامور ساختہ بودند چون جزایر جہان را نا بلدی بدرقہ
 راہ بود و در مقام نامناسب باین کوه پر برف آغاز جنگ کردہ جمعی از فریقین
 فَرِیقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِیقٌ فِي النَّارِ بمعبر عن ہلاکت درآمدند چون
 موسم عقب فصل خریف بود نزول برف و باران و شدت سرما مانع شد کہ
 تنبیہ با کف و اور بر وجہ بلخ بجا آید لہذا از ان منزل حرکت و عطف عنان فرمودند
 سرخامی نیز با کوچ و بنہ خود از قوق حرکت و در موکب ہمایون روانہ در بند
 گردید چون احمد خان اوسمی را در حین توجہ موکب ہمایون بجانب اوار قوق
 با جمعی از غازیان مامور بکوچا پندن خانہ داری و ملازم لکنیہ قراقیطاق خستہ
 روانہ فرمودہ بودند امر ہمایون صادر شد کہ غازیان مامورہ نیز حرکت کردہ
 و در بند موکب ہمایون ملحق گردند و عرض راہ در حوالی چراغ من اعمال
 و غنستان بلعوض رسید کہ در حینیکہ غازیان از قراقیطاق کدیشیہ و جنگل انہوہ
 بود حرکت کردہ بودند فوجی از اشرا لکنیہ قراقیطاق تحریک اوسمی از میان
 جنگل و کرویہ کویہ شروع بشلیک تفنگ غازیان در تنگنای جنگل چون خود را
 جمع نمیتوانستند کرد بہم برآمدہ بعضی از اسباب و دواب ایشان بتصرف
 لکنیہ درآمد جمعی ہم قتل رسیدند و ولایتی جزو جہان کشت غضب دامن زن
 نامرہ مخط شائبہ نشانی گشتہ عزم جہانگشاہ تعصیب یافت کہ در حدود در بند
 و غنستان توقف و ادامہ کہ اشرا را لشکر زمین را تبنیہ و مصلح و منقاد

نسا ز ندوای تو بجهسمتی دیگر نفی از ندیس احکام بهایون عزمه و ریافته
محصلاان یقین شد که از حد تفکیک اسلحه تیر نیز و غلغالی وار و میل از خالصه جات
دیوانی و غیره غله جهت سیورسات غازیان با عراده و دو اب حمل و نقل
اردوی معلی مینموده باشند و رایات نصرت آیات در نیم ماه شعبان وارد
در بند و روز چهاردهم آخوق اردوی معلی را گذاشته با فوجی متوجه محال
قره قیطان گشته از در بند تا حد ولایت شمشال همه جا با فاصله دو فرسخ و سه
فرسخ قلعات محکم ترتیب و جمعی را با پنج یلین فرمودند که تمامی آن محال
در تصرف غازیان بوده و هر جا اثری از کدیه یا بطور رسد در تنبیه ایشان
کوشند و در دهم رمضان المبارک مراجعت و سمت و شت کافر می سه فرسخی در بند
را که جاسی پر آب و غلغله بود برای قشلاق اختیار و حرم محترم و شبه و آخوق
را با بقیه اردو در بند احضار و مقهر فرمودند که هر یک از روسا و غازیان
خانه و سب از چوب فی ترتیب داده تهیه اسباب زیستان یرد از نذر مویدا
اقبال که در او ان توقف مویک جاه و جلال روی داد و اینکه سابقا نگارش
یافته بود که در جنگل نذران تفنگی بجانب اقدس انداخته بودند چون بچند نفر از
جماعت تائینی که در همان اوقات فرار کرده بودند مظنه می رفت کس برای دستگیر
ساختن آن جماعت یقین و فراریان نر بود و در حد و او به و شاقلان گرفته
بخصوص اقدس آوردند معلوم شد که نیکدم نام غلام دلاور تائینی با خوانی قا
میرزای ولد دلاور صدرا نی حرکت شده بود تا میرزا و رازی صدور این خیا
بمعرض سیاست در آمده چون بانی که قدم اقرار جان بخشی شده بود و دلاور

سر و چشم کور کردند و نیز و آن اوقات آدم از نزد محمد شاه پادشاه و الا جبه
هندوستان با تحف و هدایا جهت فتح توران و خوارزم وار و اعبا یات
خاقانی سر بلند گشته خدمت انصاف حاصل نمود و همچنین لطیف افندی
و نفیس نام افندی از دولت علیه عثمانیه بسفارت ماسور و باتفاق حاجی
خان ایلچی روم که از دربار عثمانی خدمت انصاف حاصل کرده بود در راه
وسی القعه وارد درگاه معلی فائمه پادشاه و الا جبه روم که مشعر بر تختگاه
قبول تصدیق و سبب جعفری و تقوی بن رکن بود رسانید جواب آنحضرت
پادشاه سابق الذکر مرقوم شد که قبل ازین که پادشاهی ایران زمین به
سلاطین ترکمان اختصاص داشت بعضی از ممالک و هم و هند و ترکستان
داخل حوزه مملکت آن ملایقه بوده بعد از آنکه با اقتضای تقاریر سلطنت
ایران زمین بسلسله بنفویه انتقال یافت و در عهد آن سلسله بلخ با
توابع تصرف اوزبک و کابل و توابع آن تصرف هند و عراق عرب
دیار بکر و بعضی از آذربایجان تصرف دولت عثمانیه درآمد چنانکه بطون
سیراب مشحون است و حد و سنوری هم که فیما بین خاقان مغفور امیر تیمور
واجد و خلدکین آن پادشاه سلیمان نگین قرار یافته معلوم میباشد و در
مغان که بنای آسمی جلوس بر اوزک سلطنت ایران واقع شد منوی
و معهود ضمیر گشت که انشاء الله تعالی ممالک موردی که در تصرف
سلاطین اطراف است انزعاج و اشتداد شود و سواي ممالک متصرف فی
روم که اولاً آنحضرت را قبول تکالیف خمس تصدیع و هم هرگاه صورت

حصول یابد فحوال مطلوب چون غرض اصلی نظم سرشته المیت است
البته در باقی سواد مضایقه نخواهد بود و ملک مملکت فیما بین جدائی نخواهد داشت
و سرگاه مقرون بقبول نکرد و کنون مال را نگاشته لوحه اعلان سازیم و در
عالم دوستی و برادری توقع داشتیم که امور محسبه چون متضمن اصلاح حال
مسلمین بود و آن حضرت نیز خلیفه اسلام بودند بر وجه اتم و کمال فصول
یابد آن خود در عمده انتفاع اند چون میان در و روز نزدیک حرفی گفتند ایم
بطلب حرف خود عازم روم میباشیم امیدوار هستیم که انتشار الله تعالی بعد
از ورود آنسریزین در عالم همان نوازی از حرف قرین الشرف آن
دولت علیه امور معهوده در لیج نکرده و چون در خلال آن احوال اوسمی نیز
پسرخود را باد و نفر از صبا یای خود بر سر پیشکش با اتفاق چند نفر از کد خدا یا
بدرگاه علی فرستادند و کار داغستان نیز قریب با تمام بود اندک این را مرخص
ساخته با جواب نامه روانه فرمودند و از جمله عطایای خاص جناب مالک
الملک لایزال نسبت باین خدیو میمال آنکه در چنین موسم زمستان که برف
و باران لحظه سر رشته نزول را از دست نداده لایق قطع تبار و بود و فتنهای
سفید و آبی در فضای سوا انساجی میکرد از اطراف ممالک محروسه غلات حمل
ار دوی معلى گشته جمعیتی را که زیاده از حدت انجم و کوب در موکب آسمان شکوه
ور کاب نصرت پشرو می بودند کفایت می نمود هر چند که در صحرائی مخان بنجوه
سابقا ذکر یافت شناعیت سب و رفقت الفییم و حالی امالی ایران کرده ایشان
نیز عن جمیم القلب خریدار این کالای گرانها شده بودند اما درین اوقات

از برای مزید تاکید تجرید حکم مکرر و فرمان شدید خطاب به یکی از اهل ایران
از حد در بندای منتهای کابل و پشاور باین مضمون صادر گردید که بسجده
بکیان عظام و حکام کرام و سادات عالی مقام و علما و فضلا ای کردی
تختشام و امانی شرع بین و واقفان مسالک حق و یقین کلا نتران که خدایا
و ر و س و سرگردان و قاطبه قاطنین جمهور سکنه و متوطنین ممالک محروسه
شاهنشاهی و مستظلال قصر بقصور و ولت ابدیت نلل الکی بکارم بدر
خا قانی و عنایات از حد افزون تا آتی امید و آ بوده بداند که چون شاه
اسمعیل صفوی که در سال نصد و ششش خروج کرد جمعی از عوام کالانعام را
با خود متفق ساخته باعتبار غرضهای نفسانی و ریاست دنیای دنی و میان
اهل اسلام قح زنا و د و برهنه کنی کرده بنای سب و فحش گذشت و باین
وسیله احداث مبغضتی عظیم بین المسلمین کرده و اسی لفاق و نزاع افزا
شد بیکه کفر و در عهدان آسایش گزین شده فروج و دمای مسلمین
بمحضر قلف درآمد و در شورای کبرای صحرای مغان در صحنی که جمهوران
و کافه خاص و عام ایران از نواب و نمایان و استدهای قبول مراد شای
نیکو دند بایشان تکلیف فرمودیم که در صورتی مسئول ایشان مقرون به
قبول خواهد شد که ایشان نیز از عقائد فاسده و اقوال کاسده که از بدو
نظور شاه اسمعیل در میان اهل ایران شیوع یافته مکول و حقیقت خلفای شیعه
رضوان الله علیه جمیعین که در سبب آسای نمایان و اروج میمون بوده
با انجنان و اللسان اذعان و قبول کرده از رفض و تبر استرا و بولای ایشان

توانا بیند و برای تاکید انیمین از علمای اخبار و فضلاء و دیندار که بیشتر
 رکاب ظفر شکار و پرتواندوزان و احضور مهر نثار بودند تحقیق و استفسار
 فرمودیم یکی بعرض اقدس رسانیدند که بعد از بعثت حضرت خیر المصلین
 صلی الله علیه و آله الطیبین هر یک از صحابه را شدند در ترویج و تبیین
 بدل نفوس و اموال و هجرت از اهل و عیال و اعیان و احوال اختیار و لوم
 توأم تمام و طعن و تئیب خاص و عام را بر خود قرار داده بان جهت بشارت
 صحبت خالص جناب رسالت باب اختصاص یافته پیرایه پوش تشریف
 نزول آیه وافی هدایه و السابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ
 وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ بنامی خلافت باجماع صحابه کبار که اهل
 حل و عقد بودند بر خلیفه اول ثانی انشیکین اذ همافی الغار صدر نشین
 خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه و بعد از ان بنص و نصب اصحاب بر
 فاروق اعظم مزین المنبر و المحراب عمر بن الخطاب رضی الله عنه و بعد از ان
 بسجناب ذی النورین عثمان بن عفان رضی الله عنه و بعد از ان بحضرت
 اسد الله القالب و منظر الغراب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه قرار یافت
 و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود با هم سالک طریق وفاق و
 معرا از شوائب خلاف و لفاق بوده رسم اخوت و ایثار مرعی و ملحوظ و
 حوزه دین مبین را از طرق شرک و کین مشرکین مصون و محفوظ میداشتند
 و بعد از خلافت خلفای اربعه رضی الله عنهم با اهل اسلام در اصول عقائد
 متفق بوده اند اگر چه هم رو و هم رو و تصالیف احوام و مشهور باعتبار

اختلاف علمای اسلام در بعضی از فروعات از قبیل ادای صوم و صلوة و حج و غیره اختلاف راه یافت لیکن در اصول مذہب و محبت و اخلاص بخدمت رسالت پناهی و اولاد و اصحاب اولقص و قصور و خلل و فتور راه نیافته تا زمان ظهور شاه اسماعیل همین دستور مستمر بوده الی ان نشان نیز برپا حکم اقدس و ارشاد امیر مقدس ترک آثار مبتدعه و سب فتن نمودن بطن محبت و ولای آن چهار رکن ایوان دین بسین متشبیث گردیدند و در ازای این معنی باین سر بر سروری را بجای منیمیت انوس اقدس تشریف داده لکن فرمودیم که عمو و خیمه معهوده را با علی حضرت فلک رفت خاقان البرین سلطان البحرین خادم الحوزین الشریفین ثانی اسکندر زوی القزین پادشاه اسلام برادر والا احتشام اعنی سلطان ممالک و م اعلام و آن مطلب را بروفق نامول پذیرای اختتام سازیم که مقدمات فرموده بجای آید کسی در پی حصول و در شرف انجلاح و وصول است درین وقت که ساحت در سبند مطلع بچرخ رایت فیروزمند و مقر کوکب آسمان پیوند بود و تجرید میزید الی تاکید از برای استوکار و توطین خاطر حقانیت مدار از علامه العالمانی ملا علی که ملا باشی و باقی علمای کرام که در رکاب خلف انتساب حاضر و مقبض انوار فیض مظهر بودند در مجالس خلوت استعلام فرمودیم همان مراتب سابق را معروض داشتند و همه بجهت حجاب شبهه و ابهام از پیشگاه ضمیمه اقدس مرتفع و اوده تشکیک تردید منفع گردیده بحدیقین پیوست که همگی رخص و بیع و اختلاف ناشی از فتنه انگیزی شاه اسماعیل بوده والا از صدر اول الی بدو ظهور او

بهنگی اهل اسلام در منابع اصول بر یک طریقه ثابت راسخ بوده اند بنا بر علی
 هذا المقال بتایید ربانی و امام سبحانی حکم اشرف اقدس علی از موقف غزو
 علامه شرف صدر و ریافت که بنحو یک در مبادی اسلام تا هنگام ظهور شاه اسماعیل
 بهنگی ایشان خلفای راشدین را خلیفه علی التحقیق میدانسته اند بماند و منظور
 هر یک خلیفه بحق دانسته از شرف فضل محترم تر باشد و خطبای کرام و نقبای عظام
 در روس منابر اساسی سامی و مناقب مجاهد خلفای کرام را مذکور و جاری ساخته
 در تحریر و تقریر بنام ایشان را بخیر و ترضی یاد و شاد نمایند و علامی فهای
 خلاصه الفضلاء و الکرام میرزا محمد علی نائب الصدرة ممالک محروسه
 را با قطار ممالک خاقانی روانه فرمودیم که مضامین حکم بایون را بهنگی در
 و نزدیک اتفاق ایشان نیز بسمع قبول اذعان و اصفا نموده تخلف از
 مدلول آنرا موجب عذاب الکی و مورد غضب شاهنشاهی دینند

در بیان وقایع ایت پیل مطابق سال فرخنده آل شاه

شب چهارشنبه چهاردهم شهر محرم الحرام تحویل آفتاب عالمتاب برج حمل
 واقع گشته او سیمی بی اسم دی که به نیزنگ بر جنود و یاحین بهنگازنگ استیلا
 یافته گلگون قبا یان گلزار از لباس برگ و بار عاری ساخته بود از ظهور
 طلیعه سلطان بهار بالکزی برودت از دغستان کوهسار راه فرار پیوده
 و قلندر بی برگ و لوائی همین که در توران زمین چین حصه را از قزلباش
 آتش خوی گلهای آتشین خالی دیده لوائی استبداد برافراشته بود
 از هجوم کوکبه قوای ریحی و دایر مهستی بنمود و روز چهارشنبه جشن بون روز

بفرمودی در کمال بہر روزی و عشرت اندوزی بتقدیم رسید چون در
 نفس تقدیمی شربت ہمایون مخمر و مہود بود کہ بعد از فراغ امور روم و
 التاق و ضاع آنمز و بوم سلطنت ایران را یکی از شاہ زادگان کرام
 تفریض و خود در کلات کہ مسکن قدیم ہمایون است بنامی گوشہ نشینی کہ بارشاہ
 عالم معنی عبارت از آن است بگذراند لہذا ہماران مہارت پیشہ و مہندسان
 درست اندیشہ و سرکاران سخت کوش و کار گزاران صاحب ہوش تعین
 فرمودند کہ در کلات عمارت عالیہ و اندیہ رفیعہ کہ در فحش و اعتلا ہوش
 ایوان سپہ برین و حفت طاق مقرنس رواق چرخ ہفتیم بست بامیقات
 و حمامات و دکانین و خانات و آب انبار ہای گوشہ نشین صفا پرور و برکہ یا
 زمزم مزاج سلیمیل اثر احداث و از اطراف مالک محروسہ شاہنشاهی نقلیہ
 اسباب لطائف الثواب فواخر اقمشہ و ذواخر امتیہ و از ہر جنس اسباج
 و ہر نوع چیزی کہ چنین بہر کار عظیم القدر بآن محتاج باشد نرودی میا و تدارک
 نقل آن تر بہت سراسی جنت قرین و بہجت آباد خلدائین کہ حصہ حصین
 جہان و رکن رکن مہود عالم مکان است نمایند و موب نصرت اشمال
 روز پنجشنبہ بہت و پنجم شہر ربیع الاول کہ واسطہ جوڑای آن سال و
 ہوا را موسم اعتدال بود اولاً تنبیہ اشعار طبرہ نرا و جہت ساختہ از بہت
 دشت کافری حرکت و آنچه لازم بود از تادیب و نہی و احراق اماکن و
 مساکن و چرانیدن مزارع و محصول آن طائفہ بجل آبدہ در آند بار دتار و از
 آبادی آثار باقی نگذاشتند و از انجا عطف عنان بجانب سارم حال آشتیان

کرده دلیران سپاه در دوات و قری و سقناق و قلاع انطاقله کار آتش
در بیشه و گرگ در رزمه و سیل را بنیه کردند و شمال و سرخای در اکثر اوان از
ماثران رکاب بهایون بوده و در اسم خیرست تقصیر نکردند اما احوا و اوسمی
بنابر صده و خیانت کلی از و در مقام وحشت و وحشت بوده بجهانت
قلعه و مکان و صعوبت منار مستطهر گشته به قلعه قریش که در بالای کوه فلک
شکوهی واقع و اطراف آن کوه تمام مشیه و وحشت و وحشت بر یکباره باریک
بسیار سخت بود و مختصر جبهت بعد از تبیه و اطاعت یافتن سرشان اشتر
کوه نشین و اغستان و نظام موات آن نواحی و توشیت اسوار و ارشود
قلع قلعه اوسمی گشته سه روز دلیران پیل و فرسم افکن و بهادران شیردل
صف شکن در سران قلعه پای جلادت افشوده بجمالت شمریده و صدوات
عینفه بران قلعه بلند و قبه سپهرمانند مستولی شده اوسمی ناچار ترک قلعه
و حصار و اکل و دیار کرده فرار اختیار و آواره سمت او و رفته مفرسا
صحرا و ابار شده و لقبیه قلعه کیان و ابالی قراقیطاق روی نیاز بدرگاه
خدیو آفاق آورده از روی عذرخواهی جبهه ساسی موکب شانه نشا هی
گشتند و تقصیرات ایشان بعفو مقرون و مقدر شد که آن قلعه استوار را
که از سنگ آجر بر داخته بودند ویران بل کوههارا با خاک یکسان کردند
و ساقا سمت ذکر یافت که بعد از تسخیر مالک خوارزم و تبیه المیارس
والی سابق طاهرخان چینگیزی لوالیکری لغیر گشته موکب بهایون عازم
خراسان شده بود و در ایام توقف کوه مسعود و دروغستان بعضی افسوس

رسید که اشترار ارال و خوارزم بنظر اهرت و اغواسی و لد ابوالنجر والی قزاق
و اتفاق ارتوق ایناق سرخاغت برزشته و پا از جاده صواب بیرون
گذشته طاهرخان والی را مقتول و ولد ابوالنجر را بوالیکری قبول کرده اند
چون صدور این حرکت از اهالی خوارزم و ارال با وصف مروت و عنایاتی
که از جانب اقدس شاهنشاهی در ازای خیانتهای سابقه ایشان به
ظهور پیوست عین ناسپاسی و کمال حق ناشناسی بود و نصیرالدین میرزا که نافذ
الحکام ملک خراسان بود با افواج خراسان و توپخانه و هتد او کامل مامور
به بنیاد اشترار خوارزم و مقرر فرمودند که بعد از نوروز عازم آن بهمت شود
ارتوق ایناق با اهالی واعیان و رؤسا و سرکردگان ارال و خوارزم از
توجه مویک شایزاده خبردار و از شاه باده سرکشی که در دستار در عقب
داشت بشیار گشته از روی اضطراب نادم و پشیمان و خائف و هراسان
عازم خراسان شده در حدود مرو بخدرت شایزاده پیوسته مستدعی عفو
گناه و متعدد خدمت و سپردن بقیه اسرا و دادن فوجی ملازم جدید شد
و شایزاده در مرو توقف و بعد از عرض و حصول اذن و رخصت از خدمت
شاهنشاه سلیمان چشمت بسبب آنکه چیزی را کس از او زبکیه خوارزم
در رکاب نصرت اغتصاب مشغول خدمت گذاری و از روی اخلاص
ساکت طریق مبارزی و جان سپاری بودند از دربار خلافت مدار
مهرات حقوق خدمت و ضعیف نالی و ملاحظه پاسبان مندی شکسته
بالی ایشان تقصیر است آنطایفه با غماض مقرون و و الیکری را بر طبق

مسئول آن جماعت بابوالمحمد خان کدلیبارس که از سایه گزینیان تحت
 نوای نصرت مدار موکب عالی مقدارش شاهزاده نامدار بود و غیبت و التماس
 والی مزبور را بر توفیق ایناق حضرت و التماس مزبور برادر خود را با جمعی از
 رؤسای روانه رکاب نصرت انتساب نموده مقرر فرمودند که شاهزاده والی
 مزبور را مخلص ساخته روانه و مجدداً فوجی شناسیده برای ملازمت رکاب
 همایون از جوانان کارآمد ارال و خوارزم گرفته روانه درگاه محلی و یقیناً
 اسرار این سر مستخلص ساخته شده خاوارسی نگه و بموت آن ولایت را که بدفع اوقات
 گذرانیده مانده اند تماماً کوجانیده و روانه خراسان نمایند و روسای آن
 طایفه بروفق فرمان همایون اعتماد و خصلت انصاف بنحو از موشا نهاده
 بجانب خراسان منصرف و در دست و دوم جادی الاخری را در اوضاع نشان

در بیان سوانح بلخ و ظهور و روش فساد اندیش ران مملکت
 باوعای سلطنت مال کار او

از سوانح امور آنکه بعضی قدس سید که در او اسطوره شوال شخصی مجهول الحال
 از او یاقات او به شاقلان در لباس روشی وارد اند خود و از اینجا عازم بلخ
 گشته در آستانه مقدسه شاه مردان که نزدیک بلخ است ادعای امامت
 و اظهار حجه و کرامت کرده جمیع کشوری از ترک و تاجیک با عصمت استیجاب
 و سبب شیور خانی و اکثری از سرخیلان او یک با او گردیده در اندک و نسی ده
 و دوازده هزار نفر بر سر خود جمع و از اطراف تمام اوزبکیه حتی نیاز خان والی از

عقل خالی از روی نیاز باریت در ویش مزبور رفته و خاک قدش را بجا آورد
 مرگان رفته بعد از آن رفته رفته کار در ویش مزبور بالا گرفت و الی خائف
 شده جمعی را بر سر او فرستاده فیما بین جنگ واقع و قشون اینطرف شکست
 یافته وکیل پنج با جمعی در میان قتل و قشون او زبک نیز دست افتاد و برود
 در بیرون و درون شهر هر یک از مردم خراسان را که دیدند اقبل ساسند
 و والی در آنک متحش شده اجازت بسیار این خبر بعرض اقدس جمعی از غازیان
 سرحدات خراسان بسرداری حسین خان چشکنک بیکر و یکی جنویشان
 و اندر ویردی بیک و مخدوم فاسم بیک قرقلو و جمعی از خوانین برای رفع این
 فتنه و تنبیه در ویش مزبور با توپخانه و استعداد با سوارسیان و مقارن آن تبار
 یوم جمعه دوازدهم ماه ذی القعدة الحرام خبر رسید که در شناسی مجادله باطلن و شر
 و اردنه مد کرده عصمت شاه مزبور که از جانب در ویش پادشاهی گستان
 نامزد او شده بود بکلوه اتفاق خدا و از ما خطه آن معنی تنزل در احوال
 مردان مست است اتفاقا در راه یافته فرار و در ویش مزبور در آستانه شاه
 مردان متحش و عصمت شاه بعد از دو روز بار سفر بجانب مقر بسته و خواجه
 نعمت متولی آستانه مزبور فرصت یافته با جمعی از غازیان در ویش نامقد
 معیت ساخته نزد والی آورده جمعی که مانند هوای باطل در سر بودند متفرق و
 از اشتراینیر که مخزک فساد بودند جمعی دستگیر شده بمعرفه سیاست در آمدند
 امر بایون صادر که سواران سابق سر رشته کار را از دست نداده بهما
 ضابطه مقررده نازم مقصد و بالفاق والی پتنبیه اشتر و جمعی از مفسدین

که در حین امر بیا بهنگامه طلب گشته قننه بر انگشته اند مشغول آن کرده را
تا دیب نمایند و چون منجی که سبق ذکر یافت احمد و سی بجانب او آواره
گشته قلعه‌جات و مساکن او با خاک یکسان و تمامی محال و اغستان قریه بهر
و محل مجمل پاپال شتم ستور و لیوان و دست فرسود و طاوول غازیان گردید
شمال و سرخاسی که بزرگ دغستان بودند با جمعی از سرکشان از غاشیه
کشان رکاب ملتزم خدمت و اطاعت گشته تمامی حکام و اعظم توان
نقاسی و پیکس که در هیچ عهد و طبع فرمان روائی نبوده اند قلاعه انقیاد
گردن گرفتند و نیز در خال آنحال از جانب سلطان محمود خان پادشاه و
جاه روم نامه رسید شعری بر آنکه از قبول تصدیق صحت مذیب جعفری آن
رکن کعبه معظمه که مخصوص نماز این جماعت باشد عذر خواهی نموده اظهار کرده
بودند که در ازای این و طلب امر دیگر از آن حضرت خواهش شود و در سال
گذشته در صحنی که آندیان از دربار عثمانی برای اعتذار همین منی آمده
بودند توسط ایشان صریحاً پادشاه و الاجاه روم نوشته شد که مهتاد
مستقر باشد که بعد از انجام امور دغستان متوجه روم و عازم آنمز و بوم
خواهم شد در نیوقت نیز در جواب نامه مزبور بهمان مراتب نگاشته قلم تصریح
و اعلان شده پادشاه و الاجاه مزبور را از توبه موبک جهانکشی آگاه بخشد
پس محمد علیخان قزقلور ابایالت در بن تعیین جمعی از غازیان را با طاعت
او امور ساخته در یوم دوشنبه پانزدهم ذی الحجه ۱۱۰۵ هـ از سمت
داغستان لوای توبه بجانب افغان افراختند و چون از روزی که موب

سایون بجانب مغان حرکت کرد بر غلامان ایام توقف که مهوادر کمال خوشی
 میگذشت برف و باران شد شیرین کرده لایق طبع از پر وین آسمان آب
 بر سر ساکنان عرصه غیری نجات و قطرات سحاب سرشته بر زرش را چون
 دست کریمان از کف نمایی گسخت گویا گردش آسیای سالیانه گوهر سحر خوی
 محتاج چنین آبشار بود و در رخ خشک مغزی فلک را اینگونه آب گردشی
 و رکاراز شدت باران اوج یل بجائی رسید که در انهار و آبار هر جایی از
 کواکب سجای رود که گمشان یاد میداد و ساخت خاک عالم آب گشته
 لطافتش پهلوی ریخ خضر میزد و آب و اسباب بسیاری از کثرت لایق کل
 و نزول برف و باران و شدت سراع و اسقاط و آنکاف و از در بند تا کنار
 که ده منزل بود در عرض چهل فرسنگی گشته و در آخر حوت و رود بکنار رود گرا و قاع گردید

و در بیان سوارخ تنگوزیل مطابق شاهنامه هجری
 شب پنجشنبه بیست و چهارم محرم اجده الغضاسی یازده ساعت و دو دقیقه
 که خلیفه شب لباس شکفام عباسی در بر و اکلیل فرقدان را در سر داشت
 سلطان سیارگان که از شدت برود و خیمه تو بر توی فلک منزوی بود و افتاد
 شده از نما سنجاده حوت بر لعل خیمه کشیده صغیر سر لعل السیریم از جانب
 کشور آراسی بهار در دار الملک گلزار بارکشای تخف و هدایای نفحات
 عطرها بر گشته فرمانبران قوی نامیه قزل او طاق گل سوری را در صحن چین
 برافراختند و لشکر جان شکر یعنی جان شکر از سی بهشت شبنم مالک باغ
 و رانغ از جاد آمده بحاضره حصول بساطین و قلاع کسار پر و خند پاشایان

باشان طبایع برای رفع غلبه برودت که فیما بین خود پو همی شوکت شباط
 و دارای سنگ در حشمت ایار حاصل بود و سائل صبا و شمال برانگیزند
 اند بیان اعلام سر و صندوبه بقطع شغل خلاف و اشجار ششاره بهنجاستند
 و سادات سبز نوپس شمشاد و نارون و قضاة محاسن سفید شکوفه و نسوان
 که صدر نشینان ایوان بستانند در روضه فالص لانا و گلزار اجل نیز بهشت صفای
 بهنامیکه نگی پوشند و جوش پر خاش جوی گلهای سوری شوکت و
 شان شتار که دشمن خانگی در گلشن پیو و بنوک شان شوکت شکسته جشن
 نوروزی آراسته گشته بعد القضاای ایام عید از جبهه و فرسخی جواد عبور
 صحرائی معان اقرارگاه کوکبه منصوب ساخته بهبیت یوم در آن کان نیام توقف
 افزاشند تاد و اب بحال آله از راه بهشت و دو قرچین بهشت از چهار فرسخی
 تبریز عبور کرده عاشور خان بابا و بابا یالت بهرات و سرداری آدر با سجان
 سزافراز شش شش هزار نفر از لشکر فروزی اثر را در حوزه اختیار او مقرر
 کرده امر فرمودند که بیکریه بگیان در بند و شیروان و قلندیس و ایوان قراباغ
 و افشار هر یک با عشقونهای خود و تکام مابین میبایستند بوده با اتفاق
 سردار در عین ضرورت با عانت یکدیگر بردارند و چون سابقا نصر الله میرزا
 که در ارض اقدس توقف داشت مأمور شده بود که بادشاهرا دکان کرام شایخ میرزا
 و امام قلی میرزا بعزم بساط بوسی وارد دربار علی شوند در بهبیت
 و چهارم ربیع الاول در منزل مرلوان وارد و شرف اندوزان در آن وقت
 اقدس گشتند و فرستاده پادشاه و لاجاه هند و شان نیز با تحف و هدایا

اگر انمایه که از آن جلایکباب قزل و طاق چوب صندل بود که با صطلاح
 هند بنگله گویند و استادان ماهر در شباک و نقاری آن کمال تقنیع و مهارت
 بکار برده بودند و مرکب شاهزادگان و ارباب و نوازشات شاهنشاهی بهر
 گردید و منزل بمنزل اعلام گیتی کشا آسمان ساگشته و اردو چهار فرتی
 سنج شد و چون از منادی حال عزیمت جانب و ممر از راه بغداد و در
 خاطر اقدس تصمیم یافته مقرر شده بود که تو سجد قلعہ کشا در راه همدان
 که انشایان گشته در باب که حدیث درست گشت نمایان احمد پاشا والی بغداد
 از اراده خاطر اقدس واقف و محمد آقایی که خدای خود را با اسبان تازی شاد
 و پیشکشهای لایق بدرگاه آسمان جاه فرستاده متعدد اطاعت و انقیاد
 در باب سپردن اصل قلعہ بغداد تا انجام کار عسکری که از جانب پادشاه
 والا جاه روم تعیین شده است مهال کرد و خود یو جهانگشایر مسئول او را
 قبول و فوجی از عساکر فیروزی آذربایجان برای ضبط سامره و حله و نجف
 اشرف و کر بلائی ملکی و حکم و راجیه و توابع کنار دیال و باقی توابع و توابع
 بغداد و تعیین قوجه خان شیخا ملوچمشکر را بسرواری جانب بصره سرفراز
 و بابیکریگی حوزیه و حکام شیروان و شوشتر و دزفول و اعراب نسبت
 بتسجیم بصره مامور و مقرر نمودند که با غرابانی که در ساحل حوزیه طیار
 شده از شط العرب عبور و با انجام امر مقرر یزدانند و از همان منزل در نیم
 جمادی الاول نصر آمد میرزا را با باقی شاهزادگان و وزیران صالح اقبال
 سرکار روانه همدان ساخته و فرستاده پادشاه والا جاه هند را نیز مسئول

نوازشات خاقانی و نخست انصاف ارزانی داشته مساوی پنج کاک که
 هر یکی با اصطلاح این عصر پنجه را توان باشد چهار نفیسه و مرصع آلات از جواهر
 خاص جدا و با صد و یک زنجیر نیکو که اندام و جمعی از ارباب طلب هستند که
 سلک مطربان سرکات نظام داشتند چون جمعی لقانون زندگی فنون نوازندگی بطریق
 آموخته که در رقص و ریشگری ماهر ساخته بودند لهذا ایشان را نیز مرخص ساخته
 فرستادند و چون منظور نظرافین آن بود که اقامت ایشان در حد و بند العمل آید
 فرمان بایون نیز نفاذ پیوست که غلات شهر زور حمل و نقل بجا و شود پس اعلام نمود
 کشا از راه شهر زور و قلعه جولان در اتمن از آمده خالد پاشا حاکم بابان و شهر زور
 فرار و سلیم بیگ نبی عم خالد پاشا با اتفاق رؤسا و عظمای اگر او وارد دربار نماید
 گشته خطاب خانی و ایالت اولایت سر بلندی یافت و تمامی آنروز و بوم کوشانان
 روم بخوزه اطاعت درآمدند و از آنجا متوجه کرکوک گشته در چهار و پنجم
 جمادی الاخری ظهر کرکوک مضرب سرفوقات دولت گردید مالی آنجا با استحکام
 قلعه مغرور شده راه اطاعت بسته و مخالفت کشودند چون توپخانه های بایون
 که از راه کرمانشاهان و زراب فته بود بالیت بار دوی معلی وارد شود و انتظار
 ورود توپخانه چند روز گشت و بعد از یک هفته که توپخانه بموکب بایون پیوست
 قلعه را از چهار طرف نشانه تیر گلوله توپ و خمپاره کرده یک و از بام تاشام آن
 آتش بلار ابرجان قلعه کیان نازل منزل نوازل سماوی ساختند عصر آنروز
 که روز دوشنبه بیست و یکم ماه ربیع الثانی پاشا قلعه کیان از تلف آن آتش جالس
 بجان آمده از تاب صدمات توپهای قلعه شکن و خمپارهای بنیاد افکن بتیاب

و توان و مستدعی امان شدند عفو خطا پوش قانی از باب پوش پذیر می آمد
 روسای ایشان را سپر پیه پوش خلعت عفو و بخشش ساخته و فوجی را نیز بقصد
 قلعه اربل که از قلعه های معتبر آن سمت بود تعیین فرموده آن نیز در یک
 روز به ضرب گلوله توپ قلعه کوکب آتش انگیزی چهارمائی همان سوی محوطه تصرف در آمد

در بیان توجه موکب بهایون بجانب موصل

چون محمد آقا از کربلک از جانب احمد پاشا برای مذاکره و انجام مطالب
 مسموده و بنیای مصالحه روانه اسلامبول شده بود منظور نظر اقراس این
 بود که از کربلک سنجاول نشود و راسخا سواد فرمانی از پادشاه والا جبه روم که
 بر طبق فتوی شیخ الاسلام و افندیان عظام صادر شده بود از خارج بنظر رسید
 مشعر بر آنکه قتل و سرطافه ایران بیاج و مذرب ایشان مخالف اسلام است
 و امنای دولت عثمانی آن فرمان و فتوی را مصحوب عبد الله افندی موصول
 فرستاده حسین پاشای والی حلب را نیز با جمعی از پاشایان و عساکر عثمانی
 بمحضت حسین پاشای والی موصول امور ساخته اندامی معنی محرک عزم ثابت
 گشته روز چهاردهم حبيب لوامی بنصرت بجانب موصل فلکات و روز پنجشنبه
 بیست و سیوم ماه مذکور و روز دهم کربلک بجهار فرسخی موصول واقع شده
 قوچ پاشای حاکم کوسی که از محافظان قلعه بود با فوجی از سپاه روم مرکب
 تنور بمیدان رانده بمقابل پیشانیان موکب منصور در آمد جمعی از ایشان
 عرض شمشیر گشته بقیه فرار و جاسن عافیت شخصیت جتند و روز سه شنبه
 بیست و پنجم نیم فرسخی شهر مطلع طلحه شکوت و جوار فرار شریف حضرت

یونس بن نجی مضروب سداوقات اقامت گردید و لا یکر و نفر از علمای
 موصل از برای القای و اخام مدعا بدر بار علی طلب فرمودند پاشایان
 در فرستادن ایشان تنحاشی نموده قلعیه داری برداشتند پس حکم مایون
 بمحاصره قلعه نافذگشته فرمان پذیران از دو جانب قلعه حصار کشان پیونید
 بر و دو خانه موصل بسته توبهای اثر و اهمیت و نرخ لب جزایر چنان بهرام
 کین جلالت حسب فوج فوج آغاز عبور کرده بسراخام اسباب قلعه گیری و
 بردن سیبه و حفر لغت اشتغال ورزیدند و بعد از آنکه وریای آتش محید قلعه
 گردید در شب جمعه شش شعبان به کام سحر بشکاک توب لغت ستاره
 ریزی خمیارهای آسمان آهنگ و رقیاست بر قلعگیان آشکار گردید و گلوله
 توب و خمپاره دو دوزخها و دوزخها و دوزخها و دوزخها و دوزخها و دوزخها و دوزخها
 بر زمین شمع برای حیات قلعه گیان بشعله حواله خمپاره و گلوله توب خانه روشن
 میکرد تا آنکه پاشایان دیدند که عزم فلک اساس خسری از سر این طلب
 بی نیل مطلب باز نخواهد گشت جمعی از علمای اعلام و افسران کرام و روسا
 اوجاق را با اسپان تازی نژاد کوه پیکر و پیشکشهای لایق بدر بار سپهر
 رواق فرستاده متعهد گشتند که جمعی را بدر بار قیصری فرستاده امور موجوده را
 نجو یکد و نخواه اقدس اسپ بین الدولتین صورت انجام دهند از اینجا که اظهار
 شرش و تکیه بشعله حذر سطح نظر انور میود قبول این مسئول فرموده ایشانرا
 پیرایه پوش کسوت امان و شرف اندوز تشریف عفو و اطمینان ساختند
 و پاشایان نیز قاضی مفتی موصل را با چند نفر از سران عثمانی روانه اسلامبول

نموده بعضى عال پر داخته مقدار آن محمد آقا که از جانب احمد پاشا بر بار
 عثمانى رفته بود و اردو خبر آورده که پادشاه اسلام پناه روم او را طلبیده
 بالمشافه فرمودند که در عالم دوستى و برادرى اين توقع را ندايتم
 که جناب نادرى از حد و سنور تجاوز نماند. هرگاه در حاشى ايشان انجام
 دعاست در راس الحکومت گفتگوى مطلب نماند امور مسوده مقرر
 بحصول خواهد شد و اما چون ششمين سبب و هم حد و شرفتنه عام و مسو
 اختلال اين دولت ابد فرجام است مجبور از لفظ خامس گذرند و احمد پاشا
 را و امر مصالحه دادون و مختار ساخته بودند اين امر دوم رمضان
 عطف عنان بجانب کرکوک فرمودند و چون زيارت اکبر مقدسه
 مکنون ضمير بود بعد از ورود بقراتيه و رجولکاي خالقين بنه اردو
 خازيان را گذاشته با فوجى عازم جنبات عاليات گردیدند و در منزل
 شروان سليمان پاشاى که خدای بفراد با محمد آقا و معتبرين ديگر از جانب
 احمد پاشا با پشتکشماسى لائق وارو با عطايامى کمر خنجر مرصع و خلایق فخره
 و انعامات و افره بين احسان گشتند و محمد آقا براسى ابلاغ خبر انصراف
 موکب همايون و قبول امر مصالحه از جانب احمد پاشا مجدداً روانه در بار
 قيصرى گردید و على حضرت شاهنشاهى بعد از آنکه از زيارت مراقده مشوه
 کاظمين عليم السلام سعادت اندوخته بکشتىماسى که احمد پاشا در کمال
 و زيب در کنار جلالت زيب اوده بود از آب عبوداد را که زيارت مزار کثير
 الانوار بوضيه نموده عصر منصرف بقباب شرف و روز ديگر از راه حله عازم

نجف اشرف گشتند چون تمامی علمای ایران و افغان و بلخ و بخارا
 و سایر بلاد توران در رکاب قدس حاضر بودند و همگی همت علیا مصروف
 باستمداد مذسب اسلام و رفع شبهه و نزاع از میان امت حضرت
 سید الانام بود و علمای شریفین شرح و تالیف اخبار و انیز احضار و در
 استاز مقدسه علویه و عتبه همیه عزویه مجلس مذاکره و انجمن محاوره انعقاد
 دادند که طرفین با یکدیگر گفتگو کرده سواد منافرت را منقطع و جبل مغایرت
 و مشاجرت را منقطع سازند لهذا علمای فقیهین را در گاه عرش اشتباه
 مجتمع گشته بعد از مذاکره که مشرب عذب ملت محمدیه را از لای شکوک و
 شبهات تصفیه و اود و ثقیفه مشعر بر کیفیت ماجرا رقم حروف مرقوم و
 مبرهنگی افاضل و حضار مختوم گشته نفلی از ان در خزانه مقدسه عزویه
 ضبط و بهر سوادسی از بلدان ملوک محروسه سوادسی از ان انفاذ یافت
 و شرح وثیقه مزبور آنست که غرض از تحریر این وثیقه و تزییر این بنیقه آن
 آن است که چون بعد از بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله
 جمعین بر یک از صحابه را شدند در ترویج دین مبین بیدل نفوس اموال
 اشاعه مساعی مشکوره و مجاهدات بهروره پیرایه پوش تشریف نزول آیه
 وافی هدایه و التَّبَقُّونَ اَلَا وَاَکُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِیْنَ وَاَلَا نَضَارِ
 گردیدند و بعد از رحلت جناب سیدالابرار نباهی خلافت باجماع صحابه
 کبار که اهل حل و عقد کار است بوده اند بر خلیفه اول ثانی انستین اذ هم
 فی الغار صدر نشین خلافت احمد مختار ابی بکر صدیق رضی الله عنه

ولبراز و بنص و نصب اصحاب بر فاروق اعظم مزین المیز و المحراب عمر بن الخطاب و بعد به شوری و اتفاق بجانب ذی النورین عثمان بن عفان و بعد از و بجانب اسد الله الغالب منظر العجائب و منظر العزائب علی بن ابی طالب رضی الله عنه قرار یافت و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود نایب منافع التیام و ایلاف و معرا از شوائب اختلاف بوده رسم مصداقت ملحوظ و حوزة ملت محمدیه را از طرق شرک و کین متعین و محفوظ میداشتند و بعد از انقضای آن مدت که خلافت بر بنی امیه و بعد از آن بنی عباس انتقال یافت ایشان نیز بهین ملت و عقیده باقی و بخلافت خلفای اربعه قائل بوده اند تا آنکه در سال نهصد و شش که شاه اسمعیل صفوی خروج و بهیج سلطنت عروج کرد بتعالیم علمای آذربایجان و کیلان و اردبیل تشریف نهاد حقیقت خلفای و ایشان که امانت قلوب عوام از متابعت و مطاعنت ایشان نموده بعلاده آن سبب رفض را که خامه اسلته اللسان از بیخمت ذکر آن زبان صریح در کام خاموشی میکشید و در منابر و مساجد از اینگونه اقوال اعلان انواع قصاص کرد و بعد از شیوع آن معنی اهل سنت جماعت نیز از اطراف آغاز معادات و ترک مصافات کرده قتل و سب و اسیر این فرقه را مسلح و دستند بیکه اسرای است خیر الوری در فرنگ باقی ولایات عرضه بیج و شری گشتن و این حادثه شیعه تا ایام خاقان مغفور شاه سلطان حسین متداول و محمول میبود تا آنکه رفته رفته ترکمانیه و پشت و بعد از آن افغانه هند و باری و همچنین روسیه و روسیه از اطراف رخنه در بنیان ممالک ایران و

اساس سلطنت و مملکت را ویران کرده قطع و مستیصال پیرانیان را بر خود لازم
دانستند چون مشیت مالک الملک لم یزل بامری که تعلق گیرد آن از پرده
کمان بساحت نشود و هر روزی آید کندا کوکب ذات بیجا و نیز وجود سعاد
اشتمال اعلی حضرت قدر قدرت کیوان مهابت مرخ صلابت لمجا السلاطین و
مرجع الخواصین قهرمان دوان رفیع الشان ترکمانیه برق خرمن سوز سرکشان
جهان بتایید سجانیه تاج بخش لوک هند و توران ظل سبحان نادر دوران خلد الله
ملکه و سلطان بنجو کید و تاریخ نادری تفصیل حال خجسته تالش مذکور و مسطور است
از مطلع ملک امیر و آغاز طلوع و بنیاد سطوع کرده ظلمت زدای ساحت ایران
گشته ممالکی را که با قضای انقلاب بهر تصرف غیر در آمده بود بزور باز و تمسید
آسمی و قوت سرنیجه اقبال ظل الهی انتزاع و کسب بنیان شوکت ارباب عناد و
نزاع نمودند تا آنکه در سال هزار و صد و چهل و هشت در شورای کبری صحرا سی
که عموم وضع و شریفی ایران را احضار و مجلس مشورت انعقاد دادند که آنجماعت
هر کس را که خواهند سلطنت اختیار نموده بنائی در کار خود بگذارند ای ایران مست
در دامن ابرام و الحاح زده عرض کردند که پادشاهی و سلطنت را خداوند عالم
بان حضرت و آنحضرت را باکرامت کرده ما را اختیاری در تغییر حکم الهی نیست و
این سلطنت حق آنجناب است بنحویکه روز اول حیانت حال و احوال کرده عرض
و نفوس مسلمانان را از چنگ شمنان قوی ربائی داده اند باز در مقام محاربت
ایشان باشند و ستمندگان ایران را با سید دیگری نماند از ندا علی حضرت شاهنشاهی
تیر فرمودند که ای ایران هرگاه سلطنت را غصب و آسایش خود را طالب باشند

در صورتی این مسئول تلقی بقبول و مقرون بحصول خواهد شد که آثار بنده را که
 مخالف نهیب سلاطین کرام و آبائی عظام نواب هایون است تارک و بر منج
 خلافت خلفای راشدین ناسک سالک شون و ایشان نیز از راه حقانیت
 بدون شائبه شفق آرا این حکم قدسی را بسمع اذعان اصنام نموده و شقیه برآ
 توكید و استقرا این مطلب نوشته بخزانة عامه سپردند و عاقل حضرت شانه شای
 نیز در ازای این معنی ایچی روانة دولت علیه عثمانیه کرده از اعلا حضرت سلیمان
 حشمت باسط بساط امن و امان تا شرایستان الله یا مریا اعلی
 و کلا احسان سلطان البدرین و خاقان البحرین ثانی اسکنند و ذی
 القربانین و او را در استیغفر و غلام خدیو گردون شکوه انجم احتشام
 پا و شاه اسلام پایه روم اید الله بقاء طالبینج مطلب شند اول اینکه
 اهل ایران را چون از عقاید سالفه کول و نهیب جعفری را که از مذاهب حق
 است قبول نموده اند قضایه و علما و آفندیان کرام اذعان کرده آنرا خامس
 نهیب شمارند و بیسم آنکه چون در کعبه معظمه ارکان اربعه سجد و الحاحریم
 مذاهب اربعه تعلق دارد و ائمه این مذاهب رکن شافعی با ایشان شریک بوده
 بعد از ایشان علیچه با نام خود نماز بگذارند و هر ساله از طرف ایران
 امیر حاجی تعیین شود که بطریق میر حاج مصر و شام در کمال عزاز و احترام حجاج
 ایران را کعبه مقصود رسانیده در دولت عثمانیه امیر حاج ایران تالی میر حاج
 مصر و شام باشد چهار صرا نیکه اسرای و مملکت نمر و هر کس بوده باشد مطلق
 العنان و آزاد بوده و هیچ دشمنی بر ایشان روا نباشد و هیچ صرا نیکه و کیلی

از دولتی که در پای تخت یکدیگر بوده امور مملکتین بر ابر وفق مصلحت فیصل پیدا
 باشند که باین وسیله رفع اختلاف صوری و معنوی از میان است محتمل
 گشته من بعد مقتضای انما المؤمنون اشقوا کرم الفت و برادری
 فیما بین الی روم و ایران مسلک باشد امنای دولت ابد پیوند عثمانی چند
 مطلب را که عبارتست از تعیین میر حاج و اطلاق اسمی جانبین و بودن کیل
 در مقرر ولتین باشد قبول از مذہب جعفری را تصدیق کرده باقی سواد را مجاز
 شرعی و معاویہ ملکیه موقوف ساخته بودند و ایمان ایشان بخصوص این مطلب از
 طرفین آمد و شد کرده از آن طرف اقامه عذر و از این جانب بر این سامعه
 حج قاطعه القاد و اقامه میشه چون در عرض هفت هشت سال این مقدمات
 آمد و شد بصورت انجام نیافت درین سال خجسته قال که تنگوزیل مطلب
 شد الله باشد که موبکهایون قاضی و اردوی نظیر مقرن خاقانی بغیر اینکه
 در خاک روم باب گفتگوی حبلی از موی نفسانیت آتش فتنه را منطفی
 و آیه فساد و نزاع را از میان اهل اسلام منطفی گردانند از تمامی ممالک این
 و بلخ و بخارا شیوخ اسلام و قضاة کرام و علمای اعلام را برای مذاکره و مقاوله
 این امور موبک منصور احضار و بر سر مهمانی وارد آن سرزمین گردیدند که
 مطالب مہموده را با مقدمه موردی ظنی نمایند در نیوقت که در نجف اشرف
 بعثت بوسی تقبیل تراب و ضمه علیہ عز و یه فائز و مشرف گردیدند جمعی از علمای
 نجف اشرف و کربلای معلی و حله و تواج بغداد را در حوزه گفتگوی حاضر
 ساخته مجدداً موبکهایون بغیر نفاذ پیوست که چون در مذہب اسلام هیچگونه

تقصیری و فتوری واقع نیست الا فسادی که از بدو دولت صفویه پدید
 است بنویسند یا فتنه علمای کرام که دعایم اسلامند یا یکدیگر مجلس نکرده و
 محاوره اگر است منسلبت بنویسند را که از هجوم افواج اختلاعات اعم میخند
 لای شکل و شبهات گشته است اصفاف و بزال حق ارشاد و بامعین نفوت
 و سدا و ناره فساد را اطفال دهنند لهذا ما مورین پنج مقرر در درگاه عرش
 است با حضرت یعسوب الدین امام المتقین علیه السلام بطبی مقامات
 و اظهار عقائد یرداخته حقیقت با جرایب نجی است که در مشهد شریف لشهاوت
 آنحضرت نگارشن می باید عقیده اسلامی و اعیان و دمام دولت قاهره
 نادریه و علمای ممالک ایران اینکه بعد از رحلت حضرت سید المرسلین
 خلافت باجماع است بخلیفه اول ابابکر صدیق رضی الله عنه و بعد از او
 بنقض آنجناب و اتفاق اصحاب بر فاروق اعظم عمر بن الخطاب و بعد
 بشوری و اتفاق اصحاب بر ذی النورین عثمان بن عفان رضی الله
 عنه و بعد بجناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب قرار یافته بود ای آیه
 وَافِي بَدَايِهِ وَالسَّبِقُونَ اَلَا قُلُون مِّنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْاَنْصَارِ
 وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسَانٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ لَعْنَةُ اِيْمَانِ
 شَرِيفٍ لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ اِذْ يَلْبِغُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ
 مَا فِي قُلُوبِهِمْ هَدِيَتْ شَرِيفِ اصْحَابِي كَالنَّجْمِ بِاَيِّهِمْ اُقْتَدِ تَتِمُّ هُنْدِي
 خلیفه بر حق و ربط مواصلت فیما بین ایشان محقق بوده همه باید بگردیم
 موافقت بی شائبه مغایرت و منافرت سلوک میداشته اند و بعدی رحم

مواخاة فیما بین ایشان مرعی بوده که بعد از عزلت خلیفه اول ثانی از دنا
 دنیا از جناب مرتضوی سؤال حال ایشان کردند آنحضرت فرمودند امان
 قاسطان عادلان کا ناعلی الحق و ما ناعلی الحق و خلیفه اول در شان
 خلیفه رابع میفرمود است بخیر کمر و علی فیکم و خلیفه ثانی نیز در حق آن
 جناب میفرموده که لَوْ کَانَ عَلَیْکُمْ لَهْلَکَ عَمَّاسٍ وَ نَظَائِرُکُمْ کَمَا لَکُمْ رِضَا مَنَدِ
 ایشان از یکدیگر دلالت دارد بسیار مستغنی از بیان و نذر کارست و در
 سال نصر و شش سحری که شاه اسمعیل صفوی خروج نموده اشاعه است
 رفض نسبت بخلفای ثلثه نشان ظهور فساد و نوب اموال عباد گردیده و شش
 بیغضیت و معادات فیما بین اهل اسلام شدند آنکه بمقتضای قُلِ اللّٰهُمَّ
 مَالِکَ الْمُلْکِ تَوَلَّی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ نشان شاه عالم پناه بر تبه سلطنت
 و جهانداری فائز گشته بخوکی در فوق مذکور شد در شورای صحرا سی مغالین
 داعیان استکشاف نموده باین عرض عقاید اسلامی خود کرده بودیم حال نیز
 که در روضه مقدسه علیه علویه از داعیان مجدد و استفسار فرمودند عقاید
 اسلامی داعیان پنج مسطور است و خلفای راشدین رضوان الله علیهم
 اجمعین را بر تریب مذکور که خلیفه علی التحقیق حضرت سید المرسلین می دانیم
 و شک شبهه نداریم و از رفض نیز ابراهیم بخوکی جناب قدوة العلماء
 الاعلام شیخ الاسلام و افندیان عظام دولت علیه عثمانیه تصدیق مذکور
 جعفریه کرده اند مقلد طریقه آن حضرت و بر این عقیده راسخ و ثابت می دانیم
 و آنچه سمت تحریر یافته محض از خلوص نواد و صمیم قلب نقد این ادعا

مصطفی از ثنائیه غش و قلب است هرگاه خلاف این عقیده از انظار
رسد از دین بیگانه و مورد غضب خداوند یگانه و سخط شاهنشاه زمانه باشیم
عقیده اقل و اعیان و نیتین علمای نجف اشرف و کربلائی محلی و حله
و نوالج بغداد آنکه امام جعفر صادق علیه السلام در پی رسول اکرم و مدح اعم و نزد آن
علی مقبول و مسلم است و از قرار یک علمای ایران عرض و تحریر کرده اند و نزد
واعیان تحقیق یافته عقائد اسلامیه اهل ایران صحیح و فرقه مزبوره قائل گشت
خلفای کرام و از اهل اسلام و است حضرت سید الانام علیه الصلوٰه والسلام
میباشند و هر کس که آن فرقه اظهار عداوت دینی کند او از دین خدا و رسول و
اکابر دین از و بری و در دنیا محاکمه آن با سلطان عصر و در عقبی با جبار
شد یا بطش و القه خواهد بود و عقیده اقل الدعاة علمای بخارا و بلخ و دیگر
عقائد صحیح اهل ایران بخوبیست که علمای فوق بیان نموده اند و این فرقه
داخل اهل اسلام و است حضرت سید الانام میباشند و هر کس که با این جماعت
دنیا اظهار عداوت نماید خارج از دین و محروم از شفاعت حضرت سید المرسلین
بوده و در دنیا باز خود است با پادشاه عصر و در عقبی با شاهنشاه علی الاطلاق
خواهد بود و اختلافی که متقدمین مسطوره را در فروعات با ائمه مذاهب اربعه
می باشد منافی و مغایر اسلام نیست و اصحاب این اعتقاد از اهل اسلام
و نسبت اسر فریقین که مسلمان و است محمّدی برادر دینی اند یکدیگر حرام است
در بیان تندیب کنبه عرش فرسای نجف اشرف
الف سلام و شرف

چون قبل ازین حکم بایون تذهیب کنند عرش سای مبارک را فز گشته بود و فران
پذیران و اسورین بر وفق مقرر طلاکاری قبه بایون را که پہلو بر چرخ
مقرنس نیز در کمال زیب و فراخجام داده همگی مورد عنایت گشتند
و همه جهت ده الف خرج کتب فلک پیوند شده بود از سر کار اسیم سیرت
گوهر شاد بیکم والد شاهزادگان کامکار نصرت شد و امام قلی میرزا
نیز صد هزار تاجوری تحویل داده شد که صرف مرمت و تگاشی کاری دیوآ
صحن مقدس نمایند و شامه مرصع بجو اهرتین و مجمر طلای کران بها وقت
آستانه مقدسه ساختند و از آنجا عازم کربلائی معلی گشته و در غره
ماه شوال شرف اندوز طواف روضه ملایک طواف و از سر کار نواب
مهد علیا و شتر کبری بانوی حرم سرای عفاف رضیه بیگم بنت خاتان
شهید شاه سلطان حسین نیز بیست هزار نادری برای مسجد جامع پشت
سر مبارک تحویل کارکنان گردید و بعد از پنجه و زرایت نصرت ایات از
سمت مسیب بکباب بغداد العطف یافت و بخدمت واریاب استحقاق
اماکن ثلثه ائمه علیهم آلا الف السلام و التمجیه و امام خیفه یک الف بصیغه
نذر و عوایز از خزانه احسان عطا فرمودند و احمد باشا کمراسیان
کوه پیکر گردون خرام و پیشکشهای لائق بدر بار سپهر ششم ترشاده و ترشادگان
او همه جا حاضر و حق خدمت و آداب تقدیم رسانیده و از طرف قرین اشرف
شاهنشاهی نیز پنجه حق احسان و بنده پروری و لازمه مرمت و عنایت
گستری بود و باره او و فرستادگان او بظهور آمد و چون سرداران خا

عربستان بصرہ اور کمال شدت محصور و قلعہ قرنہ را نیز تصرف کرده
بودند مقرر شد کہ چون مصالحہ شدہ سرداران دست از محاصرو باز
داشته روانہ اردو شوند و مقرر شد کہ قلاع کرکوک و اردبیل و قرنہ
و باقی ولایات کہ تصرف در آمدہ بود خالی نمودہ بتصرف کماتشنگان
احمد یا شاہ بنہد موکب ہمایون از تہلخدا و حرکت و از جبری کہ در حوا
میکچہ بستہ شدہ بود عبور و شہروان را مضر خیاہم عزو شان ساختند

در بیان احوال سام و انقلاب شیروان بہ قہریران و زنمان
در چینی کہ موکب ہمایون از در بند بجانب و م لو جہیکہ در محمد علیخان قرقاوار
با یالت در بند تخمین و فوجی را بتعالبت او مامور و در چین رود بخان
حیدر بیگ افشار سر کردہ جزا خرچیان را با یالت شیروان خطاب
خانی سرافراز ساختند و در سبت دوم شعبان در وقتی کہ ساختہ مہول
مضر ب قباب عروجاہ بود خیر انقلاب شیروان رسید لو ضیہ بیچ انتقال
بعد از سنوچ قضیہ ابراہیم خان ظہیر الدولہ کہ محمد علی بیگ ولدش با اسم
او موسوم و با یالت آذربایجان فائز کردید سام نامی مہول الحال مہول
النسب بلسر سام جب سروری بتلا گشتہ در حدود آذربایجان ادعای
شاہزادگی و پسری خاقان مغفور شاہ سلطان حسین نمود ابراہیم خان
بینی او را قطع کردہ مرض ساخت و او بجانب داغستان رفتہ بمیسروپا
در میان لکزیہ بلسر میر و محمد ولد سرخای کہ در ایام توقف موکب منصور
و در داغستان سراز اطاعت باز زدہ و در ولایت او را بہ بیخولہا

و کوه و جنگل متواری میبود و بزوقت که لوای فلک سارا متوجه روم و دیار
 مینی برید که هنوز با دشمنان و دماغ و شت از راه کوتاه مینی شناخته شده
 و جمعیتی نزد او منعقد ساخته در مقام تحوکیا اهل طبرستان و در بند در آمد از آنجا
 که عوام کالانعام را از که اموز و خبر و قوی از تنبیه خبر و شرو نفع و ضرر مینماید
 اغوامی و بعضی از این نگار طلبان آن دیار فرلفنه گشته نوشتجات با مالی شیر
 از جانب ایشان آمد و شنیدند که ما آنکه این مراتب را محمد علیخان سحرار در بند
 بعرض اقدس ساینده چون قلعه در بند سرحدت داشت حیدرخان نیز از مو
 اعلی بجای و نت او را میگوشتند بنا بر آنکه حالت اهل درختان در بند باعتبار قریب
 مردم شیروان تیر سرایت کرده بود در میان شاهی و شایران حیدرخان گرفته
 مجبور بعد از چند روز مقتول احوال و را غارت کردند و محمد و ولد سرخاسی با سام
 بشیروان آورده قلعه آفتو که مقر حکومت بود متصرفی ایشان داده لوای تخت
 افراشند و مالی شایران طبرستان نیز طوع و عا و کر نامتقلد قلماده اطاعت ایشان
 شدند و آنچه که بدین بند رسید آن آتش فغانی اشراری که کینه دینیه ازین
 دولت و الادرسینه داشتند گردیده از روی دوروی کار یک و کردند از انجیل
 جماعت مغانی و غیره که امور بجا قنط قلمه قیرن عامل رین میبود و جمعی از فغان
 را که بالیشان امور بودند کشته قلعه قیر را تصرف کردند و داده بسام و محمد علی
 محمد علیخان بعد ازین اقمه جمعی از روسا و اشرار در بند را با مالانان مغانی که
 منطقه فساد بالیشان بیفت از مرحله هستی دور و جمعی را نیز که چشم از حقوق دور
 پوشیده بودند کور کرده روانه مغان نمود و خود با شتو کام قلعه و برنج در بند پر

و حقیقت حال بعضی کفان سده جلال ساینه اگر چه عاشور خان افشار سردار
 آذربایجان که در ایران میبود نشینیدن اینجمن را جمعیتی که دشت برای تسکین ناسه
 غرض بجانب شیروان الیغار و با حاجی خان همشکر یک سیکل و یکی کنج و در کنار کر توفت
 و مشغول بسین جبهه شده بود لیکن بعد از آنکه این مرتب بعضی اقدس سید کریم
 خان افشار سیکل یکی رومی را برای تسدیر راه فساد و بجانب مغانات مامور
 و فوجی از غازیان این نیز مجاورت عاشور خان یقین فرموده امیرهایون با حضرات
 میرزا که در سیلاقی هم در آن وقت دشت عراض را یافت شاهزاده نیز در پی
 رمضان و منزل لیلان در صحنی که موبک هایون از کر کوک عبور و عازم سمت بغداد
 بشرف تقبیل لسا ط اشرف فائز گشته فتحعلی خان افشار چرخ می پاشی و جوی از خوانین
 پانزده هزار نفر از غازیان کابی را ملازم موبک شاهزاده و روانه شیران ساختند
 بعد از ورود به تبریز حسب الحاکم هایون جمعی را بسر کردگی فتحعلی خان شیروانه دست
 که بعاشور خان ملحق شود و خود نیز متعاقب از تبریز متوجه قصد گردید بعد از ورود
 فتحعلی خان و در پیام نوی القعه ساقم اشرف شیروان کلزیه بانیب نقارخانه
 و فوجی خطیم از کلزیه و شیروانی از فراز کوی که بالاسی باغ شاه است اشیب
 باراده اینکه داخل قلعه شوند میامی جنگ گشته فتحعلی خان عاشور خان نیز
 بایشان گرفته جنگ پیوست و بنامد آبی سرخه صاعداقبال شاهنشاهی ملی
 زن چهره تهور و عثمان تاب توس جلالت ایشان گشته هزار نفر متجاوز سرد
 زنده با علم و نقارخانه ایشان بهشت آمد و محمد لدر خانی خدار و البقیه اسب
 فرار نموده و سام با مددی بجانب کربستان که تخت پس لیران بجا مقرر قلعه اموا

پیرداخته در اندک روزی رافعه را تصرف جمعی کثیر از لکنیه که بجا فطنت داشتند
داشتند زنده و دستگیر کردند همه احوال سالم در میان و قالیج سال آینده مذکور میگردد و

دربیان طغیان عصیان نقی خان شیرازی و خاتمه کار او

چون در عین توقف موجب جهانکشی در حوالی دربند کلب طغیان کوسه احمد لورا
لبسراسری و نقی خان را مجدداً ایالت فارس تعیین روانه و چون مشارالیه است
در آن سمت بسر برده کار را بشیر مختل کرده بودند لذا محمد حسین خان قرقلو امیر آخور
باشی که از سفارت روس برگشته در درگاه معالی میوید بسراسری تعیین و سیاحاری وانه و
کلب طغیان نقی خان ابد را به سیم اقتدار طلب فرمودند و بعد از ورود و محمد حسین خان
لبمان چون نقی خان نشوونمایی پس با خود شفق ساخته خیالات باطله پیشینداد
خاطر کرده بود جمعی از سرکردگان با عواد متنبه و بهر کلب طغیان سخته او را مقتول
ساختند و در صدد گرفتن محمد حسین خان آمدند محمد حسین خان از زمینگی اوقف و خالف
گشته و گشتی نشسته خود را بساحل عافیت رسانیده از آنجا بشیر از آمد نقی خان نیز با
جمعیت خود و اردشیر از گشت محمد حسین خان خود را بیکسو کشید و تحقیقت حال معلوم
سده سپهر شمال ساخت از موبک پایون جمعی با عانت محمد حسین خان و تنبیه نقی خان
با موگشته نقی خان بعد از آنکه چندی بقلعه داری پرداخت حاقبت دستگیر شده و
نزد بنکده عشرت طراز شیراز بنامت اعمال و مورد قتل و زب اسرو مقر شد که او را
خصمی از آنکس چشم کور کرده بدرگاه معالی و رزنده و اولاد او که در اصفهان میبودند بقتل
رسانند و نامورین بطریق فرمان عمل نموده او را مقید به پیشگاه حضور و الا رسانیدند
و در بیان شورش قاچاریه استر اباد و تادیب آنطا ایندیه بسیر سیم طالع

قوی بنیاد و نهضت موکب الالبست آذربایجان

رایات حضرت آیات در پانزدهم ذی الحجه از تهران بغداد بعزم آذربایجان حرکت کرده بعد از ورود بحوالی سی و شش کرانشاهان بعضی اقدیس سید که جمعی از جهال و اعیان قاجاریه بسبب سوارسلوک محمدحسین خان حاکم آنجا با طائفه بیوت متفق و داخل شهر استرآباد گشته و در محمدحسین خان که از جانب پدر تائب و فرار و نرو و بیو خان چاو شلو سردار اتمک فتنه حکم معالی رایت دیب شیار بعید و بیو دغان عزضه و یافته محمدحسین خان نیز از اردوی بهایون بان امر مامور گردید و مامورین با جمیعت استعداد بر سر استرآباد رفته و بر ایل آتولایت مستولی و بنابر اینکه میان بعضی اتفاقات و محمدحسین خان عداوت میریبه تحقیق و از قتل و سفک نیت میبایستی از محمدحسین خان نسبت گناهکار و میگناه بظهور رسیده و آنولایت نیز بایل است نداده و گردید و بعد از ورود موکب بایون بکرانشاهان بر اسم خان که بر اسم خان که نسبت زادگی با حضرت و شست بسپسالاری حدود کردستان رشتان قبلی تعیین قوی از غازیان ابا و مامور و مقرر فرمودند که در حدود کرانشاهان توقف و از حد کردن مالی منتنامی لایت همه جا افواج منصور مشغول قلع و معشقی میباشند بوده با پاشای بغداد مراسم قرب جوار می میداشتند باشند و بخوکیه سابقانند که نشاند که نصر الله میرزا را که در سال پیش متوجه خوارزم و ارال بود و بعد از ورود به روسا و سرکردگان خوارزم و ارال با اتفاق ارتوق ایناق ارالی نزد شاهزاده آمده و متعهد دادن ملازم و کوچانیدن طائفه بیوت شده بودند نصر الله میرزا بوالغازی خان که ایلبارس خان را بموجب امر اقدیس تعیین ارتوق ایناق صاحب اختیار کار کرده ایشانرا

روانه خوارزم نموده معاودت کردند بعد از چندی بعضی از اشرار خوارزم باموت
منتفیق و ارتوق ایناق را مقتول ساختند این مراتب بعضی سیده علی قلیخان البیسی
مامور و روانه خراسان ساخت که تدارکات خود را دیده در سال دیگر بخرم تبیین بحوت متوجه
خوارزم شود و از اهالی دشت لوای توجیه بجانب قلمرو علی شکر افراشتند

در بیان مقلح میلان سیل مطابق سال ۱۰۸۰

سلطان طاهر چهارم ماه صفر بعد از الفضا می نشست ساعت و شش دقیقه از روز
جمعه نهم ماه مزبور از منزل ای شست حوت بقدر حمل نقل کو که بطلال کرده عمر سگودی
خست عزیمت بود ای نهریت کشیده سیاه شامی شب و با خطاطی داشته اهلار کجاسا
کرد و یونو بهار از سر و مشور بر است نهضت افراخت خاقان جهان آری از بیج
از ره دایره آذاری طنطنه و کوشش هم افکنی و کشتو کشائی بلند آوا ساخت افواج قاهره
چمن ساز و برگ نهایش کرده بعزم دفع عسکر بجنی خواستند و جنود اشجار از غنچه واز با
و موج آتشار سرور بر این نظر و خوش بردار شدند و در منزل انکار قلعه و مجلس شرفانی بهر
هزاران بی زین انتقاد و جشن فر روزی بفر و فیوزی الفضا یافت و چون در آن
آوان احمد راشای جمال و علی که از دولت قیصری کبر عسکری منصوب و قارص میبود
از جانب محمد علی امیر سنجانی کرمانی که بصفی میرا اشتها رفتند و عیان دولت عثمانی
او را شاخص اعتبار کرده بهتیت سر عسکری روانه کرده بودند و ششبات بعضی از اایا
آز برای جان فرستاده عماراتی که زیاده بر حوصله او بود و بر آنها درج و افتد طراوت
بزرگانه خرج کرده بودند و ششبات مزبور بنظر رسیده هیچ ماده غضب و تحریک سلسله
موجب هایون کشته وارد حوالی ابر شدند و در آنجا با مع حاییه رسیده که عسکر مزبور

از دولت عثمانی معزول احمد پاشای وزیر اعظم سابق لیسر عسکری منصوب
گشته و چون محاکمات فرستاده والی بغداد که برای انجام امر صلاح بدر بار عثمانی
رفته بود در اسلا مبول توقف داشت بانتظار وصول خبر از جانب مومی الیه
مراسل مقصود تبانی طعی میشد و حکم بایون خطاب لیسر اران ایروان اصدار
یافت که شش عرض عیای حد و منور نگشته اسرانی را که از طرف روم بدست
آمده مخص نماید و لیسر عسکر قارص مراسل و با او از در ارتباط در آید سردار مزبور
بموجب فرمان عمل نموده عسکر مشارالیه در جواب نوشته بود که از مقررات
صلاح و پیش ناخبری نیست و من از دولت عثمانی مامورم که صفی میرزا را برده
در ایران شکار سازم بعد از آنکه جواب عسکر معروض شده خلافت گشت علام
شد که آمدن ایشان موجب تصدیق ایشان است همان پذیرا باشند که غنچه
رایت بایون بشوق ملاقات او و صفی میرزا وارد آمد و دخواست که دیار پس
باین عزم رایت نهضت بجانب ریل فرارشته و عرض راه جگر قاری سام رسید
تبیین این مقامی نگذشت که در طی صادرات سال قبل مذکور شد سام بعد از وقته
شیروان که شکست یافته منهدم شده و رفته که نزدیکو امیلا خور که جی بجا
که جنتان و دوطموش خان مطاع شده در دره فلکاک سر راه بر او گرفته و لیسیت و
پهارم ذی القعدة او را با پندتن زنده و شکی کرده مقید بقباجه قراقلخان فرستاده
این مراتب البعضی تقدس رسانید مقرر شد که یک ششم سام را کور کرده و او را با
چند نفر از گزقاران رومینه نزد احمد پاشای عسکر قارص آخسقه بفرستند
که چون صفی میرزا نزد دوست برادران مجبول یکدیگر را دیدن نمایند و بعد از

و در روایات همایون مجدود و کوری که چستان مقدسه شکست و میوه معروف
 ستره و الاشد و حقیقت آن بدینوال است که بعد از آنکه بهمت و لیامی عثمانی
 تنبک محمد علی رنجانی معروف بصفی میرزای ثانی قرار یافت از جمله تدابیری
 که در کار او بکار بردند این بود که خزانه و بار یا بهجت احمد خان اوسمی و محمد ولد
 سرخانی حکام او را و چنگتاسی و کدخدای طبرستان محال ریندار سالنامه ملکانه
 بهر یک نوشته ایشان را ترغیب بقتیاد و امداد صفی میرزا نمودند یوسف پاشای
 والی آخسکه از دولت عثمانیه مأمور بایصال خزانه و المبالغ فرامین گشته بعد از
 ورود بجوالی کوری طهموت خان که در آن آوان الی کاخ بود با اتفاق
 علیخان قلیچی سیکرتیکی تغلیس در مستدکین بودند یوسف پاشا از راه احتیاط طشت
 یکوه داده میان جنگل استغنا کرده اقامت و مدایا و فرامین را با جمعی از سیرا
 روانه و غستان نموده و چون نیز که به راه و رسم سپاهگیری و خرم بودند پیش از وقت
 فوجی را در سر راه میادشته و مأمورین فرصت عبور بان طائفه مدای و جمعی از
 ایشان را از تیغ گذرانیده فوجی را نیز گرفتار قید اسار ساخته تمامی را با و فرامین
 را بدست آوردند یوسف پاشا از استماع این خبر قرین بهشت و نیست و حشت گشته
 قرار و از غایت خوف و در عرض او چون نقش قسم از پا و آمده و قات یافت و بعد
 از آنکه چگونه بعرض قدس سید طهموت خان در ازاسی این نیکو خدمتی بایگاری
 کار تیل و از ایکل میرزای ولدش بوالیگاری کاخ سرفراز شد و چون بعد از آنجا
 محلات سمت شیران امر همایون با حضار انصاری میرزا صاغر شده بود شاهراده
 نیز بموکتب الاپیوست پس آیات جهانگشا از حدود پنجهان حارم مقصد گشته است

میلان کو کچه و کله جو و در شش فرسخی آریه چائی در موضع موسوم بخالقی
 بنه و آغروق را گذارشته روز پنجشنبه و از دهم جادی الاخری موکب هایلون
 را بجای قاصد حضرت اوده و در خارج قلعه قارص با پیچ ریایات نصرت آیات را
 با وج سومات برافراشتند و چند دفعه عسکرو پاشایان باز و حام تمام نشست
 بدیوار قلعه و بمهر کجنگ آوردند و در جمعی از ایشان قتل و سنگ گشته بقیسه
 فراری مشغول قلعه داری شدند و بنه و آغروق و حرم نیز بوجوب امر هایلون
 دوازدهم حبس اردار و وی محلی گردید پس اطراف قارص قلعات و سنگهای
 محکم ترتیب یافته جمعی از غازیان باتورخانه به طرف لنین گشته چون احمدخان کچه
 چکنازی بموجب امر و فرمان بادشاه روم با فوجی از کله بنه بمجاونت سر عسکر قارص
 آمده بود و کله بنه که کار را بدین نوال دیدند شب بیات مجموعی از قلعه برآمدند و کجنگ
 اگر بزرگ و در جمعی از طلایه داران عسکر نصرت اثر از فرار ایشان با خبر و بتعاقب
 با مور گشته جمعی از ایشان را عرضه ملک ساختند و چون ایام محاصره امتداد
 و اختلال حوال سر عسکر اشتداد می یافت بسیاری از لشکری و بنیه آغاز فرار نمودند
 سر عسکر از راه منظر عبدالرحمن پاشا نامی را با احمد افندی کسری که در دست
 کسری معینت قیصری مغز و از معارف روم بود با چند نفر از سرکردگان
 او باقی و پیشکشهای لایق بدر بار کیوان و آتی فرستاده متحد شدند که مقصود
 این طرف را در دربار عثمانی صورت دهد بعد از آمد و رفت مکرر که این سؤال در
 حضرت خضری موقع قبول یافت حضرت سر عسکر احمد کسری بی را با چند نفر از
 رؤسای روانه دربار عثمانی ننوده چون سمزستان نزدیک شدت سر قاصد

معاوم و توقف متعذر بود و غله و آذوقه در جانب آخسته و اخلکات خورشید
 اندام و کوب هایون و دوم رمضان المبارک از قاصدین بجانب ریه چالی نهضت
 نموده و اسبها متوجه آخسته و اخلکات گشته و آن مکان را پس از محال قامت
 ساختن تا تمامی حاصل غلات آن نواحی بصف رسید و چون منطوق آن بود که
 در بر دوش قشلاق واقع شود کسان عجمی امور گشتند که در حوالی بر دوش در مکانی که
 از حیثیت آب و هوا و علف امتیاز داشت چند هزار دست خانه و مسیری مرغوب
 از بی و چوب تراب و دانه و خور و از راه آقچه قلعه و قزاق عازم گنج و بر دوش و در ابتدا
 دوشی القعه و وارد مقامی که بر بی قشلاق اختیار شده بود گردیدند و بعد از چند
 روزی که دواب آرامی گرفت چون تنبیه لکریه و اغستان نصب العین ضمیمه بود
 یا و صفای بنکه زمستان شد و دشت در سبب دوم دوشی القعه و با فوجی از غازیان
 سبای بجانب اغستان توجه فرموده از جسر حوادع و همه جا و منزل یکی ایستاد
 نموده و در ششم دوشی از دیند گشتند و غازیان چهار رسته کرده چهار جانب
 چپال را دراخته تمامی آنطایفه را که باطمینان خاطر در آن نواحی ساکن بودند
 و ورود و مکه و الاراد چنان فصلی بن کیفیت تصور نمیکردند تاخت و غارت
 کرده دواب و اغنام فزون از حساب است آوردند و بعد از آنکه همه چهار روز
 مشغول کسب تاخت و تاز اطراف بودند رؤسای و سرکره کسان در اغستان وارد
 و نگاه سپهر بنیان پیرایه پوش خلایع عفو و احسان گشتند و روز عید الفصحی صفر
 زام بجانب ریه کرده امور آنجا را نیز انتظام داده از راه طبرستان عازم بر دوش
 و در پنجم محرم وارد مقدر دولت شدند و سبب روز نیز آن مکان مضرب سراقات

عز و شان گشته چون آب علف سمت شمالی رود کرد کمال فور بود در مسیت
و پنجم ماه فروردین و آخر وقت حرکت از کربوه فرموده وارد محال ارس گشتند

دربیان وقایع اودیش مطابق شاه

چون از دیار سلطان قضا اسپه داسپند و جنودش اعظم ایران زمین پرت
کرده اظهار صولت بهمنی و عسکری نثار در بخت اعلان این عینه روین تنی
بینمود و اور فلک سر برین میهنی بر شهب گردون برآمده به افغانه عسکر سمرکرم
مرحله پیمائی و روز شنبه شانزدهم ماه صفر با افواج و سپاهی در نقطه اعتدال می
متلاقی گشته حیووش قوای نامیه بعد از کوفه فرخنه ساز اساس شوکت بر دو
سر عسکری را که لوای جلالتش در خفقان سیف تهورش مسلول بود ترارت
غریزی فانی شده بر جای خویش سرگردید و روز یکشنبه مجلس شرفانی باشکوه
سلیمانی نظم و ترتیب قامت سران سرداران بخلاف زرتاری زینت و زیب
یافت قریب کشته ماه میلادی شکی متفرخیام سپهر خشم گردید و در آخر جوزا از
دو شکی عطف عنان کرده از رود کر عبور و از سمت خاورین از راه میان کوه
مازم کوچه میلای ایران گشتند در عرض راه عارضه شدیدی عارض ات پادشاه
گشته چند منزل راه تخت روان طی فرمودند باز بنایت حکیم علی الاطلاق شفا
حاصل کر است گشته مزاج اقدس بصحت بهنوی قرین و روز دوازدهم جمادی
الاخری جولکامی کوچه مضرب خیام عز و تمکین گردید

دربیان محاربه با کین پاشای عسکر سیوم و نقل بدن عسکر
چون متواتر خبر میر سید که از دولت عثمانیه بچین پاشای وزیر اعظم سابق رسید

عسکری منصوب باچلیک پاشای والی مداین ده پانزده نفر پاشایان یک
و جمعیت از دحام پیر و مر از سمت ارزن الروم و قارص و عبداللہ پاشای
جنبه چی با احمد خان و کد سجان پیر دی خان بیکریگی اردلان که ازین وقت
رفتار و بر رویه پیوسته بود و جمعی دیگر از پاشایان و افواج رومیه از راه
دیار بکر و جمل بمقابلہ مقتضای تعیین شده هر یک از سمت مامور بجانب ایران می
آیند لهذا نصر الله میرزا را که از عراق بدرگاه سپهر واق طلبیده بودند تنبیه
رومید که از سمت دیار بکر و موصل می آمدند تعیین بمساعمت روانه و افواج
منصوره را که در حدود کرانشانان و لرستان و کردستان مشغول سیلا مشی بودند
بمسکرتان بنده مامور ساختند و چون مکنون خاطر اقدس آن بود که شانزده
ارجمند امام قلی میرزا و ابراهیم خان ولد ابراهیم خان را که بعد از قضیه الدش
باین نام نامی و خطاب اخوت سرفراز بود متاعل فرمایند احکامهایون بتبیه
اسباب سور و سر نافرمانی چند روزی بساط نشاط و بزم انبساط و دیلاق
کو کجا آراستند و بعد از انجام کار طوسی امام اختیار خراسان ابامام قلی میرزا و
انتظام ممام عراق را با ابراهیم خان تفویض هر دو را با تدارکات شایسته در بجم
حسب روانه بمقصد رومنه و آغزوق را مامور توقف در قایلات حدود سنجان
و تبریز فرموده خود نیز در روز مذکور بعزم بمقابلہ مسکرتان افراسی نظیر
گشتند و مکر و فریب قدر آن بود که در نواحی قارص ارزن الروم بر زمین
بنگاه جمعیت مسکرتان شوند و تقارن آن خبر رسید که دست اهل رفقاسی مسکرتان
زده و او را خواهی سخوای باین سمت می آورند لهذا کو کبه هایون در نیم ماه مذکور

از ایروان عبور و مراد پشته دو فرسخی ایروان را که مقام جنگ عبدلله
 پاشای کوبینلی او غلبه بود قرارگاه دولت ساختند کین محمد پاشای
 سرعسکر نیز با صد هزار سواره و چهل هزار پیاده نیکوی و استعداد تمام
 روز دهم بعد از ظهر آمده در دو فرسخی اردوی هاپون دامن کوه را
 محل نزول ساخت و خیمه اقامت افراشته با شوکام مکان احمد
 سکر و مطربین پرداخت پس روز چهارشنبه یازدهم از طرفین لشو
 صفوف و لشوید الوف گشته نائره بلا بالا و آتش طعن و ضرب امن
 چرخ و الا گرفت بعد از حملات متواتر بتقدیر خدای قادر شکست بر لشکر عثمانی
 افتاده جمعی کثیر از آنجا محنت بقبل رسیدند و سرعسکر خود مختصن جست و
 بسبب ظلمت شب ایات ظفر آیات نیز بمقر جلال منصور گشته جمعی از حیو
 دریا خروش بحفاظت طرق سمت قاضی محاربت اطراف اردوی سرعسکر
 مامور شدند و راه تحصیل غله و ذخیره برعسکر عثمانی مسدود شد و هر روز جمعی از
 قشون و بیه حوالی اردوی او عرضه تضییع میگشتند و از هر جهت عرصه بر
 سرعسکر تنگ گشته داشت که تیغ زنان و مردان میدان خصم نیستند بنابر
 بجنگ طور فرنگ گذاشته هر روز بقدر رنج فرنگ سواره و پیاده سکر و
 مطربین ترتیب داده و لیلایش می آمد تا اینکه بچند کوچ بنیفر سخنی اردوی هاپون
 رسیده لایت توقف برافراشت همان شب جمعی از سپاه کینه خواه با شاره والا
 برسم شب بخون بحوالی اردوی رومیتة دفته و لوله و انقلاب بحال ایشان نگذرد
 و آن شب تزلزل باحوال عسکر روم راه یافته جمعی فرار کردند سرعسکر چون

حال را بنیوال میر با جیان عسکر عثمانی طرح مشاورت افکنده بنا گذاشت که
 همان شب با سواره و پیاده باردوی محلی شبیخون زند عصر آنروز که روز
 جمعه است یکم ماه مذکور باشد چار و عریفیه از جانب نصر الله میرزا رسید
 بر اینکه سر عسکر جانب یار یکبار اولاً حاکم نسبت بابان شهرزور فرستاده سلیم خان
 حاکم بابان او را داخل نداده کوی و بنه خود را در قلعه بسور داشت مختصراً ساخته و
 خود با روسا اگر ادخالت شاهزاده پیوسته ازان طرف سر عسکر مژور با احمد
 اردلانی طوائف اگر دیبا ساجم و با جمیعت موفور عازم مهمل شده اند نیز طرف
 نیز شاهزاده بقصد مقابلت عزیمت فراخته در حوالی اصول تلافی فتنه
 واقع و بعضی تناهم جنود مسعود شکست عسکر و میله نماده جمعی شیراز انجاعات
 قتل و گرفتار و سر عسکر بالقیة السیف سالک طریقی فرار گردید پس غده یو
 بیحال بشکر اینز و متعال پرداخته نوشته شاهزاده را مصحوب یکی از گرفتاران
 رومیه بجانب اردوی سر عسکر فرستاده هنوز آن شخص داخل اردوی او نشد
 بود که کوکبه سپه دار رومی روزی آفتاب گیتی فروز عزیمت ملک شام نموده
 ستاران آن انقلاب آشوب ر میان اردوی رومیته به رسید معلوم شد که همان
 روز سر عسکر جلیل الشان که در کمال قدرت و توان بود نا توان کشته ملک مستی
 را وداع و باد سردون نزاع نموده عساکر رومیه چون خود را بسیر و دیده اند
 و پاکشته سر سیمه پاکیزه برداشته اند قشونمانی که در اطراف عسکر رومیته
 بودند فی الفور با ایشان در او سیخته جمعی را مقتول و تمام تو خانه و خیام و سها
 آنجا محنت که بر جا مانده بود بحیطة ضبط در آورند و فوجی از جنود نصرت نمود

نیز از جانب اردوی بهایون بجزیم تعاقب اسب جلالت برانگیخته تا آریه
 چائی همه جا آن جماعت را که فوج مشغول فرار بودند عرضده شمشیر ساخته
 ده دوازده هزار نفر از ایشان را بر خاک هلاک انداخته پنج هزار نفر متجاوز
 از پاشایان و رؤسای زنده دستگیر کرد پس بخدیو جهان بشفاعت مروت
 جمعی از گرفتاران را که مجروح و ناتوان بودند مرض ساخته با اتفاق جاموس
 حسن آقا که از سرکردگان و جاق و عظمتی گرفتاران و مبلغی زیاده فاضل
 و چهار هزار نفر را روانه طهران نموده و جمعی را هم روانه تبریز ساختند و چون
 قبل ازین که در باب رکن و سرزمینی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بدولت عالیله
 عثمانیه تحلیف و انظار و بعد از ابرام و اصرار معلوم شد که احیاناً آن دولت
 از قبول آنکار در مقام شجاشی و آنکار میباشند لهذا بعد از واقعه در عسکرو
 انزلی عسکرو و مبدئه دوستانه با علی حضرت پادشاه سلجوقیه و روم
 نوشته مصحوب فتحعلی بیگ نام ترکان برسم چاپاری از راه بغداد روانه دربار
 عثمانی فرمودند بنی براینکه هر چند ایلات ترکمان و طوایف عجم که در ایران سکنی
 دارند فرمان قدر قدرت شاهنشاهی آنها را خواهی نخواهی تابعی و سبب من و
 سالک طریق آگاهی ساخته خلل تغیر در میان آن اهل نخواهد یافت تا کاینکه
 که از جانب آن جماعت بآن دولت شده بود چون علمای اعلام و اعیان
 آن دولت ابد فرجام از قبول آن نهاد من الفت بر چیده اند و اصرار دران امر
 بیشتر موجب خونریزی و منشأ فتنه انگیزی میگردد لهذا از آن تکالیف نکول
 و ترک آنها که مقصود و امول ارکان دولت عثمانیه و مابه النزاع بود با کلیه از

این طرف بعجل آمدن بعد اساس محبت و دوستی بنی الحضرین ستمزار و برقرار
خواهد بود پس موکب همایون و زنجشینه بسیت و مقیم ماه مزبور از مراد نپسته که
مستقر حلال بود از راه چورن محموسی نعمت فرمودند و نیز در همان آوان سه
نفر ایچی معتبر از جانب پادشاه والا جا ختن با تحف و هدایا وارد درگاه معالی
گشته نامه و هدایا را از نظر گذرانیدند تبیین این مقال آنکه دو نفر از اولاد
چنگیز پیر میباشند که یکی بسطنت خطا و دیگری بسطنت ختن بنسبست پادشاه
ختن چون آوازه عظمت و صواب و صحت قدرت شاهنشاهی و زان حق
استوار داشته و در مقام اظهار مجاست مؤنس و آمده سه نفر از معتبرین دولت
خود را فرستاده را دوستی کشاده بود و مضمون نامه اینکه از امر سلطنت پادشاهی
ایشان که بحکم آبی اتفاق افتاده بسیار خوشحال میباشیم و در عالم اتحاد و ایلی
و رابطه یکدیگر از ایلاتی که در حوزه اقتدار میباشند هر قدر که در کار باشد برای
خدمت آن دولت حاضر و میا خواهد بود و نیز ایلیچیان شفا با بعضی قدس سانی
که بعضی ممالک ما بین ختن و توران واقع است و ایلاتی که در آن میان هستند
طریقه خدمت میسپارند چون اختیار مملکت توران با حضرت شاهنشاهی
است از جانب آنجناب فوجی تعیین شود که ایل و مملکتی را که متعلق بتوران باشد
وضع و متعاقبات دولت را با این طرف و آن گذارند که بخواهد اشتباه حد و سنور
دولتین معین باشد چون موکب همایون عازم خراسان بود و رای آفرین
برین قرار گرفت که بعد از ورود و خراسان جمعی با انجام این امر مأمور و روانه
گردند پس جواب اشتقاق امینر شاه والا جا به مزبور مرقوم و نه تو قور سب و مشیر

یراق طلا و باقی نقالین بجهت شاه و الایاه مذکور ارسال الیچیان رخصت
الضراف فرمودند و سالکان گارش یافت که علیقلی خان بسبب صدور
نا فرمانی از طایفه بیوت خوارزمی سوریه بنیه اجتماعت شده بود و حقیقت
احوال خان مشارالیه اینکه بعد از ورود بخوارزم ابوالغازی خان عموم
ریش سفیدان اشراف خوارزم و ارال طریق استقبال همپوده مراسم
خیرت بتقدیم رسانیدند لیکن جماعت بیوت با سایر ترکمانیه اتفاق و محبت
نموده در حوالی اورکنج بمقابلیه آمده و شکست فاحش یافته جمعی کثیر از ایشان
مقتول و اسیر بسیار از ان جماعت بدست غازیان درآمد و چون آنطایفه بد
مجال توقف در ان ملکت نیافته مساکن خود را عرضه نسبت تاراج دیدند و
خود را برداشته بدست کوه بلخان که در حوالی استرآباد واقع است فرار کردند
علیقلی خان چندی بانتظام امور آن نواحی پرداخته دوالی را در ملکست
خوارزم تکریم اوده بموجب امر بایون عطف عنان در زانیکه موکب فرمود
نشان در سا و خبلانغ مکرری توقف داشت و ارد از ترسبت بنیان گردید
پس حکم بایون خطاب بان طایفه غرض و ریافته محصل تقنین شد که فراریا
بیوت که ببلخان آمده اند هزار نفر جوانان کارآ را بخود را برسم ملازمت کباب
فرستاده خود بدینور سایر ترکمانیه در زمره ایلات بلوازم امینی و انقیاد قیام
نمایند و الاستعد بنیه مجدد باشند و رایات نصرت آیات از سمت چوس
و محسوسی عبور و از راه همدان عازم فرامان از انجا انصر احد میرزا از راه
مازندران و استرآباد روانه ارض اقرس ساخته موکب جها نكشا شود و صیغه

و در چهارم روزی الحجه وارد آن خطه خلد بنیان گشتند و تا او دو صوب شامزاده
 یکی و دوشتر ابد طایفه میوت نیز بموجب فرمان حمل نموده ملازمان مقصره را تدارک
 و تسلیه نموده بودند و در ایات جهانکشا در دهم محرم ۵۹ هـ از صفهان سخت
 و از راه اردکان و بیابان طبرستان کوچ بر کوچ حازم ارض اقدس در سبت سوم
 ۱۰ صفر وارد مشهد مقدس گردید

و در بیان وقایع بارس سبیل مطابق ۵۹ هـ

روزی در شب بیست و هشتم ماه صفر که پیشکاران زرین لباس با هم قاضی
 انکیلیات آنک با لواء المقدس پابزمه با تخمین آری محفل سحر و اخته اسباب
 زرین و سیمین بر زم فلک چیدند و خدنگدانان قضا و قدر بساطهای گلدوزی
 بر فراز ایوان چرخ نیل کشیدند و او را در چهار گوشه ای از القضا می نخیست
 و دروازده دقیقه بر هم شکیبایی بر نگذاشته حل خرامیده خزانند از آن قوای نامیده کلات
 جهان ابواب مخازن نشو و نما کشوده از گه سربازی غایبان بنم و آلی ابدار قطره
 سحاب سلکهای منظوم و عقود منضوب بر طبق عرض گذشتند و کنجوران طبايع الارض
 یا قوت لاله و شقایق و زرد و فیروزه سبزه و سبزه بر که آنچه در کاسین امکان ممکن بود
 بر ساحت گلزار چیده از گلهای بلع عرضه خاک را مینا و مرصع ساختند و خمر خاوری
 با نظار دل گرمی رفع برودت از عرضه جهان کرده و بستان چالاک است چنان با
 قلم شاخسار بر صفحات وشت و اوراق گلزار مصالحه نامه نگاشته و المیچیان
 فلک شادروان ابر نادری برای اطفای آتش فتنه کانون رعد و دشتستان
 فضلیس قطره زمان گشتن جشن نوروزی در ارض اقدس منقضی شد و چون سیر

منبریات کلات و عمارت جنت آیاتی که در آن قلعه خدا آفرین بلج شکست معموره و
 زمین احداث شده بود و مکنون ضمیمه نوزید بود در سبب و پنجم ربيع الاول از ارض
 اقدس خلد نشان عازم آن مکان چند روز مجلس سرود و سرور آراسته بعیش و
 عشرت و تماشای آن نزهت سر و انتظام امور آنجا پرداخته کورای نقد
 با حاصل سحر و کان و نفایس بیکران که مبر و شهو را از اقالیم جهان در آن مکان جمع
 آمده بود مبعوض عرض را آرد و تجویز مناسبی بهوشیار و محتمدان ذوی لائق قرار
 مقرر و از کلات عازم عراق گردیدند و سابقا سمت ذکر یافت که در صحرا سیاحت
 بعد از تکلیف امر سلطنت مقدمات رکش غیره را از اعلی حضرت پادشاه اسلام پنا
 روم خواستند شدند و چنان سال گریبان این مطلب در دست گفتگو و چون
 از کشاکش آرد و رفت ایامیان شغل عوسی و بی خلاف القطار نیافت
 بعد از قضیه بکن محمد پاشا از مطالب مموده مکول و دولت علیه عثمانی بنو سط چایا
 این مراتب اعلام نموده پادشاه و الاماره نیز بمعنی راستنم دانسته لطیفه افند
 را که با القادر دانمستان بدر بار علی آید و بود می و ایجا پاری بلری بنای تحسیر
 مصالح نامه و تعیین مشروط مصالحه روانه خدمت اقدس نموده مومی الیه در صحنی که
 سا و جلال غرضی مضرب خیام عز و شان بود بانامه فیضی و ارد و روی همایون
 و از جانب پادشاه سکندر چاه و شقیه بمجلی مهرانسانی و لت با و داده شد پس
 لطیف افندی از خدمت انصراف ارزانی داشتند بعد از در و رافندی بدر بار
 عثمانی اعیان آمد و دولت احمد افندی کسری که در قارص از جانب سر عسکر کبر
 اقدس آمد بود پایه وزارت داده بسفارت ایران مورو با و یا و نفایس

بسیار روانه ایران از طرف شاهنشاهی نیز مصطفی خان شاملو و کاتب حروف
 بسفارت تعیین و تخت طلایی مرصع بلایی غلطان که حامل عمامه و جبهه و امان
 داشت با دوزخیزیل قاص که از تحالف و غرائب هندوستان بود برای پادشاه
 والا جا به پانامه و دوستانه و صلحنامه ارسال داشته نامه بهایون و صلحنامه را بکاتب
 حروف و هدایه را به مصطفی خان تسلیم نمودند و در دهم محرم الحرام سلسله که کاتب
 بهایون از صفهان حرکت میکرد و کتربیان اروانه ساخته خود مجرود از راه نبرد
 و کرمان عطف غنان بجانب خراسان فرمودند و صورت صلحنامه که از نیطرف
 بمسوده راقم حروف مرقوم گشته بود این است اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَنَامَ عِیُّوْنَ
 الْفَقْنِ بِاِیْقَاطِ قُلُوْبِ السَّلَاطِیْنِ وَاِجْرَی عِیُّوْنَ الْاَمْنِ بَیْنِ الْاَثَامِ بِانْطِمَا
 الْاَضَادِ الْمُنَافِرِ مَیْنِ بَیْنِ الْاَخْوَا قِیْنِ وَاَلَا سَاطِیْنِ وَاَصْلَحَ بِمَصَاحَتِهِمْ مَسَا
 فَسِدَ مِنْ اَمُورِ الْمَسَایِیْنِ وَاذْهَبَ غِیْظُ قُلُوْبِهِمْ لِنِشْفِیْ صِلَا وِرْقُومِ
 مَوْمِنِیْنِ وَنَزَعَمَا فِیْ صِلَا وِرْقُومِ مِنْ غِلٍّ وَحَقُودِ وَاَمْرِهِمْ بِاِیْقَاضِ الْعَهْدِ
 کَمَا وَدِیْ فِیْ کِتَابِ الْمَجِیْدِ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَاَوْفُوا بِالْعُقُودِ وَصَلَّى اللّٰهُ
 عَلٰی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ صَاحِبِ الْمَقَامِ الْحَمُودِ وَ عَلٰی اٰلِهِ وَاَصْحَابِهِ الْاَسْبَا
 خُطَفَاءِ الدِّیْنِ الَّذِیْنَ بَدَّلُوا فِیْ اَصْلَاحِ الدِّیْنِ غَايَةَ الْحَمُودِ اَمَّا بَعْدُ
 شَوْرَی کِبَرِی صَحْرَی مَنَازِی که ابالی ایران از نواب بهایون مستدعی قبول سلطنت
 شدند باینکه از بدو خروج شاه اسماعیل صفوی سبب فرض در ایران شیوع و معاذا
 و بغضت میان روم و ایران ظهور و وقوع داشت نظر عزیب حنیف اهل سنت
 و جماعت که مختار ابرار کرام و اسلاف عظام با بوده از سلطنت شتاشی و بعد از آنکه

الحاج مکرم را زانگونه ناشی شد ام فرمودیم که هرگاه آنطایفه باللسان الجنتان یک
 اقوال لا طائل و بحقیقت خلفای کبار رضوان الله علیهم قائل شوند بمحصل سبیل
 خواهند شد ایشان هم حکم اقدس قبول از حالات سالفه کول کردند چون علی
 حضرت قدر قدرت اعظم سلاطین جهان و فتح خواقین و روان خدیو سیاهان چشم
 خسر خورشید علم ناصر الاسلام و المسلمین قانع الکفار و المشرکین خان البرین و
 سلطان البحرین نانی اسکندر ذی القرنین خادم البحرین الشریفین برادر جهان
 داور گردون بارگاه پادشاه اسلام پناه ظل الله السلطان الغازی محمود خان
 مداند ظلال خلافت علی روس العالمین غایفه اهل اسلام و فرغ مشعل دولت
 شریکمانیه بودند برای مزید الفت بین الحضرتین و رفع غوائل شعور و شین زمینانه
 فریقین نواب بهایون امطالب خمس که در وثایق سالفه مسطور است از پادشاه
 سکندر در دستگاه مأمول و بعد از تکرار آمد و شد سفر آن حضرت نیز سه ماده را تعلقه
 بقبول و موده را بعد از پذیرش عیبه می پذیرگامه کول ساخته بموجب نواح نواح
 نظام خود می نمودند این مرام گردید اگر چه نواب بهایون که بنسایم محبت غنچه کشای
 از بارانها را این مطالب کشیده سوازی رفع تباهش و دفع تناقض من اراعه عباد
 و از اراعه آثار عنا و نظوری شدیم لیکن بنا برخواستن آن پادشاه سلیمان نظام
 و حفظ ناموس اسلام کالیف معصومه را متروک و طرق مسامت مسلک داشته
 این نوید آراستش را بنی یوفک کشش اعلام نمودیم اما چون بعضی از مالک عراق و آذربایجان
 با سببان دراز شده سالفه سلاطین کمان تسلیق داشت و بسبب اختلاف آمیزی
 شاه آیین بر دولت عیبه عثمانیه اتفاق افتادند منما انهار شد که هرگاه بر طبع اقدس

پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف رسم وفاق نباشد یکی از ان و ملکات برسم
 عطیته از آنحضرت مجوزة ممالک محروسه نیز طرف انضمام باید و آن حضرت را از
 راه برادری در رد و قبول آن مختار ساخته بودیم و در نامه های یون که از اندولت
 و الاصبیح و فتحار الا ماجد لطیف افندی غرض وصول بحشید اندراج یافته بود که اگر چه
 نظر بجهاد مشکو به و مساعی مبروره که از دولت نادریه در امحاء و از آله آشتار بدیع
 بقدر پیوسته دولتین علتین راستی میدانیم لیکن بنا بر بعضی جهات خاطر اقدس
 متعلق بآنست که بنحویکه مواد سابق شفسح شده از این مطلب نیز برای مزید
 الفت و التیام اغراض اعضا و مصالح ایام خدیو خلد مراتب سلطان
 مراد خان رابع محی و دو و محضی شود تا دوستی در میان دو دولت عظماء و اخلاف
 کرام و اعقاب عظام سلسله البندیل در عرصه روزگار باقی و پایدار بماند از آنجا که
 اعلی حضرت پادشاه اسلام پناه و عده انیکونه دوستی محدود و حل محبت و التیام
 مواثیق مسدود و فرموده اند و ما نیز مراعات سنن و سنتی را بر ذمه خود واجب و
 جوی خاطر آنحضرت و آرامش بلاد را هم مطالب و عظم کرب میشم و هم پسند
 بعد از وصول نامه مسکیتة التیام مأمول فی آن خدیو اسلام را نیز حسن ارتقاء
 مقرون و معتمدی به بنای مصالحه با امور ساختم فیما بین معتدان دولتین صلح
 بر یک اساس شرط و سهاده و تدریجی بر این شیخ قرار یافت اساس صلحی که در
 زمان خاقان خلد مراتب سلطان مراد خان واقع شده فیما بین دولتین برعی و
 حدود و سنوری که در میان مقرر بوده همان دستور استقرار داشته تعبیر و حل در
 ارکان آن راه نیاید شرط من البی و فتنه نایم و تنی و در نیام بود و آنچه لایق شأن

طرفین مقرون بصلاح و دین باشند معمول از امور که هیچ بیج کدورت و
 منافی مصالح صالحه و مسالمة سالمه باشد اجتناب شده انشاء الله تعالی ایندوستی
 و محبت بر میان دو دولت عظمی و احفاد این دو خانوادة کبری الی یوم القيام
 تعجیم و دایم و برقرار باشد مآذ اولی حجاج ایران که از راه بغداد یا شام عازم
 بیت الله الحرام باشند ولایة و حکام سر راه ایشان را محل محل مالین کشین به
 یکدیگر رسانیده بیاینت حال و مراعات احوال ایشان را لازم دانند مآذ
 ثانیه از برای تأکید مودت و توثیق محبت رشتہ سال شخصی از آن دولت
 و رایران از ایران در آن دولت بوده اخراجات ایشان از طرفین ادا شود
 مآذ ثالثة اسرای طرفین شخص بود به مع و شری بر ایشان و انبوهه سرب
 که خواهند بوطن خود روند مانند ایشان نکنند تل میل حکام سرحدات از
 حرکات که منافی دوستی است احتراز کنند و سواى آن اهل ایران احوال
 ناشایست را که در زمان صفویه احدث شده تارک و در اصول عقائد و
 اهل سنت سالک بوده خلفای راشدین را بخیر و ترضی بیاورند و آنچه
 من بعد کعبه معظمه و دینیه مشرفه و باقی ممالک اسلام آمده و نشد کنند از طرف
 روم بدستور حجاج روم و اهل سائر بلاد اسلامیه با ایشان سلوک شده از
 ایشان دوری و سایر وجه خلاف شرع و حساب گرفته نشود و همچنین عتبات
 عالیات هم بآدم کمال تجارت در دست آنجا عت نباشد حکام و مبادین
 این ارباب نخواهند و سربیک که مال تجارت داشته باشند مال حسابی از ایشان
 اخذ شده زیاده مطالبه نشود و از بیطرف نیز تجارت و مالی و سربیه منوال عمل

و آنچه بعد از این روز و از روم بایران آید حمایت نشده به
و کلاسی و ولایتی تسلیم شود آنگاه باین مراتب مسطوره را ممضی داشته عهد فرمودیم
که مصالح مذکوره و عموم و مشروطه همیشه بین الدولتین اعتقاد اخلاف حضرتین
مؤید و برقرار و محکم و پایدار بوده و ما و ام که از جانب دولت عظمای سیاحت
عهد و یتفاق بطور رسد ازین طرف نقص و خلل در قواعد آن راه نیابد و
تَكَلَّفَ فَإِنَّمَا يَكُونُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أُوْفِيَ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَيُؤْخَذُ
أَجْرًا عَظِيمًا آخره ذلك فی شهر محرم الحرام سنة الف و مائة من الهجرة
على صاحبها الف سلام و تحية

در بیان تفایح توشقان نیل مطابق سنه الهجری

شعبه ششم سید الاول بعد از القضا سی یازده ساعت و سی و دو دقیقه
خسرو زین کلاه آفتاب بد را الا ان حمل نقل کو کبه جلالت عدول از جاده عتدال
نموده آغاز زبانی کرد و دو هم جوش غرور بهار کشته بید مجنون سر بشویدگی
بر آورد و زینت خبط و داغ یافت شنبه از بی ترکس عرق فتنه کشید گل برای گزینای
بلبل هزار رنگ نیت بواجب بجان سار و سازگ بواب تقریر برای سیم دار آن
و نشتر کشودند سخندان هزار دستان از روابواب لغما با سیم غنچه توشقان و اباب
قلم گیر سبیل از روی اوراق و فقر کل سخنان خلاف بیدار و حضرت برع بصدر
شاخ و برگ بهر نمودند و کنگ از ان اشجار دمان گلها را باشت غنچه و چوب
شاخ و سار بون آغشته فتر ایشان توانی لمبه بزرگان چنار را بر فلک کشیدند و
نسچیان اذاریتم غورای خوشه تاک را از دار آویختند قمری را طوق قرابرا

بگردن انگندند و فاخته را بخاکستر نشانند و درخت سبب سته شاخ را
 دو شاخه کردند و چشم نگرس از حدقه برآوردند اشجار طرف جویبار را از سلسل
 موج زنجیر برپا نهادند و از سروهای باردار کله منارا در راسته خیابان چمن تیب
 دادند پای دشته گل اچوب رسیان بستند و درختان قوی ساق کنده برپادوش
 بدوش و مجلس گلزار نشسته بندیدان گلها سی آتشی را برآتش سوختند مسیحان
 گل میجر چون زینار از گل کشته ساخت گلگشت به سلیمانان گلها سی محمد علی لشکر
 نوهار گشت شعله ناله بلبل لاله را آتش بجان انداخت چنار دست تطاول افراشت
 و نسیم کلاه شکوفه را برپوده سر شاخسار را بی کلاه گذاشت گل رخ کمال خواری برای
 خورده ز راز چوب آویخته شد و خون لاله و تقایق در سر گل بین سینه انداخته
 از چوب جهای چمن کبود گشت جویبار را آب طاقت از سر گذشت بیدر خلاف
 گزید و گل عناد و رونی و زید گردن و از ان باغ باغی گشته سر سبزی آوردند
 و قوچیان صبا اسباب تحمل گل اینبار زدند جلگه گشتان گلشن از سبزه و شنبه برکه
 دشنه و خنجر بر روی یکدیگر کشیدند و چمن سرایان بساتین جوانان ریاحین
 نو زادگان گلدار ابدست خویش سرپیدند جشن نوروزی در خارج شهر کران
 بادولت انبال نقض یافته از آنجا موکب الاعازم مشقه قدس چون تخت
 را دارون اوضاع را در گون یافت نضرت سیر را با شاخ میز را و با سته
 شاهزادگان جواهر خانه و نفالین سباب سلطنت از عرض راه خیال کلاچمتنا
 فیها نصبت کلاچمتنا فیها القوب روانه کلات ساخت و خود وارد
 ارض اقدس گشته و تیغ زهرگون برچی را جلاداده بعاثر کشی سفاک دمار

سیکنان پرده نیت

در میان خان تهم که کارخان غفران با یک کیفیت قتل آن اولاد و عقاب

خدیو بیال از بهر حال تا نهنگامیکه از سفر عوارزم برگشته عازم دغستان شد و در هر
سلطنت هماننداری بیکانه و در راه و هم معدلت عاجز نوازی فرزند بود ابالی ایران نیز
از خور و دوبرگ و اجبیک ترک فدیویه نقد جان او را راه او میا خند بعد از آن که
دغستان مسیر کوکبه خافت مصیر شد بنا بر استیلا می ساوش توهمات چند قرة العین
جهاننداری و جهان بینی مناطلی میزار که فرزند حسین و لیعهد و ارشد اولاد او بود
نظر انداخته دیده همان بین او را از بینائی عاطل ساخت و از غم خمیعی تغییر و اجول
او راه یافته آشفته مزاج گشت و در خیال آن خیال از ابالی ایران که نیز سرورده حقیقی
این دولت بودند امور چند را ظهور آید که بیشتر سبب تغییر عقیدت آن حضرت گشته و حق
حسن سلوک را برگردانید از آنجا که در بند رایت افراز تو جبه بجانب و گشت
ابالی فارس بنادر عموماً با قتی خان شیرازی که برکت تربیت آن حضرت از آن سرین
پایه میرا بشیر از رتبه ایالت کل فارس عمان سرفراز گشته بود اتفاق نموده که بجای
کوسه احمد لور که خاوسی شاهزادگان بود و قبل ساینده لوای مخالفت برافراشتند
و همچنین ابالی شیروان حید خان حاکم خود را مقتول ساخته محمد ولد سرخای لکنه تو
ریشیروان آورده و در آن جبهه بنای فساد گذاشتند و ابالی تبریز سام نام مجهول
را که کیفیت احوال او در طی و قالیع سال قبل نگارش یافت سلطنت برداشتند و
قا جابریه استر ابد هم با ترکانیه متفق گشته سر کشی بر آوردند ظهور این امور بیشتر
سبب شدت ماده و از طریق اسباب حشت و نفرت آماده گشته حرکتش از نظم

طبعی افتاد و راه مروت بسته باب البواب کشاد و این طریق که حال ممالک که در
محکم حساب فرمایند و ندی اندیشه روز حساب مقام مواخذة ایام اخذ و عمل درآید
بدون اینکه از جانب حدی تقریر و حکایتی یا ادعا و شکایتی واقع شود آن
جماعت را که در ولایات دستی بلکه ناخنی نداشتند که قفاسی سر توانستند رخسار پیدار
پایر فلک کشیده از ناخن بد میگردند تا آن بیگنا مان بیست و پانزده هر کدام
و ده الف و بیست الف که هر الفی پنجاه از توان باشد از دست چوب با قلمهای
شکسته پهای خود می نوشتند این دفعه حضرت تعذیب بر ایشان شد بدتر می
کردند تا و سقیران اخوان خود را قلم دهند ایشان نیز ناچار آنچه از خویش و
بیگانه و هم شهر می بخانه و دور و نزدیک ترک و تاجیک را دیده یا ندیده آسمش را
شکسته بودند شرک خود قلم میدادند و کار بجائی میخیزند که بجایائی که چند در
بوم آن آشیان کرده آبادی از آن بوم و بر ویرانه غارت گزیده بود و آلات
الوف که اگر اوراق درختان زرشید متقابله با عشره عشره آن سیکه و حواله میکردند
به فقیری که نفیسی در لبها نداشت از برای وینار و درمی همیشه در هم بود
اظهار صد می رسانیدند و یکیش بیستم و رسی که در سفر بعضی نان خشک کماج
خیمه میخایند و در حضر برای نان شب بقرص متاب چشم سفید میکرد و سبانه اسم
نویسی بنموده اگر اعیان احدی در مقام انکار و کرده از قبول آن کردن می محمد
فی الفور طاب بگردنش می چسبید و اگر برای ششهاد با ستارهای و آتش
القرینه التي کشفها دم نمیدرد دردم بشما و نگاه حدش میفرستادند بالست
از خوف جان در صد و تسلیتم رضا و معترف بگنا مان ماضی باشند اعدا از آنکه فقیر

ایشان در دار الضرب تعزیب سکه بر رشید علی الحساب گوشه بینی ایشان را برید
و چشمهای ایشان را کور کرده محصلان شدید برای تحصیل آن وجه بویجه وانه
ساخته محصلان نیز ناچار به کس در چار میکشند و را و نخیته در مطالبه میکردند
سینه شتان البعلت نفقه خام بودن پوست از تن باز میکردند و خور شبید
طلعتان را به بانه زرداری نند آفتاب بر فلک میکشیدند به کس که چون غنچه
مشتی ری بویجه بزرگ کل جامه جانش را چاک میزدند و جمعی که لبان سرو
سالمایک قبای قرق سبز را میکشیدند و میکشاکش آره جفا ازایش در تنی و روزه
و اکثر بگینان نقد جان را جلایه مال تسلیم نمودند باز بجای برای ایشان
نگشته این حواله از ورثه ایشان به مسایه و از مسایه بجای از محاکمات از ملک لایا
دور دست بدست سرایت میکرد آنچه کسی این دور را نمیدید تسلسل را نمیدانست
که چه معنی است و تا زنجیر خانه احتشاش امشاده نمیکرد زنجیر عدل نوشیروان را
نمی بیند که از چه سلسله است هیات این وجه محال از کجا به وصول مطلوب
پادشاه چگونه بوصول می پیوست ع ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است
بعد از آنکه لا وصول گشتن این وجه معلوم راسی معدلت پیرایشه میکنایانی را
که بجای هر دانی از الف نخورده هزار چوب خورده بودند تقصیر انیکه حواله
تحصیل و مساعی بیا حصول حقوق ثابته دیوانی محط گشته با پایای مجروح و
چشمهای نابینا زجر و عقوبت براه عدم روانه میساختند این دفعه محصلان
تیمت طمع کاری و اخذ مستانه و انعامن بعضی مصادره در آمده نوبت ابواب
دور از نام ایشان کوفته گشته این وجه را از ایشان میخواستند و ایشان هم

بیمین منوال در زیر چوبخت اقرار از برای خورد و بزرگ بصد گون شاخ و برگ
می آرستند و سلف از خدا پیچیده ایستاده باقی کیوان شان بل چار رکن
ایوان و لت مثلث بنیان ساخته بود که آنچه بزبان الهام بیان یا سنجای طریقی
ترجما لش میگفتند فی الفور زبانه را بتصدیق و تحسین روح و آفرین آن بود
که از سحر آفرین بغمه سرا و نوایر و از دما یطوق هن الهوی ای هکذا و حتی بوی
می ساختند و هرگاه العیاذ بالله قصوری و نقصانی در او امر علیه اقع میشد ایشان
بیاد می انداختند و خود را بشاه لعل لعل نموده و بخط و خال جهان را را می شایند
اعتقادش افزوده بزرگ میسر می بزرگ سازی میسر افتند مع نرا ازین تقریباً
بپیچیده الطای حرارت نادری نگشته نازده بیداد سجده شتند و داد که چند نفر
مند و وارسی و مسلمانان در میدان نقش جهان صفهان آتش افروخته شوند
و در محرم سال که از اصفهان حرکت کرده بجانب خراسان می آمد بهر ملکیت
که وارد میشد کله مناری از روس و سا و ضعفای بیکناه ترتیب می یافت و در آن
اشنا اعلی سینستان نیز از اطاعت سر باز زدند علیقلی خان که برادرزاده و پسر
ظل تربیت او بود با اتفاق طماسب خان جلایر سرکار کابل مور به تبنیه انجاء عمت
گشته مقارن آن عمال آن سرکار که بیاسی حساب آمده بودند از شدت ضرب و
شتن نادری دروغها بهر هم شترند و صد الف باسم علیقلی خان و پنجاه الف
باسم طماسب خان ابواب نگشته و محصلان تحصیل انبویه مامور و سبعت برق
و بار و از گشتن علیقلی خان چون میدانست که عذر و انکار را بپیچیده در حیم
خاطر نادری باز نیست او را پیشین در جواب تحقیق صدق و کذب کا نشاید دانست

متفق گشته آغاز مخالفت نمود و طعنه‌ها سیلان نیر که از بدو حال هرگز خیال نداشت
 پیرامون خاطرش و شائبه نفاق حوالی باطن ظاهرش نگشته بود و متوحش گشته ادلا
 و مخالفت با علیقلیخان موافقت نمود و ثانی الحال که از دواعی ضمیرش مطلع
 گشت از مخالفت متخلف نموده و قصد و منع او در آید علیقلیخان او را مسوم نموده
 رایت استبداد برافراشت و دواعیه خود را با طرف ممالک منتشر ساخت و جمعی هم
 که از بیم سطوات قاتنی سرگردیدان گمنامی کشیده کنار کرده وادی بسیاریانی بود
 با اعلان مترو پر داخته و نظام یلغیان را که در آنجا آمدند و خوششان بودند که کیباد
 ترک اطاعت کرده بنامی سرکشی گذاشتند و الیچیان خاصه را که در غرق را در کان
 میبود تاخت کرده بودند پادشاه بعد از ورود بارض فیض نمود و بجزم تنبیه اگر اد
 خبوشان بهر گشت و در شب بکشنه یازدهم جماد الاخری سال هزار و صد و
 شصت در منزل فتح آباد و غرضی خبوشان محمدخان قاجار ایر وانی و موسی
 بیگ ایر وانی افشار طارمی و قوجه بیگ کوندوز و موسی افشار ارومی پادشاه
 علیچان و تبید محمد صالح خان قرقلوی امپوردی و محمد قلچیان افشار را
 رومی کش یکمچ باشی و جمعی از همیشه کشیکان که پاسبان سراییده دولت
 بودند نیم شب داخل سراییده گشته پادشاه را مقتول سری را که از سرزیر گ
 در عرصه جهان نمی گنجید در میدان اردو کوی لب افغان ساختند و صبحگاه
 که اینچنینش را یافت اردوسی نمایان بهم برآمده طایفه افغان اوزبک
 با اتفاق احمدخان بدلی که هواخواه دولت نادری بودند بایس حقوق نمک
 آن او جان را مرعی دشته با افشاریه و لشکریان اردو آغاز ستیز کردند افشاریه

نیز جمیع خود را منقاد ساخته با افغانه بجای آوردند و افغانه ایشان را از پیش
برداشتند پس نشانیدند و او را غارت کرده از اسب و اسلحه و اسباب
حقیقت حال را بعلی قلیخان که در بهرات میبود عرض نمودند علی قلیخان چون
یکران مراد را در نزد و ران بدید ساعتی و رزیده وار و مشدند پیش شهراب
غلام خود را با طائفه بختیاری و جمعی دیگر بر سر کلات فرستاد و از اتفاقات مستحفظ
بررسی از بروج کلات نردبانی در خارج حصار گذاشته از اسب آب برای خود می
آورده اند داخل شده نردبان را در میان مکان گذاشته از نشیب فرار و اجاب
ببخشیده اند و سوری بی باغبانی برده علی العقلمه پاسبی مدوی معالج است
بر شرفات کنگره مقصود صعود نموده داخل کلات و آن حصن حصین و قلعه
خدا آفرین را از غریب کندن روی زمین است تصرف نموده انصرافه میزند و امام
قلی میرزا با اتفاق شاهزادگان کامگار و شایخ میرزا هر یک بر سبی سوار و
بجانب مرو فرار نموده کاظم میرزا برادر علی قلیخان که در آنوقت در کلات می بود
تا خارج کلات تعاقب شاهزادگان پرداخته چون ایشان نرسیده مرجع
و دوست محمد حبی که قوی می انصرافه میزند بود تعاقب امام قلی میرزا و شایخ میرزا
را از فرسخی برگردانده قربان قلی نام خویش خود را تعاقب انصرافه میزند روانه
قربان قلی در حوض سنگ بنصره میزند و چهار شد و انصرافه میزند شیه کاری
بقربان قلی زده و او را از اسب انداخته خود بدرفت جمعی ز قراولان مدوی در
راه بنصره میزند به خورد و او را گرفته کلات آوردند و رضا قلی میرزا را با پانزده
انف از اولاد و اخاد خود و بزرگ که در کلات بودند برادر مدیفرستانند و

